شکوفه‌های خرد

با

سخنان علی(ع)

با

ترجمه فارسی و انگلیسی رباعیات فارسی

وسیله

ابوالقاسم حالت

2264
.1067
.362
.7

2264.1067.362.7
ʻAlī ibn Abī Tālib
Shikūfehhā-yi khirad

DATE | ISSUED TO

DATE ISSUED | DATE DUE | DATE ISSUED | DATE DUE

MAR 18 2008

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY DUPL
32101 037958111

'Alī ibn Abī Ṭālib, caliph
Shikāfeh

شکوفه‌های خرد

یا

سخنان علی ع

با

ترجمهٔ فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی

وسیلهٔ

ابوالقاسم حالت

حق چاپ محفوظ است به :

ELMI
مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی

پیشوای پرهیزگاران

علی ابن ابی طالب علیه السلام ـ پسر عم و داماد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ـ نخستین مردی بود که برسالت پیغمبر اکرم ایمان آورد. او در آن موقع ده یا یازده سال بیشتر نداشت و حضرت رسول اورا درخانه خود نگهداری میکرد.

علی(ع) بافاطمه(ع) دختر پیغمبر(ص) ازدواج کرد وحسن وحسین(ع) ثمرهٔ این ازدواج بودند. علی ابن ابی طالب(ع) تامدتیکه فاطمه زهرا(ع) درقید حیات بود زن دیگری نگرفت.

دراغلب غزوات حضرت رسول(ص) علی(ع) پرچمدار قشون اسلام بود. درجنگهای فدك و یمن سمت فرماندهی داشت. ازشجاعت‌های زیادی که دراین جنگها همیشه ازخود نشان میداد، داستانها برجای مانده است. در غزوه حنین او از کسانی بود که با جانبازی پیغمبر اسلام را حمایت کردند.

علی یکی ازمنشیان حضرت رسول بود و گاهی مأموریت‌های سیاسی باو محول میشد و در دو مورد هم مأمور شکستن بتها گردید.

ذکر کلیه وقایع زندگی حضرت علی علیه السلام ولو باختصار کتاب جداگانه‌ای را شامل خواهد شد. لذا این چند صفحه به شرح برخی ازصفات آن حضرت منحصر میگردد تا بعض خوانندگان ـ مخصوصاً خارجیان که شاید باشخصیت امام نخستین شیعیان کمتر

6-30-64 1942
2264
1067
362

آشنائی داشته باشند بدانند پیشوائی که باچنین اندرزهای گرانبهائی مردم را بخداپرستی وراستی ودرستی فرا خوانده خود چه‌رفتار پاك‌وچه سرشت تابناکی داشته‌است.

علی‌ابن ابی‌طالب‌درراستی گفتار ودرستی‌رفتارضرب‌المثل ودرپاکی‌وپرهیز سرمشق‌پرهیزگاران بودوبی‌علت نیست که اورا«مولای متقیان» میخوانند.

اوبهیچکس وعده‌ای‌نداد که‌بدان وفانکند وپیمانی نبست که آن‌را بجای نیاورد.

بعهدخودوفادار بود ومیفرمود:«وعده‌قرضی است که‌ادای‌آن بسته‌به‌وفای‌آن است.»

گشاده‌روئی وخوشخوئی اوهمه‌را مجذوب‌میساخت. باهمه کس به‌مهربانی‌و آرامی‌سخن میگفت. همیشه‌بمردم پندمیداد که باچهرهٔباز ولب خندان باهم‌روبرو شوند. عقیده‌داشت که«خوشروئی دوستی‌میآورد» ـ«زیبائی‌ظاهر،خوبروئی؛وزیبائی باطن،خوشخوئی است»

شایداینکه پیغمبر اکرم(ص) علی‌ابن ابی‌طالب (ع) رااز یاران خود برتر میشمرد ومیفرمود «هر که‌من مولای‌اویم علی‌مولای اوست» یك‌علتش آن‌باشد که علی‌ایمانش ازهمه قوی‌تربود.دلبستگی واخلاص‌او درپرستش یزدان‌بحدی‌بود که درجنگ صفین‌درشب‌معروف به«لیلةالهریر»میان‌دو لشگربنمازایستاد درحالیکه باران‌تیر بسوی‌او میبارید.

به‌تلاوت قرآن اهمیت بسیارمیداد. قرآن‌را ازبرداشت وبعقیدهٔ بعضی، اواز کسانی است که قرآن‌را جمع کرده‌اند.

عشق بعبادت داشت. یزدان‌پاك‌رادرنهایت معرفت‌میپرستیدونیایش‌اوبدرگاه احدیت ازروی‌امید یابیم‌نبود. درپرهیزگاری وپاکدامنی همانندنداشت‌ومیفرمود: «جامهٔپاکدامنی برازنده ترین جامه‌هاست»

دراجراء امردین‌نیزدوست ودشمن درنظرش فرقی‌نداشت. دنبال‌حق‌میرفت‌و

میخواست باهمه بحق رفتار کند حتی با دشمنان خود.

او مقتدا و راهنمای کسانی بود که به دین اسلام علاقه داشتند. دوست داشت که مردم را به خداپرستی دعوت کند. میگفت: «بترسید از خدای که اگر بگوئید میشنود و اگر فکر کنید میداند.» وخود نیز عملا سرمشق خداپرستی بود. چنان که فرموده است: «شمارا ببردن فرمان خدا ترغیب نمی کنم مگر آنکه خودرا قبلا به طاعت خدا واداشته باشم و شمارا از معصیت باز نمیدارم مگر اینکه خودرا قبلا منع کرده باشم»

شکیبائی و بردباری او شگفت انگیز بود. بگرما و سرما اهمیتی نمیداد و هردو را تحمل میکرد و هیچگاه لب بشکایت نمی گشود.

بسیار قانع و کم خوراك بود. یکی از اندرزهای گرانبهایش این بود که: «از پرخوری بترس زیرا ای بس که یکبار پرخوری کسی را از چند بار غذا خوردن محروم کرده است.» هرگز شکم خودرا کاملا سیر نمیکرد. غذای او غالباً نان خشك و خالی بود و از خوردن غذاهای لذیذ و گرانبها خودداری میکرد.

یکی دیگر از نصایحی که درباب غذا فرموده چنین است:

«باید درخوراك میانه روی پیش گیرید. چون این شیوه از اسراف دورتر، برای سلامت بدن درست تر و برای عبادت کمك بیشتری است».

خود او که هیچگاه درخوراك زیاده روی نمیکرد نیرومندی بسیار داشت. حتی در اواخر عمر نیز تندرست و شاداب بود.

علی در دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان برای آنان مشاور پرارزشی بشمار میرفت. اغلب در مسائل حقوقی طرف شور قرار میگرفت. نصایح اورا نیز میپذیرفتند. معروف است که عمر میگفت: «اگر علی نبود عمر هلاك میشد» و هنگامی که خانهٔ عثمان در محاصرهٔ شورشیان قرار گرفت علی فرزندان خودرا برای حمایت او فرستاد.

وقتی عثمان خلیفهٔ سوم کشته شد مردم علی ابن ابی طالب را بخلافت برگزیدند. روشی که او در دورهٔ خلافت خود پیش گرفت براساس عدل و انصاف و دستگیری

ازبینوایان بود. رعایت حال ضعفا بیش ازپیش طرف توجه قرارداشت. مردم درحقوق و مزایا مساوی بودند. قوی نمیتوانست به ضعیف اجحاف کند. علی علیه السلام همیشه توصیه میفرمود که « هر گاه ستمکشی را بینی بر ضد ستمگر یاری اش کن . » و عقیده داشت که «بهترین شیوهٔ عدل یاری مظلوم است»

این نیز ازفرموده های اوست: «خداوند به سه کس چشم رحمت نیفکند: کسی که به بیداد وستم کار کند، کسی که بیداد گر را مدد نماید، و کسی که به بیداد رضا دهد.»

مراعات دقیق سنن مذهبی، بیعلاقگی بمال دنیا ودقت اودربارهٔ مجازات وقصاص همیشه مورد تحسین مردم بود.

به حکام خود مکرر سفارش می کرد که بامردم درنهایت خوشروئی ومهربانی رفتار کنند، سود مردم را ازسود خود برتر شمارند ودررفع نیاز آنان بکوشند. درخدمت بمردم شکیبا باشند، راه تعدی نپیمایند و کاری نکنند که میان مردم و آنان فاصله ای افتد.

درطرز کار کارکنان خود دقیق باشند وهر کسی را پیش از آنکه بکاری گمارند نیك بیازمایند که آیا شایسته آن کار هست یانه؟ میفرمود: «بروی کار آوردن نااهلان و فرومایگان مایهٔ نیستی مملکت است»

تاکید میفرمود که افراد خیانت کار رابمجازات رسانند واشخاص امین و نیکوکاررا تشویق کنند. ومیگفت: «مبادا بدکارونیکوکار درنظرت یکسان باشند زیرا دراین صورت نیکوکار از نیکی کناره گیرد و بدکار درکار زشت اصرار ورزد»

علی علیه السلام پناه ستمدیدگان بود وهر مظلومی که برای داد خواهی دست توسل بدامن او میزد ناامید بازنمیگشت .

علی خراجی را که ازممالك اسلامی میرسید بالسویه میان مستحقین تقسیم میکرد .

نقل‌میکنند که وقتی‌دوزن،یکی‌عرب ودیگری‌برده، ازامام‌تقاضای‌مساعدت کردند. علی‌هریك‌رابالسویه مقداری پول ونان‌وخورا کهای دیگرداد. زن عرب عرض کرد یاامیرالمومنین آخرمن عرب‌هستم واین‌زن عجم‌است. چراسهم‌من‌بااو مساوی است؟ امام فرمود:« زیراعرب و عجم درنزدمن مساوی است »

اوهیچ‌مطلبی‌راازمسلمانان پوشیده‌نمیداشت.راستگوبود. اگردر کسی‌عیبی میدید باو گوشزد میکردواغلب‌میفرمود:« کسیکه ترابعیب‌خودبینا سازدنصیحتت میکند و کسیکه‌بیجاترا ستایش‌میکند بهلاکتت‌میاندازد»

مجامله‌وتعارف‌راازهیچ‌کس نمیپذیرفت. گاهی‌اگر کسی‌به‌تملق ازاوتمجید میکرد باومیفرمود: «من کمتر ازآنم که میگوئی‌وبالاتر ازآنم که میاندیشی.»

از کودکی‌اعتمادبنفس ودلیری‌وشهامت عجیبی‌داشت. هنگامیکه هنوزبیش ازده‌سال نداشت بااینکه‌میدید شیوخ‌قریش‌منکررسالت پیغمبراکرم(ص) شده‌اورا تهدید میکنند،بی‌اینکه ازعظمت‌مقام وحرمت آنان بیندیشدبرخاست وباقدرت و اطمینان‌کامل روبه‌حضرت رسول کرده گفت:«من‌یار ویاورت‌هستم»

این‌شجاعت وقوت‌قلب بحدی‌بود که یك‌شب بجای پیغمبردربسترش‌خوابید بااینکه میدانست تمام‌روساء قبایل‌مکه جمع‌شده وتصمیم‌دارند حضرت رسول را در خوابگاهش بکشند.

این ازفرموده‌های اوست:

«شجاعت وبیباکی عزتی‌است نمایان‌وجبن وترس‌ذلتی است عیان»

درمیدان‌جنك‌ازهیچ‌کس‌نمیهراسیدوباهر که‌روبرومیشداورامغلوب‌میساخت. بااین‌حال پس ازتسلط بدشمن بااو درنهایت جوانمردی رفتار میکرد. همیشه توصیهٔ میفرمود که«وقتی‌بدشمن غلبه‌یافتی عفوش کن بشکرانه‌این که براوچیره گشته‌ای»

گذشت‌وعفو وبزرگواری وجوانمردی اوبینظیربود. غالباً وقتی‌به کسانی که‌بااو دشمنی کرده بودندست مییافت عفوشان‌می کرد وازانتقام چشم‌میپوشیدو

عقیده‌داشت که «زشت‌ترین کارمرد توانا انتقام گرفتن است»

لشگریان خودرا ازدنبال کردن فراریان یا کشتن زخمیان یا آزاردشمنان ناتوان وشکست‌خورده منع میفرمود .

بعدازپیروزی درجنگ جمل، اوباوجوداعتراض گروهی ازهواخواهانش اسیر وبرده‌ساختن زنان و کودکان مغلوبین‌را ممنوع ساخت وبدینوسیله پریشانی خاطر دشمنان شکست‌خورده‌را برطرف نمود. وقتی جنگ بپایان رسیداندوه خودرانشان‌داد، برای کشته شدگان گریست وحتی درحق دشمنان خود دعا کرد.

وقتی که براهل بصره تسلط یافت با اینکه به‌او صدمه زیاد رسانیده بودند نه تنها درصدد تلافی برنیامد بلکه دستور داد که نسبت بآنان با مهربانی رفتار کنند .

یکی از نصایح او این است: «بابرکندن بدی از سینهٔ خود، بدی‌را از سینه دیگری برکن»

همیشه قبل‌ازاینکه جنگی‌درگیرد سعی‌میکرد بامذاکرات دوستانه‌ازوقوع آن جلوگیری کند. اگر احتمال‌میداد که پند واندرز ونرمی ومدارا ممکن‌است وسیله فروگذاردن اسلحه وپایان دشمنی باشد امکان نداشت که درین راه گامی برندارد . او باهیچ دشمنی بدون اینکه او را از نتیجهٔ عملش آگاه کند جنگ نکرد وتا وقتی که‌کار باصلح ومسالمت پیش میرفت دست به‌شمشیر نمیگذاشت.

دوره خلافت علی (ع) پنج سال وسه ماه بطول انجامید وشصت ودو یاشصت و سه سال از عمر شریفش گذشته بود که بشمشیر زهرآلود یکی از خوارج موسوم به‌ابن‌ملجم مضروب گردید ودراثراین ضربهٔ مهلك درروزبعد شهادت‌یافت.

مدفن حضرت امیر درنجف‌اشرف است که همیشه شیعیان وصاحبدلان برای زیارت آرامگاه او به‌آنجا روی میآورند.

فضائل‌اخلاقی امیرالمومنین (ع)، جوانمردی وداد گستری و پرهیز گاری‌و مهربانی و بردباری و بذل و بخشش و دانش وبینش او، اورا مظهریك‌انسان کامل

ساخته واین حقیقتی است که دوست ودشمن بدان اعتراف دارند

علی (ع) ازدانش های زمان خود بهره‌مند بود ومردم را به دانش آموزی تشویق میکرد. لزوم کسب دانش را به‌انحاء مختلف گوشزد نموده است

دربارهٔ فضیلت دانایان میفرماید: «دانا زنده است اگرچه مرده باشد ونادان مرده است اگرچه‌زنده باشد»

بسیار نیکو سخن میگفت. آثارش که هوشیاری وخردمندی و نکته یابی اورا میرساند وهمه درحداعلای شیوائی ورسائی است، او را مظهر حقیقت معرفی میکند.

تنظیم علم نحو را به علی‌ابن ابیطالب نسبت میدهند . اواز فنون فصاحت و بلاغت بخوبی آگاه بود و گفتارهای خود را بصورت مطلوبی درآورد که بهترین اسلوب انشای عربی گردید وموره ستایش همه صاحبان ذوق واقع شد وبسیاری‌از ارباب قلم ازشیوهٔ سخن اوپیروی کردند.

گفتارهایش همه پرمغز ودر عین‌حال بقدری ساده است که درك آن برای همه کس آسان میباشد خود او میفرماید: «بهترین سخن آنست که بزیور نظم و ترتیب آراسته وبرای خاص وعام‌قابل فهم باشد.»

نهج‌البلاغه که مجموعه گفتارها وآئینه اندیشه‌های او شناخته شده شامل سخنانی است بسیار شیوا،دارای معانی بلند و نکاتی دقیق که عظمت فکر و کمال عقل اورا بخوبی نمودار میسازد . درعصر ومحیطی که هنوز ازتاریکی نادانی‌چشم خرد را توان بینش نبوده اینگونه روشن بینی براستی شگفت‌انگیز واعجاز آمیز مینماید و گویندهٔ چنین سخنانی‌درخور آنست که نابغهٔ‌عصر خود شمرده شود.

امیداست مطالب این کتاب که ازنهج‌البلاغه انتخاب شده و قسمتی ازاندرز-های گرانبهای علی(ع) است چراغ هدایتی باشدبرای کسانیکه میخواهندازتعالیم وتجربیات بزرگان سودبرند.

ابوالقاسم حالت

فهرست جمله ها

به ترتیب حروف الفبا

فهرست جمله‌ها

جمله	صفحه
آفة الذكاء المكر.	۱۱۳
آفة الشرف الكبر.	۱۱۳
آفة العامه العالم الفاجر؛ آفة العدل السلطان الجائر.	۲
آفة العقل الهوى؛ آفة النفس الوله بالدنيا.	۱۱٤
آفة العلماء حب الرياسة.	۱۱٤
آفة العلم ترك العمل به؛ آفة العمل ترك الاخلاص فيه.	۲
آفة العمران جور السلطان.	۱۱٥
آفة القضاة الطمع.	۱۱٥
آفة الكلام الاطالة.	۱
آفة النعم الكفران.	۱۱٦
آفة الهيبة المزاح	۱۱٦
ابخل الناس من بخل على نفسه بماله وسمح به لوارثه.	۱۷
ابدء السائل بالنوال قبل السوآل فانك ان احوجته الى سوآلك اخذت من حروجهه اكثر مما اعطيته	۳
ابذل لصديقك كل المودة ولاتبذل له الطمانينة .	۳
ابذل لصديقك ولمعارفك معونتك ولكافة الناس بشرك.	۱۱۷

جمله	صفحه
ابر کم اتقیکم.	۱۱۷
ابلغ العظات الاعتبار بمصارع الاموات	۱۱۸
ابلغ ناصح لك الدنیا لو انتصحت.	٤
اتعب الناس من علت همته و کثرت مروته وقلت ثروته.	۱۷
اتعظوا بمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من کان بعدکم.	۱۸
اتقوا اشرار النساء و کونوا من اخیارهن علی حذر.	۱۱۸
اتقوا دعوة المظلوم فانه یسال الله حقه والله سبحانه اکرم من ان یسال حقا الاجاب.	۱۸
اتقوا معاصی الخلوات فان الشاهد علیکم هو الحاکم	۱۹
اتقوا الحرص فان مصاحبه رهین ذل و عناء.	۱۱۹
اتقوا الله الذی ان قلتم سمع وان اضمرتم علم.	٤
اتقوا الله حق تقاته و اسعوا فی مرضاته و احذروا ما حذرکم من الیم عذابه.	۱۱۹
اجتناب السیئات اولی من اکتساب الحسنات.	٥
اجتنب مصاحبة الکذاب وان اضطررت الیه فلا تصدقه ولا تعلمه انك تکذب فانه ینتقل عن ودك ولا ینتقل عن طبعه.	٥
اجعل زمان رخائك عدة لایام بلائك.	۱۲۰
اجعل من نفسك علی نفسك رقیبا.	۱۲۰
اجعلوا کل رجائکم لله سبحانه ولا ترجوا احداً سواه فانه مارجا احد غیر الله الاخاب.	۱۲۱
اجل الامراء من لم یکن الهوی علیه امیر.	۱۹
اجل شیئی الصدق.	۲۲۰
اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب.	۱۲۱

جمله	صفحه
احبب حبیبك هوناً عسی ان یکون بغیضك یوماً وابغض بغیضك هوناعسی ان یکون حبیبك یوماً.	٦
احترسوا من سورة الاطراء والمدح فان لها ریحاً خبیثة فی القلب	٦
احذر الاحمق فان مداراته تعنیك و موافقته ترذیك ومخالفته توذیك ومصاحبته وبال علیك.	١٢٢
احذر الجبن فانه عارو منقصة .	١٢٢
احذر الزایل الشهی والفانی المحبوب.	١٢٣
احذر الشره فکم من اکلة منعت اکلات.	٧
احذر الشریر عند اقبال الدولة لئلا یزیلها عنك وعند ادبارها لئلا یعین علیك	١٢٣
احذر الغفلة فانها من فساد الحس .	١٢٤
احذر الکریم اذا اهنته والحلیم اذا احرجته و الشجاع اذا اوجعته.	١٧٧
احذر اللئیم اذا اکرمته والرذل اذا اقدمته والسفلة اذا رفعته.	١٢٤
احذر اللسان فانه سهم یخطی.	١٠
احذر الهزل واللعب و کثرة المزاح والضحك والترهات.	١٧٧
احذر فحش القول والکذب فانهما یرزیان بالقائل	١٧٨
احذر کل امراء اظهر ارزی بصاحبه وحقره.	٧
احذر کل امر یفسد الاجله ویصلح الدانیه.	١٧٨
احذر کل عمل اذا سئل عنه عامله استحیی منه وانکره.	٨
احذر کل عمل یرضاه عامله لنفسه ویکرهه لعامة المسلمین.	١٧٩
احذر کل عمل یعمل فی السرو یستحی منه فی العلانیة.	١٧٩
احذر کل قول وفعل یودی الی فساد الاخرة والدین.	١٨٠
احذر مجالسة الجاهل کما تامن مصاحبة العاقل.	١٨٠

جمله	صفحه
احذر مجالسة قرين السوء فانه يهلك مقارنه ويردى مصاحبه .	۱۸۱
احذر مصاحبة الفساق والفجار والمجاهرين بمعاصى الله.	۱۸۱
احذر مصاحبة كل من يقبل رايه وينكر عمله فان الصاحب معتبر بمصاحبة.	۱۸۲
احذر الشح فانه يكسب المقت ويشين المحاسن ويشيع العيوب.	۱۸٤
احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون الزالون المزلون. قلوبهم دوية وصفاحهم نقيه.	۱۸۲
احذروا تنافر النعم فما كل شارد بمردود.	۲۰
احذروا سطوة الكريم اذا وضع وسورة اللئيم اذا رفع	۱۸۳
احذروا سوء الاعمال وغرور الامال ونفاذ المهل وهجوم الاجل.	۱۸۳
احذروا صولة الكريم اذا جاع وشر اللئيم اذا شبع.	۱۲۵
احذروا ضياع الاعمار فيما لاينبغى لكم فقايتها لايعود.	۱۸٤
احذروا عدوا نفذفى الصدور خفيا ونفث فى الاذان نجيا.	۱۸۵
احذروا منافخ الكبر و غلبة الحمية وتعصب الجاهلية.	۱۸۵
احذروا هوى هوى بالانفس هويا و ابعدها عن قراره الفوز قصيا.	۱۸٦
احسن الحسنات حبنا و اسوء السيئات بغضنا.	۸
احسن الصدق الوفاء بالعهد.	۹
احسن العدل نصرة المظلوم.	۹
احسن الكلام مازانه حسن النظام و فهمه الخاص و العام.	۲۱
احسن الكلام مالا يمجه الاذان ولايتعب فهمه الاذهان.	۱۰
احسن المقال ما صدقه الافعال.	۱۱
احسن الناس عيشا من عاش الناس فى فضله.	۲۰
احسن الى المسيى تملكه.	۱۲۵

جمله	صفحه
احسن كما تحب ان يحسن اليك ولا تظلم كما تحب ان لا تظلم.	۱۱
احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك.	۱۲
احفظ راسك من عثرة لسانك.	۱۲
احق الناس بالرحمة عالم يجرى عليه حكم جاهل و كريم يستولى عليه لئيم و بر يسلط عليه فاجر.	۱۳
احلم توقر.	۱۲۶
احمد من البلاغة الصمت حين لا ينبغى الكلام.	۱۳
احمق الناس من ظن انه اعقل الناس	۱٤
اختر من كل شيئى جديده و من الاخوان اقدمهم.	۱۲٦
اخرجوا الدنيا من قلوبكم قبل ان تخرج منها اجسادكم ففيها اختبرتم ولغيرها خلقتم.	۲۲۰
اخزن لسانك كما تخزن ذهبك و ورقك.	۲۲۱
اخوك من واساك فى الشدة.	۱٤
ادل شيئى على غزارة العقل حسن التدابير.	۱۲۷
اذا ابيض اسودك مات اطيبك.	۱۲۷
اذا احببت فلا تكثر اذا ابغضت فلا تهجر.	۱۸٦
اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك بين مزية اللسان و فضيلة الاحسان.	۱۲۸
اذا اطعمت فاشبع.	۱۵
اذا اقبلت الدنيا على احد اعارته محاسن غيره و اذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه.	۱۵
اذا بلغ اللئيم فوق مقداره تنكرت احواله.	۱٦

جمله	صفحه
اذا تفقه الرفیع تواضع؛ اذا تفقه الوضیع ترفع.	۱۲۸
اذا جنیت فاعتذر؛ اذا جنی علیك فاغفر.	۱۶
اذا حسن الخلق لطف النطق.	۱۲۹
اذا حلت التقدیر بطلت التدبیر.	۱۲۹
اذا حللت باللئام فاعتلل بالصیام.	۲۲
اذا رأیت الله سبحانه یونسك بذکره فقد احبك؛ اذا رأیت الله یونسك بخلقه و یوحشك من ذکره فقد ابغضك.	۱۸۷
اذا رأیت عالما فکن له خادما.	۲۲
اذا رأیت فی غیرك خلقا ذمیما فتجنب من نفسك.	۲۳
اذا رأیت مظلوما فاعنه علی الظالم.	۲۳
اذا ساد السفل خاب العمل.	۱۳۰
اذا شاب الجاهل شب جهله و اذا شاب العاقل شب عقله.	۱۳۰
اذا صنعت معروفا فاستره اذا صنع الیك معروف فانشره.	۲۴
اذا طابق الکلام نیت المتکلم قبله السامع و اذا خالف لم یقع موقعه.	۲۴
اذا طلبت الغناء فاطلبه بالقناعة.	۱۳۱
اذا ظهر غدر الصدیق سهل هجره.	۲۵
اذا فارقت ذنبا فکن نادما.	۲۵
اذا فسد الزمان ساد اللئام.	۱۳۱
اذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه.	۲۶
اذا قدمت الفکر فی افعالك حسنت عواقبك فی کل امر.	۲۶
اذا کان القضاء لایرد فالاحتراس باطل.	۲۷
اذا کمل العقل نقصت الشهوة.	۲۷

جمله	صفحه
اذا لم تكن عالما ناطقا فكن مستمعا واعيا.	۲۸
اذا لم تنفع الكرامة فالاهانة احزم واذالم ينجع السوط فالسيف احكم	۱۳۲
اذا مدحت فاختصر؛ اذا ذممت فاقتصر.	۱۸۷
اذا ملك الارازل هلك الافاضل.	۱۳۲
اذا ملكت فارفق.	۱۸۸
اذاوعدت فانجز.	۱۸۸
اذكرمع كل لذة زوالها ومع كل نعمة انتقالها.	۲۸
اذكرواعند المعاصى ذهاب اللذات وبقاء تبعات.	۱۳۳
اربح البضائع الصنائع.	۲۱
اربع من اعطيهن فقداعطى خير الدنيا والاخرة: صدق حديث واداء امانة وعفة بطن وحسن خلق.	۲۲۱
اربع يشين الرجل: البخل والكذب والشره وسوء الخلق.	۲۲۲
ارض للناس بما ترضاه لنفسك.	۲۹
ارغبوا فيما وعدالله المتقين فان اصدق الوعد ميعاده.	۲۲۲
ارفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضه من كان اشعف بها منكم.	۲۲۳
ارفق بالبهائم ولاتسوء بلحمها ولاتحمل عليها فوق طاقتها	۲۹
ازجر المسيى بثواب المحسن.	۳۰
استحيوا من الفرار فانه عار فى الاعقاب و ناريوم الحساب.	۳۰
استديموا الذكر فانه ينير القلب وهو افضل العبادة.	۲۲۳
استشر اعدائك تعرف من رايهم مقدار عداوتهم ومواضع مقاصدهم.	۳۱
استشر عدوك العاقل واحذر رأى صديقك الجاهل.	۳۱
استصحبوا من شعلة واعظ متعظ.	۳۲

جمله	صفحه
استعیذوا بالله من سکر الغنا فان له سکرة بعید الافاقة.	۳۲
اسمحکم اربحکم اخسرکم اظلمکم.	۲۲٤
اسمع تعلم واسکت تسلم.	۳۳
اسمعوا دعوة الموت اذا نکم قبل ان یدعی بکم.	۲۲٤
اسوء الناس حالا من انقطعت مادته وبقیت عادته.	۱۳۳
اسهروا عیونکم وضمروا بطونکم وخذوا اجسادکم تجودوا بها علی انفسکم.	۲۲۵
اشد الناس ندامة عند الموت العلماء غیر العاملین.	۱۳٤
اشغلوا انفسکم بالطاعة والسنتکم بالذکر وقلوبکم بالرضا فیما احببتم وکرهتم.	۲۲۵
اشکر علی من انعم الیك وانعم الی من شکرك.	۳۳
اصدقاؤك ثلاثة: صدیقك وصدیق صدیقك وعدو عدوك.	۳٤
اصدق شیء الاجل.	۲۲٦
اصدقوا اقوالکم واخلصوا فی اعمالکم.	۳٤
اصعب السیاسات تغییر العادات.	۳۵
اصلح المسیء بحسن فعالك ودل علی الخیر بجمیل مقالك.	۲۲٦
اصلح سریرتك یصلح الله علانتیك.	۱۳٤
اضرب خادمك اذا عصی الله واعف عنه اذا عصاك.	۳۵
اضربوا بعض الرای ببعض یتولد منه الصواب.	۳٦
اطرحوا سوء الظن منکم.	۳٦
اطع اخاك وان عصاك وصله وان جفاك.	۲۲۷
اطع من فوقك یطعك من دونك.	۳۷
اطلبو العلم تعرفوا به واعملوا به تکونوا من اهله.	۳۷
اعجز الناس من عجز عن اصلاح نفسه.	۳۸

جمله	صفحه
اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان و اعجز منه من ضیع من ظفر به منهم.	۳۸
أعداؤك ثلاثة: عدوك وعدو صدیقك وصدیق عدوك.	۳۹
اعدل تحکم، اسمح تکرم.	۲۲۷
اعدل تدم لك القدرة	۳۹
اعرفوا الحق لمن عرفه لکم صغیرا کان او کبیرا، وضیعا کان اورفیعا.	۴۰
اعظم الجهل معاداة بالقادر ومصادقه بالفاجر والثقة بالغادر.	۱۳۵
اعظم الخیانة خیانة الامة	۱۳۵
اعظم المصائب الجهل.	۲۲۸
اعقل الناس من اطاع العقلاء.	۲۲۸
اعقلکم اطوعکم.	۲۲۹
اعلم الناس من لم یزل الشك یقینه.	۴۰
اعون الاشیاء علی تزکیة العقل التعلیم.	۱۳۶
اغتنموا الشکر فادنی نفعه الزیادة.	۲۲۹
اغلب الناس من غلب هواه بعمله.	۴۱
اغلبوا الجزع بالبصر فان الجزع یحبط الاجر و یعظم الفجیعة.	۲۳۰
اغناکم اقنعکم، اشقاکم احرصکم.	۲۳۰
افضل الجود ایصال الحقوق الی اهلها.	۴۱
افضل الاخلاص الیأس مما فی ایدی الناس.	۲۹۰
افضل الادب ان یقف الانسان عند حده ولا یتعدی قدره.	۱۳۶
افضل الزهد اخفاء الزهد.	۱۳۷
افضل المال ما استرق به الاحرار.	۱۳۷
افضل الناس انفعهم للناس.	۴۲

جمله	صفحه
افضل الناس رأيا من لم يستغن عن مشير.	٤٢
افضل الناس عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه واشدهم اهتماما باصلاح معاده.	١٣٨
افضل الناس من كظم غيظه وحلم عن قدرة.	٤٣
افضل من طلب التوبة ترك الذنب.	٤٣
افعلوا الخير ما استطعتم فخير من الخير فاعله. اجتنبوا الشر فان شرا من الشر فاعله.	٢٣١
افكر تستنصر.	٢٣١
اقبح افعال المقتدر الانتقام.	٤٤
اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه.	٤٤
اقبح القبائح الكذب، اشرف المحاسن الوفاء.	٢٣٢
اقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم.	٢٦٠
اقبل عذر من اعتذر اليك.	٤٥
اقتبس العلم فانك ان كنت غنيا زانك وان كنت فقيرا امانك.	٤٥
اقصر همك على ما يلزمك ولا تخض فيما لا يعينك.	٢٣٢
اقوى الوسائل حسن الخصائل.	١٣٨
اقوى الناس من قوى على نفسه.	٤٦
اكبر العيب ان تعيب ما فيك مثله.	٤٦
اكتسبوا العلم يكسبكم الحيوة.	٤٧
اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر.	١٣٩
اكثر النظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر.	٤٧
اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع.	١٣٩
اكذب السعاية والنميمة كانت باطلة ام صحيحة.	٤٨
اكذب شيء الامل.	٢٣٣

جمله	صفحه
اکذبوا آمالکم واغتنموا اجالکم باحسن اعمالکم.	۲۳۳
اکرم ذوی رحمك وتیسر لمعسرهم فانهم لك نعم العدة فی الرخاء والشدة.	۴۸
اکرم عشیرتك فانهم جناحك اللذی به تطیر واصلك اللذی الیه تصیر و یدك اللذی بها تصول.	۱۴۰
اکرم نفسك عن کل دنیة فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا.	۴۹
اکرم ودك واحفظ عهدك.	۲۳۴
اکیس الکیس التقوی، اهلك شیء الهوی.	۲۳۴
الا انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها.	۲۶۱
الاتائب من خطیئة قبل حضور منیته.	۲۶۱
الاحتمال انصر لی من شجعان الابطال.	۳۰۵
الاحتمال قبر العیوب.	۱۴۰
الاحسان محبة؛ الشح مسبة.	۲۳۵
الاحسان یسترق الانسان.	۱۴۱
الاحسان یستعبد الانسان، المن یفسد الاحسان.	۴۹
الاحمق غریب فی بلدته ومهان بین اعزته.	۱۴۱
الادب صورة العقل.	۱۴۲
الاستشارة عین الهدایة.	۲۶۲
الاستهتار للنساء شیمة النوکی.	۵۰
الاصابة سلامة، الخطاء ملامة؛ العجل ندامة.	۵۲
الاصدقاء نفس واحدة فی جسوم متفرقة.	۵۲
الاعامل لنفسه قبل یوم بوسه ؟	۲۶۲
الاعتبار منذر ناصح.	۱۴۲

جمله	صفحه
الاقتصاد نصف المؤنة.	٥٣
الامانة ایمان، البشاشة احسان.	١٤٣
الامانی تعمی عیون البصائر.	١٤٣
الامتزود لاخرته قبل ازوف رحلته؟	٢٦٣
الامستیقظ من غفلته قبل نفاذ مدته؟	٢٦٣
الامل کالسراب یغر من راه ویخلف من رجاه.	٥٣
الامن اغترار.	٢٤٣
الامنتبه من رقدته قبل حین منیته.	٢٦٤
الامور المنتظمة یفسدها الخلاف.	٥٤
الانصاف یستدیم المحبة.	١٤٤
الاوان الدنیا دار لم یسلم منها الا بالزهد فیها ولا ینجی منها بشیء کان لها الا حریدع هذه اللماظة لاهلها.	٢٦٤
الاوان الدنیا قد تصرمت واذنت بانقضائها وتنکر معروفها وصار جدیدها رثا و ثمینها غثا.	٢٦٥
الاوان القناعة وغلبة الشهوة من اکبر العفاف.	٢٦٥
الاوان من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن مرض القلب	٥٤
الاوان من النعم سعة المال وافضل من سعة المال صحة البدن وافضل من صحة البدن تقوی القلب.	٥٥
الایام توضح السرائر الکامنة.	١٤٤
الایثار فضیلة، الاحتکار رذیلة.	٢٤٣
الایمان نجاة، التوبة ممحاة.	٢٤٤

جمله	صفحه
الایمان والعقل اخوان توامان لایقبل‌الله احد هما الابصاحبه.	۵۵
البخیل ابدا ذلیل . الحسود ابدا علیل.	۵۶
البخیل خازن ورثته.	۵۶
البشارة حبالة‌المودة.	۱۴۵
البشاشة تجلب‌المودة.	۵۷
البشر اول‌البر؛ الطلاقة شیمة‌الحر.	۱۴۵
البطالة یوقف‌الحر‌العزیز موقف‌العبد‌الذلیل ویذهب‌بهاء‌الوجه‌ویمحق‌الرزق.	۲۴۶
البطنة تمنع‌الفطنة.	۲۶۶
البغی یخرب الدیار.	۵۷
البلاغة ماسهل علی‌النطق وخف علی‌الفطنة.	۵۸
التبذیر عنوان‌الفاقة.	۵۸
التجارب علم مستفاد.	۵۹
التدبیر بالرای؛ الرای بالفکر.	۲۳۵
التقلل ولا التذلل.	۲۴۴
التقوی حصن‌حصین.	۵۹
التقوی مفتاح‌الفلاح.	۶۰
التکبر عین‌الحماقة.	۶۰
التکبر فی‌الولایة ذل‌فی‌العزل .	۲۶۶
التواضع رأس‌العقل؛ التکبر رأس‌الجهل.	۲۴۵
التواضع سلم‌الشرف.	۱۴۶
التواضع یرفع؛ التکبر یضع.	۶۱
التوفیق رحمة.	۲۴۵

جمله	صفحه
التوفيق عناية .	۱۴۷
الجاهل صخرة لايتفجر ماؤها وشجرة لايظهر عودها وارض لايظهر عشبها.	۶۱
الجاهل لايعرف تقصيره ولايقبل من الناصح له.	۶۲
الجاهل من جهل قدره.	۱۴۷
الجمال الظاهر حسن الصورة؛ الجمال الباطن حسن السريرة.	۱۴۸
الجهل انكر عدو.	۶۲
الجهل فى الانسان اضر من الاكلة فى البدن.	۶۳
الجهل موت.	۱۴۹
الجواد فى الدنيا محمود وفى الاخرة مسعود.	۲۴۶
الجوع خير من ذل الخضوع.	۱۴۸
الحازم لايؤخر عمل يومه الى غده.	۶۳
الحازم من حنكته التجارب وهذبته النوائب.	۱۴۹
الحازم يقظان؛ الغافل وسنان.	۶۴
الحاسد يظهر وده فى اقواله ويخفى بغضه فى افعاله فله اسم الصديق وصفة العدو.	۲۷۹
الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يندم فان لم يندم فجنونه مستحكم.	۶۴
الحرص علامة الفقر.	۲۱۷
الحرمان خذلان؛ القنية احزان؛ الا ملخوان.	۲۳۶
الحرية منزهة من الغل والمكر.	۱۵۰
الحريص فقير ولو ملك الدنيا بحذافيرها.	۵۰
الحساب قبل العقاب؛ الثواب بعد الحساب.	۲۴۶
الحسد داء عياء لايزول الا بهلك الحاسد او بموت المحسود	۵۱
الحسد سجن الروح.	۵۱

جمله	صفحه
الحسد شر الامراض.	۲۴۷
الحسد يذيب الجسد.	۶۵
الحسد يضنى؛ الحقد يدوى.	۲۳۶
الحكمة شجرة تنبت فى القلوب وتثمر على اللسان.	۶۶
الحق انهج سبيل؛ العلم خير دليل.	۶۵
الحق سيف لاينبو.	۶۶
الحقود لاراحة له.	۲۶۷
الحمق داء لايداوى ومرض لايبرى.	۶۷
الحلم زين الخلق.	۲۴۷
الحياء مفتاح الخير، القحة عنوان الشر.	۲۶۸
الخائف لاعيش له.	۶۷
الخرس خير من الكذب.	۶۸
الخوف من الله فى الدنيا يؤمن الخوف فى الاخرة.	۲۴۸
الخير اسهل من فعل الشر.	۱۵۰
الداعى بلا عمل كالقوس بلاوتر.	۶۸
الدنيا امد؛ الاخرة ابد.	۱۵۱
الدنيا تغوى؛ الشهوة تغرى.	۲۳۷
الدنيا سم اكله من لايعرفه.	۶۹
الدنيا سوق الخسران.	۲۴۸
الدنيا منتقلة فانية وان بقيت لك لم تبق لها.	۱۵۱
الدولة ترد خطاء صاحبها صوابا وصواب ضده خطاء.	۱۵۲
الدولة كما تقبل تدبر؛ الدنيا كما تجبر تكسر.	۶۹

جمله	صفحه
الدهر يخلق الابدان ويجدد الامال ويدنى المنية ويباعد الامنية.	۱۵۲
الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر واذا كان عليك فاصطبر.	۷۰
الدين رق؛ القضاء عتق.	۲۳۷
الراضى عن نفسه مستور عنه عيبه ولو عرف فضل غيره لسائه مابه النقص والخسران	۷۰
الرجل بفطنتة لا بصورته.	۱۵۳
الرزق مقسوم؛ الحريص محروم.	۲۳۸
الرضاء غناء؛ السخط عناء.	۱۵۳
الرفق مفتاح النجاح.	۲۴۹
الزم الصمت فادنى نفعه السلامة.	۲۶۸
الزم الجماعة واجتنبو الفرقة.	۲۶۹
الزينة بحسن الصواب لا بحسن الثياب.	۱۵۴
السكوت عن الاحمق افضل جوابه.	۱۵۴
الشجاعة عز حاضر؛ الجبن ذل ظاهر.	۷۱
الشرف بالهمم العالية لا بالرمم البالية.	۷۱
الشرير لايظن باحد خيراً لانه لايراه بطبع نفسه.	۷۲
الشهوات آفات؛ اللذات مفسدات.	۲۳۸
الصادق مكرم جليل، الكاذب مهان ذليل.	۷۲
الصبر جنة الفاقة.	۲۶۹
الصبر صبران: صبر على ما تحب وصبر على ماتكره.	۱۵۵
الصبر على الفقر مع العز اجمل من الغنى مع الذل	۱۵۵
الصبر على طاعة الله اهون من الصبر على عقوبته.	۱۵۶
الصبر يناضل الحدثان؛ السخاء زين الانسان.	۷۳

جمله	صفحه
الصحة افضل النعم.	۷۳
الصدق خير القول؛ الاخلاص خير العمل.	۲۴۹
الصدق دواء منجح.	۷۴
الصدق فضيلة؛ الكذب رذيلة.	۱۵۶
الصدق لسان الحق.	۲۵۰
الصدق نجاح؛ الكذب فضاح؛ المصيب واجد؛ المخطى فاقد.	۷۴
الصدق ينجيك وان خفته؛ الكذب يرديك وان امنته.	۱۵۷
الصديق اقرب الاقارب.	۱۵۷
الصمت روضة الفكر.	۷۵
الصمت يكسيك ثوب الوقار ويكفيك مؤنة الاعتذار.	۷۵
الضمائر الصحاح اصدق شهادة من الالسن الفصاح.	۱۵۸
الطاعة تنجى؛ المعصية تردى.	۲۳۹
الطاعة متجر رابح.	۱۵۸
الطمانينة الى كل احد قبل الاختبار من قصور العقل.	۷۸
الطمع مذل؛ الورع مجل.	۲۵۰
الظفر بالحزم والحزم بالتجارب.	۱۵۹
الظلم يزل القدم ويسلب النعم ويهلك الامم.	۱۵۹
العادة طبع ثان.	۷۸
العارف من عرف نفسه فاعتقها.	۱۶۰
العاقل اذا سكت فكر واذا نطق ذكر واذا نظر اعتبر.	۱۶۰
العاقل عدو لذته؛ الجاهل عبد شهوته.	۲۵۱
العاقل لايتكلم الا بحاجة اوحجة ولايشتغل الا بصلاح آخرته.	۱۶۱
العاقل لاينخدع.	۲۵۱

جمله	صفحه
العاقل من اتهم رأيه ولم يثق بكل ماتسول له نفسه.	١٦١
العاقل من احرز امره.	١٦٢
العاقل من وضع الاشياء مواضعها والجاهل ضد ذلك.	١٦٢
العاقل من وعظته التجارب؛ الجاهل من خدعته المطالب.	١٦٣
العاقل يطلب الكمال؛ الجاهل يطلب المال.	٧٧
العاقل يعتمد على عمله والجاهل يعتمد على امله.	٧٧
العالم حى بين الموتى؛ الجاهل ميت بين الاحياء.	١٦٣
العالم حى وان كان ميتا؛ الجاهل ميت وان كان حيا.	٧٦
العالم من شهدت بصحة اقواله افعاله.	١٦٤
العالم من عرف ان مايعلم فى جنب مالم يعلم قليل.	٧٦
العالم من غلب هواه ولم يبع آخرته بدنياه.	١٦٤
العالم يعرف الجاهل لانه كان قبل جاهلا؛ الجاهل لايعرف العالم لانه لم يكن من قبل عالما.	٧٩
العالم ينظر بقلبه وخاطره؛ الجاهل ينظر بعينه وناظره.	٨٠
العبد حرما قنع؛ الحر عبدما طمع.	٨٠
العجلة مذمومة فى كل امر الافيمايد فع الشر.	٨١
العجول مخطى وان ملك؛ المتانى مصيب وان هلك.	١٦٥
العدل قوام الرعية.	٨١
العز موجود فى خدمة الخالق فمن طلبه فى خدمة المخلوق لم يجده.	٧٢
العفة تضعف الشهوة.	٨٢
العفو احسن الاحسان.	٢٥٢
العفو زين القدرة.	٨٣
العقل حفظ التجارب.	١٦٥

جمله	صفحه
العقل رسول الحق.	۲۵۲
العقل زین والحمق شین، الحزم بضاعة التوانی اضاعة.	۸۳
العقل صدیق مقطوع؛ الهوی عدو متبوع.	۸٤
العقل غریزة تزید بالعلم والتجارب.	۸٤
العقل قربة؛ الحمق غربة.	۲۳۹
العقل مصلح کل امر.	۲۷۰
العلماء غرباء لکثرة الجهال.	۱٦٦
العلم اکثر من ان یحاط به فخذ من کل شیء احسنه	۱٦٦
العلم بغیر عمل وبال؛ العمل بغیر علم ضلال.	۱٦۷
العلم بالفهم؛ الفهم بالفطنة، الفطنة بالبصیرة.	۲٤۰
العلم زین الاغنیاء وغنی الفقراء.	۱٦۷
العلم شفاء؛ الجهل شقاء.	۲۵۳
العلم کنز عظیم لایفنی؛ العقل ثوب جدید لایبلی.	۸۵
العلم لاینتهی.	۸۵
العلم یدل علی العقل فمن علم عقل.	۸٦
العلم ینجد؛ الحکمة ترشد.	۱٦۸
العلم ینجیك؛ الجهل یردیك.	۸٦
العمر تفنیه اللحظات.	۲۵۳
العین برید القلب.	۲۵٤
الغدر یضاعف السیئات.	۸۷
الغریب من لیس له جیب.	۸۷
الغشوش لسانه حلو وقلبه مر.	۸۸
الغضب نار موقدة من کظمه اطفاها ومن اطلقه کان اول محترق بها.	۸۸

جمله	صفحه
الغنی والفقر یکشفان جواهر الرجال واوصافها.	۱۶۸
الفتنة ینبوع الاحزان .	۸۹
الفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخیر.	۸۹
الفرصة سریعة الفوت بطیئة العود.	۹۰
الفرص تخلص؛ الفوت تغصص	۲۵۴
الفطنة هدایة؛ الغباوة غوایة.	۲۵۵
الفقر موت الاکبر.	۹۰
الفقر یخرس الفطن عن حجته.	۱۶۹
الفقر ینسی.	۲۴۰
الفکر رشد؛ الغفلة فقد.	۲۴۱
الفکر ینیر اللب.	۲۷۰
الفکر یهدی.	۲۴۱
القبر خیر من الفقر.	۱۶۹
القلب خازن اللسان؛ اللسان ترجمان الانسان.	۹۱
القلب ینبوع الحکمة والاذن مغیضها.	۹۱
القلیل مع التدبیر ابقی من الکثیر مع التبذیر.	۱۷۰
القناعة عفاف.	۲۵۵
الکتب بساتین العلماء .	۹۲
الکذب خیانة.	۹۲
الکرم ایثار المال علی العرض.	۱۷۰
الکریم اذا وعد وفی واذا قدر عفی.	۹۳
الکریم عندالله محبور مثاب وعندالناس محبوب مهاب.	۲۵۶
الکریم من صان عرضه بماله واللئیم من صان ماله بعرضه.	۱۷۱

جمله	صفحه
الکریم یجود اذا عنف ویلین اذا استعطف؛ اللئیم یجفو اذا استعطف ولا یلین الا اذا عنف.	۹۳
الکریم یزدجر عما یفتخر به اللئیم؛ الجاهل یستوحش مما یانس به الحکیم.	۱۷۱
الکلام کالدواء قلیله نافع و کثیره قاتل.	۹٤
الکیس، من کان یومه خیرا من امسه.	۹٤
اللجاج عنوان العطب.	۹۵
اللذة تلهی؛ الهوی تردی.	۱۷۲
اللسان ترجمان العقل.	۱۷۲
اللسان سبع ان اطلقته عقر.	۹۵
المال عاریة؛ الدنیا فانیة.	۲۵٦
المال لا ینفعک حتی یفارقک.	۱۷۳
المال نهب الحوادث؛ المال سلوة الوارث.	۲۷۱
المال ینقص بالنفقة والعلم یزکو علی الانفاق.	۹٦
المتعبد بغیر علم کحمارة الطاحونة تدور و لا تبرح من مکانها.	۹٦
المحاسن فی الاقبال هی المساوی فی الادبار.	۱۷۳
المحترس ملقی.	۲۵۷
المحسن حی وان نقل الی منازل الاموات.	۹۷
المحسن معان والمسیئی مهان؛ العقل شفاء والحمق شقاء.	۹۷
المذنب علی بصیرة غیر مستحق للعفو.	۱۷٤
المذنب عن غیر علم بری من الذنب.	۱۷٤
المرء باصغریه: بقلبه ولسانه. ان قاتل، قاتل بجنان وان نطق نطق بلسان.	۱۷۵
المرء عدو لما جهل.	۹۸
المرض حبس البدن.	۲۵۷

جمله	صفحه
المروة اجتناب الرجل مايشينه واكتسابه لمايزينه.	۱۷۵
المروة اسم جامع لسائر الفضائل والمحاسن.	۹۸
المروة تمنع من كل دنية.	۱۷۶
المنع الجميل احسن من الوعد الطويل.	۱۰۱
المزاح يورث الضغائن.	۹۹
المستشير متحصن من السقط؛ المستبد متهور في الغلط.	۹۹
المصيبة واحدة فان جزعت كانت اثنتين.	۱۷۶
المطامع تذل الرجال؛ الموت اهون من ذل السؤال.	۱۰۰
المعروف سيادة.	۱۸۹
المعروف لايتم الا بثلث: بتصغيره وتعجيله وستره. فانك اذا صغرته فقد عظمته واذا عجلته فقد هنأته واذا سترته فقد تممته.	۲۷۱
المعلم والمتعلم شريكان في الاجر.	۷۹
المغلوب بالحق غالب.	۱۸۹
المكارم بالمكاره؛ الثواب بالمشقة	۱۹۰
المكر بمن ائتمنك كفر.	۱۰۰
المكور شيطان	۲۵۸
المنافق لسانه يسر وقلبه يطر.	۱۹۰
المنية ولا الدنية؛ الموت ولا ابتذال الحرية.	۲۵۸
المومن من تحمل اذى الناس ولا يتاذى احد منه.	۲۵۹
المومن من وقى دينه بدنياه والفاجر من وقى دنياه بدينه.	۱۹۱
المودة اقرب رحم.	۱۰۱
المودة نسب مستفاد.	۱۰۲
الناس ابناء الدنيا ولا يلام الرجل على حب امه.	۲۷۹

جمله	صفحه
الناس ابناء مایحسنون.	۱۹۱
الناس بزمانهم اشبه‌منهم بآبائهم.	۱۰۲
الناس رجلان: جواد لایجد و واجدلایسعف.	۱۰۳
الناس کالشجر شربه واحد وثمره مختلف.	۱۰۳
الناس کصور فی‌صحیفة کلما طوی بعضها نشربعض.	۱۹۲
الناس من‌خوف‌الذل متعجلوالذل.	۲۷۲
الناس منقوصون مدخلون الا من‌عصم‌الله.	۲۷۲
الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا.	۱۰۴
الندم علی‌الخطیئة یمحاها.	۱۰۴
الواحد من‌الاعداء کثیر.	۱۰۵
الوجدان‌سلوان؛الفقدان‌احزان	۱۹۲
الوعدقرض‌والبر انجازه.	۱۰۵
الوفاء سجیة‌الکرام؛ الغدرشیمة‌اللئام	۷۳
الوقارحلیة والعقل.	۲۵۹
الهدیة تجلب المودة.	۲۶۰
الیقظة نورلغفلة :غرور	۲۴۲
امسک من‌طریق‌اذاخفت ضلالته.	۱۰۶
امش بدائك مامشی‌بك	۱۰۶
امقت‌الخلائق الی‌الله‌الفقیرا المزهووالشیخ‌الزانی والعالم‌الفاجر.	۱۰۷
املک‌حیة نفسك وسورة غضبك حتی یسکن غضبك‌ویئوب الیك‌عقلك.	۱۰۷
ان اتاکم‌الله بنعمة فاشکروا ان ابتلاکم‌الله بمصیبة فاصبروا.	۱۰۸
ان احمد الامور عاقبة‌الصبر.	۲۷۳

جملہ	صفحہ
انا داعیکم علی طاعة ربکم ومرشدکم الی فرائض دینکم ودلیلکم الی ماینجیکم .	۲۸۰
ان اردت قطیعة اخیك فاستبق له من نفسك بقیة یرجع الیها ان باله ذلك یوما.	۲۸۰
ان استشمت علی ودود فاحرز معه من امرك واستبق له من سرك مالعلك ان تندم علیه وقتاما.	۱۸۱
ان اسرع الخیر ثوابا البر.	۲۷۳
ان اعجل العقوبة عقوبة البغی.	۲۷٤
ان افضل اخلاق الرجال الحلم .	۲۷٤
ان اکرم الموت القتل . والذی نفسی بیده لالف ضربة بالسیف اهون علی من میتة علی الفراش	۱۰۸
ان الامور اذا تشابهت اعتبر آخرها باولها .	۲۸۱
ان الحازم من لایضر بالخدع ؛ ان العاقل من لایخدع للطمع.	۱۰۹
ان الدنیا ظل الغمام وحلم المنام والفرح الموصول بالغم والعسل المشوب بالسم	۱۰۹
ان الدنیا کالحیة لین مسها وقاتل سمها.	۱۱۰
ان الدنیا والاخرة کرجل له امراتان اذا ارضی احدیهما اسخط الاخری .	۱۱۰
ان الدهر لخصم غیر مخصوم ومحتکم غیر مظلوم ومحارب غیر محروب .	۱۱۱
ان الیل والنهار یعملان فیك فاعمل فیهما ویاخذان منك فخذ منهما.	۱۱۲
ان النساء همهن زینة الحیوة الدنیا والفساد فیها.	۲۷۵
ان النفس ابعد شیء منزعا وانها لاتزال تنزع الی معصیته فی هوی.	۲۸۲
ان النفوس اذا تناسبت ایتلفت	۲۷٦
ان الیوم عمل ولاحساب وغدا حساب ولاعمل.	۱۹۳
ان امساك الحافظ اجمل من بذل المضیع.	۲۷۵

جمله	صفحه
ان اوقاتك اجزاء عمرك فلاتنفذ لك وقتا فی غیر ماینجیك.	۱۱۲
ان اهنا الناس عیشا من کان بماقسم الله له راضیا.	۱۹۳
ان بطن الارض میتة وظهرها سقیم.	۱۹٤
انتظروا الفرج ولاتیئسوا من روح الله	۱۹٤
انتقم من حرصك بالقنوع کما تنتقم من عدوك بالقصاص.	۱۹۵
ان دنیاکم هذه لاهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم و احقر من ورقة فی فم جرادة	۱۹۵
ان ذهاب الذاهبین لعبرة للقوم المتخلفین.	۲۸۲
ان سخاء النفس عما فی ایدی الناس لافضل من سخاء البذل.	۱۹٦
ان صبرت جری علیك القلم وانت ماجور؛ ان جزعت جری علیك القدر وانت مازور.	۲۸۳
ان طباعك تدعوك ماالفته.	۲۷٦
انظر الی الدنیا نظر الزاهد المفارق ولاتنظر الیها نظر العاشق الوامق.	۱۹٦
ان عمرك مهر سعادتك ان انفذته فی طاعة ربك.	۲۸۳
ان عمرك وقتك اللذی انت فیه.	۱۹۸
انفع الدواء ترك المنی.	۱۱۱
انفع العلم ماعمل به.	۱۹۷
انفع الکنوز محبة القلوب.	۱۹۷
ان فی الخمول للراحة.	۲۷۷
ان فی کل شیء موعظة وعبرة لذوی اللب والاعتبار.	۲۸٤
انك ان سالمت الله سلمت وفزت.	۲۸۵
ان کان فی الغضب الانتصار ففی الحلم ثواب الابرار.	۲۸٤
ان کان فی الکلام البلاغة ففی الصمت السلامة من العثار.	۲۸۵
ان کرم الله تعالی لاینقص حکمته فلذلك لاتقع الاجابة فی کل دعوة.	۱۹۸

جمله	صفحه
ان کفر النعمة لوم.	۲۷۷
انك فی سبیل من کان قبلك فاجعل جدك لاخرتك ولاتکثر بعمل الدنیا.	۲۸٦
ان کلام الحکماء اذا کان صوابا کان دواء واذا کان خطاء کان داء.	۲۰۸
انکم الی اعراب الاعمال احوج منکم الی اعراب الاقوال.	۲۸٦
انکم الی اکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الفضة والذهب.	۲۰۸
انکم الی انفاق ما کسبتم احوج منکم الی اکتساب ما تجمعون.	۱۹۹
انکم باعمالکم مجازون وبها مرتهنون.	۲۸۷
انك مدرك قسمك ومضمون رزقك ومستوف ما کتب لك فارح نفسك من شقاء الحرص ومذلة الطلب وثق بالله وخفض فی المکتسب	۲۸۷
انکم طرداء الموت الذی ان اقمتم اخذکم وان فررتم منه ادرککم.	۱۹۹
ان کنتم تحبون الله فاخرجوا حب الدنیا من قلوبکم.	۲۰۰
ان للمحن نهایات فاصبروا لها حتی تبلغ نهایاتها.	۲۰۰
ان لسانك یقتضیك ما عودته.	۲۷۸
ان للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر عنها.	۲۸۹
ان لله ملکا ینادی فی کل یوم یا اهل الدنیا لدوا للموت وابنوا للخراب. واجمعوا للذهاب.	۲۰۱
ان لم تکن حلیما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشك ان تصیر منهم.	۲۰۱
ان لیلك ونهارك لا یستوعبان حاجاتك فاقسمهما بین عملك وراحتك.	۲۰۲
انما الحزم طاعة الله ومعصیة النفس.	۲۸۸
انما الشرف بالعقل والادب لا بالمال والحسب.	۲۰۲
انما الورع التجری فی المکاسب والکف عن المطالب.	۲۰۳
انما اهل الدنیا کلاب عاویة وسباع ضاریة یهر بعضها علی بعض ویاکل عزیزها ذلیلها ویقهر کبیرها صغیرها.	۲۰۳

جمله	صفحه
انما حض على المشاورة لان راى المشير صرف وراى المستشير مشوب.	٢٠٤
انما سادة اهل الدنيا والاخرة جواد.	٢٨٨
ان ماضى يومك منتقل وباقيه متهم فاغتنم وقتك بالعمل.	٢٠٤
انما يعرف الفضل لاهل الفضل اولو الفضل	٢٠٥
ان من النعمة تعذر المعاصى	٢٧٨
ان وقعت بينك وبين عدوك قضية عقدت بها صلحا والبسته بها ذمة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة.	٢٠٥
انى اخاف عليكم كل عليم اللسان ومنافق الجنان يقول ماتعلمون و يفعل ما تنكرون.	٢٨٩
انى لاحثكم على طاعة الله الا واسبقكم اليها ولاانهيكم عن معصية الله الا وانتهى قبلكم عنها.	٢٠٦
اول الشهوة طرب و آخرها عطب.	٢٠٦
اولى الناس بالانعام من كثرت نعم الله عليه.	٢٠٧
اوهن الاعداء كيدا من اظهر عداوته.	٢٠٧
اهجرو الشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب والتهجم الى السيئات.	٢٤٢
اهل الدنيا كركب يسار بهم وهم نيام.	٢٠٩
اهنا العيش اطراح الكلف.	٢٠٩
اياك ان تثنى على احد بما ليس فيه فان فعله يصدق عن وصفه ويكذبك.	٢١٠
اياك ان تخدع عن صديقك اوتغلب عن عدوك.	٢١٠
اياك ان تخرج صديقك اخراجا تخرجه عن مودتك واستبق له انسك موضعا تثق بالرجوع اليه.	٢٩٠
اياك ان تعتمد على اللئيم فانه يخذل من اعتمد عليه	٢٩١
اياك ان تكون على الناس طاعنا ولنفسك مداهنا فتعظم لك الحوبة	٢٩١

جمله	صفحه
وتحرم المثوبة	
اياك ان توحش موادك وحشة تفضى به الى اختياره البعد عنك وايثار الفرقة	٢٩٢
اياك ان يفقدك ربك عند طاعته ويراك عند معصيته فيمقتك	٢٩٢
اياك والاعجاب وحب الاطراء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان	٢٩٣
اياك والبطنة فمن لزمها كثرت اسقامه وفسدت احلامه	٢١١
اياك والتغاير فى غير موضعه فان ذلك يدعو الصحيحة الى السقم والبريئة الى الريب	٢٩٣
اياك والجور فان الجائر لايشم رائحة الجنة .	٢١١
اياك والحرص فانه شين الدين وبئس القرين	٢٩٤
اياك والخرق فانه شين الاخلاق	٢٩٤
اياك والظلم فانه يزول عن من تظلمه ويبقى عليك	٢١٢
اياك والظلم فمن ظلم كراهت ايامه	٢٩٥
اياك والعجل فانه عنوان الفوت والندم	٢٩٥
اياك والغدر فانه اقبح الخيانة وان الغدور لمهان عندالله بغدره .	٢٩٦
اياك والغضب فان اوله جنون وآخره ندم .	٢١٢
اياك والغيبة فانها تمقتك الى الله والناس وتحبط اجرك .	٢٩٦
اياك والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان .	٢٩٧
اياك والكلام فى مالاتعرف طريقته ولاتعلم حقيقته فان قولك يدل على عقلك وعبارتك ينبىء عن معرفتك .	٢١٣
اياك والمجاهرة بالفجور فانه من اشد المئاثم .	٢١٣
اياك والملق فان الملق ليس من خلائق الايمان .	٢١٤
اياك والنفاق فان ذو الوجهين لايكون وجيها عندالله .	٢١٤
اياك ومصادقة الكذاب فانه يقرب عليك البعيد ويبعد عنك القريب .	١٢٤

جمله	صفحه
اياك ان تذكر من الكلام مضحكا وان حكيته عن غيرك .	٢١٥
اياك والنميمة فانها تزرع الضغينة وتبعد عن الله والناس .	٢١٥
اياك وانتهاك المحارم فانها شيمة الفساق واولى الفجور والغواية .	٢٩٧
اياك وصحبة من الهاك واغراك فانه يخذلك ويوبقك .	٢٩٨
اياك وظلم من لا يجد عليك الا الله .	٢١٦
اياك وفعل القبيح فانه يقبح ذكرك ويكثر وزرك .	٢٩٨
اياك وكثرة الكلام فانها يكثر الزلل ويورث الملل .	٢١٦
اياك وكثرة الوله بالنساء والاغراء باللذات فان الوالهَ ممتحن والمغرى بللذات ممتهن .	٢١٧
اياك ومستهجن الكلام فانه يوغر القلوب .	٢١٧
اياك ومصاحبة الفساق والفجار فان الشر بالشر ملحق .	٢٩٩
اياك ومصاحبة اهل الفسوق فان الراضى بفعل قوم كالواحد منهم .	٢١٨
اياك ومصادقة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك .	٢١٨
اياك ومعاشرة الاشرار فانهم كالنار مباشرتهم تحرق .	٢١٩
اياك ومعاشرة متتبعى عيوب الناس فانه لن يسلم مصاحبهم منهم .	٢١٩
اين الجبابره وابناء الجبابره؟	٢٩٩
اين الذين عسكر والعساكر ومدنو المداين؟	٣٠٠
اين الذين قالوا «من اشد مناقوه واعظم جمعا»؟	٣٠٠
اين الذين كانوا احسن آثارا واعدل افعالا واكثر ملكا؟	٣٠١
اين الذين هزموا الصفوف و ساروا بالالوف؟	٣٠١
اين تذهب بكم المذاهب ؟ اين تتيه بكم الغياهب وتختدعكم الكواذب؟	٣٠٢
اين من ادخر واعتقد وجمع المال فاكثر؟	٣٠٢
اين من جمع فاكثر واعتقب واعتقد ونظر بزعمه للولد؟	٣٠٣

جمله	صفحه
این من حصن و اکد و زخرف و نجد؟	۳۰۳
این من سعی و اجتهد و اعد و احتشد؟	۳۰۴
این یغرکم سراب الامال؟ این تخدعکم غرور الاعمال؟	۳۰۴

ب

بادر الخیر ترشد!	۳۰۵
بادر شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك.	۳۰۶
بئس الجار جار السوء !	۳۰۶
بئس الداء الحمق !	۳۰۷
بئس الرفیق الحسود!	۳۰۷
بئس الشیمة النمیمة!	۳۰۸
بئس الوجه الوقاح!	۳۰۸
بئس الوزر اکل مال الایتام!	۳۰۹
بالاطماع تذل رقاب الرجال .	۳۰۹
بالافضال تعظم الاقدار.	۳۱۰
بالبر یستعبد الحر.	۳۱۰
بالجود یسود الرجال.	۳۱۱
بالشکر تدوم النعمة	۳۱۱
بالصمت یکثر الوقار.	۳۱۲
بالعافیة توجد لذه الحیوه	۳۱۲
بالعقول ینال ذروة الامور.	۳۱۳
بالفکر تنجلی غیاهب الامور.	۳۱۳
بالکذب یتزین اهل النفاق.	۳۱۴
بالنظر الی العواقب تؤمن المعاطب.	۳۱۴

جمله	صفحه
بر الوالدین اکبر فریضة.	۳۱۵
بر کوب الاهوال تکسب الاموال؛ بالصدق یتزین الاقوال.	۳۱۵
بسط الوجه یحسن موقع البذل.	۳۱۶
بطن المرء عدوه.	۳۱۶
بقدر الهمم تکون الهموم.	۳۱۷
بلا الانسان فی لسانه .	۳۱۷
بلاء الرجل علی قدر ایمانه ودینه.	۳۱۸
بلین الجانب تأنس النفوس.	۳۱۸

ت

تاجر الله تربح.	۳۱۹
تدارك فی آخر عمرك ما اضعته فی اوله.	۳۱۹
تدبر قبل ان تهجم	۳۲۰
ترك جواب السفیه ابلغ جوابه.	۳۲۰
تزکیه الاشرار من اعظم الاوزار.	۳۲۱
تصفیة العمل اشد من العمل.	۳۲۱
تعرف حماقة الرجل فی ثلاث: کلامه فی مالا یعینه وجوابه عما لا یسئل عنه وتهوره فی الامور.	۳۲۲
تکبرك بما لا یبقی لك ولا تبقی له جهل.	۳۲۲
تکلموا تعرفوا فان المرء مخبو تحت لسانه:	۳۲۳
تمام العلم استعماله.	۳۲۳
تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم ولمن تعلمونه.	۳۲۴

جمله صفحه

ث

ثروته المال تطغی وتردی وتفنی. ۳۲٤

ثلثه تدل علی عقول اربابها: الرسول والکتاب والهدیة. ۳۲۵

ثلثه مهلکة: الجرئة علی السلطان وائتمان الخوان وشرب السم للتجربة. ۳۲۵

ثلثه لاتهنأ لصاحبهن العیش: الحقد والحسد وسوء الخلق. ۳۲٦

ثلثه لایستحی منهن: خدمة الرجل ضیفه وقیامه عن مجلسه لابیه ومعلمه وطلب الحق وان قل. ۳۲٦

ثلثة من اعظم البلاء: کثرة العائله وغلبة الدین ودوام المرض. ۳۲۷

ثلثه لیس علیهن مستزاد: حسن الادب ومجانبة الریب والکف عن المحارم. ۳۲۷

ثلثه مهلکات: طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة. ۳۲۸

ثلث لاینظر الله الیهم: العامل بالظلم والمعین علیه والراضی به. ۳۲۸

ثلث من کن فیه کمل ایمانه: العقل والحلم والعلم. ۳۲۹

ثمرة الایمان الفوز عندالله. ۳۲۹

ثمرة الخوف الامن؛ ثمرة الحزم السلامة. ۳۳۰

ثمرة العجلة المثار. ۳۳۰

ثمرة العفة الصیانة. ۳۳۱

ثمرة العلم معرفة الله. ۳۳۱

ثمرة الوعظ الانتباه. ۳۳۲

ثمرة طول الحیوة السقم والهرم. ۳۳۲

ثوب التقی اشرف الملابس. ۳۳۳

ثوب العلم یخلدك ولایبلی ویبقیك ولایفنی. ۳۳۲

ثیابك علی غیرك ابقی لك منها علیك. ۳۳٤

جمله	صفحه

ج

جار السوء اعظم الضراء واشد البلاء.	۳۳٤
جالس العلماء تزدد علما؛ جالس الحكماء تزدد حلما.	۳۳۵
جالس الفقراء تزدد شكرا.	۳۳۵
جاهد شهوتك وغالب غضبك وخالف سوء عادتك تزك نفسك و يكمل عقلك وتستكمل ثواب ربك.	۳۳٦
جود الفقير يجله؛ بخل الغنى يذله.	۳۳٦

ح

حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا.	۳۳۷
حد اللسان امضى من حد السنان.	۳۳۷
حسن الادب يستر قبح النسب.	۳۳۸
حسن التدبير ينمى قليل المال وسوء التدبير يفنى كثيره.	۳۳۸
حسن السياسة يستديم الرياسة.	۳۳۹
حسن الصورة اول السعادة.	۳۳۹
حسن الظن راحة القلب وسلامة البدن.	۳٤۰

خ

خالطوا الناس مخالطة جميلة ان متم بكوا عليكم وان غبتم حنوا اليكم.	۳٤۰
خذ الحكمه ممن اتاك بها وانظر الى ماقال ولاتنظر الى من قال.	۳٤۱
خذ القصد فى الامور فمن اخذ القصد خفت عليه المؤن.	۳٤۱
خذ على عدوك بالفضل فانه احد الظفرين.	۳٤۲
خذ ممالايبقى لك لما يبقى ولايفارقك.	۳٤۲

جمله	صفحه
خذمن کل علم احسنه فان النحل یاکل من کل زهر ازینه.	۳۴۳
خف تامن.	۳۴۳
خلیل المرء دلیل علی عقله و کلامه برهان فضله.	۳۴۴
خوف الله یوجب الامان	۳۴۴
خیار خصال النساء شرار خصال الرجال.	۳۴۵
خیر اخوانك من واساك بخیره و خیر منه من اغناك عن غیره.	۳۴۵
خیر اخوانك من عنفك فی طاعة الله سبحانه.	۳۴۶
خیر الامور اوسطها.	۳۴۶
خیر العطاء ما کان عن غیر طلب.	۳۴۷
خیر العلوم ما اصلحك.	۳۴۷
خیر الملوك من امات الجور واحیی العدل.	۳۴۸
خیر عملك ما اصلحت به یومك وشره ما افسدك به قومك.	۳۴۸
خیر کل شیی ء جدیده و خیر الاخوان اقدمهم.	۳۴۹
خیر ماورث الاباء الابناء الادب.	۳۴۹

د

دار الناس تستمتع باخائهم والقهم بالبشر تمت اضغانهم.	۳۵۰
دار البلاء محفوفه و بالغدر موصوفه لاتدوم احوالها ولایسلم نزالها.	۳۵۰
دار عدوك واخلص لودودك تحفظ الاخوة وتحرز المروة	۳۵۱
دار هانت علی ربها فخلط حلالها بحرامها وخیرها بشرها وحلوها بمرها.	۳۵۱
داووا مرضاکم بالصدقه.	۳۵۲
دلیل دین الرجل ورعه.	۳۵۲
دلیل عقل الرجل قوله؛ دلیل اصل المرء فعله.	۳۵۳

جمله	صفحه
دوله اللئام مذلة الكرام.	۳۵۳
ذ	
ذاكر الله سبحانه مجالسه.	۳۵٤
ذر الاسراف مقتصدا واذكر فى اليوم غدا.	۳۵٤
ذر السرف فان المسرف لا يحمد جوده ولا يرحم فقره.	۳۵۵
ذل فى نفسك وعز فى دينك وصن آخرتك وابذل دنياك.	۳۵۵
ذو الشرف لا تبطره منزلة نالها وان عظمت كالجبل الذى لا تزعزعه الرياح والدنى يبطره ادنى منزلة كالكلاء الذى يحركه النسيم.	۳۵٦
ذوو العيوب يحبون اشاعه معائب الناس ليتسع لهم العذر فى معائبهم	۳۵٦
ذهاب البصر خير من عمى البصيرة.	۳۵۷
ر	
رأس التقى مخالفة الهوى.	۳۵۷
راس السخاء تعجيل العطاء.	۳۵۸
راكب الظلم يكبوبه مركبه.	۳۵۸
راس الفضائل العلم.	۳۵۹
راكب اللجاج متعرض بالملاء.	۳۵۹
رب اجل تحت امل.	۳٦۰
رب اخ لم تلده امك.	۳٦۰
رب امر جوابه السكوت.	۳٦۱
رب جاهل نجابه جهله.	۳٦۱
رب جهل انفع من علم.	۳٦۲
رب حرب اعود من سلم.	۳٦۲

جمله	صفحه
رب حرب حدثت من لفظة؛ رب صبابة غرست من لحظة.	۳۶۳
رب خير وافاك من حيث لا ترتقبه.	۳۶۳
رب دواء جلب داء؛ رب داء انقلب شفاء	۳۶۴
رب صديق يوتى من جهله لا من نيته.	۳۶۴
رب عالم قتله علمه.	۳۶۵
رب علم ادى الى مضلتك.	۳۶۵
رب فتنه اثارها قول	۳۶۶
رب قريب ابعد من بعيد.	۳۶۶
رب كلام انفذ من السهام؛ رب كلام كالحسام.	۳۶۷
رب ملوم لا ذنب له.	۳۶۷
رب مواصله خير منها القطيعه.	۳۶۸
ربما ادرك العاجز حاجته.	۳۶۸
ربما خرس البليغ عن حجته.	۳۶۹
ربما عمى اللبيب عن الصواب؛ ربما ارتج على الفصيح الجواب.	۳۶۹
رب متنسك لا دين له.	۳۷۰
رب موهبة خير منها الفجيعة.	۳۷۰
رب نعمة لمن لا يشكرها.	۳۷۱
رب يسير انمى من كثير.	۳۷۱
رحم الله امرء احيا حقا واماث باطلا ودحض الجور واقام العدل.	۳۷۲
رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعد طوره	۳۷۲
رحم الله امرء قصر الامل وبادر الاجل واغتنم المهل وتزود من العمل.	۳۷۳
رحم الله من الجم نفسه عن معاصى الله بلجامها.	۳۷۳
رزانة العقل تختبر فى الفرح والحزن.	۳۷۴

جمله	صفحه
رضی بالذل من کشف سره لغیره.	٤٧٤

ز

زکوة الجمال العفاف.	٣٧٥
زکوة السلطان اغاثة الملهوف.	٣٧٥
زکوة الشجاعة الجهاد فی سبیل الله .	٣٧٦
زکوة القدرة الانصاف .	٣٧٦
زلة العالم کانکسار السفینة تغرق ویغرق معها غیرها.	٣٧٧
زلة القدم تدمی؛ زلة اللسان تردی.	٣٧٧
زوال الدول باصطناع السفل.	٣٧٨
زیادة الفعل علی القول فضیلة ونقص الفعل عن القول اقبح رذیلة.	٣٧٨

س

ساعه ذل لاتفی بعزة الدهر.	٣٧٩
سالم الناس تسلم دنیاك	٣٧٩
سامع الغیبة احد المغتابین	٣٨٠
سبب الفقر الاسراف .	٣٨٠
سبب الکمد الحسد.	٣٨١
سبعا کول حطوم خیر من وال ظلوم غشوم.	٣٨١
سرك اسیرك فان افشیته صرت اسیره.	٣٨٢
سکر الغفلة والغرور ابعد افاقة من سکر الخمور.	٣٨٢
سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماء اخبر منکم بطرق الارض .	٣٨٣
سمع الاذن لاینفع مع غفلة القلب.	٣٨٣

جمله	صفحه
سنة الكرام ترادف الانعام.	۳۸٤
سوء الظن بالمحسن شر الاثم و اقبح الظلم.	۳۸٤

ش

شافع المذنب اقراره وتوبته اعتذاره.	۳۸۵
شاور ذوى العقول تأمن اللوم والندم.	۳۸۵
شاور قبل ان تعزم وفكر قبل ان تقدم.	۳۸٦
شتان مابين عملين: عمل تذهب لذته وتبقى تبعته وعمل تذهب مؤنته ويبقى اجره.	۳۸٦
شدة الحقد من شدة الحسد .	۳۸۷
شر اخوانك من ارضاك بالباطل	۳۸۷
شر اخوانك من داهنك فى نفسك و ساترك عيبك	۳۸۸
شر الاخوان المواصل عند الرخاء و المفاصل عند البلاء.	۳۸۸
شر الاوطان مالا يأمن فيه القطان.	۳۸۹
شر البلاد بلدا لا امن فيه ولا خصب	۳۸۹
شر الناس من كافى على الجميل بالقبيح وخير الناس من كافى على القبيح بالجميل.	۳۹۰
شر الناس من كان متتبعا لعيوب الناس وعميا عن معائبه.	۳۹۰
شر الناس من لايبالى ان يراه الناس مسيئا.	۳۹۱
شر الناس من لايقبل العذر ولايغفر الذنب	۳۹۱
شر الناس من يخشى الناس فى ربه ولايخشى ربه فى الناس.	۳۹۲
شر الناس من يرى انه خيرهم	۳۹۲
شر الولاة من يخافه البرىء .	۳۹۳

جمله	صفحه
شیئان لایبلغ غایتهما: العلم والعقل.	۳۹۳
شیئان لایعرف محلهما الامن فقدهما: الشباب والعافیة.	۳۹۴
ص	
صمت الجاهل ستره.	۳۹۴
صمتك حتی تستنطق خیر من نطقك حتی تسکت	۳۹۵
صواب الجاهل کالزلة من العاقل.	۳۹۵
ض	
ضادوا القسوة بالرقة.	۳۹۶
ضادوا الهوی بالعقل.	۳۹۶
ضرورات الاحوال تذل رقاب الرجال	۳۹۷
ضیاع العقول فی طلب الفضول.	۳۹۷
ط	
طاعة الجهول تدل علی الجهل.	۳۹۸
طالب الخیر من اللئام محروم.	۳۹۸
طوبی لمن اطاع ناصحا یهدیه وتجنب غاویا یردیه.	۳۹۹
ظ	
ظلم الحق من نصر الباطل.	۳۹۹
ظن الانسان میزان عقله وفعله شاهد علی اصله.	۴۰۰
ظن العاقل اصح من یقین الجاهل	۴۰۰

جمله	صفحه

ع

عجبت لغافل والموت حثيث فی طلبه. ٤٠١

عجبت للبخيل يستعجل بالفقر الذی منه هروب ويفوته الغنی الذی اياه طلب ٤٠١
فيعيش فی الدنيا عيش الفقراء ويحاسب فی الاخرة حساب الاغنياء.

عجبت لمن عرف نفسه كيف يأنس بدار الفناء . عجبت لمن عرف ربه كيف ٤٠٢
لايسعی بدار البقاء.

عجبت لمن نسی الموت وهو يری من يموت. ٤٠٢

عجبت لمن يتكلم فی ما ان حكی عنه ضره وان لم يحك عنه لم ينفعه. ٤٠٣

عجبت لمن يقنط و معه النجاة وهو الاستغفار. ٤٠٣

عداوة الاقارب امض من لسع العقارب. ٤٠٤

عقول الفضلاء فی اطراف اقلامهم. ٤٠٤

علم لايصلحك ضلال ٤٠٥

لمی قدر الحياء تكون العفة. ٤٠٥

علی قدر الحمية تكون الشجاعة. ٤٠٦

علی قدر المؤنة تكون من الله المعونة. ٤٠٦

علی قدر المروة تكون السخاوة ٤٠٧

عليك بالصبر فی الضيق و البلاء. ٤٠٧

عليكم بالتواصل و الموافقة واياكم المقاطعة و المهاجرة. ٤٠٨

عليكم بالقصد فی المطاعم فانه أبعد من السرف واصح للبدن واعون
علی العبادة. ٤٠٨

عند الامتحان يكرم الرجل اويهان. ٤٠٩

عند انسداد الفرج تبدوا مطالع الفرج ٤٠٩

جمله	صفحه
عند زوال القدرة يتبين الصديق من العدو	٤١٠
عند زوال النعم يعرف الصديق من العدو .	٤١٠
عند نزول الشدائد تظهر فضائل الانسان.	٤١١
عود الفرصة بعيد مرامها.	٤١١
عود لسانك لين الكلام وبذل السلام يكثر محبوك ويقل مبغضوك.	٤١٢
عيبك مستورما اسعدك جدك.	٤١٢

غ

غارس شجرة الخير يجتنيها احلى ثمرة	٤١٣
غاض الصدق فى الناس وفاض الكذب واستعمل المودة باللسان وتشاحنوا بالقلوب.	٤١٣
غافض الفرصة عند امكانها فانك غير مدركها عند فوتها.	٤١٤
غاية الجود بذل الموجود.	٤١٤
غاية الحياء ان يستحيى المرء من نفسه.	٤١٥
غاية العقل الاعتراف بالجهل.	٤١٥
غنا العاقل بعلمه؛ غنا الجاهل بماله.	٤١٦

ف

فازمن اصلح عمل يومه و استدرك فوارط امسه.	٤١٦
فخر المرء بفضله لا باصله.	٤١٧
فروا كل الفرار من الفاجر الفاسق.	٤١٧
فضل الرجل يعرف من قوله.	٤١٨
فكر انمرء مرآة تريه حسن عمله من قبحه.	٤١٨
فكر ثم تكلم تسلم من الزلل.	٤١٩

جمله	صفحه
فی تصاریف الاحوال یعرف جواهر الرجال.	٤١٩
فی سعة الاخلاق کنوز الارزاق.	٤٢٠

ق

قدرتك علی نفسك افضل القدرة وامرتك علیها خیر الامرة.	٤٢٠
قدکان صاحبکم هذا یسافر فان قدم علیکم فعدوه فی بعض سفراته والا فقدمتم الیه.	٤٢١
قدیزل الحکیم؛ قدیزهق الحلیم.	٤٢١
قدیکبو الجواد.	٤٢٢
قلوب الرعیة خزائن ملکها فما اودعها من عدل اوجور وجده.	٤٢٢
قلیل الحق یدفع کثیر الباطل کما ان القلیل من النار یحرق کثیر الحطب.	٤٢٣

ك

کثرة الدین یصیر الصادق کاذبا.	٤٢٣
کثرة المال تفسد القلوب وتنشیء الذنوب.	٤٢٤
کثرة الهذر تمل الجلیس.	٤٢٤
کثرة ضحك الرجل تذهب وقاره.	٤٢٥
کفی بالمرء کیسا ان یعرف معائبه.	٤٢٥
کل شیء یعز حین ینزر الا العلم فانه یعز حین یغزر.	٤٢٦
کل شیء یحتاج الی العقل والعقل یحتاج الی الادب.	٤٢٦
کل عاقل مغموم؛ کل عارف مهموم.	٤٢٧
کل ماض فکان لم یکن؛ کل آت فکان قدکان.	٤٢٧
کلما قاربت اجلا فاحسن عملا.	٤٢٨
کلما کثر خزان الاسرار کثر ضیاعها.	٤٢٨

جمله	صفحه
کل لاینفع یضر والدنیا مع حلاوتها تمر.	۴۲۹
کل یحصد مازرع و یجزی بماصنع.	۴۲۹
کما ان الصدایا یأکل الحدید حتی یفنیه کذلك الحسد یکمد الجسد.	۴۳۰
کما تدین تدان؛ کماتعین تعان.	۴۳۰
کم من انسان اهلکه لسان .	۴۳۱
کم من ذلیل اعزه عقله؛ کم من عزیز اذله جهله	۴۳۱
کم من عقل اسیر عند هوی امیر.	۴۳۲
کم من غنی یستغنی عنه؛ کم من فقیر یفتقر الیه.	۴۳۲
کم من وضیع رفعه حسن خلقه؛ کم من رفیع وضعه قبح خرقه.	۴۳۳
کن بالمعروف آمرا وعن المنکر ناهیا.	۴۳۳
کن جوادا موثرا او مقتصدا مقدرا و ایاك ان تکون الثالث.	۴۳۴
کن حلو الصبر عند مر الامر.	۳۳۴
کن زاهدا فیما یرغب فیه الجهول.	۴۳۵
کن سمحا ولاتکن مبذرا.	۴۳۵
کن فی الشدائد صبورا و فی الزلازل و قورا.	۴۳۶
کن کالنحل ان اکلت اکلت طیبا وان وضعت وضعت طیبا وان وقعت علی عود لم تکسره.	۴۳۶
کن لدنیاك کانك تعیش ابدا و کن لاخرتك کانك تموت غدا.	۴۳۶
کن لینا من غیر ضعف شدیدا من غیر عنف.	۴۳۷
کن وصی نفسك وافعل فی مالك ما تحب ان یفعله فیه غیرك.	۴۳۸
کیف تبقی فی حالتك والدهر مسرع فی احالتك ؟	۴۳۸
کیف تفرح بعمر تنقصه الساعات؟	۴۳۹
کیف یانس بالله من لایستوحش من الخلق؟	۴۳۹

جمله	صفحه
کیف یعرف غیره ن یجهل نفسه ؟	٤٤٠
کیف یهتدی الضلیل مع غفلة الدلیل؟	٤٤٠
کیف یهدی غیره من یضل نفسه؟	٤٤١

ل

لا اشجع من بری ء.	٤٤١
لا تأس علی مافات ولاتفرح بما هو آت.	٤٤٢
لا تأمن مجالس الاشرار غوایل البلاء.	٤٤٢
لا تتخدن عدو صدیقك صدیقا.	٤٤٣
لا تتکلمن اذا لم تجد للکلام موقعا.	٤٤٣
لاتثقن بعهد من لادین له؛ لاتمنحن ودك من لاوفاء له.	٤٤٤
لاتحدث بماتخاف تکذیبه.	٤٤٤
لاتخافوا ظلم ربکم ولکن تخافوا ظلم انفسکم.	٤٤٥
لاتخف الاذنبك ولا ترج الاربك.	٤٤٥
لاتستحیی من اعطاء القلیل فان الحرمان اقل منه.	٤٤٦
لاتستصغرن عدواوان ضعف.	٤٤٦
لاتستکثرن من اخوان الدنیا فانك ان عجزت عنهم تحولوا اعداء وان مثلهم کمثل النار کثیرها یحرق و قلیلها ینفع.	٤٤٧
لاتسرعن الی ارفع موضع فی المجلس.	٤٤٧
لاتسرعن الی الغضب فیتسلط علیك بالعادة.	٤٤٨
لاتسیی ء اللفظ وان ضاق علیك الجواب.	٤٤٨
لاتسی ء الی من احسن الیك فمن اساء الی من احسن الیه فقد منع الاحسان.	٤٤٩
لاتشرکن فی رأیك جبانا یضعفك عن الامر ویعظم علیك مالیس بعظیم.	٤٤٩
لاتشعر قلبك الهم علی مافات فیشغلك عن الاستعداد لما هو آت.	٤٥٠

جمله	صفحه
لاتصحب من يحفظ مساويك وينسى فضائلك.	٤٥٠
لاتصحبن ابناء الدنيا فانك ان اقللت استعلوك وان اكثرت حسدوك.	٤٥١
لاتصدق من يقابل صدقك بتكذيبه.	٤٥١
لاتضمن مالا تقدر على القيام به.	٤٥٢
لاتضيعن حق اخيك اتكالا على مابينك وبينه فليس هولك باخ مااضعت حقه.	٤٥٢
لاتعاجل الذنب بالعقوبة واجعل بينهما للعفو موضعا.	٤٥٣
لاتعادوا فى مالاتعرفون فان اكثر العلم فيما لاتعرفون.	٤٥٣
لاتعدعما تعجز عن الوفاء به.	٤٥٤
لاتعدن غنيا من لم يرزق من ماله.	٤٥٤
لاتعن قويا على ضعيف؛ لاتؤثر دنيا على شريف.	٤٥٥
لاتغالب من لاتقدر على رفعه.	٤٥٥
لاتغبرن بمجاملة العدو فانه كالماء و ان اطيل اسخانه بالنار لم ينفع من اطفائها.	٤٥٦
لاتغتم بالفقر والبلاء فان الذهب يجرب بالنار و المؤمن يجرب بالبلاء.	٤٥٦
لاتغلق بابا يعجزك افتتاحه.	٤٥٧
لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدرى ما يحدث بك الزمان.	٤٥٧
لاتقولن ماتسؤك جوابه.	٤٥٨
لاتقوم حلاوة اللذة بمرارة الافات.	٤٥٨
لاتلتبس بالسطان فى وقت اضطراب الامور عليه فان البحر لايكاد يسلم راكبه مع سكونه فكيف لايهلك مع اختلاف رياحه واضطراب امواجه.	٤٥٩
لاتنال الصحة الا بالحمية.	٤٥٩
لاتنظر الى من قال و انظر الى ماقال.	٤٦٠
لاتؤتى البيوت الامن ابوابها ومن اتاها من غير ابوابها كان سارقا.	٤٦٠

جمله	صفحه
لاتوخر انالة المحتاج الى غدفانك لاتدرى ما يعرض لك وله فى غد.	٤٦١
لاحلم كالداب.	٤٦١
لاخير فى السكوت عن الحق كما انه لاخير فى القول بالباطل	٤٦٢
لاخير فى قوم ليسوا بنا صحين ولا يحبون الناصحين.	٤٦٢
لادواء لمشعوف بدائه؛ لاشفاء لمن كتم طبيبه دائه.	٤٦٣
لاذخر كالعلم.	٤٦٣
لاشيىء احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم وحلم مع قدرة.	٤٦٤
لاعقل مع الشهوة	٤٦٤
لاعيش لسيىء الخلق.	٤٦٥
لاغناء كالقنوع.	٤٦٥
لافقر لعاقل لاغناء لجاهل.	٤٦٦
لايترك الناس شيئا من دنياهم لاصلاح آخرتهم الاعوضهم الله سبحانه خيرا منه	٤٦٦
لايترك الناس شيئا من دينهم لاصلاح دنياهم الافتح الله عليهم ماهو اضر منه.	٤٦٧
لايحمد حامد الا ربه؛ لايلم لائم الا نفسه.	٤٦٧
لايحول الصديق الصدوق عن المودة وان جفى.	٤٦٨
لايخلوا النفس من امل حتى تدخل فى الاجل.	٤٦٨
م	
لايدرك الله جل جلاله العيون بمشاهدة العيان لكن يدركه القلوب بحقايق الايمان.	٤٦٩
لايستحيين احدكم اذا سئل عما لايعلم ان يقول لا اعلم.	٤٦٩
لايشبع المؤمن واخاه جائع.	٤٧٠
لايصغرن عندك الرأى الخطير اذا اتاك به الرجل الحقير.	٤٧٠
لايعاب الرجل باخذ حقه وانما يعاب باخذ ما ليس له	٤٧١

جمله	صفحه
لایکن المحسن والمسیء الیك سواء فان ذلك یزهد المحسن فی الاحسان و یتابع المسیء الی الاسائة.	٤٧١
لایکون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی غیبته ونکبته و وفاته.	٤٧٢
لاینبغی للعاقل ان یقیم علی الخوف اذا وجد الی الامن سبیلا.	٤٧٢
لاینجع تدبیر من لایطاع	٤٧٣
لاینصح اللئیم احدا الاعن رغبة اورهبة.	٤٧٣
لاینفع الایمان بغیر التقوی.	٤٧٤
لایواد الاشرار الا اشباههم لایصطنع اللئام الا امثالهم.	٤٧٤
لذة الکرام فی الاطعام؛ لذة اللئام فی الطعام	٤٧٥
لسان الجاهل مفتاح حتفه.	٤٧٥
لسان العاقل وراء قلبه؛ قلب الاحمق وراء لسانه.	٤٧٦
لسان المرائی جمیل وفی قلبه الداء الدخیل.	٤٧٦
لکل امرء فی ماله شریکان: الوارث والحوادث.	٤٧٧
لکل حی موت؛ لکل شیء فوت.	٤٧٧
لکل شیء آفة و آفة الخیر قرین السوء.	٤٨٧
لکل هم فرج؛ لکل ضیق مخرج.	٤٧٨
للاحمق مع کل قول یمین.	٤٧٩
للانسان فضیلتان: عقل ومنطق، فبالعقل یستفید وبالمنطق یفید.	٤٧٩
للحازم فی کل فعل فضل.	٤٨٠
للشدائد تدخر الرجال.	٤٨٠
للظلم تبعات موبقات.	٤٨١
لم یذهب من مالك ماوقی عرضك.	٤٨١

جمله	صفحه
لم يسد من افتقر اخوانه الى غيره.	٤٨٢
لم يضع من مالك ماقضى فرضك.	٤٨٢
لم يضع شيء عن حسن الخلق.	٤٨٣
لم ينل احد من الدنيا حبرة الا اعقبته عبرة.	٤٨٣
لن لمن غالظك فانه يوشك ان يلين لك .	٤٨٤
لن يتصل المرء بالخالق حتى ينقطع عن الخلق.	٤٨٤
اوان الموت يشترى لاشتريه الاغنياء .	٤٨٥
لو تميزت الاشياء لكان الصدق مع الشجاعة وكان الجبن مع الكذب.	٤٨٥
لو جرت الارزاق بالالباب والعقول لم تعش بهائم والاحمق.	٤٨٦
لو صببت الدنيا على المنافق بجملتها حتى ان يحبنى ما احبنى.	٤٨٦
لو عقل اهل الدنيا لخربة الدنيا.	٤٨٧
ليس بلد احق بك من بلد. خير البلاد ما حملك.	٤٨٧
ليس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل والرجل المحسن	٤٨٨
ليس لك باخ ، من احوجك الى حاكم بينك وبينه.	٤٨٨
ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار.	٤٨٩

م

ما احق العاقل ان يكون له ساعة لا يشغله عنها شاغل يحاسب فيها نفسه فينظر فيما اكتسب لها وعليها فى ليلها ونهارها!	٤٨٩
ما اختلف دعوتان الا كانت احديهما ضلالة.	٤٩٠
ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا	٤٩٠
ما اسرع الساعات فى الايام واسرع الايام فى الشهور و اسرع الشهور فى السنة واسرع السنة فى هدم العمر!	٤٩١

جمله	صفحه
ما اعظم اللهم ما نری من خلقك و اصغر عظیمه فی جنب ما غاب عنا من قدرتك	۴۹۱
ما افقر من ملك فهما	۴۹۲
ما اقبح بالانسان ان یکون ذا وجهین !	۴۹۲
ما اکثر العبر و ما اقل الاستعبار !	۴۹۳
ما الانسان لولا اللسان الا صورة ممثلة او بهیمة مهملة ؟	۴۹۳
ما انکرت الله منذ عرفته .	۴۹۴
ما احصن الدول مثل العدل .	۴۹۴
مادح الرجل بما لیس فیه مستهزیء به .	۴۹۵
ما ضل من استشار	۴۹۵
ما قسم الله بین عباده افضل من العقل .	۴۹۶
ما کل رام یصیب	۴۹۶
ما لابن آدم و الفخر و اوله نطفة و آخره جیفة لا یرزق نفسه و لا یدفع حتفه	۴۹۷
مثل الدنیا کظلك ان وقفت وقف و ان طلبته بعد .	۴۹۷
مذیع القاحشة کفاعلها ؛ مستمع الغیبة کفائلها .	۴۹۸
مرارة الصبر یثمر الظفر .	۴۹۸
مسکین ابن آدم مکتوم الاجل مکنون العلل تؤلمه البقة و تنتنه العرقة و تقتله الشرقة .	۴۹۹
مصاحب الدنیا هدف للنوائب و الغیر	۴۹۹
مصاحبة الجاهل شوم .	۵۰۰
من آمن خائفا آمنه الله من عقابه	۵۰۰

جمله	صفحه
من ابان عیبك فهو ودودك؛ من ساتر عیبك فهو عدوك.	۵۰۱
من ابصر زلته صغرت عنده زلة غیره.	۵۰۱
من اتخذه الحق لجاما اتخذه الناس اماما.	۵۰۲
من اتعب نفسه فی مالا ینفعه وقع فیما یضره.	۵۰۲
من اتقی قلبه لم یدخله الحسد.	۵۰۳
من اجتری ء علی السلطان فقد تعرض للهوان.	۵۰۳
من احب شیئا لهج بذکره.	۵۰۴
من احبك نهاك.	۵۰۴
من اخطاء سهم المنیة قیده الهرم.	۵۰۵
من استدام قرع الباب ولج ولج.	۵۰۵
من استرشد غویا ضل؛ من استنجد ذلیلا ذل.	۵۰۶
من استعان بالله اعانه.	۵۰۶
من استعمل الرفق لان له الشدائد.	۵۰۷
من استغنی عن الناس اغناه الله.	۵۰۷
من استقبل الامور ابصر؛ من استدبر الامور تحیر.	۵۰۸
من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء.	۵۰۸
من استنصحك فلا تغشه؛ من وعظك فلا توحشه.	۵۰۹
من اشتغل بالفضول فاته من مهمة المأمول.	۵۰۹
من اشرف افعال الکریم تغافله عما یعلم.	۵۱۰
من اشفق علی نفسه لم یظلم غیره.	۵۱۰
من اطاع التوانی احاطت به الندامة.	۵۱۱
من اطاع ربه ملك؛ من اطاع هواه هلك.	۵۱۱
من اطرح الحقد استراح قلبه ولبه.	۵۱۲

جمله صفحه

من اظهر فقر اذل قدره. ٥١٢
من اعتزل سلم. ٥١٣
من اعجبته ارائه غلبته اعدائه. ٥١٣
من اعظم الفجائع اضاعة الصنائع. ٥١٤
من اعظم المكر تحسين الشر. ٥١٤
من اعظم مصائب الاخيار حاجتهم الى مداراة الاشرار. ٥١٥
من افحش الخيانة خيانة الودائع. ٥١٥
من افشى سرك ضيع امرك. ٥١٦
من افضل المكارم تحمل المغارم واقراء الضيوف ٥١٦
من افصل النصح الاشارة بالصلح. ٥١٧
من افضل الورع ان لا تعتمد فى خلوتك ما تستحيى من اظهاره فى علانيتك. ٥١٧
من اقبح المذام مدح اللئام. ٥١٨
من اقل الاسترسال سلم؛ من اكثر الاسترسال ندم. ٥١٨
من اكتفى بالتلويح استغنى عن التصريح. ٥١٩
من اكتفى باليسير استغنى عن الكثير. ٥١٩
من اكرم نفسه اهانته. ٥٢٠
من النوانى يولد الكسل. ٥٢٠
من الحكمة طاعتك لمن فوقك واجلالك من فى طبقتك وانصافك من دونك. ٥٢١
من السعادة التوفيق لصالح الاعمال ٥٢١
من المروة ان يبذل الرجل بماله ويصون عرضه. ٥٢٢
من مات شهوته احيى مروته؛ من كثرت شهوته ثقلت مؤنته. ٥٢٢
من امارات الاحمق كثرة تلونه. ٥٢٣
من بخل بماله على نفسه خازنه على بعل عرسه. ٥٢٣

جمله	صفحه
من بذل ماله جل؛ من بذل عرضه ذل.	٥٢٤
من بصرك عيبك فقد نصحك؛ من مدحك فقد ذبحك.	٥٢٤
من بلغ غاية مايحب فليتوقع غاية مايكره	٥٢٥
من تاب فقد اناب.	٥٢٥
من تاجرك بالنصح فقد اجزل لك الربح.	٥٢٦
من تتبع خفيات العيوب حرم مودات القلوب	٥٢٦
من ترقب الموت سارع الى الخيرات.	٥٢٧
من تمام المروة ان تنسى الحق الذى لك وتذكر الحق الذى عليك.	٥٢٧
من توفيق الرجل اكتسابه المال من حله.	٥٢٨
من توقر وقر؛ من تكبر حقر.	٥٢٨
من توقى سلم؛ من تهور ندم	٥٢٩
من جار فى ملكه؛ تمنى الناس هلكه.	٥٢٩
من جار قصم عمره.	٥٣٠
من جانب الاخوان على كل ذنب قل اصدقاؤه	٥٣٠
من جهل موضع قدمه ذل.	٥٣١
من حسنت سريرته لم يخف احدا؛ من سائت سريرته لم يأمن ابدا.	٥٣١
من حسن بالناس حاز منهم المحبة	٥٣٢
من حفر بئراً لاخيه وقع فيه.	٥٣٢
من حقارة الدنيا عند الله ان لاينال ما لديه الا بترکها	٥٣٣
من حق الراعى ان يختار للرعية مايختاره لنفسه.	٥٣٣
من خاف سوطك تمنى موتك.	٥٣٤
من خالط السفهاء حقر.	٥٣٤

جمله	صفحه
من خان سلطانه بطل امانه .	٥٣٥
من خان وزیره فسد تدبیره .	٥٣٥
من دخل مداخل السوء اتهم .	٥٣٦
من ذکر الله ذکره .	٥٣٦
من راعی الایتام روعی فی بنیه .	٥٣٧
من رجاك فلاتخیب امله .	٥٣٧
من خبث عنصره ساء محضره .	٥٣٨
من خذل جنده نصر اضداده .	٥٣٨
من رضی بقسم الله لم یحزن علی مافاته .	٥٣٩
من غب فیك عند اقبالك زهد منك عند ادبارك .	٥٣٩
من رغب فی نیل الدرجات العلی فلیغلب الهوی .	٥٤٠
من رقی درجات الهم عظمته الامم	٥٤٠
من رکب الباطل اذله مرکبه .	٥٤١
من زرع خیرا حصد اجرا .	٥٤١
من ساءت سیرته سرت منیته ،	٥٤٢
من ساء خلقه ضاق رزقه من کرم خلقه اتسع رزقه .	٥٤٢
من سأل علم .	٥٤٣
من سأل فوق قدره استحق الحرمان .	٥٤٣
من سعی فی طلب السراب طال تعبه و کثر عطشه .	٥٤٤
من صاحب العقلاء وقر .	٥٤٤
من صبر هانت مصیبته .	٥٤٥
من صدقت لهجته قویت حجته .	٥٤٥
من صدق مقاله زاد اجلاله .	٥٤٦

جمله	صفحه
من صفر الهمة حسد الصديق على النعمة.	٥٤٦
من ضعف جده قوى ضده .	٥٤٧
من ضعف عن حمل سره كان عن سر غيره اضعف .	٥٤٧
من طال عمره فجع باحبابه .	٥٤٨
من طلب صديقا صادقا وافيا طلب من لا يجده .	٥٤٨
من طلب عيبا وجده .	٥٤٩
من ظلم ظلم .	٥٤٩
من عادى الناس استثمر الندامة .	٥٥٠
من عاش مات .	٥٥٠
من عامل بالرفق غنم، من عامل بالعنف ندم.	٥٥١
من عجل زل	٥٥١
من عدل عن واضح المحجة غرق فى اللجة.	٥٥٢
من عدل فى سلطانه استغنى عن اخوانه .	٥٥٢
من عذب لسانه كثر اخوانه .	٥٥٣
من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد .	٥٥٣
من عرف الدنيا تزهد .	٥٥٤
من عرف الناس تفرد .	٥٥٤
من عرف الناس لم يعتمد عليهم .	٥٥٥
من عرف بالكذب قلت الثقة به.	٥٥٥
من عرف نفسه، فقد عرف ربه.	٥٥٦
من عصى الدنيا اطاعته .	٥٥٦
من عصى الدنيا اطاعته، من اعرض عن الدنيا اتته .	٥٥٧

جمله	صفحه
من عظم صغار المصائب ابتلی بکبارها .	٥٥٧
من علامات الادبار مقارنة الارذال .	٥٥٨
من علامات الشقاء الاسائة الی الاخیار .	٥٥٨
من عمل بالحق، مال الیه الخلق.	٥٥٩
من غالب من فوقه قهر.	٥٥٩
من غلب هواه علی عقله ظهرت علیه الفضائح .	٥٦٠
من قال مالا ینبغی سمع مالا یشتهی .	٥٦٠
من قام بشرائط العبودیة اهل للعتق من قصر عن احکام الحریة اعید الی الرق .	٥٦١
من قبل عطائك فقد اعانك علی الکرم.	٥٦١
من قصر عن السیاسة صغر عن الریاسة .	٥٦٢
من قعد به حسبه نهض به ادبه .	٥٦٢
من قل اکله صفا فکره .	٥٦٣
من قلت تجربته خدع .	٥٦٣
من قنع غنی .	٥٦٤
من قوی هواه ضعف عزمه .	٥٦٤
من کانت له فکرة فله فی کل شی عبرة .	٥٦٥
من کتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه .	٥٦٥
من کتم علما فکانه جاهل .	٥٦٦
من کثرت نعم الله علیه کثرت حوائج الناس الیه فان قام فیها بما اوجب الله فقد عرضها للدوام وان منع ما اوجب الله فیها فقد عرضها للزوال .	٥٦٦
من کثر لهوه قل عقله .	٥٦٧
من کثر نفاقة لم یعرف وفاقه .	٥٦٧

جمله	صفحه
من کثر هزله بطل جده .	٥٦٨
من لا دین له لا مروة له .	٥٦٨
من لبس الکبر والسرف خلع الفضل والشرف .	٥٦٩
من لم یتعظ بالناس وعظ الله الناس به .	٥٦٩
من لم یتعلم فی الصغر لم یتقدم فی الکبر.	٥٧٠
من لم یتعلم لم یعلم.	٥٧٠
من لم یرحم لم یرحم.	٥٧١
من لم یصبر علی مضض التعلیم بقی فی ذل الجهل.	٥٧١
من لم یصبر علی مضض الحمیة طال سقمه.	٥٧٢
من لم یصلح نفسه لم یصلح غیره.	٥٧٢
من لم یعرف الخیر من الشر فهو من البهائم.	٥٧٣
من لم ینفعك حیوته فعده فی الموتی	٥٧٣
من مدحك بمالیس فیك فهو خلیق بان یذمك بمالیس فیك .	٥٧٤
من مدحك غیر صنیعة فلا تامن ذمه من غیر قطیعة.	٥٧٤
من ملك نفسه علی امره؛ من ملکته نفسه قل قدره .	٥٧٥
من منع العطاء منع الثنا .	٥٧٥
من مهانة الکذاب جوده بالیمین بغیر مستحلف.	٥٧٦
من نظر فی العواقب سلم من النوائب .	٥٧٦
من وجد موردا عذبا یرتوی منه فلا یغتنمه یوشك ان یظمأ ویطلبه فلا یجده .	٥٧٧
من وضعته دنائة ادبه لم یعلوه شرف حسبه	٥٧٧
من یصبر یظفر .	٥٧٨
من یعط بالید القصیرة یعط بالید الطویلة .	٥٧٨

جمله	صفحه
موت الولد قاصمة الظهر .	٥٧٩
موت وحى خير من عيش شقى .	٥٧٩
ن	
نزول القدر يعمى البصر .	٥٨٠
نزه نفسك عن كل دنية وان ساقتك الى الرغائب .	٥٨٠
نصحك بين الملاء تقريع .	٥٨١
نعم الجهال كروضة على مزبلة .	٥٨١
نفس المرء خطاه الى اجله .	٥٨٢
و	
واضع معروفه فى غير مستحقه مضيع له .	٥٨٢
والد السوء يعر السلف ويفسد الخلف .	٥٨٣
والله لئن فررتم من سيف العاجلة لا تسلموا من سيوف الاخرة .	٥٧٣
وجدت المسالمة مالم يكن وهن فى الاسلام انجع من القتال .	٥٨٤
وحدة المرء خير له من قرين السوء .	٥٨٤
وزراء السوء اعوان الظلمة واخوان الاثمة .	٥٨٥
وعد الكريم نقد .	٥٨٥
وقاحة الرجل تشينه .	٥٨٦
ولاة الجور شرار الامة واضداد الائمة .	٥٨٦
ولد السوء يهدم الشرف ويشين السلف .	٥٨٧
ولوع النفس باللذات يغوى ويردى .	٥٨٧
هيهات لولا التقى لكنت ادهى العرب .	٥٨٨

جمله		صفحه
	ی	
	یأتی علی الناس زمان لایقرب فیه الاالماحل ولایستظرف فیه الا الفاجر و لایضعف فیه الاالمنصف .	۵۸۸
	یا دنیا، غری غیری؛ لاحاجة لی فیك: قدطلقتك ثلثا لارجعة لی فیها	۵۸۹
	یا عبدالله لاتعجل فی عیب عبد بذنبه فلعله مغفورله ولاتامن . علی نفسك صغیر معصیة فلعلك معذب علیها .	۵۸۹
	یا عبیدالدنیا والعالمین لها اذا کنتم فی النهار تبیعون وتشترون و فی اللیل علی فراشکم تتقلبون وتنامون وفیما بین ذلك عن الاخرة . تغفلون وبالعمل تسوفون فمتی تفکرون فی الارشاد وتقدمون الزاد و متی تهتمون بامر المعاد ؟	۵۹۰
	یبلغ الصادق بصدقه مایبلغه الکاذب باحتیاله .	۵۹۰
	یحتاج ذوی النائل الی السائل .	۵۹۱
	یستدل علی الادبار باربع: سوء التدبیر و قبح التبذیر وقلة الاعتبار و کثرة الاغترار .	۵۹۱
	یستدل علی زوال الدول باربع: تضییع الاصول والتمسك بالفروع وتقدم الاراذل وتاخر الافاضل .	۵۹۲
	یسروا ولاتعسروا وخففوا ولاتثقلوا .	۵۹۲
	یسیر الامل یوجب کثیر العمل.	۵۹۳
	یسیر الدنیا یکفی و کثیرها یردی.	۵۹۳
	یسیر یکفی خیر من کثیر یطغی.	۵۹۴
	یشفیك من حاسدك انه یغتاظ عند سرورك.	۵۹۴
	یقبح علی الرجل ان ینکر علی الناس منکرات وینهیهم عن رذائل و سیئات واذا خلا بنفسه ارتکبها ولایستنکف من فعلها.	۵۹۵

جمله	صفحه
یکتسب الصادق بصدقه ثلثا: حسن الثقة به والمحبة له والمهابة منه.	۵۹۵
یکرم السلطان لسلطانه والعالم لعلمه والمعروف لمعروفه والکبیر لسنه.	۵۹۶
یمتحن الرجل بفعله لا بقوله.	۵۹۶
ینام الرجل علی الثکل ولا ینام علی الظالم.	۵۹۷
ینبیء عن قیمة کل امرء علمه وعقله.	۵۹۷
ینبغی ان یکون افعال الرجل احسن من اقواله ولا تکون اقواله احسن من افعاله	۵۹۸
ینبغی ان یتداوی المرء من ادواء الدنیا کما یتداوی ذو العلة و یحتمی من شهواتها کما یحتمی المریض.	۵۹۸
ینبغی للعاقل ان یخاطب الجاهل مخاطبة الطبیب المریض.	۵۹۹
ینبغی لمن رضی بقضاء الله سبحانه ان یتوکل علیه.	۵۹۹
ینبغی لمن عرف الزمان ان لا یأمن صروفه والغیر.	۶۰۰
ینبغی لمن عرف الفجار ان لا یعمل عملهم.	۶۰۰
ینبغی لمن عرف الله سبحانه ان یرغب فیما لدیه.	۶۰۱
یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم.	۶۰۱

فهرست موضوعات

بترتیب حروف الفبا

موضوع	صفحات
آبرو	۱۷۰ ـ ۱۷۱
آخرت	۱۱۰ ـ ۱۳۸ ـ ۱۵۱ ـ ۱۹۳ ـ ۲۰۱ ـ ۲۸۶ ـ ۳۴۲ ـ ۳۵۵ ـ ۴۰۲ ـ ۴۲۱ ـ ۴۳۷ ـ ۴۶۶ ـ ۴۶۷ ـ ۴۸۹ ـ ۵۵۳ ـ ۵۹۰
آدمی	۴۹۹
آرزو	۵۳ ـ ۱۴۳ ـ ۲۳۳ ـ ۲۳۶ ـ ۳۰۴ ـ ۳۶۰ ـ ۳۷۳ـ۴۶۸
آزادی	۱۵۰ ـ ۵۶۱
آزمایش	۳۱۸ ـ ۳۷۴ ـ ۴۰۹ ـ ۴۱۰ ـ ۴۱۱ ـ ۴۱۹ ـ ۴۵۶
آفرینش	۴۹۱
آموزش	۴۷ ـ ۷۹ ـ ۱۲۸ ـ ۱۳۶ ـ ۱۶۶ ـ ۳۲۴ ـ ۴۹۰ ـ ۵۷۰ ـ ۵۷۱
آمیزش	۲۱۹ ـ ۳۴۰ ـ ۴۴۷ ـ ۵۱۸ ـ ۵۳۴
آینده	۴۲۷ ـ ۴۴۲ ـ ۴۵۰
اجتماع	۲۶۹
اختلاف	۴۹۰
احتیاج	۴۰۶
احتکار	۲۴۳
احسان	۴۹ ـ ۱۴۱ ـ ۲۳۵ ـ ۵۳۷ («بخشش» و «نیکوکاری» را نیز ببینید.)
ادب	۱۳۶ ـ ۱۴۲ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۸ ـ ۳۲۷ ـ ۳۳۸ ـ ۴۲۶ ـ ۴۴۷ ـ ۴۶۱ ـ ۵۶۲

موضوع صفحات

ارشاد ۲۲۶
استغفار ۴۰۳ («توبه» و «پوزش» را نیز ببینید.)
اسراف ۵۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۸۰ - ۴۳۵ - ۵۶۹ - ۵۹۱
اصلاح ۳۲۱
اصلاح نفس ۳۸ - ۱۲۰ - ۱۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۰
اصل و نسب ۴۱۷
اعتراف ۳۸۵ - ۴۱۵ - ۴۶۹
اعتماد ۳ - ۷۸ - ۱۳۵ - ۴۴۴
اعمال قدرت ۱۳۲
افزون طلبی ۳۹۷ - ۵۴۳ («حرص» و «طمع» را نیز ببینید.)
اقتصاد (به واژه «میانه روی» رجوع فرمائید)
امانت ۱۴۳ - ۲۲۱
امتحان (رجوع شود به «آزمایش»)
امساك ۲۷۵
امید ۱۹۴ - ۴۴۵
انتقام ۴۴
اندیشه ۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۷۰ - ۳۱۳ - ۴۱۸ - ۴۸۹ - ۵۶۵
انصاف ۱۴۴ - ۳۷۶ (به واژهٔ «عدالت» نیز رجوع فرمائید.)
ایمان ۵۵ - ۲۴۴ - ۲۷۴ (به «دین» و «دینداری» نیز رجوع فرمائید)
ایمنی ۲۴۳ - ۴۷۲
باطل ۳۹۹ - ۴۲۳ - ۴۶۲ - ۵۴۱
بخت ۷۰ (به «خوشبختی» و «بدبختی» نیز رجوع فرمائید.)
بخشش ۳ - ۱۳۷ - ۱۹۹ - ۲۰۷ - ۲۲۴ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۷۱ - ۲۸۸ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۶ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۷ - ۳۵۸ - ۳۷۰ - ۳۸۴ - ۴۰۷ - ۴۱۴ - ۴۳۵ - ۴۴۶ - ۴۵۴ - ۴۶۱ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۵۶۱ - ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۹۱
بخل ۱۷ - ۵۶ - ۳۳۶ - ۴۰۱ - ۵۲۳

موضوع صفحات

بداندیشی ۴۸۹
بدبختی ۱۵ - ۱۷۳ - ۳۲۷ - ۵۳۹ - ۵۴۷
بدخواهی ۵۳۲
بدخوئی ۲۳ - ۲۲۲ - ۳۲۶ - ۴۶۵ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۲
بددلی ۵۴
بدرفتاری ۴۳۳
بدکاری ۲ - ۷ - ۸ - ۱۳ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۱۲۳ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۸۹ - ۲۹۸ - ۳۲۱ - ۳۹۸ - ۴۱۷ - ۴۳۳ - ۴۴۲ - ۴۷۱ - ۴۷۴ - ۴۹۸
بدگمانی ۳۶ - ۳۸۴
بدگوهری ۷۲
بدی ۱۱ - ۳۹۰ - ۴۴۹ - ۵۵۸
برادری ۱۴ - ۲۲۷ - ۳۶۰
بردباری ۴۳ - ۱۲۶ - ۱۴۰ - ۱۷۷ - ۲۰۱ - ۲۴۷ - ۲۷۴ - ۲۸۴ - ۳۰۵ - ۳۲۹ - ۴۶۴ (واژهٔ «صبر» را نیز ببینید.)
بزرگی ۷۱ - ۲۶۱ - ۳۵۶
بطالت ۱۸۴ - ۲۳۲ - ۲۴۶ - ۵۰۲ - ۵۴۴
بلا ۵۴ - (واژه های «سختی» و «بدبختی» و «بیچیزی» را نیز ببینید.)
بندگی ۵۶۱
بهشت ۲۲۲ - ۲۶۱
بی آزاری ۲۵۹ - ۴۳۶
بی پروائی ۵۲۹
بیتابی ۱۷۶ - ۲۳۰ - ۲۸۳
بیچیزی ۵۴ - ۹۰ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۴۰ - ۴۳۲ - ۴۵۶
بیحیائی (رجوع شود به «بیشرمی»)
بیخردی ۶۷ - ۷۷ - ۸۳ - ۹۷ - ۱۲۲ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۵۴ - ۲۳۹ - ۲۵۱ - ۳۰۷ - ۳۲۲ - ۴۰۰ - ۴۷۶ - ۴۹۷ - ۵۲۳
بیداری ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۶۳
بیشرمی ۲۶۸ - ۳۰۸ - ۵۸۶

موضوع صفحات

بیکاری ۲٤٦
بیگناهی ۳٦۷ - ٤٤۱
بیماری ٥٤ - ۲٥۷ - ۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳٦٤ - ٤٦۳ - ٥٦٥
بینش ۲٤۰ - ۳٥۷
بی‌نیازی ۲۹۰ - ٥۰۷
پاداش ۳۰ - ۳٥ - ۲٤٦ - ۲۷٤ - ٤۲۹ - ٤۳۰ - ٤٥۳ - ٤٦٦ - ٤٦۷
٤۸۹
پارسائی ۳٥۲ (به واژه «پرهیزگاری» نیز مراجعه فرمائید)
پاکدامنی ۸۲ - ۲۲۱ - ۲٦٥ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۷٥ - ٤۰٥
پاکدلی ۱۲ - ۳٤ - ٥٥ - ۱٥۸ - ۲٤۹ - ٥۰۳
پدر ٥۸۳
پدرومادر ۳۱٥ - ۳۲٦
پرخوری (رجوع شود به واژهٔ «شکم پرستی»)
پرده دری ۲۹۷
پرسش ۳۸۳-٥٤۳
پرگوئی ۱ - ۲۱٦ - ٤۲٤
پرهیز ٤۱۷ - ٤٥۹ - ٥۷۲
پرهیزگاری ٥ - ٤۹ - ٥۹ - ٦۰ - ۱۱۷ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۲٥ - ۲۳٤ -
۲٥۰ - ۳۲۷ - ۳٥۷ - ۳۷۳ - ٤۷٤ - ٥۱۷ - ٥۸۸
پس اندازی ۱۲۰
پستی ۲٥۸ - ٥۷۷ (واژهٔ «فرومایگی» را نیز ببینید.)
پشیمانی ۲٥ - ۱۰٤ - ۱۳٤
پند ۳۲ - ۲٦۰ - ۳۳۲ - ٤۷۳ - ٥۰۹ - ٥۲٦ - ٥٦٥ - ٥۸۱
پوزش ۱٦ - ٤٥ - ۳۸٥ - ۳۹۱
پیروزی ۱٤۷ - ۱٥۹ - ۲٤٥
پیری ۱۲۷ - ۳۱۹ - ۳۳۲ - ٥۰٥
پیوستگی ٤۰۸
تأنی ۱٦٥
تجربه ۸٤ - ۹٥ - ۱٥۹ - ۱٦٥ - ٥٦۳

موضوع	صفحات
تدبیر	۱۲۷ ـ ۱۲۹ ـ ۱۷۰ ـ ۲۳۵ ـ ۳۲۰ ـ ۳۳۸ ـ ۴۷۳ ـ ۵۹۱
تقدیر	۲۷ ـ ۱۲۹ ـ ۲۳۷ ـ ۵۸۰
ترس	۶۷ ـ ۷۱ ـ ۱۲۲ ـ ۲۷۲ ـ ۳۴۳ ـ ۴۴۵ ـ ۴۴۹ـ۴۷۲
ترك تمنا	۱۱۱ ـ ۱۹۶ ـ ۲۰۳
تسلط بنفس	۱۹ ـ ۴۱ ـ ۴۶ ـ ۴۹ ـ ۱۰۷ ـ ۱۶۴ ـ ۲۵۷ ـ ۲۶۵ ـ ۴۲۰ـ ۵۴۰ـ۵۷۵
تسلیم	۱۵۳ ـ ۲۲۵ ـ ۲۸۵
تصادف	۳۶۸ ـ ۳۶۹ ـ ۴۲۱
تفرقه	۲۶۹ ـ ۲۹۷ ـ ۴۰۸
تکبر	۶۰ ـ ۱۱۳ ـ ۱۳۹ ـ ۱۸۵ ـ ۲۴۵ ـ ۲۶۶ ـ ۳۲۲ ـ ۴۹۷ ـ ۵۲۸ ـ ۵۶۹
تکلفات	۲۰۹
تلون	۵۲۳
تندرستی	۵۵ ـ ۷۳ ـ ۳۱۲ ـ ۳۹۴ ـ ۴۵۹
تنك‌چشمی	۲۲ ـ ۲۲۲
تنهائی	۵۵۴ ـ ۵۸۴
تواضع	۶۱ ـ ۱۴۶ ـ ۲۴۵
توانائی	۲۶ ـ ۴۳ ـ ۴۴
توبه	۴۳ ـ ۲۴۴ ـ ۳۸۵ ـ ۵۲۵
توکل	۱۲۱
ثواب	۳۸۶
ثروت	۳۲ ـ ۵۵ ـ ۹۶ ـ ۱۶۸ ـ ۱۷۳ ـ ۱۹۲ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۷ ـ ۲۳۶ ـ ۲۵۶ ـ ۲۷۱ ـ ۳۲۲ ـ ۳۲۴ ـ ۴۲۴ ـ ۴۳۲ ـ ۴۳۸ ـ ۴۵۴ ـ ۴۷۷ ـ ۵۶۶
جاه طلبی	۱۱۴
جبران مافات	۴۱۶
جدائی	۳۶۸
جنك	۳۰ ـ ۳۶۲ ـ ۵۵۹ ـ ۵۸۳ ـ ۵۸۴
جوانی	۳۰۶ ـ ۳۹۴

موضوع صفحات

جوانمردی ۹۳ ـ ۱۲۵ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۷ ـ ۱۸۳ ـ ۴۷۵ ـ ۵۸۵
جهاد ۳۷۶ ـ (واژه‌های «جنگ» و «فرار از جنگ» را نیز ببینید .)
چاپلوسی ۶ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۴ ـ ۲۹۳ ـ ۳۸۸ ـ ۴۵۶ ـ ۵۷۴
چشم ۲۵۴
چشم‌پوشی ۵۱۰
حرص ۵۰ ـ ۱۱۹ ـ ۱۸۴ ـ ۱۹۵ ـ ۲۲۲ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۵ ـ ۲۳۸ ـ ۲۶۷
۲۸۷ ـ ۲۹۴
حسادت ۵۱ ـ ۵۶ ـ ۶۵ ـ ۲۳۶ ـ ۲۴۷ ـ ۲۷۹ ـ ۳۰۷ ـ ۳۲۶ ـ ۳۸۱
۳۸۷ ـ ۴۳۰ ـ ۵۰۳ ـ ۵۴۶
حسن ظن ۳۴۰ ـ ۵۳۲
حق ۴۱ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۱۸۹ ـ ۳۲۶ ـ ۳۷۲ ـ ۳۹۹ ـ ۴۲۳ ـ ۴۶۲
۴۷۱ ـ ۵۰۲ ـ ۵۲۷ ـ ۵۵۹
حقشناسی ۴۰ ـ ۴۵۲ ـ ۵۲۷
حمایت حیوانات ۲۹
حوادث ۴۵۷ ـ ۴۷۷ ـ ۵۲۵
حیا (واژه «شرم را ببینید .)
حیله‌گری ۲۵۸ ـ ۲۹۶
خاموشی ۱۳ ـ ۳۳ ـ ۷۵ ـ ۱۵۴ ـ ۲۶۸ ـ ۲۸۵ ـ ۳۱۲ ـ ۳۲۰ ـ ۳۶۱
۳۹۴ ـ ۳۹۵ ـ ۴۶۲
خداپرستی ۴ ـ ۸۲ ـ ۱۱۹ ـ ۱۸۷ ـ ۳۱۹ ـ ۴۳۹ ـ ۴۶۹ ـ ۴۸۴ ـ ۵۰۶
خداترسی ۲۴۸ ـ ۳۳۰ ـ ۳۴۴ ـ ۳۹۲
خداشناسی ۴۰۲ ـ ۴۹۴ ـ ۵۵۶
خرد ۲۷ ـ ۵۵ ـ ۸۳ ـ ۸۴ ـ ۸۵ ـ ۸۶ ـ ۱۶۵ ـ ۲۰۲ ـ ۲۳۹ ـ ۲۵۲
۲۷۰ ـ ۲۸۹ ـ ۳۲۹ ـ ۳۹۳ ـ ۴۱۵ ـ ۴۶۴ ـ ۴۷۹ ـ ۴۶۸ ـ
۴۸۷ ـ ۴۹۶
خردمندی ۷۷ ـ ۹۷ ـ ۱۰۹ ـ ۱۶۰ ـ ۱۶۱ ـ ۱۶۲ ـ ۱۶۳ ـ ۲۲۸ ـ ۲۵۱
۳۱۳ ـ ۳۷۴ ـ ۳۹۵ ـ ۴۰۰ ـ ۴۲۷ ـ ۴۳۱ ـ ۴۶۶ ـ ۴۷۶ ـ
۴۸۹ ـ ۵۲۱
خشم ۴۳ ـ ۶۴ ـ ۸۸ ـ ۲۱۲ ـ ۲۸۴ ـ ۲۹۳ ـ ۳۲۸ ـ ۳۳۶ ـ ۴۴۸

موضوع صفحات

خطر ۳۲۵
خلوص ۳۷۰
خنده ۴۲۵
خواری ۳۷۹
خواهش ۱۰۰ ـ ۱۴۸ ـ ۵۱۲ ـ ۵۴۳
خودبینی ۱۴ ـ ۳۰۴ ـ ۳۸۲
خودپسندی ۷۰ - ۲۹۳ ـ ۳۹۲
خودرأیی ۹۹ ـ ۵۱۳
خودستائی ۱۰۷ ـ ۵۲۰
خودشناسی ۱۶۰ ـ ۴۰۲ ـ ۴۲۵ ـ ۴۴۰ ـ ۵۰۱ ـ ۵۵۶
خوراك ۴۰۸ ـ (به واژه‌های «شکم‌پرستی» و «کم‌خوردن» نیز رجوع فرمائید.)
خوشبختی ۵ ـ ۶۹ ـ ۱۵۲ - ۱۷۳ ـ ۴۱۲ - ۵۲۱ - ۵۳۹
خوشخوئی ۱۲۹ - ۱۳۸ ـ ۱۴۸ ـ ۲۲۱ ـ ۴۲۰ ـ ۴۳۳ ـ ۴۸۳ ـ ۵۳۱ ـ ۵۴۲
خوشروئی ۵۷ ـ ۱۴۳ ـ ۱۴۵
خویشاوندی ۳۶۶ ـ ۴۰۴
خویشتن‌داری ۵۲۹
خیانت ۲۵ ـ ۷۳ ـ ۸۷ ـ ۱۰۰ ـ ۱۳۵ ـ ۵۱۵ ـ ۵۳۵
خیرخواهی ۳۹۹ ـ ۴۶۲ ـ ۵۱۷
دادگستری (رجوع شود به «عدالت»)
دادرسی ۲۳ ـ ۲۷۵ ـ (« عدالت» را نیز ببینید.)
دانائی ۷۶ ـ ۷۹ ـ ۸۰ ـ ۱۳۰ ـ ۱۶۳ ـ ۱۶۴
دانش ۳۷ ـ ۴۵ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۸۵ ـ ۸۶ ـ ۹۶ ـ ۱۶۷ ـ ۱۶۸
۱۹۷ ـ ۲۰۵ ـ ۲۴۰ ـ ۲۵۳ ـ ۳۲۳ ـ ۳۲۹ ـ ۳۳۱ ـ ۳۳۳ ـ ۳۳۷
۳۴۱ ـ ۳۴۳ ـ ۳۴۷ ـ ۳۵۹ ـ ۳۶۵ ـ ۳۹۳ ـ ۴۰۵ ـ ۴۱۷ ـ ۴۲۶
۴۵۳ ـ ۴۶۰ ـ ۴۶۳ ـ ۴۶۴ ـ ۵۶۶
دانشمندی ۲۲ ـ ۱۶۶ ـ ۳۷۷
داوری ۲۴۶ ـ ۴۸۹
درشتی ۲۹۴ ـ ۴۸۴
دروغ ۵ ـ ۹۲ ـ ۱۵۶ ـ ۲۲۲ ـ ۲۳۲ ـ ۳۱۴

موضوع صفحات

دروغگوئی ۶۸ - ۷۲ - ۷۴ - ۱۵۷ - ۱۷۸ - ۲۱۴ - ۴۸۵ - ۵۵۵ - ۵۷۶ - ۵۹۰
دستگیری ۱۵ - ۴۷ (به واژه‌های «احسان» و «نیکوکاری» و «نوع‌پروری» و «همدردی» نیز رجوع فرمائید.)
دشمنی ۶ - ۸ - ۳۹ - ۱۰۵ - ۱۳۵ - ۱۸۶ - ۲۰۷ - ۲۱۰ - ۳۴۲ - ۴۰۴ - ۴۱۰ - ۴۴۳ - ۴۴۶ - ۵۵۰
دعا ۱۹۸
دل ۹۱ - ۱۷۵
دلیری ۷۱ - ۱۷۷ - ۳۷۶ - ۴۰۶
دنیا ۶۹ - ۷۰ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۲۳ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۴۸ - ۲۵۶ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۸۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۴۰۲ - ۴۲۹ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۵۳۳ - ۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰
دنیادوستی ۱۸۷ - ۲۰۰ - ۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۷۹ - ۳۹۲
دودستگی ۵۴ (به‌واژهٔ «تفرقه» نیز رجوع فرمائید.)
دوراندیشی ۶۳ - ۶۴ - ۸۳ - ۱۰۹ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۸۲ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۸ - ۳۱۴ - ۳۳۰ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۸۰ - ۵۷۶
دوروئی ۸۸ - ۱۹۰ - ۲۱۴ - ۴۷۶ - ۴۸۶ - ۴۹۲ - ۵۶۷
دوستی ۶ - ۸ - ۳۴ - ۳۸ - ۵۲ - ۸۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۲۶ - ۱۳۵ - ۱۵۷ - ۱۸۶ - ۱۹۷ - ۲۱۰ - ۲۱۸ - ۲۳۴ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۳۴ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۳۴۴ - ۳۴۹ - ۳۶۰ - ۳۶۴ - ۳۸۸ - ۴۱۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۵۲ - ۴۶۸ - ۴۷۲ - ۴۸۸ - ۵۰۴ - ۵۳۰ - ۵۴۸
دین ۲۳۷ - ۵۶۸
دینداری ۱۹۱ - ۲۵۹ - ۳۲۹ - ۳۵۲ - ۳۵۵ - ۴۴۴
ذم ۵۷۴
راز ۳۷۴ - ۳۸۲ - ۴۲۸ - ۵۱۶ - ۵۴۷
راستگوئی ۳۴ - ۷۲ - ۷۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۳۱۵ - ۴۸۵ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۹۰
راستی ۷۴

موضوع صفحات

راهنمائی ۴۳۳-۴۴۰-۴۴۱
راه جوئی ۵۰۶
رأی ۴۷۰ (به «مشورت» نیز رجوع فرمائید.)
رحم ۳۹۶-۵۷۱
رستگاری ۲۸۰-۳۲۹ - ۴۱۶
رضا ۱۹۳- ۵۳۹
روزگار ۱۱۲
روزی ۲۳۸- ۴۲۰ - ۴۸۶ -۵۴۲
ریاکاری ۳۷۰
زبان ۱۰-۱۲- ۹۱ - ۹۵-۱۷۲- ۱۷۵-۲۲۱ -۲۷۸-۳۱۷ - ۳۳۷ - ۳۷۷-۴۳۱-۴۷۵- ۴۷۹-۴۹۳-۵۵۳
زمانه ۱۰۲-۱۳۱-۱۴۴-۴۱۳-۵۵۳ - ۵۸۸
زن ۵۰ - ۱۱۸-۲۱۷ - ۲۷۵ -۳۲۸- ۳۴۵
زندگی ۲۰-۱۳۸-۴۳۷-۵۷۳ - ۵۷۹
زهد ۱۳۷
زیبائی ۳۳۹-۳۷۵
سازگاری ۱۰۶
سپاسگزاری (به «شکرگزاری» رجوع فرمائید)
ستایش ۴۶۷-۵۱۴-۵۱۸-۵۲۴
ستمدیده ۱۸
ستمکاری ۲-۵۷ - ۱۱۵- ۱۵۹- ۲۱۱-۲۱۲ - ۲۱۶- ۲۲۴-۲۷۴- ۲۹۵- ۳۲۸- ۳۵۸-۳۷۲ -۳۸۱ - ۴۲۲- ۴۵۵ - ۴۲۹-۵۳۰ - ۵۳۴ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۸۵- ۵۸۶
ستیزه جوئی ۴۵۵
سخاوت (رجوع شود به واژهٔ «بخشش»)
سختی ۲۰۰-۴۱۱-۴۳۷-۴۵۶-۴۸۰-۵۵۷
سخن ۱۰- ۱۱- ۲۱-۲۴- ۹۴ - ۲۰۸ - ۲۸۵- ۳۴۴ - ۳۶۳ -۳۶۶ - ۳۶۷- ۴۱۸- ۴۶۰ - ۵۵۳ - (به واژه‌های «گفتار» و «زبان» نیز رجوع فرمائید.)

موضوع صفحات

سخن چینی ۴۸ - ۲۱۵ - ۳۰۸
سرزنش ۴۶۷
سستی ۸۳ - ۵۱۱ - ۵۲۰
سنگدلی ۳۹۶
سرمندی ۴۲ - ۵۷۳
سوگند ۴۷۹ - ۵۷۶
سیاست ۳۳۹ - ۵۶۲
شایستگی ۳۷۲ - ۴۷۱
شتاب ۵۲ - ۸۱ - ۱۶۵ - ۲۹۵ - ۳۳۰ - ۴۲۱ - ۵۵۱
شجاعت (رجوع شود به واژهٔ «دلیری»)
شرم ۲۶۸ - ۴۰۵ - ۴۱۵
شک ۴۰
شکرگزاری ۳۳ - ۴۷ - ۱۰۸ - ۲۲۹ - ۳۱۱
شکم‌پرستی ۷ - ۲۱۱ - ۲۶۶ - ۳۱۶
شکیبائی (به واژهٔ «صبر» رجوع شود.)
شهوائی ۲۸ - ۳۳ - ۳۸۳
شوخی ۹۹ - ۱۱۶ - ۱۷۷ - ۵۶۸
شهادت (شهید شدن) - ۱۰۸
شهوترانی ۲۷ - ۱۳۳ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۲ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۵۱ - ۳۲۸ - ۳۳۶ - ۴۶۴ - ۵۲۲ - ۵۶۷ - ۵۸۷ (واژهٔ «هوای نفس» را نیز ببینید.)
صبر ۱۰۸ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۰۰ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۸۳ - ۴۰۷ - ۴۳۴ - ۴۳۶ ۴۹۸ - ۵۴۵ - ۵۷۸
صدقه ۳۵۲ - («بخشش» را نیز ببینید.)
صلح ۳۷۹ - ۵۱۷ - ۵۸۴
صله‌ارحام - ۴۸ - ۱۴۰ - (به واژهٔ «خویشاوندی» نیز رجوع فرمائید.)
طبیعت ۲۷۶

موضو صفحات

طمع ـ۸۰ـ۱۰۰ ـ ۱۰۹ ـ ۱۱۵ ـ ۱۳۹ ـ ۲۰۹ ـ ۲۵۰
(به « حرص » و « افزون طلبی» نیز مراجعه فرمائید .)
طول عمر ۵۴۸
عادت ۳۵ ـ ۷۸
عبادت ۹۶ ـ ۱۵۸ ـ ۲۰۶ ـ ۲۲۳ ـ ۲۲۵ ـ ۲۳۹ ـ ۲۸۰ ـ ۲۹۲ ـ ۳۴۶ ـ ۳۵۴ ـ ۵۱۱ ـ ۵۳۶
عبرت گرفتن ۱۸ ـ ۲۳ ـ ۱۱۸ ـ ۱۴۲ ـ ۱۶۰ ـ ۱۶۳ ـ ۲۸۲ ـ ۲۸۴ ـ ۴۰۲ ـ ۴۲۱ ـ ۴۹۳ ـ ۵۶۵ ـ ۵۶۹ ـ ۵۹۱
عدالت ۹ ـ ۳۹ ـ ۸۱ ـ ۲۲۷ ـ ۳۷۲ ـ ۴۲۲ ـ ۴۸۸ ـ ۴۹۴ ـ ۵۵۲
عذرخواهی ـ (رجوع شود به «پوزش»)
عفو ۱۶ ـ ۲۶ ـ ۳۵ ـ ۴۵ ـ ۸۳ ـ ۹۳ ـ ۲۵۲ ـ ۳۹۱ ـ ۴۵۳ ـ
عقل (به «خرد» رجوع فرمائید.)
علم (به «دانش» رجوع فرمائید)
عمل (به « کردار» رجوع فرمائید .)
عمر ۱۹۸ ـ ۲۵۳ ـ ۳۳۲ ـ ۴۳۹ ـ ۴۹۱
عیب پوشی ۳۸۸ ـ ۵۰۱
عیب جوئی ۴۶ ـ ۲۱۹ ـ ۳۵۶ ـ ۳۹۰ ـ ۴۲۵ ـ ۵۰۱ ـ ۵۲۴ ـ ۵۲۶ ـ ۵۴۹ ـ ۵۸۹
عیالباری ۳۲۷
غرور (رجوع شود به «خود بینی »)
غفلت ۶۴ ـ ۱۰۴ ـ ۱۲۴ ـ ۲۰۹ ـ ۲۴۲ ـ ۲۶۳ ـ ۳۸۲ ـ ۴۰۱
غیبت ۲۹۶ ـ ۳۸۰
فتنه ۸۹
فرار از جنك ۳۰ ـ ۵۸۳
فراوانی ۳۸۹
فرزند ۵۸۷ ـ ۵۷۹
فرصت ۸۹ ـ ۹۰ ـ ۱۱۲ ـ ۲۰۴ ـ ۲۳۳ ـ ۲۵۴ ـ ۲۶۲ ـ ۲۶۳ ـ ۲۷۳ ـ ۲۸۳ ـ ۳۰۶ ـ ۳۱۹ ـ ۳۷۳ ـ ۴۱۱ ـ ۴۱۴ ـ ۴۸۹

موضوع صفحات

فرمانبرداری ۳۷ ـ ۲۲۷
فرمانروائی ۳۴۸ ـ ۳۹۳ ـ ۴۲۲ ـ ۴۵۹ ـ ۴۸۸ ـ ۵۰۲ ـ ۵۰۳ ـ ۵۳۳ ـ ۵۳۸ ـ ۵۶۲ ـ ۵۸۵
فرومایگی ۱۳ ـ ۱۶ ـ ۹۳ ـ ۱۲۵ ـ ۱۲۴ ـ ۱۳۰ ـ ۱۳۲ ـ ۱۷۱ ـ ۱۸۳ ـ ۲۹۱ ـ ۳۵۳ ـ ۳۵۶ ـ ۳۷۸ ـ ۴۷۳ ـ ۴۷۴ ـ ۴۷۵ ـ (واژهٔ «پستی» را نیز ببینید .)
فرهنگ ۳۴۹ (به «دانش» و «آموزش» نیز رجوع فرمائید)
فریب ۱۰۹ ـ ۲۱۰ ـ ۵۹۱
فهم ۴۹۲
قدرت (رجوع شود به «توانائی»)
قدرشناسی (رجوع شود به «حقشناسی»)
قرض ۳۲۷ ـ ۴۲۳
قسمت ۱۹۳ ـ ۲۸۷
قناعت ۸۰ ـ ۱۳۱ ـ ۱۹۵ ـ ۲۳۰ ـ ۲۴۴ ـ ۲۵۵ ـ ۲۶۵ ـ ۴۶۵ ـ ۵۱۹ ـ ۵۶۴
کارآئی ۳۷۱
کتاب ۹۲
کجروشی ۷۴
کردار ۲ ـ ۲۶ ـ ۳۴ ـ ۳۷ ـ ۶۸ ـ ۱۲۸ ـ ۱۶۷ ـ ۱۹۷ ـ ۲۰۴ ـ ۲۸۶ ـ ۲۸۷ ـ ۳۴۸ ـ ۳۵۳ ـ ۳۷۳ ـ ۳۷۸ ـ ۴۲۸
کسب ۲۰۳
کفران نعمت ۲۷۷ ـ ۵۷۷ («ناسپاسی» را نیز ببینید)
کمک ۴۰۶ ـ ۴۶۱
کم‌خوردن ۵۶۳
کند ذهنی ۲۵۵
کوته‌نظری ۳۵۶
کوشش ۱۹۰ ـ ۳۱۵ ـ ۵۰۵ ـ ۵۰۸
کینه ۲۶۷ ـ ۳۲۶ ـ ۳۸۷ ـ ۵۱۲

موضوع صفحات

گذشته ۴۲۷ ـ ۴۴۲ ـ ۴۵۰
گستاخی ۵۰۳
گشاده روئی ۱۱۷ ـ ۳۱۶ ـ ۳۵۰
گشایش ۳۶۳ ـ ۴۰۹ ـ ۴۷۸
گفتار ۳۴ ـ ۱۲۱ ـ ۱۲۹ ـ ۱۴۵ ـ ۱۷۸ ـ ۲۱۳ ـ ۲۱۵ ـ ۲۱۷ ـ ۲۲۶ ـ ۲۸۶ ـ ۳۲۳ ـ ۳۵۳ ـ ۳۷۸ ـ ۳۹۵ ـ ۴۰۳ ـ ۴۱۲ ـ ۴۴۳ ـ ۴۴۴ ـ ۴۴۸ ـ ۴۵۸ ـ ۵۱۹ ـ ۵۶۰
گمان ۴۰۰
گمراهی ۱۰۶ ـ ۳۰۲ ـ ۳۸۷ ـ ۳۹۲ ـ ۴۴۰ ـ ۴۴۱ ـ ۵۰۶
گمنامی ۲۷۷
گناه ۱۹ ـ ۲۵ ـ ۴۳ ـ ۱۳۳ ـ ۱۷۴ ـ ۱۷۹ ـ ۲۳۹ ـ ۲۷۸ ـ ۲۹۲ ـ ۳۷۳ ـ ۳۸۵ ـ ۳۸۶ ـ ۳۹۱ ـ ۴۴۵ ـ ۴۵۳ ـ ۴۶۷ ـ ۵۸۹
گوشه‌گیری ۵۱۳ ـ (به واژهٔ «تنهائی» نیز رجوع فرمائید.)
لجاجت ۹۵ ـ ۳۵۹
لذت ۲۸ ـ ۲۳۸ ـ ۴۵۸ ـ ۵۸۷ (واژه‌های «هوای نفس» و «شهوترانی» را نیز ببینید.)
لغزش ۳۷۷ ـ ۵۳۱ ـ ۵۰۱ ـ ۵۵۱
مخالفت ۴۵۳
مدارا ۱۸۸ ـ ۲۴۹ ـ ۳۵۰ ـ ۳۵۱ ـ ۵۰۷ ـ ۵۱۵ ـ ۵۵۱
مدح ۱۸۷ ـ ۵۷۴ (به واژهٔ «ستایش» نیز رجوع فرمائید.)
مردانگی ۱۷ ـ ۹۸ ـ ۱۷۵ ـ ۱۷۶ ـ ۴۰۷ ـ ۵۲۲ ـ ۵۶۸
مردم ۱۰۳ ـ ۱۹۳ ـ ۲۰۳ ـ ۲۷۲ ـ ۴۳۹ ـ ۴۸۴ ـ ۵۵۴ ـ ۵۵۵ ـ ۵۹۰
مرگ ۱۳۴ ـ ۱۸۳ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۱ ـ ۲۲۴ ـ ۲۲۶ ـ ۳۷۳ ـ ۴۰۱ ـ ۴۰۲ ـ ۴۲۱ ـ ۴۲۸ ـ ۴۷۷ ـ ۴۸۵ ـ ۵۰۵ ـ ۵۲۷ ـ ۵۵۰ ـ ۵۷۹ ـ ۵۸۲
مشورت ۳۱ ـ ۳۶ ـ ۴۲ ـ ۹۹ ـ ۱۶۱ ـ ۲۰۴ ـ ۲۶۲ ـ ۳۸۵ ـ ۳۸۶ ـ ۴۴۹ ـ ۴۷۰ ـ ۵۰۸
مناعت طبع ۱۴۸ ـ ۱۹۶ ـ ۲۴۴ ـ ۲۵۸ ـ ۵۷۹ (واژه های «آبرو» و «بزرگی»

موضوع صفحات

۳۸۶ـ را نیز ببینید .)
مهمان‌نوازی ۳۲۶ـ ۵۱۶
میانه روی ۵۳ ـ۳۴۱ـ ۳۴۶ـ ۳۵۴ـ ۴۰۸ ـ۴۳۴ ـ۴۴۷
ناامیدی ۴۰۳
ناتوانی ۴۵۵
ناچاری ۳۹۷
نادانی ۱۳ـ۶۱ ـ۶۲ـ ۶۳ ـ ۷۶ـ۷۷ ـ۸۰ ـ ۸۶ ـ ۹۸ ـ ۱۳۰ ـ ۱۴۷ـ
۱۴۹ـ ۱۶۳ـ۱۷۱ـ ۱۸۰ـ ۲۲۸ـ۲۵۳ـ۳۶۱ـ۳۶۲ـ۳۶۴ـ ۳۹۵
ـ ۳۹۸ـ ۴۱۶ـ۴۳۱ـ ۴۳۵ـ ۴۶۶ـ۵۳۱
نادرستی ۵۲
ناراستی ۵۵۲
ناسپاسی ۱۱۶ـ۳۷۱ ـ ۵۷۷
نامه ۳۲۵
نرمی ۳۱۸ـ ۴۳۷ـ ۴۸۴
نصیحت (رجوع شود به «پند» و «عبرت گرفتن»)
نعمت ۲۰ـ ۲۸ـ ۵۵ـ۵۸۱
نوع‌پروری ۲۰ـ ۲۹ـ ۴۸۲
نویسندگی ۴۰۴
نیکوکاری ۲۱ـ ۹۷ ـ ۱۲۵ـ۱۵۴ـ ۱۸۹ـ۱۹۱ـ ۲۲۶ ـ۲۳۱ـ۲۳۳ـ۲۶۳
۲۷۳ ـ ۳۰۵ـ۳۱۰ـ ۳۱۵ـ ۳۴۵ـ ۴۱۳ ـ ۴۳۶ ـ ۴۷۱ ـ۴۸۸
۵۲۱ ـ ۵۲۷ ـ ۵۴۱ ـ ۵۸۲
نیکی ۱۱ـ۲۴ـ۳۰ـ ۳۳ـ ۱۵۰ـ ۳۹۰
نیکخوئی (رجوع شود به «خوشخوئی»)
نیکخواهی (رجوع شود به «خیرخواهی»)
وعده ۱۰۱ـ ۴۵۴ ـ ۵۸۵
وفا ۷۳ ـ۲۳۲ـ ۴۴۴
وفای‌عهد ۹ـ ۹۳ ـ ۱۰۵ ـ ۱۸۸ ـ ۲۰۵ـ ۲۳۴ ـ ۴۵۲
وقار ۲۵۹ ـ ۴۳۶ ـ ۵۲۸

صفحات

موضوع
وقت ۱۱۲ ـ ۱۹۸ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۴ ـ ۴۲۷ ـ ۴۸۹
هدیه ۲۶۰ ـ ۳۲۵
هم‌آهنگی ۲۷۶
همت ۷۱ ـ ۳۱۷ ـ ۵۴۰
همدردی ۴۷۰
همسایه ۳۰۶ ـ ۳۳۴
همنشینی ۱۲۲ ـ ۱۸۱ ـ ۱۸۲ ـ ۲۱۸ ـ ۲۱۹ ـ ۲۹۸ ـ ۲۹۹ ـ ۳۳۵ ـ ۴۴۲ ـ ۴۷۸ ـ ۴۵۰ ـ ۴۵۱ ـ ۵۰۰ ـ ۵۴۴ ـ ۵۵۸ ـ ۵۸۴
هوای نفس ۸۴ ـ ۱۱۴ ـ ۱۷۲ ـ ۱۸۵ ـ ۲۳۴ ـ ۲۸۲ ـ ۳۹۶ ـ ۴۳۲ ـ ۵۱۱ ـ ۵۶۰ ـ ۵۶۴ ـ ۵۷۵
هوشیاری ۹۴ ـ ۱۵۳ ـ ۲۴۰ ـ ۲۵۵
یتیم ۲۰۹ ـ ۵۳۷
یقین ۴۰
یکرنگی ۵۲

اغلاط چاپی

باوجود دقت زیادی که درتصحیح این کتاب بکاررفته، متأسفانه در بعض جمله‌های‌عربی ، اعراب‌کلمات ـ بعلت جدابودن ازحروف ـ درست درجای خود واقع نشده . درعبارات‌انگلیسی نیز گاهی حرف‌بزرگ بجای حرف کـوچك یا بالعکس، حرف کوچك بجای حرف‌بزرگ چاپ‌شده. درچندمورد «نقطه گذاری» نیز درست نیست. بعضی‌ازحروف نیز ضمن چاپ شکسته یا پریده‌است . این‌اغلاط نسبتاً کم وجزئی‌است که خود خوانندگان بفراست درمی‌یابند .

غلطهای زیررا خواهش‌دارم قبل‌ازمطالعه کتاب تصحیح‌فرمایند :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۷	bain	bane
٤	۱۰	when	what
٥	۱٥	رویار	رویارو
۱۸	٤	c me	come
۳۲	۳	practices	practises
۳۷	۱۱	practice	practise
٤۲	۱۰	an	any
٥۱	٥	distruction	destruction
۷۳	۱	یناصل	یناضل
۷٤	۱۱	malfactor	malefactor
۷٦	۱۰	insigificant	insignificant
۸۹	۸	opportuity	opportunity
۹۳	۱	عفا	عفی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
»	۱۵	linience	lenience
۹٤	۱۱	ببرد	نبرد
۹۵	۳	heginning	beginning
۹۷	۲	اگربه	اگرچه
۱۰٤	۷	خطية	خطيئة
»	۹	ahsolves	absolves
۱۲۲	۱۲	cowardics	cowardice
۱۲۳	۱۲	vilain	villain
۱۲۵	٤	av ricious	avaricious
»	»	sastisfied	satisfied
۱٤۵	۸	citv	city
۱٦۵	۷	دوآنکو	وآنکو
۱٦۵	۱۲	ر هر	درهر
۱۷۲	۳	men	man
۱۷۹	۵	preform	perform
۱۷۸	۱	يرزيان	يزريان
۱۸۰	۱	مؤدی	يؤدی
۱۹۵	۸	حرادة	جرادة
۱۹۹	۵	خلق‌ی‌يار	خلق ياری
۲۰٦	٦	disobeisance	disobedience
۲۱۰	۸	ايا‌كعن	ايا‌ك ان
۲۱۵	۷	ايا‌ك وان	ايا‌ك ان
۲۲۵	٤	weeken	weaken
۲۲۷	۹	ane	and
۲۳۳	۸	est	best
۲۳٤	۸	sensulity	sensuality
۲۳۷	۵	دنيا لبی	دنياطلبی
»	۸	indeptedness	indebtedness

صحیح	غلط	سطر	صفحه
destruction	distruction	٤	٢٣٩
man	mind	٩	٢٤١
is	in	٣	٢٤٥
character	charater	٨	٢٧٤
success	succes	٥	٢٨٦
له من انسك	له انسك	٧	٢٩٠
مدنو	مدن	١	٣٠٠
justified	justi ied	٥	٣٠١
messenger	Messenger	٤	٣٢٥
to make	To make	١٠	»
rancour	Rancour	٣	٣٢٦
to serve	To serve	١٣	»
one	One	١١	٣٢٨
bravery	bravity	٣	٤٠٦
»	»	١٠	٤٨٥
ruler	rnler	٩	٥٢٩
shows	show	٣	»
unpleasant	unple sant	٣	٥٣٨

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

In the Name of God , the Compassionate , the Merciful

آفةُ الکلامِ الاِطالةُ

آفت سخن پر گوئی است .

The bain of speech is prolixity .

***

کوتاه سخن گوی ، گر از نیکوئی اندر سخن خود اثری میجوئی
هنگام سخن حذر ز پر گوئی کن چون آفت گفتار بود پر گوئی

آفَةُ الْعِلْمِ تَرْكُ الْعَمَلِ بِهِ ؛ آفَةُ الْعَمَلِ تَرْكُ الْإِخْلَاصِ فِيهِ.

آفت علم، عمل نکردن بدان و آفت عمل اخلاص نداشتن در آن است .

The bane of knowledge is abstinence from action , the bane of good deeds is doing them without sincerity .

***

آن گفته که شد بری ز کردار، هواست وآن کار که خالی از خلوص است هباست

افسوس از آن علم که عاری ز عمل فریاد از آن عمل که توأم به ریاست

آفَةُ الْعَامَّةِ الْعَالِمُ الْفَاجِرُ ؛ آفَةُ الْعَدْلِ السُّلْطَانُ الْجَائِرُ

آفت جان مردم دانائی است که فسق و فجور کند و دشمن عدل و داد سلطانی است که ظلم و جور ورزد

An immoral savant is a menace to people ; a cruel king is a menace to justice .

***

آن دانائی که اهل فسق است و فساد وآن سلطانی که اهل جور است و عناد

زین هر دو تباهکار ظالم فریاد کآن دشمن مردم است و این دشمن داد

ابدء السائل بالنوال قبل السؤال فانك ان اخوجته الى سؤالك اخذت من حر وجهه اكثر مما اعطيته

پیش از آن که سائل از تو چیزی خواهد ببخشش پرداز زیرا اگر مجال دهی که لب بسوآل گشاید بیش از آنچه باو میبخشی آبرویش را میریزی .

Make your donation before the needy man asks for it;if you let him utter his needs , you take more from his self respect than what you give to him .

***

خواهی چوفقیر را ببخشی زر و مال مگذار که او دهان گشاید بـه سوآل
ورنه چو کند سوآل چندانکه دهیش زآن بیشتر آبـروش گردد پامـال

ابذل لصدیقك کل المودة ولا تبذل له الطمانینة .

بدوست هرچه می سپاری بسپار جز راز خود را.

Entrust your friend with anything but your secrets .

***

آن راز که بایدش نهفتن ، زنهـار با هیچکسی مگو ، چه اغیار وچه یار
جز راز که آن سپردنی نیست بکس هر چیز بدوست می سپاری بسپـار

ابلغ ناصح لک الدنیا لو انتصحت .

گیتی برای توشیواترین پندآموز است اگر پند پذیرباشی .

The world is your most eloquent counsellor , if you are susceptible to counsel .

***

دوران زمانه پند چون قند دهد — وآن پند بمردم خردمند دهد
باشی تو اگر بجان ودل پند پذیر — هرلحظه ترا زمانه صدپند دهد

اتقوا الله الذی ان قلتم سمع وان اضمرتم علم .

بترسید ازخدای که اگر بگوئید میشنود واگرفکر کنید میداند .

Fear God who hears when you speak ; and knows when you think .

***

مؤمن زخدا جدا شدن نتواند — هم زو بهراسد وهم اورا خواند
هر ذکر که میکنی خدا میشنود — هرفکر که میکنی خدا میداند

اجتناب السيئات اولى من اكتساب الحسنات .

ترك گناه بهتر از درك ثواب است .

Avoiding vices is better than acquiring vitrues .

***

ای گشته به تیشهٔ گنه خانه خراب — اندر عقب ثواب چندین مشتاب
گر جهد کند کسی پی ترك گناه — به زآنکه بکوشد از پی درك ثواب

اجتنب مصاحبة الكذاب و ان اضطررت اليه فلا تصدقه ولاتعلمه انك تكذبه فانه ينتقل عن ودك ولاينتقل عن طبعه

از گوش دادن بگفتار دروغگو پرهیز کن واگر ناچار باین امر شدی نه اورا تصدیق کن و نه بگذار بداند که اورا تکذیب می کنی زیرا از دوستی تو برمی گردد ودروغگوئی را نیز ترك نمیگوید .

Avoid listening to a liar , and vhen you can't help , neither confirm him nor let him know that you don't believe him ; because he does not turn from his lying but may become your enemy .

***

از دوستی دروغگو دوری جو — تصدیق مکن هرچه شنیدی از او
تکذیبش هم اگر کنی رو یار — دشمن شودت ولی نگرداند خو

اَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً عَسى اَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً وَاَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْناً عَسى اَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً .

دوست خودرا چنان دوست بدار که گوئی شایدروزی دشمن توشود وبادشمن‌خود چنان‌دشمنی کن که گوئی شاید روزی دوست تو گردد .

Be in such term with your fricnd as if he may turn against you one day; and treat your enemy as if he may become a friend one day .

***

بادوست مگوی هرچه‌داری دردل شاید روزی بدشمنی باشد مایل

بادشمن خود نیزچنان کن که ترا گردوست شودنباشی‌از کرده‌خجل

اِحترِسوا مِن سورةِ الاطراءِ والمدحِ فان لها ریحاً خبیثة فی القلب .

از گوش دادن بمدح اینوآن خودرا حفظ کنید که گندآن دلرا تباه‌سازد .

Be on your guard against exaggerated praise ; since its stink contaminates your heart .

***

هشدار که گوش بر تملق ندهی ورمدح کنند از تو،بدان دل ننهی

مدح تو اگر ترا بخوه غره کند تاریك شوی اگرچه روشن چوهی

احذر الشره فكم من اكلة منعت اكلات .

ازپرخوری بترس زیرا ای بس که یکبار پرخوری کسی‌را ازچندبار غذا خوردن محروم کرده است .

Avoid gluttony ; for often overeating deprives us of many meals .

***

پیش همه پرخوری است کاری مذموم — بسیارمخور، بترس زین عادت شوم
ای بس که یکبار کسی پرخورده است — وآنگه‌شده بارها زخوردن محروم

احذر کل امر اذا ظهر ازری بصاحبه وحقره .

بپرهیز از انجام کاری که اگر فاش شود انجام‌دهنده راخوار و حقیر سازد .

Avoid doing anything which , when known , may debase you .

***

هشیار، بهیچ‌گه نمی پرداز — بر آنچه که در مذلتش اندازد
آن کار مکن که آشکارا چو شود — درپیش کسان خوار و حقیرت سازد

اِحذَرْ کُلَّ عَمَلٍ اِذا سُئِلَ عَنهُ عامِلُهُ اِستَحیی مِنهُ وَ اَنکَرَهُ.

حذر کن ازهرعملی که اگرازمرتکبش بپرسند شرمسار شود وانکار کند.

Avoid doing anything that whoever does it, will deny it with shame when asked adout it.

***

پرهیز کن از آنچه ترا زار کند — وآن کار کند که هرعزیزراخوار کند
یعنی کاری که هر که آن کار کند — چون پرسی از او زشرم انکار کند

اَحسَنُ الحَسَناتِ حُبُّنا وَ اَسوءُ السَّیِّئاتِ بُغضُنا.

نیکوترین نیکوئی‌ها دوستی وبدترین بدی‌ها دشمنی ماست.

Best virtue is friendship; worst vice is enmity.

***

شادآنکه زمهرودوستی بهره وراست — و ز کینه ودشمنی بجان برحذراست
کزهرچه که‌خوبی‌است‌محبت‌خوشتر — وزهرچه‌بدی‌است کینه‌توزی‌بتراست

اَحْسَنُ الصِّدْقِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ .

بهترین شیوهٔ صداقت وفای بعهد است .

The best form of sincerity is fulfilment of promise .

***

ای آنکه ترا وفای عهد آئین است — رسم تو همیشه درخور تحسین است
هر عهد که بسته‌ای بر آن عهد بمان — زآنروی که بهترین صداقت این است

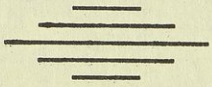

اَحْسَنُ الْعَدْلِ نُصْرَةُ الْمَظْلُومِ .

بهترین شیوهٔ عدل یاری مظلوم است .

The best form of justice is to help the oppressed .

***

شاد آنکه به هرجای دلی رنجیده است — از رنج و تعب رهائی اش بخشیده است
شایسته ترین شیوهٔ عدل و نصفت — یاری است بدان کسی که ظلمی دیده است

أحسن الكلام ما لا يمجه الآذان ولا يتعب فهمه الأذهان .

بهترین سخن آنست که گوش از آن بیزار نباشد وذهن از فهم آن آزار نبیند .

The best talk is that which does not irritate our ears nor tires our mind .

***

گفتار کسی مؤثر افتد بسیار، وز هر سخنی خوبتر آید بشمار،
کز لفظ ، دو گوش را نسازد بیزار وز معنی آن ذهن نبیند آزار

احذر اللسان فانه سهم يخطيء .

برحذر باش از زبان که مانند تیری است که بخطا میرود .

Beware of your tongue for it is like an arrow which may miss the target .

***

آن قوم که نیستند از بیخردان اندیشه نکرده، کی گشاینده زبان؟
پیوسته ز لغزش زبان دوری کن کاین تیر نمی‌نشیند آخر بنشان

اَحسَنُ المقالِ ماصَدَّقَهُ الافعالُ.

بهترین گفتار آنست که با کردار راست آید.

The best words are those that are affirmed by the deeds .

***

آن گفتاری که دوراز کردارست، چون لاف و گزاف، گوش از آن بیزارست
گفتار اگر راست فتد با کردار در منطق عقل، بهترین گفتار است

اَحسِن کما تُحِبُّ اَن یُحسَنَ اِلیکَ ولاتظلم کما تُحِبُّ اَن لاتُظلَمَ .

نیکوئی کن چنانکه دوست‌داری باتو نیکوئی کنند وستم‌روا مدار چنانکه دوست داری باتو ستم ننمایند .

Do good to people as you wish them to do good to you;and do not oppress them as you don't like to be oppressed .

***

آنسان که ز خلق باری امید کرم با خلق خدای در کرم کوش توهم
اخواهی که نداوند ستم بر تو روا خود نیز روا مدار با خلق ستم

اُحْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ .

با بر کندن بدی ازسینهٔ خودبدی رااز سینهٔ دیگری بر کن .

Uproot malevolence from otner's heart by expelling it from your own .

☆☆☆

ازجنك وستیزا گر توجوئی پرهیز　　خودخصم توهم بگذرد ازجنك وستیز
با کندن بیخ کینه از سینهٔ خویش　　ازسینهٔ غیر، کینه را بیرون ریز

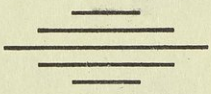

اِحْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثْرَةِ لِسَانِكَ .

مگذار لغزش زبان سر ترا بر بادده .

Do not let your tongue error cause your head to be lost .

☆☆☆

بیجا بهسخن هر که زبان را بگشاد　　ای بس که بیك سخن زهستی افتاد
هرگز سخن ایدوست نسنجیده مگوی　　مگذار زبان دهد سرت را بر باد

اَحَقُّ النّاسِ بِالرَّحْمَةِ عالِمٌ يَجْرِى عَلَيْهِ حُكْمُ جاهِلٍ وَكَرِيمٌ يَسْتَوْلِى عَلَيْهِ لَئِيمٌ وَبَرٌّ يُسَلَّطُ عَلَيْهِ فاجِرٌ.

سزاوارترین مردم برحمت دانائی است که بفرمان نادانی باشد و کریمی است که گرفتار لئیمی شود و پرهیزگاری است که دچار نابکاری گردد .

Those who deserve most mercy are : a wiseman subordinated to a fool , a generous man dominated by a miser , a virtuous man subjugated to a libertine .

***

دانی چه کسی ز حق خود محروم است؟ عالم که بحکم جاهلی محکوم است
عادل که بچنك ظالمی مغلوب است زاهد که به ظلم فاسقی مظلوم است

اَحْمَدُ مِنَ الْبَلاغَةِ الصَّمْتُ حِينَ لا يَنْبَغِى الْكَلامُ.

هنگامی که سخن گفتن سزاوار نیست خاموشی بهترین سخن است .

When speaking is inopportune ; silence is better than eloquence .

***

آن جا که صلاح کار در دم زدن است خاموش مباش تا زبان در دهن است
وآن جا که دم از سخن فرو باید بست خاموشی محض بهتر از هر سخن است

اَحْمَقُ النّاسِ مَنْ ظَنَّ انّه اعقل النّاسِ .

بیخردتر از همه، کسی است که خود را خردمند تر از همه پندارد .

Most foolish man is one who considers himself as wisest .

***

آنکس که بحود غره بود کور و کرا زین روی ز عیب خویشتن بی خبر است
آن کز همه خوم را شمرد عاقل تر ، نیك ار نگری، از همه بی‌عقل تر است

اَخُوكَ مَنْ وَاساكَ فِي الشِّدَّة .

برادر تو کسی است که در سختی ترا یاری کند .

He who helps you in need ; is your brother indeed.

***

چون از تو برادر تو بیزار شود هر چند که یار تست ز اغیار شود
آنست برادر تو کاندر سختی بهر تو برادرانه غمخوار شود

اِذا اَطْعَمْتَ فَاَشْبِعْ .

اگر گرسنه‌ای راغذامیدهی سیرش کن .

When you feed a hungry man feed him up.

***

کاری چو کنی به سود هرخستهٔ زار — مپسند که نا تمام ماند آن کار
خواهی چو گرسنه راطعامی بدهی — سیرش کن وبازنیمه سیرش مگذار

اِذا اَقْبَلَتِ الدُّنْیا عَلی اَحَدٍ اَعارَتْهُ مَحاسِنَ غَیْرِهِ وَ اِذا اَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحاسِنَ نَفْسِهِ .

وقتی که دنیابکسی رومی کند نیکوئی‌های غیررا هم باوعاریه میدهد وهنگامی که ازو بر می گردد نیکوئی‌های خودش رانیزازو می گیرد .

When a man becomes prosperous , virtues of others will be attributed to him ; but when in hard circumstance his own virtue will be denied.

***

اقبال چو با کسی مدد فرماید — عیبش همه در چشم ، هنر بنماید
وآنگاه که روزگارازو بر گردد، — هر حسن که دارد بنظر عیب آید

إذا بلغ اللئيم فوق مقداره تنكرت احواله .

وقتی که پست نهاد بمقامی بلندتر ازقدر خودرسد احوالش دیگر گون گردد

When a mean man reaches a position greater than his capacity, he changes his behaviour .

***

گرددچومقام سفله از حد افزون　　خود بینی او رود ز اندازه برون
چون پست نهاد پایه‌ای یافت بلند　　رسم و ره او نیز شود دیگر گون

إذا جنيت فاعتذر ؛ إذا جُنِيَ عليك فاغفر

چون بدی کردی عذر بخواه وچون برتو بد کردند ببخش .

When you wrong someone apologize ; when a wrong is done to you forgive .

***

دوری زبدی کن وبنیکی میکوش　　چون آب بروی آتش کینه مجوش
با کس چو بدی کنی ازوعذر بخواه　　ورباتو کسی بدی کند چشم بپوش

اَبْخَلُ النّاسِ مَنْ بَخِلَ عَلی نَفْسِهِ بِمالِهِ وَسَمَحَ بِهِ لِوارِثِهِ .

بخیل ترین مردم کسی است که از مال خویش بخود بخل ورزد و بوارث خود بخشش کند .

The most avaricious man is he who does not take advantage of his property and leaves it to his heir .

***

آن از همه کس تنك نظر ترافتاد — کاو بر رخ خود باب سعادت نگشاد
از ثروت خویش هیچ خود بهره نبرد — وآن را همه بهر وارث خویش نهاد

اَتْعَبُ النّاسِ قَلْباً مَنْ عَلَتْ هِمَّتُهُ وَكَثُرَتْ مُرُوَّتُهُ وَقَلَّتْ ثَرْوَتُهُ .

دلغمین تر از همه کسی است که همتش بلند و مردانگی اش بسیار و دستش تهی باشد .

The most grieved man is the one who is courageous , generous and impoverished

***

آنجای که بدبختی و بی اقبالی است — بیش از همه قسمت کسی بدحالی است
کاو صاحب همتی و عزمی عالی است — جود و کرمش فزون و دستش خالی است

اتّعظوا بمن كان قبلكم قبل ان يتعظ بكم من كان بعدكم .

ازسرنوشت کسی که پیش ازشما بوده پند گیرید قبل ازآنکه کسی بعداز شما از سرنوشت شما پند گیرد .

Take a lesson from the fate of those who have c me before you lest people will take lesson from your fate after you .

***

پیش ازتوا گر کسی فتادست ببند — زین واقعه پند گیر و بیهوده مخند
ورنه توببند افتی و بعد از تو — از واقعهٔ تو دیگری گیرد پند

اتّقوا دعوة المظلوم فانه يسأل الله حقه والله سبحانه اكرم من ان يسأل حقاً الا اجاب .

ازدعای مظلوم بپرهیزید چون او ازخداوند حق خودرا میخواهد وخداوند تعالی بزرگ تر ازآنست که مستحقی ازحق خودرا بخواهد واو ندهد .

Beware of an oppressed person's prayer for he asks God what he deserves and God is greater than to refuse a deserving man his right .

***

پرهیز کن از دعای مظلوم فکار — کاوخواهدخواست حق خویش ازداور
ایزدهم ازآن بزرگتر می باشد — کاو حق ندهد بآنکه باشد حقدار

اِتَّقُوا مَعاصِیَ الْخَلَواتِ فَاِنَّ الشّاهِدَ عَلَیْکُمْ هُوَ الْحاکِمُ .

از گناه درخلوت نیز بپرهیزید چون آنکه شاهد شماست دربارهٔشما داوری خواهد کرد.

Avoid committing sins in privacy for he who is your witness will judge you.

***

پرهیز کن ازننك معاصی ای مرد — در خلوت نیز کرده این ننك مکرد
کانجای هم آنکه باتوو ناظر تست — در حق تو نیز داوری خواهد کرد

اَجَلُّ الْاُمَراءِ مَنْ لَمْ یَکُنِ الْهَوی عَلَیْهِ اَمیراً .

گرانپایه ترین فرماندهان کسی است که فرمانبرهوای نفس خودنمیباشد .

The greatest commander is the one who does not obey his passions .

***

آنکس که بود جماعتی را سرور — باید که برون کند هوس ها ازسر
آنست گرانپایه ترین فرمانده — کاو نیست زدیو نفس خود فرمانبر

اِحذَروا تنافُرَ النِعَمِ فما كُلُّ شارِدٍ بِمَردودٍ .

بپرهیزید ازروزی که نعمتها ازدستتان برودچون هرچه ازدست‌رفت دیگر بدست نمی آید .

Avoid the day when you will be deprived of your affluence for anything which is gone may not become available again .

***

این نعمت وافری که‌دردستت هست — شکرش بگذاروهیچ‌مشمارش پست
مگذار رود نعمتت از دست برون — چون هرچه که‌رفت‌بازناید دردست

اَحسَنُ النّاسِ عَيشاً مَن عاشَ النّاسُ في فَضلِه .

زندگی کسی بهترازهمه است که مردم‌درسایهٔ او آسوده زیست کنند .

The best life is lived by the man under whose auspices people can live comfortably .

***

مردی که فتوت است سرمایهٔ او — بر ترزهمه است در شرف پایهٔ او
آن‌ازهمه‌خوبتر کندزیست که‌خلق — آسوده کنند زیست در سایهٔ او

اَحسَنُ الکَلامِ ما زانَهُ حُسنُ النِظامِ وَفَهمُهُ الخاصُ وَ العامُ

بهترین سخن آنست که بزیور نظم و ترتیب آراسته و برای خـاص و عام قابـل فهم باشد .

The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

***

آنست پسندیده ترین نوع کلام — کز آغازش چو بنگری تا انجام
هم نظم شدست زیورش هم ترتیب — هم خاص برد بمعنی‌اش پی‌هم عام

اَربَحُ البَضائِعِ اصطِناعُ الصَّنائِعِ

سودمندترین جنس نیکوکاری است .

The most profitable commodity is good deed .

***

بامردم اگر تو راسر غمخواری است — با تو همه را بروز سختی یاری است
پرسودترین جنس ببازار جهان — احسان و مدد کاری و نیکوکاری است

اِذا حَلَلتَ بِاللِّئامِ فَاعتَلِل بِالصِّيامِ .

وقتیکه برلئیم وارد میشوی روزه‌داری رابهانه کن .

When you visit a miser pretend fasting.

***

دون طبع لئیم چون شودمهماندار — گوئی بمصیبتی عجب گشته دچار
هر روز که بالئیمت افتد سرو کار — در خانهٔ او ، بروزه داری عذر آر

اِذا رَأَیتَ عالِماً فَکُن لَهُ خادِماً .

هنگامی که بدانشمندی رسیدی ازاوفرمانبری کن .

When you see a learned man obey him .

***

دربحر کمال ، از پی گوهر باش — همصحبت دوستان دانشور باش
با دانشمند چون فتادت سر و کار — درخدمت او مطیع و فرمانبر باش

اِذا رَأَيْتَ فِي غَيْرِكَ خُلْقاً ذَمِيماً فَتَجَنَّبْ مِنْ نَفْسِكَ .

وقتی خوی بدی در دیگری یافتی امثال آن خوی بدرا ازخود دور کن .

When you find a fault iu another person avoid a similar one on your part .

***

ازدامن خویش لکه ننگ بشوی — هرعیب کزآن باخبری ترك بگوی
هرخوی بدی که یافتی در دگری — درخودهم اگردیدی ازآن دوری جوی

اِذا رَأَيْتَ مَظْلُوماً فَاعِنْهُ عَلَى الظَّالِمِ .

هر گاه ستمکشی را بینی، برضد ستمگر یاری اش کن.

Help the oppressed against the oppressor .

بگزین ره مردم حقیقت جو را — بر بند لب مردم باطل گو را
هرجا که ستمرسیدهای را دیدی — بر رغم ستمکار مده کن او را

اِذا صَنَعتَ معروفاً فاستُره اِذا صُنِعَ اِلَيكَ معروفٌ فانشره :

اگر نکوئی کردی پوشیده بدار واگر کسی باتو نکوئی کرد آشکار ساز.

Hide the good you do ; reveal the good done to you .

***

ای آنکه بعرصهٔ مروت مردی — وی آنکه به‌بخشش وسخاوت فردی
پوشیده مدار اگر نکوئی دیدی — پوشیده بدار اگر نکوئی کردی

اِذا طابَقَ الکَلامُ نِیَّتَ المُتَکَلِّمِ قَبِلَهُ السامِعُ واِذا خالَفَ نِیَّتَهُ لَم یَقَعْ مَوقِعَه

هرگاه سخن با نیت گوینده برابر باشد شنونده آنرا پذیرد واگر مخالف نیتش باشد بجا واقع نشود .

If a speech accords with the speaker's intention audience accept it ; otherwise , it falls flat .

***

هرجا سخن از دل سخنگو برخاست — آنرا شنونده گر پذیرفت رواست
وآنجا که دل وزبان نمی‌آید راست — هر چند سخن بجای باشد بیجاست

إذا ظهر غدر الصديق سهل هجره .

وقتیکه خدعه ودو روئی دوست آشکارشود، جدائی او آسان میگردد .

When a friend turns deceitful , it becomes easy to break away from him .

***

تا دوست به مهر برسر پیمان است — زو سیر شدن ، سیرشدن از جانست
وآن روز که خدعه و دوروئی بکند — روزی است کزوجدا شدن آسان است

إذا فارقت ذنباً فکن نادماً .

چون از گناه بپرداختی پشیمان باش.

When you have done a sin , repent .

***

تادر پی توبه چشم کس تر نشود، — خود بار گناه او سبك تر نشود
زآن پس ده گنه کنی پشیمان میباش — شاید که گناه تو مکرر نشود

اِذا قَدَرتَ عَلی عَدُوِّكَ فَاجعَلِ العَفوَ عَنهُ شُكراً لِلقُدرَةِ عَلَيهِ

وقتی که بدشمن خود غلبه یافتی عفوش کن بشکرانهٔ اینکه براو چیره گشته‌ای .

When you have prevailed upon your enemy forgive him ; and thus , thank God for giving you the power over your enemy .

***

گر پاکدلی ، متاب از رأفت رو — بدخواه مشو مکن بکین توزی خو
برخصم چوغالب آمدی عفوش کن — شکرانهٔ آنکه چیره گشتی براو

اِذا قَدَّمتَ الفِكرَ فی اَفعالِكَ حَسُنَت عَواقِبُكَ فی كُلِّ اَمرٍ

اگردر کارها از آغاز فکر کنی کارهایت بخوبی انجام میشود .

If you think before every action it will be carried out successfully.

***

با دیدهٔ باز پا چو در راه نهی — هر جا که بمانعی رسیدی بجهی
گر فکر کنی به کارها از آغاز — هر کاری را بنیکی انجام دهی

اِذا کان القضاء لا یرد فالاحتراس باطل .

اگر قرار باشد که سر نوشت باز نگردد پرهیز از آن بیهوده است .

When something is predestined there is no use trying to escape from it .

***

با علم هزار درد درمان کردن — با عقل هزار مشکل آسان کردن
فی الجمله تمام را توان کردن لیك — پرهیز ز سر نوشت نتوان کردن

اِذا کمل العقل نقصت الشهوة .

وقتی عقل رو بکمال نهد شهوت نقصان یابد .

When mind attains perfection, passions decrease .

***

عاقل اگر از گناه خسران بیند — بی عقل زیان از آن دو چندان بیند
آن روز که عقل تو نهد رو بکمال — روزی است که شهوت تو نقصان بیند

اِذا لم تكن عالماً ناطقاً فكن مستمعاً واعياً .

اگر گویندهٔ دانا نیستی شنوندهٔ پذیرا باش.

If you are not a learned speaker , be a learning listener .

***

یا ناطق عالم توانائی باش　　یا سامع تشنهٔ پذیرائی باش
یا آنکه چوشمع مجلس آرائی باش　　یا اینکه چو پروانهٔ شیدائی باش

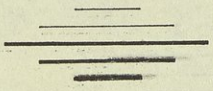

اُذكُر مَعَ كُلِّ لَذَّةٍ زَوالَها ومَعَ كُلِّ نِعمَةٍ انتِقالَها .

درهر لذتی زوال آن ودرهر نعمتی انتقال آنرا بیاد آر .

In pleasure think of its end , and in affluence of its passing .

***

درعیش که جسم وروح،حالی دارد　　یاد آر که هر خوشی ملالی دارد
هر شادی و لذتی زوالی دارد　　هر نعمت نیز انتقالی دارد

ارْضَ لِلنّاسِ بِما تَرْضاهُ لِنَفْسِكَ .

آنچه برای خود می‌پسندی برای مردم بپسند.

Wish for the people what you wish for yourself

***

مپسند که دیگری فتد در ته چاه　　اما تو رسی بمسند عزت و جاه
هرچیز که بهر خویشتن میخواهی　　آنرا ز برای دیگران نیز بخواه

ارْفَقْ بِالْبَهائِمِ وَلاتَسُؤْ بِلَحْمِها وَلاتَحْمِلْ عَلَيْها فَوْقَ طاقَتِها

به چارپایان رحم آر، تن آنان را میازار و بر آنان بیش از طاقتشان بار مگذار.

Be kind te pack-animals , do not hurt them and do not load them more than their ability to bear .

***

پیوسته بحال چارپایان رحم آر　　مگذار به پشتشان فزون از حد بار
چون نیست زبانشان که تا شکوه کنند　　هر دم مرسان بر تن آنان آزار

ازْجِرِ الْمُسِیئَ بِثَوابِ الْمُحْسِنِ .

با پاداش دادن به نیکوکار بدکاررا زجر کن.

punish the malfactor by rewarding the benefactor.

***

هرجا که گلی است گرعزیزش داری، خودخار بدین طریق بیند خواری

با دادن پاداش بنیکوکاران بدکاران را خجل کن ازبدکاری

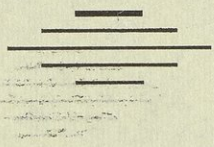

اِسْتَحْیُوا مِنَ الْفِرارِ فَاِنَّهُ عارٌ فِی الْاَعْقابِ وَ نارٌ یَوْمَ الْحِسابِ .

ازفرار درجنگ شرم بدارید زیرا برای اعقاب شما عاردارد وشمارا درروزحساب بآتش جهنم اندازد .

Be ashamed to flea when fighting in a battle ; for it brings forth disgrace to your descendants and the fire of hell to yourself on the day of judgement .

***

مردانه بجنگ کوش اندر پیکار مگریز چونامرد زمیدان ، که فرار

در این دنیاست بهر اعقاب تو عار در آن دنیاست بهر اعمال تو نار

اِستَشِر اعدائَكَ تَعرِف مِن رَأيِهِم مِقدارَ عَداوَتِهِم وَ مَواضِعَ مَقاصِدِهِم

باشمنان خود مشورت کن واز رأیشان اندازهٔ دشمنی و نقطهٔ نظرشان را بشناس .

Consult your enemies in order to measure the extent of their animosity and to learn about their point of view .

***

دوری کن از آنچه دشمنت فرماید — کز کار تو دشمن گرهی نگشاید
با خصم به شور کوش نا از رأیش — میزان خصومتش بدستت آید

اِستَشِر عَدُوَّكَ العاقِلَ وَاحذَر رَأيَ صَدِيقِكَ الجاهِلِ .

بادشمن دانای خویش مشورت کن واز رأی دوست نادان خود برحذر باش.

Consult your wise enemy , but beware of the advice of your foolish friend .

***

ازمردم جاهل ازدل وجان بگریز — چون آدمیان زچنگ حیوان بگریز
از گفتهٔ دشمنان دانا مهراس — وز صحبت دوستان نادان بگریز

اِستَصبِحُوا مِن شُعلَةِ واعِظٍ مُتَّعِظٍ .

ازپرتودانش کسی که خودبه پندخود عمل‌میکند بهره‌مند شوید .

Take advantage of a wise man's advice who practices it himself .

***

شوهمدم آنکه ازهوسها رسته است　　زنجیرهوای نفس را بگسسته‌است
کن گوش بگفته‌های آنکس که‌ترا　　هرپند که داده‌خودبکارش بسته‌است

اِستَعیذُوا بِاللّٰهِ مِن سُکرِ الغِنا فَاِنَّ لَه سُکرَة بَعیدَةُ الاِفاقَة

ازمستی‌ثروت بخدا پناه‌برید زیرا این مستی‌دیرپایان میرسد.

Seek help from God against the intoxication of wealth , for it is an intoxication from which you hardly recover .

***

گر مال ومنال تست گنجی‌سرشار　　مغرور مشو بدولت خود زنهار
هشدار که‌هر که گشته‌مست‌زرومال　　مستی‌است‌عجب که دیر گردد‌هشیار

اِسمع تعلم واسکت تسلم .

گوش بده وبیاموز،خاموشی گزین وآسوده باش .

Listen and learn ; keep silent and be safe

***

درپای بساط اهل دانش بنشین — وزخرمن علم وفضلشان خوشه بچین
گر درعقب فضیلتی ، گوش بده — ور طالب راحتی ، خموشی بگزین

اُشکُر علی مَن اَنعَمَ اِلَیکَ وَاَنعِم اِلی مَن شَکَرَکَ

کسی را که با تو نیکی میکند سپاسگزار باش و با کسی که سپاسگزار تست نیکی کن .

Be grateful to one who is kind to you , and show kindness to one who is gtateful to you .

***

تا حفظ حقوق خلق کار تو بود — دایم دل خلق غمگسار تو بود
بگزار سپاس آن که یار تو بود — شو یار کسی که حقگزار تو بود

اَصْدِقاؤُكَ ثَلاثَةٌ : صَدِيقُكَ وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ

دوستان توسه کس هستند: دوست تو، دوست دوست تو و دشمن دشمن تو .

There are three tipes of friends : your friend , your friend's friend and your enemy's enemy .

***

هستند همیشه دوستدار تو سه تن — آنکوست ترا دوست به‌وجهی روشن

آنکس که فتاد دوستدارت را دوست — وآنکس که بدشمن تو باشد دشمن

اَصْدِقُوا فِي اَقْوالِكُمْ وَاَخْلِصُوا فِي اَعْمالِكُمْ

در گفتار خود راستی و صداقت و در کردار خود درستی و خلوص نیت داشته باشید .

Be truthful in your words and sincere in your deeds .

***

خواهی که شوی شهره به‌نیکوکاری — عز و شرف از دست فرونگذاری ؟

در قول مجو ز راستی بیزاری — در فعل مباش از درستی عاری

اصعب السیاسات تغییر العادات

دشوارترین کار کشورداری تغییر روش مردم است.

The most difficult task of statesmanship is to change the people's customs.

***

آنکس که زمامدار و سرور باشد — باید که برای خلق رهبر باشد
دشوار ترین عقدهٔ کشور داری — تغییر رسوم اهل کشور باشد

اضرب خادمك اذا عصى الله واعف عنه اذا عصاك

خدمتگارت را اگراز فرمان خدا سرپیچد مجازات کن واگر از حکم تو سرپیچی کند ببخش.

Punish your servant if he disobeys God and forgive him if he disobeys you.

***

چون مرتکب خطا شود خدمتگار، — اندرخور کیفر است؛ لیکن زنهار
فرمان خدا گر نبرد زو مگذر — فرمان تو گر نبرده او را بگذار

اِضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْیِ بِبَعْضٍ یَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوابُ

بایکدیگر مشورت کنید تاراه راست رابیابید.

Consult one another to find the right way.

***

آن‌مرد که مشورت کند درهرباب — هرگز نشود نقشهٔ او نقش بر آب
در کار کنید مشورت با اصحاب — تا آنکه بیابید مگر راه صواب

اِطْرَحُوا سُوءَ الظَّنِّ مِنْكُمْ

بدگمانی‌را ازخویش دور کنید.

Clear your mind of suspicion.

***

هر کس که‌دچاربدگمانی‌است‌بسی — آسوده ز تشویش نماند نفسی
آنکو همه را دشمن خود پندارد — سودش ندهد دوستی هیچ کسی

اَطِعْ مَنْ فَوقَكَ يُطِعْكَ مَنْ دُونَكَ

فرمان کسی را که برتر از تست ببر تا کهتران فرمانت ببرند.

Obey your superior if you expect to be obeyed by your subordinates .

***

تا نیست به رسم و روشی ایمانت — هرگز ثمری نمیرسد از آنت

فرمان کسی که بر تر از تست ببر — تا آنکه برند کهتران فرمانت

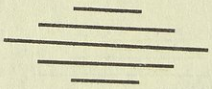

اُطْلُبُوا العِلْمَ تُعْرَفُوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ اَهْلِهِ

دانش آموزید تا بدان معروف شوید وآنچه را که آموخته اید بکاربندید تا از زمرهٔ اهل دانش باشید .

Acquire knowledge so that you can be known by it and practice it in order to become a leaned man .

***

همت ز پی علم وهنر کن مصروف — تا آنکه شوی به فضل و دانش معروف

وآنگاه عمل به علم کن تا باشی — از زمرهٔ اهل دانش و اهل وقوف

اَعجزُ النّاسِ مَن عجز عن اِصلاحِ نفسه.

بیچاره‌ترین مردم کسی است که از اصلاح خود عاجز است.

The most incapable person is the one who is unable to correct himself.

***

آن مرد که خود عیوب خود میداند — بدبخت بود که رفع آن نتواند

بیچاره ترین مردم گیتی آنست — کز چارهٔ عیب خویش عاجز ماند

اَعجزُ النّاسِ مَن عجز عن اِکتسابِ الإخوانِ واعجزُ منه مَن ضیّع مَن ظفر به منهم.

ناتوان‌ترین مردم کسی است که نتواند دوست بدست آورد و ناتوان‌تر از او کسی است که دوستی هم که یافته از دست بدهد.

A failure is he who fails to win friends; and a greater failure is one who loses his friends if he has any.

***

آنست زبون که سست همت افتاد — وندر پی دوست یافتن سر ننهاد

وزاوست زبون‌تر آنکه بابد عهدی — هر دوست که داشت نیز از دست بداد

اعداؤك ثلاثة: عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك.

دشمنان توسه کس هستند : دشمن تو، دشمن دوست تو ودوست دشمن تو .

There are three classes of enemies : your enemy , your friend's enemy and your enemy's friend .

***

هستند سه تن بدشمنی رهزن تو — آنکس که بوده‌شمن جان وتن تو
آن کش سر دشمنی است بادوست تو — وآنکو پی دوستی است بادشمن تو

اعدل تدم لك القدرة.

عدالت پیشه کن تاقدرت تودوام یابد .

Do justice if you wish your power to last long .

***

آن مرد که منصب و مقامی یابد — گر عدل کند شهرت ونامی یابد
باعدل حکومت کن وازظلم بترس — تا قدرت و جاه تو دوامی یابد

اِعْرِفُوا الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَكُمْ ؛ صَغِيراً كَانَ اَوْ كَبِيراً ، وَضِيعاً كَانَ اَوْ رَفِيعاً .

چه خردوچه بزرك ، چه‌فرومایه وچه‌بلند پایه ، کسی که حق‌شمارا شناخت‌حق اورا بشناسید .

When a person respects your rights, you ought to reciprocate , regardless of the fact whether he is young or old, exalted or mean .

***

میکوش بپاس خلق‌وبگزارسپاس — درحق کسان ز حقشناسی مهراس
ازشاه‌و گدا،هرآنکه‌حق‌توشناخت — پیوسته تو نیز حق او را بشناس

اَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يُزِلِ الشَّكُّ يَقِينَهُ .

داناترین مردم کسی‌است که شك‌و گمان یقین اوراازمیان نبرد .

The most learned man is he whose certainty is not wiped out by doubt .

***

درهرچه کسی بعلم دیده‌است‌عیان — از شك بیقینش نرسد هیچ زیان
آن ازهمه دانشش‌بود بیش که‌شك — هرگز نبرد یقین او را ز میان

اَغْلَبُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ بِعِلْمِهِ

غالب‌ترین مردم کسی است که به نیروی علم خود برهوای نفس غلبه یافته‌است .

The most victorious man is he who , by force of wisdom subdues his passions .

***

زآن کار که دیو نفس طالب باشد — دوری کن اگرچه سخت جالب باشد
دانی چه کسی است ازهمه غالب تر؟ — آنکو بهوای نفس غالب باشد

اَفْضَلُ الْجُودِ اِیصالُ الْحُقُوقِ اِلی اَهْلِها.

بالاترین مرتبهٔ دادودهش دادن حق به اهل حق است .

The best form of generosity is to give the people what they deserve .

***

هرجای که برپای کسان بند نهند — میکوش کز آن بند بدستت برهند
بر جسته ترین مرتبهٔ داد و دهش — آنست که حق اهل حق را بدهند

أفضل الناس انفعهم للناس.

برتر ازهمه کسی است که برای مردم سودمند تر باشد .

The best of all men is the one who is most useful to the people .

***

آنکو بشر ازوجود وی بهره وراست　　پیش همه کس عزیز چون سیم وزراست
آن پیش کسان از همه برتر باشد　　کو بهر کسان ازهمه پرسود تراست

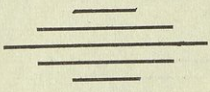

أفضل الناس رأياً من لم يستغن عن مشير.

خردمندترین مردم کسی است که خود راازمشورت باکسی بی نیاز نداند .

The wisest person is the one who does not think that he can do without an counsellor.

***

از شور مپیچ سر که صاحبنظران　　در کار کنند مشورت با دگران
آن راهروی اسیر رهزن گردد　　کوراهبری نجوید از راهبران

أفضلُ النّاسِ من كظم غيظه وحلم عن قدرةٍ.

برتر ازهمه کسی‌است که خشم‌خود راقرو خورد ودرهنگام توانائی نرمی‌ورزد .

The most virtuous man is the one who is calm when angry and humble when powerful .

***

در سختی اگر ز خشم باشی بحذر، باقدرت اگرنپیچی از نرمی سر،
وز تو نرسد ستم به افراد بشر، درچشم خرد از همه باشی برتر

أفضلُ من طلبِ التّوبةِ تركُ الذّنبِ.

گناه‌نکردن بهتراز گناه کردن وتوبه کردن است .

Avoiding the sin is better than committing it and then repenting .

***

گرجهد کنی که تا نگردی بیمار زآن به که پی طبیب افتی هر بار
پرهیز کنی گراز گناهان أول زآن به که ازآن توبه کنی آخرکار

اَقْبَحُ اَفْعالِ المُقْتَدِرِ الاِنْتِقامُ.

زشت‌ترین کار مرد توانا انتقام گرفتن است .

The most abominable action of a powerfnl man is vengeance .

***

قدرت چو فتد بدستت ای مرد شریف — کین تو زمباش و بگذر از جرم حریف
چون زشت ترین کار قوی آن باشد — کافتد پی انتقام از خصم ضعیف

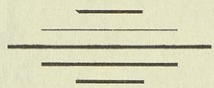

اَقْبَحُ الصِّدْقِ ثَناءُ الرَّجُلِ عَلٰی نَفْسِهِ.

زشت‌ترین راستگوئی مرد، ستایش از خود است .

The most hideous truthfulness of a man is praising himself .

***

فضل تو اگرچه بی کم و کاست بود، — خوی تو چنانکه هر دلی خواست بود،
هر حرف که در ستایش خود گوئی — ور راست بود زشت ترین راست بود

اِقْبَلْ عُذْرَ مَنِ اعْتَذَرَ اِلَيْكَ.

عذر کسی را که از تو پوزش میخواهد بپذیر .

Accept the excuse of the one whe begs your pardon .

***

گر نیك نهاد هستی و پاك ضمیر — کین توز مباش و با کسی سخت مگیر
آنکس که خطا کرده و دارد تقصیر — گر عذر گناه از تو خواهد بپذیر

اِقْتَبِسِ الْعِلْمَ فَاِنَّكَ اِنْ كُنْتَ غَنِيّاً زَانَكَ وَاِنْ كُنْتَ فَقِيراً اٰنَكَ.

دانش بیاموز که اگر ثروتمندی ترا زیب وزیوری شود و اگر بیچیزی ترا روزی رساند.

Acquire knowledge so that if you are rich it adorns you and if you are poor it helps you to earn a livelihood.

***

بر گیر ثمر ز شاخ بار آور علم — شو بهره‌ور از گنج زر و گوهر علم
کز بهر فقیر روزی آرد زر علم — وز بهر غنی زیب شود زیور علم

اَقْوَى النّاسِ مَنْ قَوِىَ عَلَى نَفْسِهِ .

نیرومندتر ازهمه کسی است که برهوای نفس خود پیروزی یابد .

The strongest of all men is the one who can overcome his passions .

***

آنکس که بهردام دل اندر نفکند — اندیشهٔ پاك دارد و طبع بلند
بیش ازهمه آنکسی بود نیرومند — کانداخته دیو نفس را اندر بند

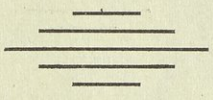

اَكْبَرُ العُيُوبِ اَنْ تَعِيبَ مافِيكَ مِثْلُهُ .

بزرگترین عیب آنست که عیبجوئی کنی بچیزی که نظیرش در تو نیز هست .

The worst of all faults is that you attribute to others a fault which is also in yourself .

***

چون هیچکس ازعیب نباشد عاری — زنهار که عیب این و آن نشماری
این عیب بزرگی است که خندی بکسی — ازبهر همان عیب که خودهم داری

اِکْتَسِبُوا الْعِلْمَ یُکْسِبْکُمُ الْحَیٰوةَ.

ازدانش بهره‌ورشوید تاشمارا اززندگی بهره‌ورسازد .

Seek knowledge so that it may provide you with a decent means of living .

***

گرفضل نباشد و کمال و هنرت — خود عمرابد نیز نبخشد ثمرت
روی آربسوی علم کاین پیرطریق — گردد سوی آب زندگی راهبرت

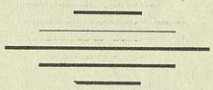

اَکْثِرِ النَّظَرَ اِلیٰ مَنْ فُضِّلْتَ عَلَیْهِ فَاِنَّ ذٰلِکَ مِنْ اَبْوَابِ الشُّکْرِ

با کسی که براو برتری یافته‌ای بسیار نظرلطف داشته‌باش زیرا این یکی‌ازدرهای شکرگزاری است .

Be kind to a man whom you are superior; for , being kind to the inferiors is a sort of gratitude for having superiority .

***

از جام غرور هر که درمستی بود — سرمستی او نشانهٔ پستی بود
از لطف نظر به زیردستان کردن — شکرانهٔ نعمت زبردستی بود

اِكْذِبِ السِّعَايَةَ وَالنَّمِيمَةَ كَانَتْ بَاطِلَةً اَمْ صَحِيحَةً .

سخنی را که برای سعایت و نمامی گویند تکذیب کن خواه راست باشد خواه دروغ.

When a scandalous tale is borne to you , be it true or false , reject it .

***

درهر چه ضرر بود، چه ظلمت چه فروغ — وز آنچه زیان رسد، چه دوشاب و چه دوغ

عاقل سخنی که از سخن چین شنود — تکذیب کند، چه راست باشد چه دروغ

اَكْرِمْ ذَوِي رَحِمِكَ وَ تَيَسَّرْ لِمُعْسِرِهِمْ فَاِنَّهُمْ لَكَ نِعْمَ الْعُدَّةُ فِي الرَّخَاءِ وَالشِّدَّةِ .

درحق خویشاوندان خود احسان کن وبتنگدستان ایشان یاری ده زیرا آنان در رنج وراحت بهترین پشتیبان تواند .

Be gnerous towards your relatives and help them if they are poor because they are best support for you in all aspects of life .

***

با خویشانت مروت و احسان کن — دارند اگر که مشکلی، آسان کن

آنان چو همیشه بهترین یارتواند ، — همواره تو نیز یاری آنان کن

اَکْرِمْ نَفْسَکَ عَنْ کُلِّ دَنِیَّةٍ فَاِنَّکَ لَنْ تَعْتاضَ بِما تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِکَ عِوَضاً.

نفس خود را گرامی دارو بهیچ پستی تن درمده چون ازین راه چیزی بدست نمیآوری که همقیمت آبروی ازدست رفتهٔ تو باشد .

Respect yourself and do not do anything which debases you because in this way you can not get anything worth your lost reputation .

***

از بهر زر و مال به هرقدر که هست — مگرای به پستی ومکن خودرا پست
چون آنچه ازاین راه بدست آری، نیست — همقیمت آبرو که دادی از دست

اَلْاِحْسانُ یَسْتَعْبِدُ الْاِنْسانَ ؛ اَلْمَنُّ یُفْسِدُ الْاِحْسانَ.

احسان مردم را بنده میسازد ومنت گذاشتن احسان را فاسد می کند .

Generosity enslaves men , but to give in order to be appreciated taints generosity .

***

آن به که دلی بدستت آسوده شود — یك عقده بناخن توبگشوده شود
احسان که شود زوهمه کس بندهٔ تو — حیف است اگر بمنت آلوده شود

الاستهتار للنساء شيمة النوكى.

دلباختهٔ زنان شدن روش بیخردان است .

Fascination to women is the way of foolmen .

***

بدبخت آنکو بلهوس و خودخواه است — کز دست هوس براه او صدچاه است

دل باختن و از پی زنها رفتن — رسم و روش بیخرد و گمراه است

الحريص فقير ولو ملك الدنيا بحذا فيرها

حریص اگرهمهٔ دنیا را مالك شود از تنگدستی نرهد .

The avaricious man is poor even if he gains the whole world.

***

طماع حریص ، تا ز هستی نرهد — از بند و بلای زر پرستی نرهد

مانند فقیری است که گر دنیا را — مالك بشود ، ز تنگدستی نرهد

الحسد داء عياء لا يزول الا بهلك الحاسد او بموت المحسود

حسد درد بی‌درمانی است که پایان نپذیرد مگر بمرگ حاسد یا از بین‌رفتن محسود .

Jealousy is an irremediable disease which does not finish except by the death of the jealous person or distruction of what is envied.

***

بس لطمه‌زند حسد به ارکان وجود — گردد زحسد باب سعادت مسدود

دردی است حسد که هیچ درمانش نیست — جز مرگ حسود یا فنای محسود

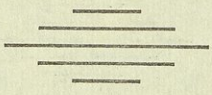

الحسد سجن الروح

حسد زندان روح است .

Jealousy imprisons the soul

***

تارشك وحسد بنای غم را بانی است — چشمان حسود گرم اشك افشانی است

گویند که روح را حسد زندان است — بدبخت کسی که روح او زندانی است

اَلإِصابَةُ سَلامَةٌ ؛ اَلخَطاءُ مَلامَةٌ ، اَلعَجَلُ نَدامَةٌ.

راستروی مایهٔ امن‌وسلامت ، کجروشی باعث ملامت وشتاب نتیجه‌اش پشیمانی است

To be upright is to to be safe ; to do wrong is to be blamed ; to be impatient is to be repentant .

***

درراستروی ، امن و سلامت باشد — در کجروشی ،ننك وملامت باشد
گردرهمه جاپیش نهی پای شتاب — آخر بسرت دست ندامت باشد

اَلأَصدِقاءُ نَفسٌ واحِدَةٌ فِي جُسُومٍ مُتَفَرِّقَةٍ

دوستان همرنك یك‌جان هستند در بدن‌های پراکنده .

Congenial friends are like one soul in separate bodies.

***

صافی صفتان که دور از ما و منند — یك‌تن هستند و دردوصد پیرهنند
یك دل هستند و در هزاران سینه — یك‌جان هستند ودرهزاران بدنند

الاقتصاد نصف المؤنة :

صرفه‌جوئی درخرج، نیمی‌اززاد وتوشه است .

Economy provides half of one's subsistence .

***

گرعقل معاش سرترا راهنماست　　زآن‌خرج که‌بیجاست‌حذر کن که‌بجاست
رو از ره اقتصاد کاندر همه جای　　یك نیمه ز حاجت تو زین راه رواست

الامل كالسراب، يغر من راه ويخلف من رجاه.

آرزو مانند سراب‌است؛کسی راکه‌بدان‌نظر دارد گمراه سازدو کسی راکه بدان امیدوار است ناامید کند .

Desire is like a mirage which deceives one who looks at it and disappoints one who hopes it .

***

هرجای که نقش آرزو گشت‌پدید،　　دردیده چنان سراب ظاهر گردید
گمراه‌شدآنکس که‌بدان‌داشت‌نظر　　نومیدشدآنکس که‌بدان بست‌امید

الامور المنتظمة يفسدها الخلاف .

خلاف ودودستگی کارهای منظم‌را پریشان میکند .

Diversity confuses orderly affairs .

***

آنجا که یگانگی نمایان گردد — هرکار که مشکل است آسان گردد
وآنجا که دو دستگی پدیدار شود — هر کار منظمی پریشان گردد

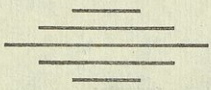

الاوان من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن مرض القلب.

آگاه باش که ازجمله بلاها بیچیزی است وسخت تراز بیچیزی بیماری تن وسخت‌تراز بیماری تن بیماری دل است .

Remember that one of the calamities is poverty; the worse is sickness of the body, the worst, sickness of the heart .

***

مارا سه بلا مایهٔ رنج و محن است: — بیچیزی وفقر، کآفت مرد وزن است
رنجوری تن که بدتر از بیچیزی است — بیماری دل که بدتر از رنج تن است

اَلا وَانَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ المالِ وَاَفضَلُ مِنْ سَعَةِ المالِ صِحَّةُ البَدنِ وَ اَفضَلُ مِنْ صِحَّةِ البَدنِ تَقوَى القَلبِ.

آگاه باش که ازجملهٔ نعمت‌ها فراوانی مال و بالاتر از آن تندرستی و برتر از آن پاکی دل است .

One of the blessings is wealth and better than wealth is health and better than health is purity of heart .

***

زاسباب طرب که‌هست‌درعرصهٔ‌خاك — دستی‌است که سیم‌وزرفشاند بیباك
وزآن خوشتر، تنی ز بیماری دور — وز آن بهتر، دلی ز آلایش پاك

اَلاِیمانُ وَ العَقلُ اَخَوانِ تَوامانِ ؛ لایَقبَلُ اللّٰهُ اَحَدَهُما اِلّا بِصاحِبِه

عقل و ایمان دوبرادر همزادند که خداوند هیچیك رابدون دیگری نپذیرد.

Wisdom and faith are like twin brothers none of whom will be received by God without the other.

***

گر نیست ز عقل پایه‌ای ایمان را — سودی نبود عبادت یزدان را
ایمان و خرد برادر همزادند — بی این نکند قبول یزدان آنرا

اَلبَخِيلُ اَبَداً ذَلِيلٌ . اَلحَسُودُ اَبَداً عَلِيلٌ

بخیل همیشه خواروذلیل و حسود همواره زاروعلیل است.

The miserly man is always despised; and the jealous always depressed.

***

گوته نظرانی که حسودند و بخیل — درمحنت ورنج ، بی‌نظیرند و عدیل
آنکس که بود بخیل، خوار است وذلیل — وآنکس که بود حسود، زار است وعلیل

اَلبَخِيلُ خَازِنُ وَرَثَتِهِ

بخیل خزانه دار وارثان خویش است .

A miserly man is the treasurer of his heirs.

***

بدبخت آنکوزمال خود بهره نبرد — وندر طلبش کشید زحمت تا مرد
گوئی که برای وارث خویش اندوخت — مالی که بخیل گرد آورد و نخورد

البشاشة تجلب المودة

خوشروئی دوستی می آورد .

Cheerfulness wins friendship

***

در بارهٔ خلق مهربانی کردن — یعنی که نهال دوستی پروردن
با مهرو گشاده روئی و خوشخوئی — بس دوست بدست میتوان آوردن

البغی یخرب الدیار

ظلم ، کشوررا ویران میکند .

Oppression ruins the state.

***

ازعدل‌تو ، مملکت گلستان گردد — وز ظلم تو ، ملتی پریشان گردد
از عدل ، چه شهر ها که آباد شود — وز ظلم ،چه‌کاخ‌ها که ویران گردد

اَلْبَلاغَةُ ما سَهُلَ عَلَى النُّطْقِ وَخَفَّ عَلَى الْفِطْنَةِ

سخن شیوا آنست که تکلمش آسان باشد و فهمش دشوار نباشد .

Eloquent words are what can be fluently spoken and easily understood.

***

در پیش کسی که از سخن سنجان است — گفتار بلیغ و خوب و شیوا آن است
کز بهر خرد تفهمش مشکل نیست — وز بهر زبان تکلمش آسان است

اَلتَّبْذِيرُ عُنْوانُ الْفاقَةِ

اسراف سرآغاز تنگدستی است .

Extravagance is a preface to poverty.

***

اسراف فقیری آرد و ناچاری — آخر نشود نصیب از آن جز خواری
اسراف مکن که زود بی‌چیز شوی — ور زآنکه هزار گنج قارون داری

اَلتَّجارِبُ عِلمٌ مُستَفادٌ

تجربه ، علمی است که حاصل شده .

Experience is a knowledge acquired.

***

هر گاه که آتشی بر افروخته ای ، یکباره در آن فتاده و سوخته ای،
هر تجربه ز آن سوختن اندوخته ای، درسی است که بی مدرس آموخته ای

اَلتَّقوی حِصنٌ حَصینٌ

پرهیز و تقوی دژ مستحکمی است .

Chastity is a strong fortress.

***

هر کس که بجان گریخت از جرم و گناه حالش بمکافات نشد زار و تباه
پرهیز بسان دژ پولادینی است آسوده کسی که اندر آن جسته پناه

اَلتَّقوىٰ مِفتاحُ الفَلاحِ

تقوی کلید رستگاری است .

Chastity is the key to salvation.

***

تاپاك زهر پلیدی و هر گنهی — از کرده نه شرمسار و نه روسیهی
پرهیز کلید رستگاری باشد — پرهیز کن از بدی که ازبد برهی

اَلتَّكَبُّرُ عَينُ الحَماقَةِ

تکبر عین حماقت است.

Arrogance is mere foolishness

***

خودخواه که‌درجهل‌اسیرابدی است — آمادهٔ ارتکاب هر گونه بدی است
ارباب خرد ز خود پسندی دورند — خودبینی‌وخودپسندی‌ازبیخردی‌است

التواضع يرفع ؛ التكبر يضع

تواضع مرد را برافرازد و تکبر او را پست سازد .

Humility dignifies you; pride abases you.

***

آنکس که فروتن است گیرندش دست — آرند فراترش زهر پایه که هست
وآنکو ز غرور و سر کشی باشد مست — از پای در افتد آخرو گردد پست

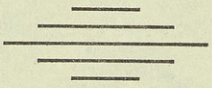

الجاهل صخرة لا ينفجر ماؤها و شجرة لا يخضر عودها و ارض لا يظهر عشبها

نادان سنگی است که آب از آن نجوشد و درختی است که شاخهٔ آن سبز نشود و زمینی است که گیاه از آن نروید .

The ignorant is a rock from which water does not flow, or a tree whose branches are never verdant, or a soil in which plants never grow.

***

جاهل که ز جهل خود نخواهد رستن — خاکی است که خرمی نخواهد جستن
سنگی است که آب از آن نخواهد جستن — شاخی است که برگ از آن نخواهد رستن

اَلجاهِلُ لایعرِفُ تقصیرَهُ وَ لایقبلُ مِنَ النّاصِحِ لَهُ

نادان به تقصیرخود پی نمیبرد و نصیحت نیز نمی پذیرد .

The ignorant does not see his own weakness nor accepts any advice.

***

بامردم بیخرد مکن گفت وشنید — کانکس که بجهل ماندوار علم برید
بدرا چو بدی کند نخواهد دانست — ره را چونشان دهی نخواهد پوئید

اَلجهلُ انکرُ عدوٍّ

نادانی ، بدترین دشمن است .

Ignorance is your worst enemy.

***

چون جهل تو جهد کرد در کشتن تو — بی تیغ بینداخت سر از گردن تو
ای آنکه ز کید دشمنان میترسی — نادانی تست ، بدترین دشمن تو

اَلْجَهْلُ فِي الْاِنْسانِ اَضَرُّ مِنَ الْآكِلَةِ فِي الْبَدَنِ

نادانی برای انسان مضرتر ازخوره دربدن است .

Ignorance for a man is more harmful than leprosy.

***

جهل است که مایهٔزیان است وضرر — جهل است که درخرمن جان است شرر
ازآن خوره‌ای که در بدن می افتد — بیش است زیان جهل از بهر بشر

اَلْحازِمُ لا يُؤَخِّرُ عَمَلَ يَوْمِهِ اِلى غَدِهِ

دوراندیش کار امروز خود را بفردا نیفکند .

The prudent does not leave his work for tomorrow.

***

بر گیر ز پای خسته حالی خاری — بردار ز دوش ناتوانی باری
گر زآنکه تر است دیدهٔ بیداری ، — ز امروز منه برای فردا کاری

الحازِمُ يقظانُ ؛ الغافِلُ وسنانُ

دوراندیش بیدار وغافل خواب آلوده است .

The prudent person is awake; the negligent dormant.

***

آنرا که بصیرت و تامل بیش است — آسان سپرد رهی که اندر پیش است
خواب آلوده است هر که غفلت زده است — بیدار دل است هر که دوراندیش است

الحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الجُنونِ لِأَنَّ صاحِبَها يَندَمُ ، فَإِن لَم يَندَم فَجُنونُهُ مُستَحكَمٌ

خشم و تند خوئی بخشی از دیوانگی است زیرا تند خوی زود پشیمان میشود اگر نشود دیوانگی اش ثابت باشد .

Hot-temper is like a part of madness for an angry man may soon recover and, if not,he proves his madness.

***

آن مرد که تندی اش زحد افزون است — دیوانه صفت زحال خود بیرون است
زآن تندی اگر گذشت عاقل باشد — ورنه نگذشت همچنان مجنون است

الحسد يذيب الجسد [1]

حسد تن را میگدازد .

Jeslousy corrodes the body .

***

جانا زحسدبترس کاین خصلت شوم — پیوسته ترا کند ز شادی محروم
هر لحظه گدازد از حسد جسم حسود — گر سخت چو آهن است و گر نرم چو موم

الحق انهج سبيل . العلم خير دليل [1]

حق ، راست ترین راه ، و علم ، بهترین راهنماست .

Truth is the sthraightest path ; and knowledge the best guide .

***

از راه صواب اگر که راه تو جداست، — هر راه که میروی، همان راه خطاست
اندر ره حق که بهترین راه بود — باعلم برو که بهترین راهنماست

اَلْحَقُّ سَيْفٌ لاَيَنْبُو

حق شمشیری است که کند نمیشود .

Rightfulness is like a sword which will never blunt.

***

خصم تو اگر که رستم دستان است — تا حق با تست دفع او آسان است
حق است چو تیغی که نمیگردد کند — یعنی که همیشه تیغ حق بر آن است

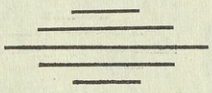

اَلْحِكْمَةُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي الْقُلُوبِ وَ تُثْمِرُ عَلَى اللِّسَانِ

دانش و بینش مانند درختی است که ازدل میروید واز زبان میوه میدهد .

Knowledge and wisdom are like a tree which grows in the heart and bears its fruits through the tongue .

***

کس در ره کسب علم تا پا ننهد — از وادی جهل، هرچه کوشد نرهد
دانش بمثل درخت پر برگ و بری است — کزدل رسته است وز زبان میوه دهد

الحمق داءٌ لا یداوی ومرضٌ لا یبری

حماقت دردی است که مداوا نشود ومرضی است که شفا نیابد .

Stupidity is an incurable disease .

***

تا برلب احمق از تعب جان نرسد — از وی بتوجز زیان وخسران نرسد
هر درد درین جهان دوائی دارد — جز درد حماقت که بدرمان نرسد

الخائفُ لا عیشَ لهُ

کسیکه خائف وترسنده است زندگی خوشی ندارد .

There is no happy life for a coward .

***

مردی، علم شهامت افراختن است — بی‌ترس براه زندگی تاختن است
تا وحشت باختن بود در دل تو — برد تو بنرد زندگی، باختن است

اَلْخَرَسُ خَيْرٌ مِنَ الْكِذْبِ

گنگی بهتر از دروغگوئی است .

Dumbness is better than telling lies .

***

گر از سخن راست زیانی زاید — به کز سخن دروغ سودی آید
گنگی که زبان پی سخن نگشاید — به ز آنکه زبان را بدروغ آلاید

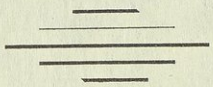

اَلدّاعِي بِلا عَمَلٍ كَالْقَوْسِ بِلا وَتَرٍ

کسی که پند دهد و خود عمل نکند کمان بی‌زه را ماند .

One who gives advice and doss not practise it himself is like a bow without string .

***

آنکس که عمل به پند خود نتواند — بیهوده چرا سخن ز نیکی راند ؟
مردی که دهد پند و عمل خود نکند — گوئی به کمان بی زهی می ماند

اَلدُّنْیا سَمٌّ اَکَلَهُ مَنْ لا یَعْرِفُهُ

دنیا مانند زهر است و کسی آنرا میخورد که نمیداند چیست .

The world is like a poison that one takes it unknowingly.

***

دوران حیات سر بسر شور وشراست
عیشش چو عزا و نفع آن چو ضرر است
دنیاست براستی یکی کاسهٔ زهر
کان را خورد آن کسی کز آن بیخبر است

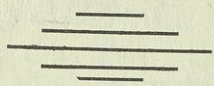

اَلدَّوْلَةُ کَما تُقْبِلُ تُدْبِرُ ؛ اَلدُّنْیا کَما تَجْبُرُ تَکْسِرُ

بخت همانطور که روی می آورد پشت می کند ودنیا همچنانکه شکسته ای را درست میکند درست را در هم میشکند .

Fortune may turn back to you as easily as it favours you ; and the world breaks as it has made .

***

بخت تو چنانکه با تو رو کرد نخست
یك روز رسد که روی گردان از تست
دنیاست که هر درست را میشکند
آنگونه که هر شکسته را کرده درست

الدَّهْرُ يُومانِ : يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ : فَاِذا كانَ لَكَ فَلا تَبْطَرْ وَ اِذا كانَ عَلَيْكَ فَاصْطَبِرْ .

دنیا دوروزاست . یك‌روز موافق‌ویك‌روز مخالف میل‌تست . روزی که‌موافق‌است مغرور مشو وروزی که مخالف‌است صبر کن .

Life is one day t your wish and one day against it; when it is to your wish, do not be proud; and when against it, be patient.

***

دنیاست دوروز دورهٔ بازی او — روزی بتو پشت میکند، روزی رو
چون‌روی کند، بجاه‌خود غره مشو — چون‌پشت کند،زجان‌خوددست‌مشو

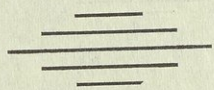

الرّاضِی عَنْ نَفْسِهِ مَسْتُورٌ عَنْهُ عَیْبُهُ وَلَوْ عَرَفَ فَضْلَ غَیْرِهِ لَسائَهُ ما بِهِ النَّقْصُ وَ الْخُسْرانُ .

عیب خودپسند ازچشم اوپوشیده است واگرفضل وهنردیگری را بشناسد به‌زیان‌و کاستی خود پی‌برد .

The selfish can not see the vice of his own and the virtue of others; to recognize other's virtue is to acknowledge one's own vice.

***

تا درتوبود ز خود پسندی اثری — البته بعیب خود نداری نظری
آنروز که پی بری بکنه هنری — باشد که زعیب خود بیابی خبری

الشجاعة عز حاضر ؛ الجبن ذل ظاهر .

شجاعت و بیباکی عزتی است نمایان وجبن وترس ذلتی است عیان .

Bravery is an evident honour ; cowardice an actual dishonour .

***

ناز کدل و بی‌جگر علیل است علیل — برجرات وشیردل جلیل است جلیل
هر کس که شجاعست عزیز است عزیز — هر کس که جبون است ذلیل است ذلیل

الشَّرَفُ بِالْهِمَمِ الْعَالِيَةِ ، لَا بِالرِّمَمِ الْبَالِيَةِ .

فخر و بزرگی ، بکارهای بزرك است نه باستخوان پوسیدهٔ نیاگان

Nobility comes from great deeds; not from the rotten bones of the ancestors .

***

درپیش کسان بفضل اجداد مناز — در نرد جهان زمایهٔ غیر مباز
نام پدران رفته را فخر مساز — چون سك پی استخوان پوسیده متاز

اَلشَّرِّيرُ لايَظُنُّ بِاَحَدٍ خَيراً لِاَنَّهُ لايَراهُ بِطَبعِ نَفسِهِ .

شریر هیچکس رانیکوکار نمی‌پندارد زیرا درطبیعت خودنیکی نمیبیند .

The wicked does not see any good in any one , because there is no good in himself .

***

آن بد گهری که‌دربدی مشهور است — وآن بدسیری که‌درنظرمنفوراست،
در هیچ کسی گمان نیکی نبرد — زیرا که‌بطبع ،خودزنیکی‌دوراست

اَلصّادِقُ مُكَرَّمٌ جَلِيلٌ . اَلكاذِبُ مُهانٌ ذَلِيلٌ .

راستگوعزیز وجلیل ودرغگو خواروذلیل‌است.

The truthful is respectable ; the liar contemptible .

***

صدق‌است‌وصفاآیتی ازخلق جمیل — کذب است و ریا نشانی ازروح علیل
پیش‌همه‌راستگوعزیزاست‌وجلیل — وآنکس که‌دروغگوست‌خوارست‌و ذلیل

الصَّبرُ يناصِلُ الحدثانِ ، السَّخاءُ زينُ الانسانِ .

الوفاءُ سَجِيَّةُ الكِرامِ ، الغدرُ شيمَةُ اللِّئامِ .

صبر وشکیبائی باحادثات میستیزد . دادو ودهش زیور آدمی است. وفا عادت بزرگان ومکر ودغلی رسم دونان است .

Patience combats mishaps ; liberalty adorns man . Faithfulness characterizes the generous ; deceitfulness the mean .

***

صبر است که کوه را برآرد از پـا — داد و دهش است زیوری بس زیبا

اخلاص ووفاست راه مردان بزرك — مکر و دغلی است رسم دونان دغا

الصِّحَّةُ افضَلُ النِّعَمِ .

تندرستی بالاترین نعمت است .

A healthful body is the best affluence .

***

آنکس متنعم است کو بهره وراست — از گنج سلامت که به از گنج زراست

آن گنج گران که تندرستی باشد — ازهر گنجی درین جهان خوبتر است

اَلصِّدْقُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ .

راستی داروی نجات بخشی است .

Truthfulness is a curative medicine .

***

آنکس که براه راستی شد پابند — باشد دلش آسوده وجانش خرسند
داروی نجات بخش میباشد صدق — یعنی که ترادهد رهائی ز گزند

اَلصِّدْقُ نَجَّاحٌ ، اَلْكَذِبُ فَضَّاحٌ .

اَلْمُصِيبُ وَاجِدٌ ؛ اَلْمُخْطِئُ فَاقِدٌ .

راستگویی رهائی می بخشدودرغگوئی رسوائی میآورد. آنکه درستکاراست چیزی می یابد وآنکه خطا کار است چیزی گم میکند

Truthfulness saves you; falsehood disgraces you .
Benefactor gains ; malfactor loses .

***

آن مرد که راستگوست ازبندرهاست — وآنکس که دروغگوست آخررسواست
چیزی بکف آرد آنکه پویدره راست — چیزی دهداز کف آنکه درراه خطاست

اَلصَّمْتُ رَوْضَةُ الْفِكْرِ .

خاموشی باغ اندیشه است .

Silence is the garden of thinking .

***

ازباغ خرد که پرز گل‌های نکوست — باید گل اندیشه فروچیدای دوست
هر گاه شود مرد خردمند خموش — خاموشی اوچو باغ اندیشهٔ اوست

اَلصَّمْتُ يُكْسِيكَ ثَوْبَ الْوَقَارِ وَيَكْفِيكَ مَؤُنَةَ الْاِعْتِذَارِ .

خاموشی ، ترا جامهٔ وقار پوشاند وازعذرخواهی برهاند .

Silence adorns you with the robe of gravity and saves you from excuses.

آنجای که فهم‌هاست از فهم تو بیش — خاموشی محض اگر کنی پیشهٔ خویش
صد بار به از آنکه خطائی گوئی — وآنگاه بیاوری دو صد عذر بپیش

العالِمُ حَيٌّ وَإِن كَانَ مَيِّتاً ، الجَاهِلُ مَيِّتٌ وَإِن كَانَ حَيّاً .

دانا زنده است اگرچه مرده باشد و نادان مرده است اگر چه زنده باشد .

The learned is alive even after his death; the ignorant is dead even when he is alive .

***

هر باخردی که پی بدانش برده، از چشمهٔ خضر، آب حیوان خورده
نادان مرده است اگرچه باشد زنده دانا زنده است اگرچه باشد مرده

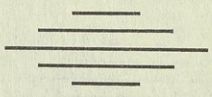

العالِمُ مَن عَرَفَ أَن مَا يَعلَمُ فِي جَنبِ مَا لَم يَعلَم قَلِيلٌ .

دانا کسی است که بداند آنچه میداند نسبت بآنچه نمیداند کم است .

The learned is he who knows that what he knows is insigificant to what he does not know .

***

فرخنده کسیکه علم را دارد دوست وندر پی علم روز و شب در تك و پوست
دانا بحقیقت آن بود کو داند نادانی او فزون ز دانائی اوست

العاقل يطلب الكمال ، الجاهل يطلب المال

داناکمال میجوید ونادان مال.

The wise seeks perfection ; the fool wealth .

**

عاشق بدعا وصال میخواهد و بس — سلطان زخدا جلال میخواهدوبس
عاقل بجهان کمال میخواهد و بس — جاهل بزمانه مال میخواهد و بس

العاقل يعتمد على عمله والجاهل يعتمد على امله .

عاقل بهعمل خوداعتماددارد وجاهل به آرزوی خود .

The wise man relies upon his deeds ; the ignorant on his dreams .

***

درکار خود ای رفیق اهمال مکن — اهمال بکار خود چو جهال مکن
بیعقل مباش و دل به آمال منه — عاقل شو و تکیه جز باعمال مکن

الطُّمأنينةُ الى كُلِّ احدٍ قبلَ الاختبارِ من قصورِ العقلِ .

اطمینان بکسی پیش از آزمایش او از کوتاهی عقل است .

To trust any man before trying him reveals shortness of wisdom .

***

خواهی که نگویند به کس راز تو باز — آن راز مکن بپیش هر کس ابراز
زآن پیش که امتحان کنی یاری را — از بیخردی است گر بدو گوئی راز

العادةُ طبعٌ ثانٍ .

عادت طبیعت ثانوی است .

Habit is like a second nature .

***

بر عادت بد به که نگردی پا بست — کآسان نتوان ز قید هر عادت رست
عادت همچون طبیعت ثانوی است — دامیست که آسان نتوان از آن جست

اَلْمُعَلِّمُ وَالْمُتَعَلِّمُ شَرِيكَانِ فِي الْاَجْرِ .

معلم و شاگرد هردو ، دراجرومزد شریکند .

Teacher and student are rewarded mutually .

***

یا یادبگیر چون کسی درست داد — یادرس بده به‌هر که گیرد زتویاد
چون‌بهرهٔ‌اوستادوشاگردیکی‌است — یاباش چوشاگرد ویا چون استاد

اَلْعَالِمُ يَعْرِفُ الْجَاهِلَ لِاَنَّهُ كَانَ قَبْلَ جَاهِلاً ؛ اَلْجَاهِلُ لَايَعْرِفُ الْعَالِمَ لِاَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ عَالِماً .

دانا نادان را میشناسد چون‌خود پیش‌از آن نادان‌بوده‌ولی‌نادان دانارا نمی‌شناسد زیرا پیش ازآن دانا نبوده است .

A learned man knows an ignorant man well for he has been ignorant before; but the ignorant man can not know the learned man for he has not been learned before.

***

عالم نبود ز حال جاهل غافل — زآنروی که‌بوده‌پیش‌ازآن‌خودجاهل
نادان نشود ز حال دانا آگاه — چون آن دانش نگشته اورا حاصل

العالِم ينظر بقلبه و خاطره ؛
الجاهِل ينظر بعينه و ناظره ،

دانا بادیدهٔ دل وجان‌می بیند و نادان بچشم ظاهر مینگرد .

The wise man sees with the eyes of his heart; the foolish with the eyes on his face .

***

عاقل چو بباغ زندگی بنشیند — از هر نظری هزارها گل چیند
جاهل همه را بچشم ظاهر نگرد — عالم همه جا بچشم باطن بیند

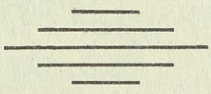

العبد حرما قنع ؛ الحر عبد ما طمع .
بنده تا قناعت میورزد آزاده است و آزاده تاطمع‌دارد بنده است .

A slave is free as long as he is content; a freeman is a slave as long as he is covetous .

***

ای‌بس که قناعت آورد خاطر شاد — وی‌بس که طمع‌دهد شرف‌رابرباد
بنده است چو آزاده‌اگرساخت‌بکم — آزاده‌چو بنده‌است‌اگرخواست‌زیاد

اَلْعَجَلَةُ مَذْمُومَةٌ فی کُلِّ اَمْرٍ اِلّا فیما یَدْفَعُ الشَّرَّ .

عجله درهمه کار بداست مگر درآنچه دفع شر میکند .

Haste is bad in every instance; except in warding off evil .

***

رهرو چو کند فزون زاندازه شتاب — بس زود زخستگی فتد درتب وتاب
اندرهمه جا شتاب وتعجیل بداست — جز در پی دفع فتنه و رفع عذاب

اَلْعَدْلُ قِوامُ الرَّعِیَّةِ.

عدل پشتیبان رعیت است .

Justice is the mainstay of a nation .

***

ظلم است که پیکر بلا را جان است — عدل است که کاخ امن را بنیان است
از دور زمان غم پریشانی نیست — آن جامعه را که عدل پشتیبان است

اَلعِزُّ وَجُودٌ فی خِدمَةِ الخالِقِ فَمَن طَلَبَهُ فی خِدمَةِ المَخلوقِ لَم یَجِدهُ .

عزت‌وسر افرازی در بندگی خداوند است و هر که در بندگی خلق خـدا عزت جوید بآن نرسد .

There is honour in subjugation to God but it can never be found in subjugation to people .

***

گرسروری و عزت جاویدان است — دربندگی و پرستش یزدان است
در بندگی‌خلق خدا عزت نیست — بیچارگی وزبونی و خسران است

اَلعِفَّةُ تُضعِفُ الشَّهوَةَ .

پاکدامنی،شهوت راکم میکند .

Chastity decreases the passions .

***

در راه تمایلات حیوانی مـا — سدی است‌قوی صفات انسانی مـا
هر چند فزود پاکدامانی مـا — شد کاسته شهوت وهوسرانی مـا

العفو زين القدرة .

عفو ، زیور قدرت است .

Condonation embellishes power.

***

باناخن جور، هردلی را مخراش
بادست ستم نمك به هرزخم مباش

چون عفو بقدرت تو زیور بخشد
با قدرت انتقام ، بی عفو مباش

العقل زين ، والحمق شين ؛
الحزم بضاعة ، التوانی اضاعة .

خرد زیوری است و بیخردی عیب است . دوراندیشی سرمایه سود است و سهل انگاری مایهٔ آسیب .

wisdom is an adornment; foolishness is a blemish . Prudence is an asset; negligence causes damage.

***

هوش وخرد است مردرا زیوروزیب
بیهوشی وحمق مرد عیبی است عجیب

دوراندیشی است مایهٔ صد ها سود
سهل انگاری است پایهٔ هرآسیب

العقل صديقٌ مقطوعٌ ؛ الهوى عدوٌ متبوعٌ .

عقل ، دوستی است که ازو گسسته و هوای نفس ، دشمنی است که بدو پیوسته شده است .

We desert wisdom which is our friend but follow lust which is our enemy .

***

آید بدی از دشمن و خوبی از دوست — زین روی بدیده آن بدا ت این نیکوست
عقل است چو دوستی کز آن بیزاریم — نفس است چو دشمنی که دل پیرواوست

العقل غريزة تزيد بالعلم والتجارب .

خرد غریزه‌ای است که از دانش و آزمایش تقویت شود .

Sagacity is an instinct which develops dy knowledge and experience.

***

با تجربه و علم چو مقرون گردد — نیروی خرد کامل و موزون گردد
انوار چراغ عالم افروز خرد — از دانش و آزمایش افزون گردد

العلم کنز عظیم لا یفنی ،
العقل ثوب جدید لا یبلی .

علم ، گنج بزرگی است که نابود نمیشود و عقل لباس نوی است که فرسوده نمی گردد.

Knowledge is a treasure that is neverexhausted;wisdom is a new dress that never gets worn out .

***

دانا بمیان بزم دانش آسود — بینا بکنار شاهد عقل غنود
علم است چو گنجی که نگردد نابود — عقل است لباسی که نخواهد فرسود

العلم لاینتهی .

علم ، پایان ندارد .

Knowledge is boundless .

***

تا دره علم، نیستی خسته، برو — یکدم منشین زپا و پیوسته برو
هرچند که بحرعلم بی پایان است — تا کشتی همت تو نشکسته برو

اَلعِلمُ يَدُلُّ عَلَى العَقلِ؛ فَمَن عَلِمَ عَقَلَ .

علم آدمی را بعقل رهبری میکند ؛ پس کسیکه علم آموخت عاقل شد .

Knowledge leads to wisdom ; hence he who acquires knowledge acquires wisdom .

***

تا از پی کسب علم عازم نشوی — روشن ز فروغ عقل سالم نشوی
چون علم، ترا بعقل نزدیك کند، — عاقل نشوی اگر که عالم نشوی

اَلعِلمُ يُنجِيكَ ، اَلجَهلُ يُردِيكَ .

علم رستگارت سازد وجهل درتباهی ات اندازد .

Knowledge saves you ; ignorance destroys you .

***

علم است که عقل و روح را بنوازد — جهل است که جان و جسم را بگدازد
علم است وعمل که رستگارت سازد — جهل است که درتباهی ات اندازد

الغدر يضاعف السيئات .

پیمان‌شکنی گناه را دوچندان کند .

To break the vow of repentance multiplies the sin.

***

آن‌مرد که آلودهٔ عصیان گردد — زآن توبه کند اگر پشیمان گردد
گر توبهٔ خویش بشکند بار دگر — گوئی که گناه او دوچندان گردد

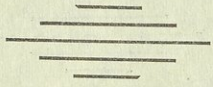

الغريب من ليس له حبيب .

غریب کسی است که یار و حبیب ندارد .

Lonesome is he who has no friends .

***

آنکس که کند ز دوری دوست شکیب — از لذت زندگی است بی حظ و نصیب
وآن قوم که مانده‌اند بی‌یار و حبیب — اندر وطن خویش غریبند غریب

الغشوش لسانه حلو و قلبه مر .

کسی که دو روست زبانی شیرین ودلی تلخ دارد .

The hypocrite has a sweet tongue but a bitter heart.

***

یاران دورو ، بچهره مهر آئینند ایکن همه درنهاد ، زهر آگینند
مستند اگر چه در نظر هشیارند تلخند اگرچه در سخن شیرینند

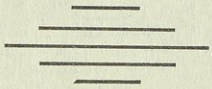

الغضب نارموقدة من کظمه اطفاها ومن اطلقه کان اول محترق بها .

خشم آتش شعله وری است؛ هر که خشم خود را فرو خورد، آن آتش را خاموش کند وهر که عنان خشم را رها سازد نخست خود بآتش آن سوزد .

Anger is like a flaming fire ; he whe controls his anger extinguishes the fire ; and he who does not, first gets himself burnt .

***

خشم وغضب آتشی است سوزان که درست چون شعله کشد بلای جان من و تست
آنکس که ورا نشاند، خاموشش کرد وآنکو ننشاند خود بدان سوخت نخست

الفتنة ينبوع الاحزان .

آشوب سرچشمهٔ اندوه و بدبختی است .

Sedition is the source of grief and misfortune .

***

بی‌نظمی و اغتشاش مانند بلاست — آسایش نیست هر کجا فتنه بپاست
آشوب و فساد و فتنه و بی نظمی — سرچشمهٔ غصه‌ها و ناکامی ها ست

الفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخير .

فرصت مانند ابر در میگذرد. پس فرصت خوب را غنیمت شمرید .

Opportuity passes away like clouds ; so, seize it .

***

ای صاحب دانش و خداوند خرد، — چون ابر بهار وقت در میگذرد
دانی چه کسی ز زندگی بهره برد ؟ — آن زنده که وقت را غنیمت شمرد

الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود .

فرصت زود ازدست میرود ودیردوباره بدست میآید .

Opportunity passes fastly and returns slowly .

***

تا فرصت کار هست ، عاقل باید — کاری کند و بهره از آن بر باید
فرصت که بسی زود زدست تو رود — بس دیر دگر باره بدستت آید

الفقر موت الاکبر .

بیچیزی مرك بزرگتری است .

Poverty is graver than death .

***

بچیزی وفقروفاقه مرگی دگراست — کزدادن جان براستی سخت تر است
یك لحظه اگرزمرك، تن بیند رنج — یك عمرزسوزفقر درجان شرراست

القلب خازن اللسان : اللسان ترجمان الإنسان .

قلب گنجور زبان وزبان نمایندهٔ آدمی است .

The heart is treasurer of the tongue and the tongue is representative of human character .

***

راه تو اگر صواب یا آنکه خطاست — رفتار تو از دل و زبانت پیداست
آری دل ماست همچو گنجور زبان — و آنگاه زبان ما نمایندهٔ ماست

القلب ینبوع الحکمة والاذن مغیضها .

قلب چشمهٔ حکمت است وازراه گوش بدان آب رسد .

The heart is the spring of wisdom and the ear is its watershed .

بشنو سخن اهل خرد را وبکوش — تابهره بری ز خرمن دانش وهوش
قلب است بسان چشمهٔ حکمت وپند — پیوسته بدان آب رسد از ره گوش

اَلْكُتُبُ بَساتِينُ العُلَماءِ .

کتاب باغ دانشمندان است .

A book is a garden for erudites .

***

قومی که خرد پژوه و روشن بینند　　بهتر ز کتاب دوستی نگزینند
باغی است کتاب بهر دانشمندان　　کز آن گل دانش و هنر می چینند

اَلْكَذِبُ خِيانَةٌ .

دروغ خیانت است .

Falsehood is treachery .

***

آن قوم که در دروغ دستی دارند　　چون خار بچشم راست کیشان خوارند
ز آنجا که دروغ جز خیانت نبود　　یاران دروغگو خیانتکارند

اَلْکَرِیمُ اِذَا وَعَدَ وَفَی وَ اِذَا قَدَرَ عَفَا .

جوانمرد چون وعده دهد بدان وفا کند و چون قدرت یابد از دشمن خود درگذرد .

A generous man when promises a grant fulfils it; and when bacomes powerful forgives his enemy .

***

آنست براستی جوانمرد که دور ازمکر وفریب باشدو کبر وغرور
بروعده وفا کند اگر وعده دهد بر خصم ببخشاید اگر یابد زور

اَلْکَرِیمُ یَجْفُو اِذَا عُنِّفَ وَیَلِینُ اِذَا اسْتُعْطِفَ؛ اللَّئِیمُ یَجْفُو اِذَا اسْتُعْطِفَ وَ لَایَلِینُ اِلَّا اِذَا عُنِّفَ .

آزاد مرد اگر بد رفتاری بیند پرخاش کند و اگر نیکی ببیند نرمی نماید . فرو مایه اگر نیکی ببیند پرخاش کند وتادرشتی نبیند نرمی نشان ندهد .

A generous man protests when he is treated wrongly and shows gentleness when he is treated well . An ignoble person quarrels when he sees kindness and does not show linience except when he sees harshness .

***

آزاده چوظلم دید، سر کش گردید ور نیکی دید، راه نیکی بگزید
دون طبع جفا کرد چودیداز کس مهر نرمی ننمود تا ز کس قهر ندید

اَلْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ ، قَلِيلُهُ نَافِعٌ وَكَثِيرُهُ قَاتِلٌ .

سخن مانند داروست؛ کمش سودمند و بسیارش کشنده است .

Speech is like medicin ; it is beneficial if taken a little, fatal if too much.

***

بسیار چو شد سخن، کم افتد دلخواه — ور کم باشد، بیش بدل یابد راه
همچون دارو که اندکش جانبخش است — وآنگه که شود زیاد، گردد جانکاه

اَلْكَيِّسُ مَنْ كَانَ يَوْمُهُ خَيْراً مِنْ اَمْسِهِ .

هوشیار کسی است که امروزش از دیروز بهتر باشد .

Vigilant is he who gains more from to-day than he did from yesterday .

***

گر پیر خرد شود ببرد آموزت — سازد به نبرد زندگی پیروزت
تا عقل بود راهبر دلسوزت — امروز تو خوشتر است از دیروزت

اللجاج عنوان العطب .

لجاجت سرآغاز تباهکاری است .

Obstinacy is the heginning of evil doing .

***

درمذهب عاقل از مناهی است لجاج — میدان فساد را سپاهی است لجاج
شیرازهٔ دفتر تباهی است لجاج — عنوان کتاب روسیاهی است لجاج

اللسان سبع ؛ ان اطلقته عقر .

زبان ، مانند درنده‌ای است که اگر رهایش کنی ترا بگزد .

The tongue is a savage beast ; it will bite you if you let it free .

***

تیغی است زبان که‌ازمیان میبردت — جز رنج و زیان ببر نمیآوردت
مانند درنده‌ای است کز بند دهن — بیجا چو شود رها ، بجا میدردت

المال ينقص بالنفقة والعلم يزكو على الإنفاق .

مال از بخشیدن کاهش پذیرد وعلم از پخش شدن فزونی گیرد .

Wealth decreases by expenditure, knowledge increases by dissemination .

***

گر فرق میان علم با مال نهی — شاید که ز قید مال دنیا برهی
از مال تو کم شود چوانفاق کنی — علم تو فزون شود چو تعلیم دهی

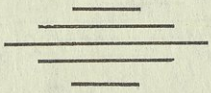

المتعبد بغير علم كحمارة الطاحونة تدور ولا تبرح من مكانها .

کسی که از روی دانش پرستش نکند خر آسیا راماند که همواره میگردد ولی از جای خود پیش نمیرود .

One who worships without knowledge is like a mill's donkey who is always wandering without any progress.

***

بی‌علم اگر کسی پرستد یزدان — همچون خر آسیا بود سر گردان
آخر بهمان جاست که اول بوده است — هرچند براه خود مدام است روان

المحسن حيّ وان نقل الى منازل الاموات .

نیکوکار زنده‌است اگر به درمنازل مردگان رخت کشیده باشد .

The benevolent man is alive even if he is shifted to the houses of the dead .

***

هر کس که‌چوابردست‌اوبخشنده‌است　　چون برق برویش آنچه بینی‌خنده‌است
مردی که شود شهره بنیکوکاری　　گردر صف مردگان درآید زنده‌است

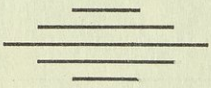

المحسن معان والمسيئ مهان
العقل شفاء والحمق شقاء .

نیکو کار مدد یافته و بد کار خوار است . خرد درمان درد و بیخردی بدبختی است .

Good man is helped ; bad man is disparaged .
Wisdom is a remedy ; foolishness is a bane .

***

خواری کشد آنکه در بدی‌دست برد　　یابد مدد آن که راه نیکی سپرد
بدبختی و بیکسی بود بیخردی　　درمان بسی درد بود هوش و خرد

المرء عدو لما جهل .

مرد با آنچه نمیداند دشمن است .

Man is opposed to what he does not know .

***

ازعلم‌وهنر هرآنچه‌من دارم دوست — چون‌درنگرم که‌دیگری‌دشمن‌اوست
افسرده‌نمیشوم ، ازآنروی که مرد — باهرچه که‌بی‌خبراز آنست عدوست

المروة اسم جامع لسائر الفضائل والمحاسن .

راد مردی نامی‌است که شامل‌همه صفت‌های نیکوست .

Generosity is a word meaning all good traits .

***

آنرا که صفا و راد مردی نیروست — هر ملك دلی مسخر همت اوست
نامی‌است‌بزرك راد مردی ایدوست — کان‌شامل جملهٔ صفت‌های نکوست

١٠٥ـ المزاحُ يُورِثُ الضَّغائِنَ .

شوخی دشمنی میآورد .

Joking may cause enmity .

***

درشوخی و خنده با رفیقان ای‌یار — هر گزره اعتدال، از کف مگذار
هر چند که دوستانه‌باشد شوخی — از حد چو گذشت دشمنی آرد بار

١٠٦ـ المستشيرُ متحصِّنٌ مِنَ السَّقَطِ ؛ المستبِدُّ متهوِّرٌ فِي الغلَطِ .

کسیکه درکار با دیگری مشورت‌میکند ازلغزش وسقـوط مصون است و کسیکه استبدادرأی دارد بی‌پروا پیش‌میرود و به‌خبط‌وخطا میافتد .

Whoever consults the experienced is guarded against errors; whoever does not, is liable to make blunders.

***

گر شور کنی بکارها با دگری، — رفتار تو از خطاست پیوسته بری
ورزآنکه زخیرمشورت در گذری — درچاه ضلالت افتی از بی بصری

اَلْمَطَامِعُ تُذِلُّ الرِّجَالَ . اَلْمَوْتُ اَهْوَنُ مِنْ ذُلِّ السُّؤَالِ .

طمع مردان را ذلیل سازد و سختی مرگ از ذلت خواهش وسوآل کمتراست .

Covetousness debases men . Death is less painful than beggary .

***

با آز و طمع گر آشنائی نکنی — رخساره ز غصه کهربائی نکنی
چون سختی مرگ، از گدائی بهتر، — آن به که بمیری و گدائی نکنی

اَلْمَكْرُ بِمَنِ ائْتَمَنَكَ كُفْرٌ .

مکروخدعه‌درحق کسی که بتوایمان دارد کفراست .

Deceiving one who has confidence in you , is infidelity .

***

در حق رفیق، هر که وجدان دارد، — تن در ندهد بخدعه ، تاجان دارد
کفراست اگر خیانت وخدعه کنی — در کار کسی که بر توایمان دارد

اَلْمَنْعُ الْجَمِيلُ اَحْسَنُ مِنَ الْوَعْدِ الطَّوِيلِ.

نومید کردن کسی به‌خوشروئی بهتر ازوعده دوردرازدادن است .

To disappoint someone with a smiling face is better than giving him a promise which won't be fulfilled very soon :

***

چون سوی تو آورد کسی روی نیاز — یك عمر در انتظار مگذارش باز
باروی خوش ار کنند کس رانومید — به زآنکه دهند وعدهٔ دور و دراز

اَلْمَوَدَّةُ اَقْرَبُ رَحِمٍ .

دوستی، نزدیك‌ترین خویشاوندی است .

Friendship is the closest kinship .

***

آنکس که به دوستی بود بی‌مانند — از خویش تو،به ، که با تودارد پیوند
بیگانه دلش‌چو بادلت‌نزدیك است — خوداوست‌چو نزدیکترین‌خویشاوند

المودة نسب مستفاد .

دوستی ومودت ، خویشاوندی است که بدست آمده .

Friendship is a kinship acquired .

***

خواهی که ز دشمنان نبینی آزار ؟ — از دامن دوست دست کوتاه مدار

کز دوستی ومودت و مهر و وفا — بیگانه چو خویش میشود، غیر چو یار

اَلنّاسُ بِزمانِهِم اَشبَهُ مِنهُم بِآبائِهِم .

مردم بزمان خود شبیه ترند تا بپدران خود .

People are more like their time than their parents.

***

اولاد ز رسم پدران بیخبرند — زآنروی که پروردهٔ دوری دگرند

مردم پی رسم پدران کم گیرند — با اهل زمان خویس همرنگ ترند

اَلنّاسُ رَجُلانِ : جَوادٌ لايَجِدُ وَاجِدٌ لايَسعَفُ.

مردم دودسته‌اند: دسته‌ای که بخشنده‌اندولی ثروتمند نیستند و گروهی که مالدارند ولی نمی بخشند.

There are two groups of people; one generous but not rich and the other rich but not generous.

***

مردم به‌دودسته‌اند: یك فرقه کریم — یك فرقه دگر که تنك‌چشمند ولئیم
آنرا که زروسیم‌بود، نیست کرم — وآنکس که کریم‌است نداردزروسیم

اَلنّاسُ كَالشَّجَرِ شَربُهُ وَاحِدٌ وَثَمَرُهُ مُختَلِفٌ.

مردم شبیه درختانند که آب یکسان نوشند و میوه گوناگون دهند

People are like trees which absorb water in a similar manner but give fruits differently.

***

مخلوق که شاغل هزاران کارند — گوئی بمثل حال‌درختان دارند
درخوردن آب، آب یکسان‌نوشند — در دادن میوه، گونه گون بارآرند

اَلنّاسُ نِيامٌ فَاِذا ماتُوا انتبهوا .

مردم درخوابند وهنگامیکه‌مرگشان فرارسد بیدار میشوند .

People are asleep and wake up only when their death has come .

***

آنکس که بغفلت‌است امروز دچار — روزی‌بخود آید که ازو ناید کار
رفته‌است‌بخواب‌هر کسی‌تازنده‌است — چون مرگ فرارسید، گردد بیدار

اَلنَّدَمُ عَلَى الخَطيَّةِ يمحاها .

اشك ندامت گناه را پاك‌میکند .

Repentance absolves you from your sins .

***

ای غرق گناه ، روح فرسودهٔ تو — وی‌جفت عدم ، وجودبیهودهٔ تو
اشکی زسر ندامت از دیده بریز — تا پاك شود دامن آلودهٔ تو

اَلْواحِدُ مِنَ الاَعداءِ کَثیرٌ .

یك دشمن بسیار است .

One enemy is too many .

***

دشمن که بسان مور بی آزار است
گر دست دهد گزنده همچون مار است

صد دوست اگر تراست بهر تو کم است
یك دشمن اگر تراست خود بسیار است

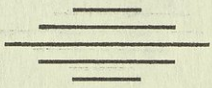

اَلْوَعْدُ قَرْضٌ وَالبِرُّ اِنْجازُهُ .

وعده قرضی است که ادای آن بسته بوفای آن است .

A promise is a debt which is repaid when fulfilled .

***

هر وعده که داده ای، چه بیجا چه بجا
قرضی است بگردن تو بیچون وچرا

دانی که چه وقت گردد این قرض ادا ؟
وقتی که کنی به وعدهٔ خویش وفا

اَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ اِذَا خِفْتَ ضَلالَتَه .

درراهی که ترا خوف گمراهی است پیش مرو .

Do not tread on a road which may lead you astray .

***

آنرا که بود ز نیك و بد آگاهی، گمره نشود زغایت خود خواهی
بر گرد ومرو پیش براهی که در آن خوف است ترا از خطر گمراهی

اِمْشِ بِدائِكَ مامَشَى بِكَ .

بادرد خود تا با تست بساز .

Endure pain as long as it is with you .

***

گر با تو غمی است خود بدفعش پرداز کم کن بر این و آن شکایت آغاز
ورز آنکه علاج درد خود نتوانی، مادام که سوز درد با تست بساز

امقت الخلائق الی الله الفقیر المزهو والشیخ الزانی والعالم الفاجر.

منفور ترین مردم پیش خداوند گدای خود ستا و پیر زنا کار و دانای خطا کار است .

The man most hated by God is a poor man who is proud, an old man who is adulterer , and a learned man who is libertine .

***

آن دانائی که درخطا میباشد ، وآن پیر که از پی زنا میباشد ،
وآن مرد گدا که خودستا میباشد ، منفور ترین خلق خدا میباشد

املك حمیّة نفسك وسورة غضبك حتّی یسکن غضبك ویثوب الیك عقلك.

خویشتن داری کن و برغضب خود مسلط شو تـا آتش خشمت فرو نشیند و عقلت بسر باز گردد .

Control yourself when you are angry until your rage is suppressed and your reason restored.

***

چون خشم وغضب زحد فزون تر گردد عقل وخرد تو دور، از سر گردد
با آب تحمل آتش خشم بکـش تا عقل زسر رفته ، به سر بر گردد

إن اتاكم الله بنعمة فاشكروا ، إن ابتلاكم الله بمصيبة فاصبروا .

چون خداوند شما را نعمتی دهد سپاس گزارید وچون بمصیبتی گرفتار سازد شکیبائی کنید .

Be thankful when God grants you a fortune , and be patient when He inflicts a calamity on you .

***

پیوسته خدای خویش راناظر باش — وندر پی خدمتش بجان حاضرباش
گرداد خدای نعمتت شاکر باش — ورساخت دچار سختی‌ات صابرباش

إنّ أكرم الموت القتل . والّذی نفسی بیده لالف ضربة بالسیف اهون علی من میتة علی الفراش.

بهترین مرك کشته شدن درعرصهٔ جنك است وقسم بخدائی که جان من دردست اوست هزار ضربهٔ شمشیر در جنك برایم آسانتر ازمرك دربستراست .

The best death is to be killed in a battlefield . By God , who has my life in His hand , one thousand strokes of swords in the field is easier to me than dying in the bed.

***

آنست برازنده ترین مرك، که سر — در عرصهٔ پیکار فتد از پیکر
بالله که هزار تیغ بهرم در جنك — بهتر باشد ز مردن اندربستر

اِنَّ الحازِمَ مَن لا یُضَرُّ بِالخُدَعِ ، اِنَّ العاقِلَ مَن لا یُخدَعُ لِلطَّمَعِ.

دوراندیش کسی است که از حیله‌های دیگران زیان نبیند و خردمند کسی است که از روی آز فریب نخورد .

A prudent person is the one who is not harmed by the deceits of others ; and a wiseman is the one who is not deceived due to his avidity .

***

هر کس که شمرده بر نمیدارد گام، در راه، فتد به‌چاه چون رهرو خام
از کس نخورد عاقبت اندیش فریب وز آز نیوفتد خردمند بدام

اِنَّ الدُّنیا ظِلُّ الغَمامِ وَ حُلمُ المَنامِ وَ الفَرحُ المَوصولُ بِالغَمِّ وَ العَسَلُ المَشوبُ بِالسَّمِّ.

جهان مانند سایهٔ ابر و خواب خفته است. نشاط آن باغم پیوسته و شهد آن بازهر آلوده است .

The world is like the shadow of a cloud and the dream in a dream land ; its joy is mixed with grief and its honey with poison .

***

پابند جهان مشو که چون سایه وخواب شادی وغم جهان بود پا بر کاب
آغشته بود شراب گیتی به شرنك پیوسته بود نشاط دنیا بعذاب

اِنَّ الدُّنیا کالحیَّة ، لَیِّنٌ مَسُّها وَقاتِلٌ سَمُّها .

جهان مانند ماراست که دست کشیدن بـر آن نرم و پسندیده است و زهر آن کشنده .

The world is like a snake whose touch is soft and its poison is fatal .

***

مارست جهان، بترس ازمکروفنش، مغرور مباش بر خط و خال تنش
نرم‌است اگر دست کشی بر بدنش زهراست گرانگشت نهی‌دردهنش

اِنَّ الدُّنیا وَالآخِرَةَ کَرَجُلٍ لَهُ اِمرَاتانِ اِذا اَرضی اَحَدیهِما اَسخَطَ الاُخری.

داشتن دنیا و آخرت مانند دو زن داشتن است راضی کردن یکی مـوجب خشم دیگری است.

One who tries to take the advantages of both , this world and the other , is like a man who has two wives ; whenever he satisfies one makes the other angry .

***

هرگزنتوان به هردو دنیا پیوست بااین چوبپیوست یکی،زآن بگسست
حال‌دوجهان‌همچودوزن‌داشتن‌است این‌رنجه شودچون‌مرددرآن‌دل‌بست

اِنَّ الدَّهْرَ لَخَصْمٌ غَيْرُ مَخْصُومٍ وَمُحْتَكِمٌ غَيْرُ مَظْلُومٍ وَمُحَارِبٌ غَيْرُ مَحْرُوبٍ

همانا زمانه دشمنی ندیده دشمنی کند وستم ندیده ستم رساند و با کسی که بجنك او برنخاسته جنك آغازد .

Verily the world is an enemy without being provoked, an oppressor without being oppressed and a combatant without being attacked .

***

هر لحظه جهان به فتنه ای پردازد — نا جسته عدو ، پی عداوت تازد
نا دیده ستم ، ستمگری آغازد — نا خوانده بجنك ، جنك برپاسازد

اَنْفَعُ الدَّوَاءِ تَرْكُ المُنَى .

بهترین دارو ترك آرزو است .

Abandoning desires is the most useful medicine .

***

تا آتش آرزو شرار انگیز است — پیوسته بدست نفس دست آویز است
پرهیز کن ای عزیز ازخواهش دل — چون درد ترا بهین دواپرهیز است

اِنَّ اللَّيلَ وَالنَّهارَ يعملانِ فيكَ فاعمَلْ فيهِما وَياخُذانِ منكَ فخُذْ منهُما .

چون روزوشب ترا بکارمی بندند تو نیز آنها را بکار ببر وچون ازعمر بر تو میگیرند تو نیز از آنان بهره بر گیر .

As days and nights occupy your life , you better use them ; and as they take your time , you better take benefit from them .

***

چون بهره وراست از تو ایام مدام، پیوسته تو هم بهره ببر از ایام
ازعمر تو چون زمانه بر میگیرد بایدتوهم اززمانه بر گیری کام

اِنَّ اَوقاتَكَ اَجزاءُ عُمرِكَ فَلا تُنفِذْ لَكَ وَقتاً فيغَيرِ ما يُنجيكَ .

اوقات تو جزء ایام حیات توهستند پس وقت خود را جز در راه نجات خود صرف مکن .

Your times are parts of your life ; so , do not spend them except for your salvation .

***

اوقات توجزئی است زایام حیات مگذار عبث تلف شوداین اوقات
ایام گرانبهای خود صرف مکن جزدرپی راهی که بودراه نجات

آفَةُ الذُّكاءِ المَكْرُ .

آفت زیرکی حیله گری است .

The bane of smartness is deceitfulness.

***

آنکو ز فریب و کجرهی نیست بری — خود نیز بسی خورد فریب از گری
از حیله و مکر زیرکان بیزارند — چون آفت زیرکی بود حیله گری

آفَةُ الشَّرَفِ الْكِبْرُ .

آفت عزت و بزرگی، خودخواهی است.

Arrogance spoils nobility .

***

زآنجا که ترا مقام بر تخت بود — پرخاش مکن بر آنکه بدبخت بود
ازبهر بزرگی تو و عزت تو — خودخواهی و کبر، آفتی سخت بود

آفَةُ الْعَقْلِ الْهَوىٰ ، آفَةُ النَّفْسِ الْوَلَهُ بِالدُّنيا .

آفت خردهوسناکی و آفت‌جان دنیا طلبی‌است .

Sensuality is a damage to wisdom and mammonism is the bane of the soul .

***

تاسوی سراب‌حرص وآزیم دوان — از رنج همیشه ایم بی تاب وتوان
آزو هوس است آفت هوش و خرد — دنیا طلبی است‌آفت روح و روان

آفَةُ الْعُلَماءِ حُبُّ الرِّياسَةِ .

آفت دانشمندان ریاست‌خواهی است.

Love of authority corrupts the erudites .

***

بهرتو، گرت‌معرفت وآگاهی‌است، — سودای مقام ، مایهٔ گمراهی است
دانا نشود شیفته جاه و مقام — چون آفت‌عالمان ریاست‌خواهی‌است

آفَةُ العُمرانِ جورُ السُّلطانِ .

آفت آبادی بیداد است.

Cruelty is a setback to social development .

***

جانی که ز بند ظلم آزاد نشد، در ماند به ورطهٔ غم و شاد نشد
شهری که رها زدست بیداد نشد، ویران شد و هیچگاه آباد نشد

آفَةُ القُضاةِ الطَّمَعُ .

آفت قاضیان آز و طمع است.

Cupidity corrupts the judges .

***

قاضی که حریص مال شد از آغاز ای بس که زطی راه حق ماند باز
در کار قضا طمع ز قاضی خوش نیست چون آفت قاضیان طمع باشد و آز

آفَةُ النِّعَمِ الْكُفْرَانُ .

آفت نعمت‌ها ناسپاسی است .

Ungratefulness spoils affluence .

***

هرچیز که قدرش زنظر خواهد رفت　　بیهوده زغفلت بهدر خواهد رفت
هرنعمت حق که‌شکر آن را نکنی　　یك‌روز زدست تو بدر خواهد رفت

آفَةُ الْهَيْبَةِ الْمَزَاحُ .

آفت‌وقاروهیبت مرد،شوخی است.

Joking spoils man's dignity .

آنکس که‌بفکرشوخی اندرهمه‌جاست　　دیگرنه دروغ اوشناسند نه راست
چون گشت مزاح وشوخی مرد فزون　　کم کم زوقاروهیبتش‌خواهد کاست

ابْذُلْ لِصَدِيقِكَ وَ لِمَعارِفِكَ مَعُونَتَكَ وَ لِكافَّةِ النّاسِ بِشْرَكَ .

با دوست و آشنا مددگار و باهمهٔ مردم گشاده رو باش .

Be helpful to your friend and acquaintance ; and cheerful to all people .

***

همواره مده بخلق زحمت چومگس — پیوسته بهر کسی مزن نیش چوخس

بادست گشاده کن کمك با یاران — باروی گشاده کن سخن باهمه کس

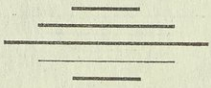

اَبْرَكُمْ اَتْقيكُمْ .

نکوکارترین شما پارساترین شماست .

One who is most pious is most benefactor .

***

نیکی بجزاین نیست که باشی بیزار — ازهرچه بداست وآوره ننك ببار

آنکس که زجمله پارساتر باشد — از جمله نکوکار تر آید بشمار

أبلغ العظات الاعتبار بمصارع الاموات.

رساترین پند، عبرت گرفتن از گور مردگان است .

The best lesson can be taken by looking at the tombs ef the dead .

***

ایام که سخت سست پیوند بود — آئینهٔ عبرت خردمند بود
از دیدن گورمردگان، می گیریم — درسی که چنان رساترین پند بود

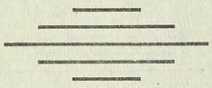

اتقوا اشرار النساء وکونوا من اخیارهن علی حذر.

اززنان بدخو بپرهیزید واززنان نیکخو برحذر باشید .

Avoid bad women and beware of good ones.

***

زن، گرچه منور است هر محفل ازو — خواهی نکشی عذاب، بر کن دل ازو
بدخوی اگر بود، ز دستش بگریز — خوشخوهم اگرهست مشوغافل ازو

اتَّقُوا الْحِرْصَ فَإِنَّ مُصَاحِبَهُ رَهِينُ ذُلٍّ وَعَنَاءٍ .

ازحرص بپرهیزید چون حریص پیوسته گرفتار خواری ورنج است.

Avoid avidity for a greedy man is always distressed and debased .

***

طماع حریص اگر که یابد صد گنج — ازحرص، بود هنوز درتاب وشکنج
ازحرص بپرهیز که پیوسته حریص — درمعرض خواری بود و ورطهٔ رنج

اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَاسْعَوْا فِي مَرْضَاتِهِ وَاحْذَرُوا مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ أَلِيمِ عَذَابِهِ

ازخشم خداوند بیندیشید ودرخشنودی او بکوشید وازآنچه شمارا با تهدید بعذاب خود برحذرداشته است حذر کنید.

Beware of God's wrath ; try to please Him and avoid whatever He has warned you of its punishment.

***

از خشم خداوند بیندیش ای مرد — شو در ره خشنودی او راهنورد
تاازسخطش رهی، حذر کن همه وقت — ازآنچه که فرموده حذر باید کرد

اِجْعَلْ زَمانَ رَخائِكَ عُدَّةً لِاَيّامِ بَلائِكَ .

درروزگاررفاه وعیش‌خودرا برای زمان تنگدستی آماده کن .

In the days of tranquillity make preparations for the time of difficulty .

***

هر گاه که دست فتنه آتش افروخت — آن‌مرد که‌حزم‌و بینشی‌داشت نسوخت
درروز رفاه و عیش، باید چیزی — از بهر زمان تنگدستی اندوخت

اِجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلىٰ نَفْسِكَ رَقيباً .

ضمیرخودرا مراقب کردارخود کن.

Assign your own self to supervise your deeds .

***

ایدوست،اگر که‌طالب خود باشی، — باید همه جا مواظب خود باشی
بهتر زتو ازحال تو کس آگه‌نیست — آن‌به که‌توخود مراقب خود باشی

اجعلوا کل رجائکم لله سبحانه ولاترجوا احدا سواه فانه مارجا احد غیر الله الا خاب .

روی امید بدرگاه خداوند بزرك آورید وجز او بدیگری امیدوار نباشید چون کسی نیست که بغیر خدا امید داشته باشد و ناامید نگردد .

Do not hope anything from anyone but God; or else, you will be disappointed .

***

کن روی بدرگاه خداوند مجید — وز غیر خدا مدار هرگز امید
هر کسکه امیدش بکسی جز بخداست — نومید و ندامت‌زده خواهد گردید

اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب.

نیکو گوئید تا پاسخ نیکو شنوید.

Say good words if you want to hear good answer .

***

باید که براه ناروائی نروی — تا آنکه دچار ناروا هم نشوی
خوبی میکن که با تو خوبی بکنند — نیکو میگوی تا که نیکو شنوی

احذر الاحمق فان مداراته تعنيك و موافقته تردیك ومخالفته تؤذيك و ومصاحبته وبال عليك .

از بیخرد بپرهیز چون نرمی او ترا برنجاند وسازش او هلاك سازد و ناسازگاری او بیازارد ودوستی او برای تو عذابی باشد .

Avoid to associate with a foolman whose mildness is annoying, his collusion dangerous, his disagreement hurting and his friendship troublesome.

***

بگریز ز احمق که دلت بگدازد — هم سازش او قرین رنجت سازد
هم دشمنی اش بلب رساند جانت — هم دوستی اش بزحمتت اندازد

احذر الجبن فانه عار ومنقصة.

از ترس بپرهیز چون ترس نقصان و ننك است.

Avoid cowardics ; for it is a deficiency and a disgrace.

***

درراه، متاب روی از هر سنگی — یکباره مکن فرار از هر جنگی
درزندگی از ترس بپرهیز، که ترس — هم نقصانی است بهرما هم ننگی

اِحْذَرِ الزَّايِلَ الشَّهِيَّ وَالفَانِيَ المَحْبُوبَ .

بپرهیز از آنچه گواراست ولی لذت آن زود ازمیان میرودو آنچه دلربـاست ولی زود نابود میشود .

Avoid anything which is pleasant but its pleasure soon passes away and something which is favourite but mortal.

***

بگریز زهرچه دلشودزآن خشنود — اما نکند دوام و گردد نابود
وز هرچه گوارا بود ولذت بخش — لیکن زمیان میرودآن لذت زود

اِحْـذَرِ الشَّرِيرَ عِنْدَ اِقْبَالِ الدَّوْلَةِ لِئَلَّا يُزِيلَهَا عَنْكَ وَ عِنْدَ اِدْبَارِهَا لِئَلَّا يُعِينَ عَلَيْكَ .

از شریر در هرحال بپرهیز . درخوشبختی برای اینکه ترا بدبخت نسازد ودر بدبختی برای اینکه بزیان تو کاری نکند .

Beware of a vilain in any case so that he does not spoil your happiness if you are prosperous and does not do anything against you if you are helpless .

***

گر ادبارست قسمتت ور اقبال، — پرهیز کن ازشریر، تادر هر حال
گرخوشبختی ، ترانسازد بدبخت — ور بدبختی ، ترا نسازد پامال

اِحْذَرِ الْغَفْلَةَ فَاِنَّهَا مِنْ فَسَادِ الْحِسِّ .

ازغفلت بپرهیز چون غفلت نشانهٔ بیحسی است .

Avoid negligence; for it is a sign of unfeelingness .

***

درراه،دوچشم خویش بگشای درست — تاپای تو در نلغزد از گام نخست

ازغفلت و اهمال، بپرهیز ای مرد — چون غفلت تو، نشان بیحسی تست

اِحْذَرِ اللَّئِيمَ اِذَا اَكْرَمْتَهُ وَالرَّذْلَ اِذَا اَقْدَمْتَهُ وَالسَّفِلَةَ اِذَا رَفَعْتَهُ .

برحذرباش از تنك نظروقتی اورا گرامی داشتی، از ناکس هنگامیکه اورا پیش انداختی واز پست هنگامیکه بلند پایه اش ساختی.

Beware of an avaricious man when you respect him , a rascal when you dignify him , and a villain when you promote him .

***

بگریز، اگر که عاقل و استادی، — زآن تنك نظر که عزتش بنهادی

وآن سفله که درپیش فکندی اورا — وآن پست که پایهٔ بلندش دادی

اِحْذَروا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ اِذَا جَاعَ وَشَرَّ اللَّئِيمِ اِذَا شَبِعَ .

برحذر باشید از صولت کریم چون گرسنه شود و گزند لئیم چون سیر گردد.

Beware of a courageous man when he is hungry and an av ricious man when he is sastisfied .

***

پرهیز کن از لئیم دون طبع شریر — آنگاه که بی نیاز گردیده و سیر
وز صولت آنکه راد مرد است و دلیر — آنگه که گرسنه گشت و مسکین و فقیر

اَحْسِنْ اِلَى الْمُسِيءِ تَمْلِكْهُ .

با کسیکه بدی میکند نیکی کن تا او را از آن خود سازی.

Do good to one who has done evil to you and , in this way , you will possess him .

***

از کس بتو گر زیان رسیده است نه سود — بسیار مشو تنگدل و ناخشنود
با هر که بدی کند تو نیکی میکن — تا پیش تو آرد سر تسلیم فرود

اُحْلُمْ تَوَقَّرْ .

بردباری پیشه کن تا موقرمانی .

Be tolerant in order to keep your dignity .

***

خشم تو نشانی است زخود بینی تو
پرخاش تو حاصل بدآئینی تو
آرامش و بردباری از دست مده
تا کم نشود وقار و سنگینی تو

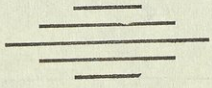

اِخْتَرْ مِنْ كُلِّ شَيْئٍ جَدِيدَهُ وَمِنَ الْاِخْوَانِ اَقْدَمَهُمْ .

ازهرچیزی تازه‌ترش رابگزین وازمیان دوستان دیرینه‌ترین آنانرا .

Select among everything the newest but among friends the oldest .

***

آن دوست که آزموده و معتبر است
بهر تو گرانبها تراز گنج زر است
ازهر چیزی تازه ترش را بگزین
وزیاروندیم هر که دیرینه تر است

اَدَلُّ شَيْئٍ عَلَى غَزَارَةِ الْعَقْلِ حُسْنُ التَّدَابِيرِ .

بهترین دلیل بسیاری عقل، تدبیر و اندیشهٔ نیکوست .

The reason for an efficient mind is good thinking.

***

تافکر کسی چوفکرت دیوانه است
نتوان گفتن که عاقل وفرزانه است
چون خوب‌ترین دلیل بسیاری عقل
اندیشه و تدبیر خردمندانه است

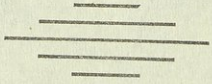

اِذَا اَبْيَضَّ اَسْوَدُكَ مَاتَ اَطْيَبُكَ .

هنگامیکه موی سیاه توسپیدشود خوشیهای تو نیز بپایان میرسد .

When your black hair whitens your good moods will be lost .

***

تافرجوانی‌است ترا پشت و پناه،
برجسم تو هم ضعف نمی‌یابد راه
گیتی چو کند موی‌سپید تو سیاه
هرحال خوش‌تو میشود نیز تباه

اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك بين مزية اللسان و فضيلة الاحسان .

چون گفتار خودرا خوب کردی کار خودرا نیز خوب کن تا برتری زبان و فضیلت نیکوکاری‌را فراهم آورده باشی .

When you have beautified your manner of speaking also correct your behaviour in order to acquire virtues of both good speech and good deeds .

***

چون خوب وخرد پسندشد گفتارت — میکوش که خوب‌نیز گردد کارت
تا برتری زبان شیرین ترا — همسنك شود نکوئی رفتارت

اذا تفقه الرفيع تواضع ، اذا تفقه الوضيع ترفع .

مرد بزرك چون علم آموزد خودرا کوچك‌سازد و کوچك چون به کسب دانش پرازد ببزرگی رسد.

When a great man learns he feels humble and when a little man acquires knowledge he feels great .

***

هرمرد بزرك، کوچکی آغازد — آنگه که دل از علم منور سازد
هرآدم کوچك به بزرگی برسد — آنگه که بدانش و هنر پردازد

اِذا حَسُنَ الخُلقُ ، لَطُفَ النُطقُ .

چون اخلاق خوب شود گفتار نیز لطیف گردد.

When character is good speech is pleasant too.

***

گر قلب کسان کشیده سوی تو شود — از بهر ره و رسم نکوی تو شود
چون خوب و ظریف خلق و خوی تو شود — شیرین و لطیف گفتگوی تو شود

اِذا حَلَّتِ التَّقدیرُ بَطَلَتِ التَّدبیرُ .

هرجا پای تقدیر پیش آید تدبیر باطل گردد .

With predestination prudence is of no use.

***

آنجا که قضا نیست ترا یار و نصیر — سعی تو بهیچ رو ندارد تأثیر
هر جا بمیان پای گذارد تقدیر — برهم خورد آنچه نقشه ریزد تدبیر

اِذا سادَ السَّفلُ خابَ العملُ.

وقتی که کوتاه فکران بسروری رسند کارها تباه میگردد.

When narrow-minded persons reach high positions all affairs will be corrupted.

***

هر گوشه کسی چو پروراند خاری — دیگر نه گلی ماند ونه گلزاری
چون کار فتدبه دست کوته فکران — البته تباه میشود هر کاری

اِذا شابَ الجاهِلُ شَبَّ جهلُه و اِذا شابَ العاقِلُ شَبَّ عقلُه.

وقتی که نادان پیرشود نادانی اوجوان میگردد وهنگامیکه دانا پیرشود دانائی او اوجوان میشود.

When an ignorant gets old ignorance grows younger but when a wise man gets old his wisdom grows younger.

***

بیعقل چو پیر و ناتوان میگردد — برنائی جهل او عیان میگردد
اما چو خردمند به پیری برسد — عقل وخردش باز جوان میگردد

اِذا طلبت الغِناء فاطلبه بِالقناعة .

اگر بی نیازی می طلبی جویای قناعت باش .

If you want to be free from want, be content .

***

هر چند فقیر و بی بضاعت باشی — آزادی اگر اهل مناعت باشی
دارائی و بی‌نیازی ار می طلبی — آن به که پی گنج قناعت باشی

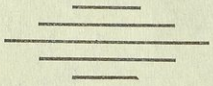

اِذا فسد الزّمان ساد اللِّئام .

وقتی که زمانه‌خراب شود تنك‌نظران به‌سروری میرسند .

When the circumstances of the time are bad fortune favours bad people .

***

در دفتر گیتی چو ورق‌بر گردد — هر نقش بشکل ورنك دیگر گردد
چون دور زمانه سفله پرور گردد — هر سفلهٔ تنك چشم سرور گردد

اذا لم تنفع الکرامة فالاهانة احزم و اذا لم ینجع السوط فالسیف احکم .

وقتی که عزت نهادن سودی ندهد خوارداشتن بهتر وهنگامیکه تازیانه کاری از پیش نبرد شمشیر بهتر است .

When respect is of no use better to disdain; and when the whip does not work better to take up the sword.

***

عزت چونهادی و ندیدی یاری — خوب است که خفت بدهی یا خواری
چون کار بتازیانه از پیش نرفت — خوبست گه شمشیر گران برداری

اذا ملک الارذل هلک الافاضل .

چون خسان بمسند عزت رسند بزرگان از مسند عزت فرو افتند .

When rascals get honourable positions honourable men will be ousted .

***

چون باخردان بچنگ نادان افتند — در رنج و مشقت فراوان افتند
خردان و خسان چونکه بمسند برسند — از مسند خویشتن بزرگان افتند

اُذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِي ذَهَابَ اللَّذَّاتِ وَبَقَاءَ تَبِعَاتٍ .

هنگام گناهکاری بیادداشته باشید که خوشیها میروند و اثرات آنها میمانند .

When committng sins keep in mind that all pleasures go soon and their consequences remain .

***

هرجا بگناه تن دهی بی پروا، وندر ره عیش ونوش بگذاری پا ،
یادآر که لذات نماند اما آثار بدش زیاد ماند بر جا

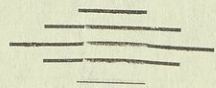

اَسْوَءُ النَّاسِ حالاً مَنِ انْقَطَعَتْ مادَّتُه وَبَقِيَتْ عادَتُه .

بدحال ترین مردم کسی است که نیروی او ازمیان رفته ولی عادت او هنوز برجاست .

The most unhappy man is the one whose strength is gone but his habits have remained .

***

بیش ازهمه آنکسی است دربند بلا، کاو گشته ضعیف وپیر وافتاده زپا ،
نیروی هوسبازی او رفته ز دست عادات نکوهیدهٔ او مانده بجا

اَشَدُّ النّاسِ نِدامَةً عِندَ المَوتِ العُلَماءُ غَيرُ العامِلينَ.

پشیمان ترین مردم در روز مرگ دانشمندانی هستند که به نصایح خود عمل نمیکنند.

The most repentant person when dying is the learned man who does not practise his own advices.

***

آن روز که مرگ پا گذارد درپیش، دانی چه کسی راست اسف ازهمه بیش؟
دانشمندی که گفته بسیار ولی خود هیچ عمل نکرده بر گفتهٔ خویش

اَصلِح سَریرَتَکَ یُصلِحِ اللّهُ عَلانِیَتَکَ.

باطن خودرا نیکو کن تاخدا ظاهر ترا نیکو گرداند.

Correct yourself inwardly and God will correct your outwards

***

گر پاك شود قلب تو و خاطر تو، حق نیز شود یار تووو ناصر تو
توباطن خودنکوی کن تا که خدا نیکوی کند زندگی ظاهر تو

اَعْظَمُ الْجَهْلِ مُعَادَاةُ الْقَادِرِ وَمُصَادَقَةُ الْفَاجِرِ وَالثِّقَةُ بِالْغَادِرِ.

بزرگترین نادانی دشمنی با نیرومند ودوستی با بدکارودل بستن به‌خائن است.

Enmity with a powerful man, friendship with a debauchee and confidence in a treacherous are signs of greatest foolishness.

***

از غایت جهل است سر از کف دادن — با مرد قوی چنگ، بجنگ افتادن
با مردم بدکار و دغل دوست شدن — بر خائن و حیله باز دل بنهادن

اَعْظَمُ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ.

بزرگترین خیانت، خیانت همراهان است.

Greatest treason is that of your own men.

***

سخت است که دوست بهر خود بگزینی — وز دشمنی اش به رنج و غم بنشینی
در پیش تو بدترین خیانت آنست — کز قوم خود و کسان خود می بینی

اَعْوَنُ الاَشْیاءِ عَلی تَزْکِیَةِ العَقْلِ التَّعْلیمُ .

آموختن علم برای صفا دادن عقل بهترین مددکار است .

The best help to purify the mind is learning .

***

هرجای که علم، عقل را یار افتاد — بس‌عقده که از کار فروبسته گشاد
رو علم بیاموز که با یاری علم — آئینهٔ عقل را صفا خواهی داد

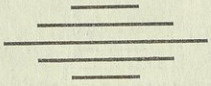

اَفْضَلُ الاَدَبِ اَنْ یَقِفَ الاِنْسانُ عِنْدَ حَدِّهِ وَلا یَتَعَدّی قَدْرَهُ .

بهترین رسم‌ادب آنست که آدمی ازحد خود پافراتر نگذارد .

The best form of politeness is to avoid exceeding beyond your limits .

***

تاخلق‌به حق خویش تن در ندهند — از رنج تعدی و تجاوز نرهند
اربهر کسان نکوترین رسم ادب — آنست که پازحد فرا تر ننهند

اَفْضَلُ الزُّهدِ اِخفاءُ الزُّهدِ .

بهترین طریق پارسائی پنهان داشتن آن است .

The best form of chastity is to avoid showing it.

***

از عالم دین گرت جدائی باشد، زآن به که عبادتت ریائی باشد
در پرده خدای راستایش کردن، آئین درست پارسائی باشد

اَفْضَلُ المالِ ما اسْتُرِقَّ بِهِ الاحرار.

بهترین مال آنست که با بخشیدن آن آزادگان را بنده سازند.

The best wealth is that which, by granting it, you can possess free men.

***

مالی است نکو که مردم دولتمند، آزاد کنند بنده با آن ازبند
وآن مال نکوتر که بدان با بخشش آزادان را چو بندهٔ خویش کنند

أَفْضَلُ النّاسِ عَقلاً أحسنُهم تقديراً لِمَعاشِهِ وَأشدُّهم اهتماماً بإصلاحِ مَعادِهِ .

ازهمه‌خردمندتر کسی است که زندگی خودرا بهتر ازهمه اداره کند ودراصلاح آخرت خود سخت‌تر ازهمه بکوشد.

The wisest man is the one who can live the best life in this world and win good rewads in the other .

***

آنکس بدو عالم سرفخر افرازد، کزروی خرد بکار خود پردازد
هم رشتهٔ زندگی کند مستحکم هم توشهٔ آخرت مهیا سازد

أقوَى الوَسائِلِ حُسنُ الخَصائِلِ .

قوی‌ترین‌دستاویز، اخلاق پسندیده است .

There is no means stronger than good character .

***

بد کارمباش واز بدی کن پرهیز وزآنچه‌بود نشان پستی بگریز
اخلاق پسندیده و رفتار نکو ازبهر ترقی است بهین دستاویز

اَکْثَرُ النّاسِ حُمْقاً الْفَقیرُ الْمُتَکَبِّرُ .

ازهمه بیخردترمرد تهیدستی است که مغرور ومتکبر باشد .

The most foolish person is the one who is poor and arrogant .

***

آنکس که نه زر برای وی مانده نه زور — آن به که کند زخویش نخوت رادور
آنکس زهمه است بیخردتر که بود — دستش تهی وسرش پرازباد غرور

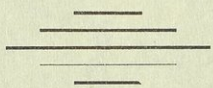

اَکْثَرُ مَصارِعِ الْعُقولِ تَحْتَ بُروقِ الْمَطامِعِ .

بیشتر تباهی عقل از تأثیر طمع است.

The mind is often corrupted by cupidity .

***

هرمرغ، اگر چه سخت باشد هشیار، — در دام شود از طمع دانه دچار
پای طمع و آز چو آید در کار — چشمان بصیرت وخرد گردد تار

اَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ فَاِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَاَصْلُكَ الَّذِي اِلَيْهِ تَصِيرُ وَ يَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ .

خویشاوندان خودرا احترام گزار چون آنان مانند بال تواند که با آن پرواز میکنی اصلی هستند که بآن بازمیگردی ودست تواند که با آن چیزها را درمییابی .

Respect your relatives for they are like the wings with which you can fly , like the origin to which you refer and like your hand by which you take .

***

پیوسته به احترام خویشان پرداز — چون اصل تواند وسویشان آئی باز
چون دست تواند و میکنندت یاری — چون بال تواند ومیدهندت پرواز

الاِحتِمالُ قبرُ العُيوبِ .

بردباری گور عیبهاست .

Patience is the burial place for all defects.

***

چون بهر کمال روی درجهد آری — درکار خود از نقص اثر نگذاری
با کوشش و صبر میتوانی کم کم — هرعیب که داری زمیان برداری

اَلاِحْسانُ يَسْتَرِقُّ الْاِنْسانَ .

احسان انسان‌را بنده میکند.

Charity enslaves men .

***

روشن زفروغ مردمی کن جان را — وزلکهٔ عیب پاك کن دامان را
ازدست مده مروت و احسان را — کاین بندهٔ مهرتو کند انسان را

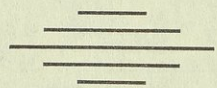

اَلْاَحْمَقُ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ وَمُهانٌ بَيْنَ اَعِزَّتِهِ .

بیعقل درشهرخویش چون بیگانه ودرمیان کسان خودخوار است.

A fool is like a stranger in his own citv and despised among his own relatives .

***

آنکس که‌زنورعقل‌وبینش عاری‌است — مردم همه‌را زصحبتش بیزاری‌است
بیعقل به‌شهرخویش‌چون‌بیگانه است — دربین کسان‌خودنصیبش‌خواری‌است

الادب صورة العقل.

ادب جمال خرداست.

Politeness is the good face of intelligence.

***

دوری نکند کسی گر از آنچه بداست، انسانی نیست بلکه چون دیوو ددا ست
عاقل نبرد زیاد آئین ادب زیرا که ادب جمال عقل و خرد است

الاعتبار منذر ناصح.

عبرت گرفتن از کار جهان ما را پند میدهد و برحذر میدارد.

The world advises and warns you by giving examples.

***

گوئی در و دیوار گشوده است دهان تا با تو بگوید سخن از دور زمان
عبرت که بگیرد کسی از کار جهان پندی است به بهترین زبان گشته بپان

الامانة ایمان . البشاشة احسان.

درستی پایهٔ دینداری و گشاده روئی طریق نیکو کاری است.

Righteousness is the basis of faith and cheerfulness the way of goodness.

***

در کار مباش از درستی عاری — کاین است اساس و پایهٔ دینداری
باروی گشاده باش وباخوی نکو — کاین نیز بود طریق نیکو کاری

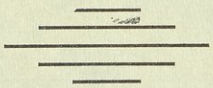

الامانی تعمی عیون البصائر .

آرزوها چشمان بازهر بینائی را میبندد .

Desires cover the eyes of clear-sighted persons

***

تا اینهمه آرزوست در دل ما را — پیوسته خوریم غصهٔ دنیا را
آمال زیاد و آرزوهای دراز — بسته است دوچشم باز هربینا را

الإنصاف يستديم المحبّة .

انصاف سبب دوام دوستی است .

Fairness makes friendship last long .

***

آنرا که نه انصاف و نه حسن ادب است — گر دوست زدستش نگریزد عجب است
دربارهٔ دوستان خود منصف باش — انصاف، دوام دوستی را سبب است

الأيّام تُوضِحُ السَّرائِرَ الكامِنَة .

ایام آخر هر رازی را که در پرده است فاش میسازد .

Time will open all secrets at last .

***

کار تو چه فخر آورد ای دوست چه عار — پیوسته نماند آن نهان از انظار
ایام هر آن راز که در پرده بود — از پرده برون می فکند آخر کار

البشارة حبالة المودة .

خوشروئی رشتهٔ دوستی است .

Cheerfulness is the cord of friendship

***

با خنده و خوشزبانی و خوشخوئی — تا بتوانی ز خلق کن دلجوئی
خوشروئی کن که دوست‌دارندت خلق — چون رشتهٔ دوستی بود خوشروئی

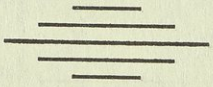

البشر اول البر . الطلاقة شيمة الحر .

گشاده‌روئی نخستین قدم نیکی وروانی گفتارروش آزاد مرداست .

Cheerfulness is the first step of being good and glibness is the way of a free man.

***

خوشخوئی ونیکروئی و دلجوئی — باشدچو نخستین قدم نیکوئی
رسم وره مردمان آزاده دل است — آزاد سخن گفتن و شیرین گوئی

اَلْبَطالَةُ يوقِفُ الْحُرَّ الْعَزيزِ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّليلِ وَ يَذْهِبُ بَهاءَ الْوَجْهِ وَيَمْحَقُ الرِّزْقَ .

بیکاری آزادهٔ عزیز را بندهٔ خوار سازد، روشنی رخسار را ببرد و رزق را کم کند .

Idleness debases and enslaves a respectful man, wipes out brightness of the face and diminishes the livelihood.

***

بیکاری وسستی وبطالت، ای یار — آزاد عزیز را کند بندهٔ خوار
هم تیره کند رخی که باشد روشن — هم کم کند آن رزق که باشد بسیار

اَلتَّواضُعُ سُلَّمُ الشَّرَفِ.

فروتنی نردبان بزرگی وعزت است.

Humbleness is like a ladder to honour.

***

آنکس که دچار کبر و نخوت باشد — ازاو همه را ملال و نفرت باشد
افتادگی و فروتنی در بر خلق — بهر تو چو نردبان عزت باشد

اَلتَّوْفِيقُ عِنَايَةٌ.

پیروزی، عنایت خداوند است.

Success is God's favour.

***

کس لطف خدای تا نگردد یارش — آسان نشود بهیچ رو دشوارش
از جمله عنایات خداوند بزرگ — پیروزی هر کسی است اندر کارش

اَلْجَاهِلُ مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ.

نادان کسی است که ارزش خودرا نداند.

An ignorant man is one who does not know his worth

***

آنکس که شمارد همه را سرور خود — پیش همه نیز خم نماید سر خود
نادان و بکس است آنکسکه چو طفل — غافل باشد ز ارزش گوهر خود

اَلْجَمَالُ الظَّاهِرِ حُسْنُ الصُّورَةِ ؛ اَلْجَمَالُ الْبَاطِنِ حُسْنُ السَّرِيرَةِ .

زیبائی ظاهر خوبروئی وزیبائی باطن خوشخوئی است.

A pretty face is an outward beauty ; and a good character , the inward one .

***

چون داده خدا روی ترا نیکوئی　　باخوی نکو نیز بکن دلجوئی
زیبائی ظاهری است گر خوشروئی　　زیبائی باطنی بود خوشخوئی

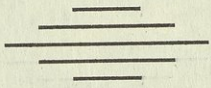

اَلْجُوعُ خَيْرٌ مِنْ ذُلِّ الْخُضُوعِ .

رنج گرسنگی بهتر از گردن خم کردن در پیش مردم است.

The pain of hunger is better than the humiliation of bowing before people and asking .

***

گر رنج گرسنگی نهی بر تن خویش　　وز ضعف رسی به ساعت مردن خویش
صدره به از آنکه بهر یك لقمهٔ نان　　اندر برخلق خم کنی گردن خویش

اَلجهلُ موتٌ .

نادانی مرگ است.

Ignorance is like death .

***

آنکس که خرد ندارد و نادان است، در دیدهٔ عقل چون تنی بی‌جان است
زآنجای که همچو مرده باشد نادان نادانی و مرگ بیگمان یکسان است

اَلحازِمُ مَن حَنَّکَتهُ التَّجارِبُ وَ هَذَّبَتهُ النَّوائِبُ .

دور اندیش کسی است که تجربه ها او را پخته سازد و سختی‌ها او را اصلاح کند.

A prudent man is the one who enlightens himself by experience and corrects his deeds by difficulties .

***

آنست بصیر و عاقل و دور اندیش کاو پند زهر تجربه گیرد کم و بیش
چون گمرهی و محنتش آید در پیش کوشد پی آنکه راست سازد ره خویش

اَلْحُرِّيَّةُ مُنَزَّهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ .

دامن آزادگی از لکهٔ نیرنك وخیانت پاك است.

Freedom is clear of deceit and treason .

***

از هر قیدی چو مرد باشد عاری — کم در پی حیله افتد و مکاری
فارغ بود آزادگی و حریت — از حیله و نیرنك و خیانتکاری

اَلْخَيْرُ اَسْهَلُ مِنْ فِعْلِ الشَّرِّ .

نیکی از بدی آسان تر است .

Doing good is easier than doing evil .

***

نیکی به مذاق روح همچون شکر است — بیداد و بدی مایهٔ خون جگر است
آن مرد که خیر خواه نوع بشر است، — نیکی ز برایش از بدی سهل تر است

الدنیا امد ، الاخرة ابد .

این دنیارا پایانی است و آن دنیا راپایان نیست .

This world has an end but the other has none .

***

آنکسکه جداز پرتو ایمان نیست — دلبستهٔ این جهان بی بنیان نیست
این دنیا را زپی رسد پایانی — وآن دنیا را بهیچ رو پایان نیست

الدنیا منتقلة فانیة وان بقیت لک لم تبق لها .

جهان فناپذیر است ومال جهان برجای نمیماند واگرهم برای تو بجا ماند تو برای آن بجا نمیمانی .

The world is inconstant and wordly wealth transient; even if it remains for you, you do not remain for it .

***

دنیا نه ثبات است بکارش نه بقا — آخر همه چیز این جهان است فنا
ورمال جهان بهر تو بر جا ماند — هرگز تو برای آن نمانی برجا

اَلدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَاءَ صَاحِبِهَا صَوَاباً وَصَوَابَ ضِدِّهِ خَطَاءً .

عیب توانگر هنروخوبی تهیدست بدی بشمار آید.

Arichman's defect appears like virtue and a poor man's goodness is deemed bad .

***

هرجا که شود نفوذ ثروت بسیار — یکباره کند چشم بصیرت را تار
هر عیب توانگران هنر جلوه کند — هر خوب تهیدست بد آید بشمار

اَلدَّهْرُ يَخْلُقُ الْاَبْدَانَ وَيُجَدِّدُ الْاٰمَالَ وَيُدْنِي الْمَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْاُمْنِيَّةَ .

گیتی تن‌ها رامی آفریند وآرزوها را تازه میکند مرك را نـزدیك و آرزوها را دور میسازد .

The world creates bodies and refreshes desires; brings forth the death and expels the aspirations .

***

گیتی بتن امروز روان‌بخشد وزور — فردا کندا‌وهمین بدن را در گور
امروز دلت ز آرزو سازد پر — فردا ز دل تو آرزو سازد دور

اَلرَّجُلُ بِفِطْنَتِهِ لَا بِصُورَتِهِ .

اعتبارمرد بهوش وخرداوست نه چهرهٔ او .

A man's credit depends on his intelligence not his countenance .

***

گر علم و کمال و عقل در انسان نیست — در مرتبه هیچ برتر از حیوان نیست
چیزی که کند اَرزش ما را معلوم — هوش وخرداست چهرهٔ تابان نیست

اَلرِّضَاءُ غِنَاءٌ؛ اَلسُّخْطُ عَنَاءٌ .

خرسندی بی نیازی و ناخرسندی رنج وزحمت است .

Contentment brings freedom from want and dissatisfaction brings trouble .

***

باید که به هرچه حق بما کرده عطا — خرسند شد و سپاس آورد بجا
خرسندی خلق بی نیازی آرد — نا خشنودی مصیبت و رنج و بلا

اَلزِّينَةُ بِحُسْنِ الصَّوَابِ لَا بِحُسْنِ الثِّيَابِ .

پیرایه آدمی به کردار نکوست نه بجامه زیبا .

People's true ornament is good deed and not beautiful dress .

***

گر خوی تو خوب و گوهرت والا نیست — از بهر تو در قلب خلایق جا نیست

پیرایه و زیوری که زیبندهٔ ماست — کردار نکوست جامهٔ زیبا نیست

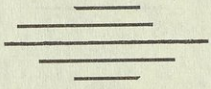

اَلسُّكُوتُ عَنِ الْاَحْمَقِ اَفْضَلُ جَوَابِهِ .

از پاسخ بیخرد لب فرو بستن بهترین پاسخ اوست .

Silence is the best answer to a fool .

***

گفتار درست، از تهی مغز مجو — هر یاوه که گفت بشنو و هیچ مگو

از پاسخ بیخرد ببندی گر لب — خاموشی تست بهترین پاسخ او

الصّبر صبران : صبر علی ما تحب و صبر علی ما تکره.

صبر بر دو گونه‌است: صبر برای چیزی که دوستش داری وصبر بخاطر چیزی که از آن بیزاری.

There are two kinds of patience: patience for acquiring whatever you like and patience for getting rid of whatever you dislike .

***

در زحمت نامرادی و دشواری — باید که دو گونه صبررا تاب آری
صبر از پی آنکه دوستش میداری — صبر از غم آنکه دشمنش پنداری

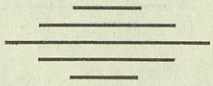

الصّبر علی الفقر مع العزّ اجمل من الغنی مع الذّل.

شکیبائی در بیچیزی که قرین عزت است بهتر از توانگری که همراه باخواری باشد

To be patient in poverty with honour is better than richness with debasement.

***

کن شکر که جا بقلب مردم داری — وزروی تونیست خلق را بیزاری
ببچیزی اگر قرین عزت باشد — بهتر بود ازتوانگری با خواری

اَلصَّبرُ عَلَى طاعَةِ اللّٰهِ اَهوَنُ مِنَ الصَّبرِ عَلَى عُقوبَتِهِ .

صبر در طاعت خداوند سهل‌تر از صبر در عقوبت اوست.

Patience in worshipping God is easier than bearing His punishment.

***

گر تاب عبادتت نباشد ای مرد — کی تاب عذاب حشر خواهی آورد؟
صبر از پی طاعت خدا سهل تر است — زآن صبر که در عقوبتش باید کرد

اَلصِّدقُ فَضيلَةٌ ؛ اَلكِذبُ رَذيلَةٌ .

راستگوئی فضیلت و دروغ گوئی پستی است .

Truthfulness is a virtue; falsehood, a vice.

***

رنج است و عذاب راه کج پیمودن — باراستروی توان ز رنج آسودن
فضل است و شرف ز راستگویان بودن — پستی است لب خود بدروغ آلودن

اَلصِّدْقُ يُنجيكَ وَاِنْ خِفْتَه ؛ اَلكِذْبُ يُرْديكَ وَاِنْ اَمِنْتَه .

سخن راست ترا نجات بخشد اگرچه از گفتن آن پرواداری ودروغ ترا نابود کند اگرچه از گفتن آن خودرا ایمن بنداری .

The truth saves you even if you are afraid to tell it ; the lie destroys you even if you feel safe when telling it .

***

یا بی زبلا نجات اگر گوئی راست — هرچند ترا زراست گفتن پرواست
در رنج ومصیبت افتی آخر ز دروغ — هر چند کنون ایمنی از رنج تراست

اَلصَّدِيقُ اَقْرَبُ الاَقارِبِ .

دوست نزدیکترین خویشاوندان است .

A good friend is like the nearest relative .

***

خویش تو اگر که یاورت نیست عدوست — دلبستگی ات بهمچو خویشی زچه روست
آنکس که ترا زجان ودل باشد دوست — نزدیکترین وبهترین خویش تو اوست

الضَّمائِرُ الصِّحاحُ اصدقُ شهادةً مِنَ الالسنِ الفِصاحِ.

هنگام گواهی، دلهای پاك راستگوتر از زبان‌های شیوا هستند.

Clear hearts are more truthful in testimony than eloquent tongues.

***

آنجا که گواهی از کسان خواهی خواست — وآنجا که سخن ز کس نخواهی جز راست
گفتار گواهی که دلش پاك بود — به از سخن آنکه زبانش شیوا است

الطّاعةُ متجرٌ رابحٌ.

پرستش یزدان مال‌التجارهٔ سودمندی است.

God-worshipping is like a profitable merchandise.

***

بردر که حق هر که سر آورد فرود — از زحمت خود کاست، براحت افزود
زیرا که پرستش خداوند بزرك — ماند به تجارتی که بس دارد سود

اَلظَّفَرُ بِالحزمِ وَالحزمُ بالتَّجارِبِ .

پیروزی بسته به‌دوراندیشی ودوراندیشی نتیجهٔ تجربه است .

Man's triumph depends on his prudence and prudence is the result of experience .

***

درعرصهٔ زندگی زهر فتح‌وشکست — بسیار توان تجربه آورد بدست
پیروزی‌مابسته به دور اندیشی‌است — دور اندیشی نتیجهٔ تجربه است

اَلظُّلمُ یزِلُّ القدمَ ویسلِبُ النِّعمَ ویهلِكُ الاُمَمَ .

ستم‌پا را دچارلغزش‌سازد، نعمت‌ها راسلب کند ومردم را درورطه‌هلاکت اندازد .

Tyranny causes the feet to slip , spoils the affluence and destroys the people .

***

ظلم ازهمه چیز باز دارد ما را — سازد همه جا دچار لغزش پا را
ازبین برد جملهٔ نعمت ها را — آرد بستوه مردم دنیا را

العارف من عرف نفسه فاعتقها .

عارف کسی است که نفس خودرا بشناسدو آزادش کند .

A sage man is one who recognizes his own mind and frees it .

***

عارف نبود آنکه فریبی دادش　　هرچیز که‌خوب‌و دلفریب افتادش
عارف بود آنکه‌نفس‌خود بازشناخت　　وزهرچه که قید بود کرد آزادش

العاقل اذا سکت فکر واذا نطق ذکر واذا نظر اعتبر .

خردمندهنگامیکه‌خاموش است فکرمیکندووقتی‌زبان میگشایدبذکر خدامی‌پردازد وچون مینگرد عبرت میگیرد .

A wiseman thinks when he is silent, praises God when he speaks and takes a lesson from whatever he sees .

***

آنرا که‌خدای‌عقل داده است وخرد　　خاموشی او بفکر کردن گذرد
درذکرخداست چون زبان بگشاید　　عبرت گیرد چو کار دنیا نگرد

العاقل لا يتكلم الا بحاجة او حجة ولا يشتغل الا بصلاح آخرته .

عاقل لب بسخن باز نمیکند مگرهنگامیکه نیازی بسخن یااستدلال باشد وخود را مشغول نمیکند مگربه اصلاح امور آخرت خود.

A wiseman does not talk except when he needs to speak or to argue ; and does not involve himself in anything except when trying to save his other world .

***

عاقل بجز آن زمان که اوراست نیاز — هرگز نکندلب بسخن گفتن باز
جز در پی رستگاری روز جزا — هرگز نفتد بهزحمت وسوز و گداز

العاقل من اتهم رأيه ولم يثق بكل ما تسول له نفسه .

عـاقل کسی است که رأی خود را صحیح نداند وبهر چه در نظرش خوب جلوه کند دل نبندد .

A wiseman does not believe the soundness of his judgement and does not depend on whatever appears good to him .

***

عاقل،بود آنکس که نباشد خودسر — بر صحت رأی خود نـدارد باور
هرگز نخورد فریب ودل در ندهـد — بر هر چه که دلفریب آید بنظر

اَلْعاقِلُ مَنْ اَحْرَزَ اَمْرَهُ.

عاقل آنست که اساس کار خودرا محکم سازد .

A wiseman is one who fixes his affairs firmly.

***

بی‌فکر، اگر کسی به کار آغازد — خود را وسط کار برنج اندازد

عاقل هر جا بکار می پردازد — ز آغاز اساس کار محکم سازد

اَلْعاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْاَشْياءَ مَواضِعَها ؛ وَالْجاهِلُ ضِدُّ ذٰلِكَ .

دانا همه‌چیزرا بجای خود نهد و نادان برخلاف آن است .

An intelligent man puts everything in its right place but the ignorant man acts to the contrary .

***

آن کار که باحکم خرد بود رواست — وآن کار که از بیخردی بود خطاست

دانا عملش بجا بود هر چه بود — نادان عملش هر آنچه باشد بیجاست

العاقلُ من وعظته التجاربُ ؛ الجاهلُ من خدعته المطالبُ .

خردمند ازهر تجربه‌ای پند گیرد و بیخرد را هوس‌ها فریب‌دهد.

An intelligent man takes a lesson of every experience but an ignorant man is always deceived by desires .

***

آنکس که بود خردور و دانشمند — در دهر زهر تجربه میگیرد پند
وآنکس که‌زعقل‌وتجربت‌بی‌بهره‌است — دردام فتد به هر چه باشد دلبند

العالمُ حیٌ بین الموتی ؛ الجاهلُ میتٌ بین الاحیاءِ .

دانا چون زنده‌است در میان مردگان و نادان چون مرده‌است در میان زندگان.

An illiterate is like a dead man among living people and a savant like a living person among the dead .

***

علم است چو چشمهٔ بقا جوشنده — باشد ثمرش زندگی پاینده
داناست چوزنده بین جمعی مرده — نادان مرده است بین جمعی زنده

اَلْعالِمُ مَنْ شَهِدَتْ بِصِحَّةِ اَقْوالِهِ اَفْعالُهُ .

دانشمند کسی است که کردارش به درستی گفتارش گواهی دهد.

A savant is the one whose good deeds certify the truth of his words .

***

دانشمندی که دانش بسیارش ، از خوان کمال کرده برخوردارش
باید که گواهی بدهد کردارش بر راستی و درستی گفتارش

اَلْعالِمُ مَنْ غَلَبَ هَواهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ .

دانا کسی است که برهوای نفس خود چیره شود و آخرت خودرا بدنیا نفروشد.

A sagacious man is one who can overcome his passions and does not sell his next world to this .

***

دانا بود آنکه خرمن خویش نسوخت هر چند هوای نفس آتش افروخت
ورمال جهان جمله بدو بخشیدند او آخرت خویش بدنیا نفروخت

اَلعَجولُ مُخطِئٌ وَاِنْ مَلَكَ ؛ اَلمُتَأَنّی مُصیبٌ وَاِنْ هَلَكَ .

کسی که شتاب میکند بخطا میرود اگرچه بمقصود برسد و کسی که آهسته میرود راهش درست است اگرچه دچار مهلکه شود .

One who hurries goes wrong even if he reaches his goal but a slow man is right even if he gets into trouble.

***

آنکس که کند شتاب در ره، بخطاست — هر چند که یافت زین طریق آنچه که خواست

دو آنکو رود آهسته، درست است رهش — هر چند نصیب او درین راه بلاست

اَلعَقلُ حِفظُ التَّجارِبِ .

شرط خرد حفظ تجربه‌ها و بکار بستن آنهاست.

Intelligence means to remember experience and to take advantage of them .

***

ز هر کاری ز تجربت ها یاد آر — تا خبط گذشته ات نگردد تکرار

شرط خرد است اینکه اندر هر کار — از تجربه‌های خود شوی برخوردار

اَلْعُلَمَاءُ غُرَبَاءُ لِكَثْرَةِ الْجُهَّالِ .

ازبسکه نادانان زیادند دانشمندان درین‌میان غریب میباشند .

The ignorants are so innumerable that the learned men are strangers among them .

***

آنجا که‌زعلم، کس‌نبرده‌است‌نصیب — عالم شود اریافت‌عجیب‌است عجیب
از بسکه فزونند زحد نادانان — دانشمندان درین میانند غریب

اَلْعِلْمُ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ يُحَاطَ بِهِ فَخُذْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اَحْسَنَهُ .

چون علم بیش از آنست که بتوان همه را فرا گرفت پس بهترین علم‌رافراگیر.

As sciences are more than we can learn, try to acquire that which can be of best use to you .

***

چون پهن‌بود عرصهٔ دانش بسیار — نتوان ز همه علوم شد بر خوردار
آن علم بیاموز که اندر گیتی — بیش از همه آید از برای تو بکار

العلم بغیر عمل وبال ، العمل بغیر علم ضلال .

دانشی که بکار نبندند رنج است و کاری که ازروی دانش نکنند گمراهی است.

Knowledge is troublesom if it is not practised ; and work is misleading if it is not being done with knowledge.

***

آن دانش وعلمی که نبندی تو بکار — جز رنج نیاورد برای تو ببار
وآن کار که کس زروی دانش نکند — گمراهی وبیهودگی آید بشمار

العلم زین الاغنیاء و غنی الفقراء .

دانش برای توانگران پیرایه وبرای تهیدستان سرمایه است.

Knowledge is an adornment for the rich and an asset for the poor .

***

دانش که بنای مردمی را پایه است — بهر سرخلق چون همایون سایه است
از بهر توانگران بهین پیرایه است — وز بهر تهیدست بهین سرمایه است

اَلْعِلْمُ يُنْجِدُ . اَلْحِكْمَةُ تُرْشِدُ .

دانش ترا بلند پایه وحکمت ترا راهنمائی میکند .

Knowledge promotes you and wisdom leads you.

***

چون حکمت وعلم گنج پر قدر و بهاست — هر چند به کسب این دو کوشیم رواست
دانش سبب بلندی پایهٔ تست — حکمت بره راست ترا راهنماست

اَلْغِنى وَالْفَقْرُ يَكْشِفَانِ جَوَاهِرَ الرِّجَالِ وَاَوْصَافَهَا .

ثروتمندی وتهیدستی گوهر مردان وچگونگی احوال آنان رامعلوم میکند.

Richness and poverty reveal men's character and their traits.

***

جز درخوشی زیاد یا شدت درد — کس را بزمانه امتحان نتوان کرد
هنگام تهیدستی و ثروتمندی — معلوم شود طبیعت و گوهر مرد

الفقر يخرس الفطن عن حجته .

بیچیزی هرزیرك وهوشیاری راهنگام استدلال لال میکند.

Poverty makes even a clever man dumb in arguing.

***

آنکسکه‌فقیراست‌وپریشان احوال — بهرهمه چیز او فقیری است وبال
بیچیزی و فقر موقع استدلال — هر زیرك و هوشیار را سازد لال

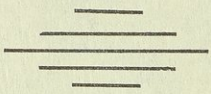

القبر خير من الفقر .

گور بهتر از بیچیزی‌است.

Death is better than poverty .

***

بیچیزی وفقر و بی سروسامانی — سدی است بزرگ در ره انسانی
در بستر گور خفتن از بی‌جانی — بهتر بوده از زندگی و بی‌نانی

اَلْقَلِيلُ مَعَ التَّدْبِيرِ اَبْقَى مِنَ الْكَثِيرِ مَعَ التَّبْذِيرِ .

مالی که اندك است ولی ازروی تدبیر وخرد از آن بهره میبرند پایدارتر است از مال بسیاری که با اسراف بکار افتد .

A little capital which is invested with prudence lasts longer than a large sum of money which is being spent with extravagance .

***

سرمایهٔ اندکی که مردی هشیار — باعقل وخرد از آن شود برخوردار
بیش است دوام آن ز مالی بسیار — کافتاده ز روی جهل واسراف بکار

اَلْكَرَمُ اِيثَارُ الْمَالِ عَلَى الْعِرْضِ .

جوانمردی بخشش مال درراه حفظ آبروست .

Generosity is to give money and save reputation .

***

آنست جوانمرد که با حکم خرد — از گنج فضیلت و شرف بهره برد
گاهی زدوصد گنج گهر در گذرد — تا گوهر عز و آبرو را بخرد

اَلْكَرِيمُ مَنْ صَانَ عِرْضَهُ بِمَالِهِ وَاللَّئِيمُ مَنْ صَانَ مَالَهُ بِعِرْضِهِ .

جوانمرد کسی است که بامال خود آبروی خودرا حفظ کند وفرومایه کسی است که بقیمت آبروی خودمال بدست آورد .

A generous man is one who spends his riches to keep his honour but a mean man is one who loses his honour to save his riches .

***

صاحب همت زمال خود در گذرد — تا عزت و آبروی خود را بخرد
دون طبع پی آنکه بدست آرد مال — در پیش کسان آبروی خویش برد

اَلْكَرِيمُ يَزْدَجِرُ عَمَّا يَفْتَخِرُ بِهِ اللَّئِيمُ ، اَلْجَاهِلُ يَسْتَوْحِشُ مِمَّا يَأْنَسُ بِهِ الْحَكِيمُ .

کریم از آنچه لئیم بدان فخر میکند بیزار است . نادان نیز از آنچه دانشمند بدان خوی گرفته وحشت دارد

A generous man hates what an avaricious man is proud of; and an ignorant gets scared of what a sage is acquainted with .

***

بیزار بود آنکه شریف است و کریم — از آنچه بدان فخر کند مرد لئیم
وآن مرد که جاهل است وحشت دارد — از آنچه بدان خوی گرفته است حکیم

اَللَّذَّةُ تُلْهِي ، اَلْهَوىٰ تُرْدِي .

خوشی آدمی را غافل میکند وهوسرانی دچارمرگش میسازد.

Pleasure makes men neglectful and sensuality destroys him .

***

آن‌مرد که بیحد به خوشی پردازد — ای‌بس که دریزراه سروجان بازد
شادی و خوشی به غفلتت اندازد — عفریت هوس دچار مرگت سازد

اَللِّسَانُ تَرْجُمَانُ الْعَقْلِ .

زبان نماینده عقل‌است.

The tongue represents the mind .

***

بی‌فکر کنی گر بسخن باز دهان — گفتار تو میدهد ز جهل تو نشان
هرگز سخنی مکن نسنجیده بیان — زیرا که نمایندهٔ عقل است زبان

اَلْمالُ لاينفعكَ حتّى يفارِقَكَ .

مال تا ازتو جدانشود ترا سود نمی بخشد.

Your wealth will not be profitable to you unless it is separated from you .

***

گر درپی بخشش و کرم باشد وجود — ور باشداز آن کسب وتجارت مقصود
تا ازتو نگردد زر و مال تو جدا — از هیچ رهی ترا نمی بخشد سود

اَلْمَحاسِنُ فِي الْاِقْبالِ هِيَ الْمساوِئُ فِي الْاِدْبارِ .

هرحسن که درخوشبختی داری دربدبختی عیب شمرده میشود .

Your good points in prosperity will be defects in adversity

***

چون بخت تو وارون شود و کار توسخت — دیگر همه چیز از برت بنده رخت
هرحسن که داشتی تودر خوشبختی — چون عیب کند جلوه چو گشتی بدبخت

المذنب على بصيرة غير مستحق للعفو .

گناهکاری که دانسته گناه کرده، درخور بخشش نیست .

One who has committed a sin knowingly does not deserve pardon .

***

زآنکس که بدونیك نمیداندچیست — بگذرچوبدی کرد، که‌ازبیخبری‌است
وآن‌مرد که دانسته گناهی کرده‌است — از او مگذر که‌درخور بخشش نیست

المذنب عن غير علم بری من الذنب .

گناهکاری که از گناه خود آگاه نیست جرمی ندارد.

One who commits a sin without knowing it,is not guilty .

***

آنکس که گناه میکندبنگر کیست — سهوی‌است خطائی که کندیاعمدیست
آنکس که گناه را نمیداند چیست — گر مرتکب گنه شود جرمش نیست

اَلْمَرءُ بِقَلْبِهِ وَ لِسانِهِ ؛ اِنْ قاتَلَ ، قاتَلَ بِجَنانٍ وَ اِنْ نَطَقَ نَطَقَ بِلِسانٍ .

مرد بستگی به دل و زبان خوددارد . اگر جنك کنددر اثر قوت دل است واگر بیانی دارد از لطف زبان میباشد.

Man depends on his heart and tongue ; his heart encourages him to fight a battle and his tongue enables him to talk eloquently .

***

هر فرد بشر قلب و زبانی دارد — با این دو زبرتری نشانی دارد
کز فیض دل است اگر دلیرست بجنك — وز لطف زبان اگر بیانی دارد

اَلْمُرُوَّةُ اِجْتِنابُ الرَّجُلِ مایَشینُهُ وَاکْتِسابُهُ لِما یَزینُهُ .

مردانگی آنست که مرد از آنچه مایهٔ ننك وعار است بپرهیزد وآنچه را که برای او زیوری است بدست آورد .

Manliness is to avoid that which brings disgrace and to acquire all that which adorns a man .

***

مردانگی و بزرگواری ، ای یار، — بسته است به آنکه هر کسی در رفتار
کوشد زپی آنچه شرف آرد و فخر — دوری کند از آنچه که ننك آرد وعار

المروة تمنع من كل دنية .

مردانگی دامن‌مرد را ازهر پستی پاك نگاه میدارد.

Manliness keeps a man clear of every baseness .

***

مردانگی آن نیست که با سر مستی — هر لحظه کنی دعوی چابکدستی
مردانگی آنست که دامان ترا — پاکیزه نگاه دارد از هر پستی

المصيبة واحدة فان جزعت كانت اثنتين .

بدبختی یکی‌است . اگر بیتابی کنی دو برابر شود.

Calamity is one , but will be doubled by your impatience.

***

برهرمشکل که از غمش بیخوابی — با حوصله و صبر، ظفر می‌یابی
بدبختی اگر یکی بود در اول — گردد دو برابر چو کنی بیتابی

اِحْذَرِ الْكَرِيمَ اِذَا اَهَنْتَهُ وَالْحَلِيمَ اِذَا اَحْرَجْتَهُ وَالشُّجَاعَ اِذَا اَوْجَعْتَهُ .

بپرهیز ازقهرجوانمرد هنگامیکه اورا خوار کردی وخشم بردبار چون براوسخت گرفتی و کینهٔ دلیرچون اورا بیازردی .

Beware of a generous man's anger when you debase him , a tolerant's fury when you put him into trouble and a brave man's attack when you hurt him .

***

گر اهل بصیرتی حذر کن بسیار ازقهر کریم چون کنی او را خوار
وزخشم حلیم چون براو گیری سخت وز کین دلیر چون کنی کارش زار

اِحْذَرِ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الْمِزَاحِ وَالضِّحْكِ وَالْقَهْقَهَاتِ .

ازشوخی و بازیگوشی و بسیاری خنده ویاوه گوئی ومزاح بپرهیز.

Beware of too much joking , playfulness , laughter and absurdity .

***

چون کودکی ات گذشته، ای مرد، تونیز از شیوهٔ کودکانه میکن پرهیز
بسیار پی خنده و بازی مشتاب دائم زمزاح و یاوه گوئی بگریز

احذر فحش القول والكذب فانهما يرزيان بالقائل .

ازدروغ وسخن زشت بپرهیزچون بگویندهٔ آنها زیان میرسد .

Beware of telling lies and abusing language both of which are detrimental to the one who tells them.

***

از گفتهٔ ناسزا حذر کن که سزاست — میکوش که هم‌درست گوئی‌هم‌راست
پرهیز کن از هرزه درائی و دروغ — چون‌قدرترااین‌دوصفت خواهدکاست

احذر کل امرٍ یفسد الاجلة ویصلح الدانیة .

بپرهیزازهرکاری که آخرت ترا ویران ودنیای ترا آباد میسازد .

Avoid any action which makes you prosperous in this world aud helpless in the other .

***

ای آنکه نبرده ای خدا را از یاد — زنهار بدان که دل نباید در داد
بر آنچه دهد آخرتت را بر باد — هر چند که دنیای تو سازد آباد

اِحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ عَامِلُهُ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ .

بپرهیز از هر کاری که کسی اگر خود انجامش دهد آنرا بپسندد واگر دیگری انجام دهد آنرا ننگین شمارد .

Avoid any action which seems pleasant to you when you preform it and seems shameful when done by others .

***

پرهیز کن ار چشم تو باطن بین است — زآن کار که برخلاف هر آئین است
کاری که اگر تو خود کنی شیرین است — اما دگری اگر کند ننگین است

اِحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَعْمَلُ فِي السِّرِّ وَيَسْتَحِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ .

بپرهیز از هر کاری که پنهانی انجام میشود واگر آشکارا گردد شرم ببار آرد .

Avoid anything which is to be done privately and if done openly disgraces the one who performs it .

***

گر بهره‌وری ز خصلت انسانی ، — پرهیز کن ای رفیق تا بتوانی
از آنچه که انجام شود پنهانی — شرم آرد اگر که ظاهرش گردانی

اِحْذَرْ كُلَّ قَوْلٍ وَفِعْلٍ مُؤَدٍّ اِلَى فَسَادِ الْاٰخِرَةِ وَالدِّيْنِ .

بپرهیز از هرسخن وهرکاری که به تباهی آخرت ودین توانجامد .

Beware of all words and deeds which may damage your religion and your next world .

***

بندد چو هوس چشم خدا بین ترا　　دزدد ز تو گنج دین و آئین ترا
پرهیز کن ازهر سخن و هر کاری　　کز دست برد آخرت و دین ترا

اِحْذَرْ مُجَالَسَةَ الْجَاهِلِ كَمَا تَأْمَنُ مُصَاحَبَةَ الْعَاقِلِ .

ازهمنشینی نادان بیمناك باش چنانکه ازدوستی خردمند درامان هستی .

Be afraid of association with a fool as much as you feel safe in friendship with a wise man .

***

تا همدم هر بی خرد و نادانی　　در معرض هر بلا وهرخسرانی
از دوستی بی خردان خائف باش　　آنگونه که ایمن از خردمندانی

احذر مجالسة قرين السوء فانه يهلك مقارنه ويردى مصاحبه .

پرهیز کن از دوست بد کردار که یار نزدیك خود را اهلاك میسازد و همنشین خود را میکشد .

Beware of a wicked friend for he may destroy his close companions .

***

پرهیز کن از کسی که بد کرداراست — زیرا که چنین مصاحبی چون ماراست
نیشی زند آنرا که بدو نزدیك است — جان گیرد از آن کسی که با او یاراست

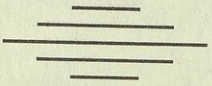

احذر مصاحبة الفساق والفجار والمجاهرين بمعاصى الله .

از همنشینی فاسق وفاجر و کسانیکه آشکارا به گناه میپردازند بپرهیز.

Beware of those who are libertines, debauchees and commit sins openly .

***

بگریز ز صحبت گروهی گمراه — بدکار و فجور پیشه و نامه سیاه
آن قوم که اندر همه جا و همه گاه — پرداخته اند آشکارا به گناه

احذر مصاحبة كل من يقبل رأيه وينكر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه.

بپرهیز از همنشینی کسی که رأیش مقبول و کردار او ناپسند است زیرا قدر هر کسی را از همنشین او معلوم کنند.

Avoid association with a man who says right and acts wrong ; because the value of a man can be judged by that of his friends.

***

فریاد از آنکس که بود رأیش راست — اما ره او کج است و کارش بخطاست
پرهیز ز همنشینی اش کن زیرا — قدر همه کس ز همنشینش پیداست

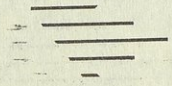

احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون والزالون المزلون قلوبهم دوية وصفاحهم نقية.

بپرهیزید از دورویان که گمراه و گمراه کننده‌اند، لغزش‌کارند و دیگران را نیز بلغزش‌اندازند؛ دلهایشان خراب وچهره هایشان پاك است.

Avoid association with the hypocrites who are misled and mislead you, who are blunderer and make you blunder; their faces are clean but their hearts impure.

***

پرهیز کن از یار دورو، کاین خودخواه — رخسار سپید دارد و قلب سیاه
بد خو بود و کند ترا هم بد خوی — گمره بود و کند ترا هم گمراه

اِحْذَرُوا سَطْوَةَ الْكَرِيمِ اِذَا وُضِعَ وَسَوْرَةَ اللَّئِيمِ اِذَا رُفِعَ .

بپرهیزید ازصلابت جوانمرد چون پست شود وتندی پست نهادی که ببلندی رسد .

Beware a generous man's hardness when he is demoted and a mean man's arrogance when he is promoted.

***

پرهیز کنید از دو تن تا ناگاه — احوال شما سخت نسازند تباه
زآن مرد بلند طبع کاوپست شدست — وآن پست نهادی که رسیدست بجاه

اِحْذَرُوا سُوءَ الْاَعْمَالِ وَغُرُورَ الْاَمَالِ وَنَفَاذَ الْمَهَلِ وَهُجُومَ الْاَجَلِ .

ازبدی کرداروفریب آرزووبپایان رسیدن فرصت وفرارسیدن مرك برحذرباشید .

Beware of doing evil, being deceived by desires, expiration o the opportunity, and arrival of the death.

***

دوری کن ازاینکه آروزومندی وآز — دست تو بکار های بد سازد باز
فرصت رود ازدست و رسد مرك فراز — سودی نشده نصیبت از عمر دراز

اِحْذَرُوا الشُّحَّ فَاِنَّهُ يَكْسِبُ الْمَقْتَ وَيَشِينُ الْمَحَاسِنَ وَيُشِيعُ الْعُيُوبَ .

از بخل بپرهیزید زیرا نفرت ببار آورد، خوبی ها را بد جلوه دهد و زشتی ها را گسترش دهد .

Avoid avarice ; for it brings disgust , blemishes the virtues and spreads the vices .

***

از بخل حذر کن که ترا خوار کند　　مخلوق جهان را ز تو بیزار کند
هر خوبی را چنان بدی جلوه دهد　　هر زشتی را نیز نمودار کند

اِحْذَرُوا ضِيَاعَ الْاَعْمَارِ فِيمَا لَا يَنْبَغِي لَكُمْ فَفَايِتُهَا لَا يَعُودُ .

بپرهیز از اینکه عمرت در آنچه شایسته نیست سپری گردد زیرا از عمرت آنچه از دست رفته دیگر بدست نمیآید .

Avoid to pass your time in doing uuworthy things; for that much of your time which passes will never come back.

***

مگذار که عمرت ای خداوند خرد　　در آنچه که شایسته نباشد گذرد
زیرا که بدست تو نمیآید باز　　آن عمر که ایام ز دستت ببرد

اِحْذَرُوا عَدُوّاً نَفَذَ فِي الصُّدورِ خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْآذانِ نَجِيّاً

بپرهیزید ازدشمنی که پنهانی درسینه ها رخنه میکند وآهسته درگوشها میخواند.

Beware of an enemy who penetrates in the hearts surreptitiously and whispers in the ears .

***

پرهیز کنید در جهان پیوسته ز آن خصم که هستید بدو دلبسته
در هر قلبی راه برد پنهانی در هر گوشی سخن کند آهسته

اِحْذَرُوا مَنافِخَ الْكِبْرِ وَغَلَبَةَ الْحَمِيَّةِ وَتَعَصُّبَ الْجاهِلِيَّةِ .

از باد غرور و چیرگی گرمخوئی و تعصب نادانی بپرهیزید .

Beware of arrogance , fervency and fanaticism which is caused by ignorance .

***

میکوش که خویش رانگهداری دور ازهرچه که چشم عقل را سازد کور
پرهیز کن از تعصب نادانی وز آتش گرمخوئی و باد غرور

اِحْذَروا هَوىً هَوىٰ بِالْاَنْفُسِ هَوِيّاً وَاَبْعَدَهٰا عَنْ قَرارَةِ الْفَوْزِ قَصِيّاً .

بپرهیزید ازهوسرانی که ارواح را ازمقام خود فرود آورد و از قرارگاه نجات دورسازد .

Avoid sensuality which abases the spirit and keeps the man away from salvation .

***

عفریت هوس روح تو می‌آزارد　　مگذار که در راه تو پا بگذارد
کز پایهٔ مردمی فرودت آرد　　وز طی ره صواب دورت دارد

اِذٰا اَحْبَبْتَ فَلاٰتَكْثِرْ؛ اِذٰا اَبْغَضْتَ فَلاٰ تَهْجُرْ .

چون با کسی مهرورزیدی دردوستی زیاده روی مکن و هنگامیکه از کسی رنجیدی یکباره اورا ترك مگوی .

Do not be extremist in love and be moderate in hatred .

***

بامهر کسی چوخوش کنی خاطرخویش　　در دوستی افراط مکن از حد بیش
وز دست کسی اگر دل آزرده شدی　　یکباره مکن ترك و مرانش از پیش

اِذا رَأَيْتَ اللّٰهَ سُبْحانَهُ يُؤنِسُكَ بِذِكْرِهِ فَقَدْ اَحَبَّكَ ؛ اِذا رَأَيْتَ اللّٰهَ يُؤنِسُكَ بِخَلْقِهِ وَيُوحِشُكَ مِنْ ذِكْرِهِ فَقَدْ اَبْغَضَكَ .

هنگامیکه دیدی خداوند ترا با ذکر خویش انس داده بدان که دوستت دارد و هنگامیکه دیدی با مردم مایل وازخدا رمیده ای بدان که خدا از تو روی گردانده .

When you feel like to pray God, it means that He likes you ; and when you feel like to be with people and neglect God it means that He has turned from you .

***

گر یاد خداوند بدل مانده ترا　　زآنست که سوی خود خداخوانده ترا
ور مایل مردمی و غافل ز خدا　　زآنست که حق زپیش خود رانده ترا

اِذا مَدَحْتَ فَاخْتَصِرْ ؛ اِذا ذَمَمْتَ فَاقْتَصِرْ .

هنگامی که کسی را مدح گوئی اندك گوی ووقتی که ذم کنی کوتاه گوی .

Avoid exaggeration both in praising and in blaming some one .

***

چون مدح کسی کنی سخن کوته دار　　تا آنکه نیائی متملق بشمار
چون ذم کسی کنی سخن اندك گوی　　تا از تو بیکباره نگردد بیزار

اِذا مَلَکتَ فَارفُق .

وقتی که زبردست شدی با زیردست نرمی کن .

When you are superior be nild to your subordinates.

***

در حق کسی که پای بست تو بود　　تندی تو مایهٔ شکست تو بود
آنگه که زبردست شدی نرمی کن　　در حق کسی که زیردست تو بود

اِذا وَعَدتَ فَانجِز.

چون وعده دادی بانجام رسان .

When you promise fulfil it.

***

هرگز عملی مکن که درچشم کسان　　باشی یکی از دروغگویان و خسان
یا آنکه ز آغاز بکس وعده مده　　یا وعده چو میدهی بانجام رسان

اَلمَعرُوفُ سِيادَةٌ .

نیکی مایهٔ سروری است .

Benevolence leads to superiority .

***

گر پیشه کنی خوبی و خوشرفتاری — با خود همه کس را به سر مهر آری
نیکی همه را بندهٔ مهر تو کند — خود مایهٔ سروری است نیکو کاری

اَلمَغلُوبُ بِالحَقِّ غالِبٌ .

مغلوب اگرحق داشته باشد غالب محسوب میشود .

A rightful man is victorious even if he is defeated.

***

خورشید حقیقت نکند هیچ غروب — هرگز نرود حق ز میان با آشوب
حقدار اگر شود بظاهر مغلوب — در باطن امر غالب آید محسوب

اَلْمَكارِمُ بِالْمَكارِهِ؛ اَلثَّوابُ بِالْمَشَقَّةِ.

بزرگی بادیدن رنج و پاداش باتحمل سختی بدست میآید.

Greatness can be acquired by facing troubles; and rewards can be obtained by bearing difficulties.

***

کس تا که‌نکرد کاروزحمت نکشید — مزدی نگرفت آخر و پاداش ندید
تا رنج نبرد کس نگردید بزرك — تا راه نرفت کس بمقصد نرسید

اَلْمُنافِقُ لِسانُهُ يُسَرُّ وَقَلْبُهُ يَطُرُّ.

دو رو زبانش دل‌ترا خوش کند و دلش بغارت تو پردازد.

Hypocrite's tongue pleases you whereas his heart robs you.

***

آنکس که دوروست درتو گردل‌بازد — همصحبتی اش ترا برنج اندازد
با چرب زبانی دل تو خوش سازد — با تیره دلی به غارتت پردازد

المؤمن من وقی دینه بدنیاه والفاجر من وقی دنیاه بدینه .

دیندار کسی است که از مال دنیا چشم پوشد تا دین خود را نگاه دارد و بدکار کسی است که از دین میگسلد تا دنیا را از دست ندهد .

A believer is one who loses his world to keep his faith but a debauchee is one who loses his faith to win the wordly things .

***

دیندار چو در بندگی حق بنشست — اندر ره دین چشم ز دنیا بر بست
بدکار ز دین رشتهٔ الفت بگسست — تا دنیا را نداده باشد از دست

الناس ابناء مایحسنون .

مردم فرزندان نیکوکاری خود میباشند .

People are like children of their own good deeds.

***

نوع بشرند در عمل یاور هم — نوشند می مراد از ساغر هم
فرزند نکوکاری خویشند همه — زیرا همه گشته اند خدمتگر هم

اَلنّاسُ كَصُوَرٍ فِي صَحِيفَةٍ كُلَّما طَوى بَعضُها نَشَرَ بَعضٌ .

مردم مانندچهره‌هائی هستند که در دفتری نگاشته باشند هرگاه ورق برگردد یکی میرود و دیگری میآید .

People are like portraits drawn in a book ; whenever a page is turned over , some of them go and some others appear .

***

دانی که چه باشد مثل نوع بشر؟ صورت هائی منقش اندر دفتر
از باد حوادث چو ورق بر گردد این آید و آن یکی در افتد ز نظر

اَلوِجدانُ سِلوانٌ ؛ اَلفِقدانُ اَحزانٌ .

پیدا کردن مال مایهٔ آسایش و گم کردن آن مایهٔ اندوه است .

Possessions bring convenience when acquired , and grief when lost .

***

مال ار بحرام یافتی یا که حلال چون گشت تلف ترا کند غرق ملال
گر کام دل است مال پیدا کردن اندوه و کدورت است گم کردن مال

اِنَّ الْیَوْمَ عَمَلٌ وَلا حِسابَ وَغَداً حِسابٌ وَلا عَمَلَ .

امروز زمان عمل است وحسابی در بین نیست .فرداهنگام عمل نیست و روزحساب است

Today is the day of action not judgement ; tomorrow will be the day of judgement not action .

***

امروز زمان عمل است از هر باب　　اینجا نه حساب است بکارونه کتاب
فردا که روند جمله زین دار خراب　　هنگام عمل نیست بود روز حساب

اِنَّ اَهْنَاالنّاسِ عَیْشاً مَنْ کانَ بِما قَسَمَ اللّهُ لَهُ راضِیاً .

زندگی کسی براستی ازهمه خوشتر است که بآنچه خدا نصیبش کرده راضی باشد .

The happiest life is that of a man who is content with what God has given him .

***

گر پیشه کنی قناعت وصبر وشکیب　　کمتر شوی آزرده دل از هر آسیب
آن زندگی‌اش از همه خوشتر گذرد　　کاوداده رضا بآنچه گردیده نصیب

إنَّ بطنَ الارضِ ميتةٌ وظهرها سقيمٌ .

شکم زمین خانهٔ مردگان و پشت آن جای بیماران است.

The earth's belly is filled with the dead and its back loaded with the diseased .

***

گیتی است سرای مردمی بد رفتار — از عقل بدور و از مروت بیزار
در زیر زمین خانهٔ جمعی مرده است — در روی زمین جای گروهی بیمار

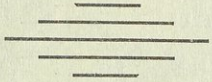

انتظروا الفرج ولاتيئسوا من روحِ اللهِ .

منتظر گشایش باشید و از رحمت کردگار ناامید نشوید .

Wait for a break and do not be hopeless of God's relief .

***

هر چند که سخت است ترا کارمعاش — سودی نرسانده است ترا جهد وتلاش
از یاری بخت خویش مأیوس مشو — وز رحمت کردگار نومید مباش

انتقم من حرصك بالقنوع كما تنتقم من عدوك بالقصاص .

ازحرص خودبا قناعت انتقام بگیرهمچنانکه ازدشمن خود بقصاص انتقام میگیری

Revenge your avidity by contentment as you revenge your enemy by retaliation.

***

از باغ وجود ریشهٔ حرص بکن — در دام هوی و آز خود را مفکن
آنگونه که میدهی بدشمن کیفر — سر پنجهٔ حرص با قناعت بشکن

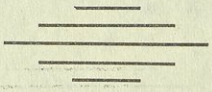

انّ دنیاکم هذه لاهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم و اَحقر من ورقة فی فم جرادة .

دنیای شما در نظر من کمتر از استخوان خوکی است در دست جذامی و برگی در دهان ملخی

Your world in my eyes is more contemptible than a pig bone in the hand of a leprous person and than a flake in the mouth of a locust .

***

دنیای شما گرچه در آن باید زیست — در دیدهٔ من به قدر ، افزونتر نیست
از دندهٔ خوکی به کف مجذومی — یا خار و خسی که در دهان ملخی است

اِنَّ سَخاءَ النَّفسِ عَمّا فِي اَيْدِي النّاسِ لا فَضْلُ مِن سَخاءِ البَذْلِ .

گذشت شخص از مالی که دست مردم است بهتر از گذشت از مال خود برای بذل و بخشش است .

To overlook what is in people's hand is even better than to donate what is in your own hand .

***

گر چشم طمع ز مال مردم پوشی — وز ساغر حرص باده کمتر نوشی
زآن به که زمال خویشتن در گذری — وندر پی بخشش و سخاوت کوشی

اُنْظُرْ اِلَى الدُّنيا نَظَرَ الزّاهِدِ المُفارِقِ وَلا تَنْظُرْ اِلَيها نَظَرَ العاشِقِ الوامِقِ .

بدنیا با چشم کسی که آنرا ترك گفته نگاه کن نه با نظر کسی که دلدادهٔ آنست .

Look at the world by the eyes of one who has left it not one who is enamoured by it .

***

برصورت گیتی که بظاهر دلجوست — باید نظر انداخت، ولیکن ایدوست
با چشم کسی که ترك گفته است اورا — نه با نظر کسی که دلدادهٔ اوست

اَنْفَعُ الْعِلْمِ مَا عُمِلَ بِهِ .

سود مندترین علم آنست که بدان عمل شود .

The most useful knowledge is that which one puts into practice .

***

پیوسته خوش است رو بعلم آوردن — در سایهٔ علم روح را پروردن
دانی که چه علم بیشتر دارد سود ؟ — علمی که بدان عمل توانی کردن

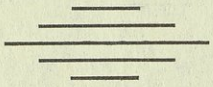

اَنْفَعُ الْكُنُوزِ مَحَبَّةُ الْقُلُوبِ .

دوستی دلها سود مندترین گنج است .

Friendship is the most profitable treasure .

***

لوح دل خویش پاك دار از کینه — پر کن ز محبت خلایق سینه
زیرا که بود دوستی دیرینه — از بهر تو پر سود ترین گنجینه

اِنَّ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الَّذی اَنْتَ فیهِ .

عمر تو وقتی است که میگذرانی .

Your life is the time which you pass .

***

کوتاهی عمر را چو عاقل نگرد　　کوشد که زهر دقیقه اش بهره برد
عمر توجز این وقت شب وروز تو نیست　　مگذار که وقت تو بباطل گذرد

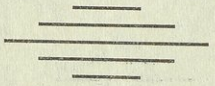

اِنَّ کَرَمَ اللّٰهِ تَعالی لا یَنْقُضُ حِکْمَتَهُ فَلِذٰلِکَ لا تَقَعُ الاِجابَةُ فی کُلِّ دَعْوَةٍ .

بخشش خداوند حکمت اورا نقض نمیکند بدین جهة تمام دعاها باجابت نمیرسد .

God's generosity does not contradict His wisdom; and so, not every prayer may be granted .

***

هرچند شوند از کرم و لطف خدا　　یکسان همه بندگان او کامروا
هر جا که نکرده اقتضا حکمت او　　هرگز باجابت نرسیده است دعا

انّکم الی انفاق ما کسبتم احوج منکم الی اکتساب ما تجمعون .

بخشیدن آنچه که اندوخته‌اید برای شما بهتر است از اندوختن آنچه که بدست میآورید

Giving what you have saved is better than saving what you are earning .

***

از هر صفتی درستکاری بهتر — وز هر عملی به خلقی یار بهتر
بخشیدن از آن مال که اندوخته ای — زاندوختن آنچه که داری بهتر

انّکم طرداءالموت الّذی ان اقمتم اخذکم وان فررتم منه ادرکم .

شما صیدهای صیاد اجل هستید که اگر بایستید شمارا میگیرد واگر پابفرار گذارید بشما دست می یابد .

You are like a prey in the hand of death; if you stop it catches you and if you run away, it reaches you.

***

آن صید زبونی که ترا آخر کار — صیاد اجل کند درین دشت شکار
گیرد ز تو جان اگر بمانی برجای — یابد بتو دست اگر نهی پا بفرار

اِن کُنتُم تُحِبّونَ اللّٰهَ فَاخرِجوا حُبَّ الدُّنیا مِن قُلوبِکُم .

اگر خدارا دوست دارید دوستی این جهان را ازدل‌های خود بیرون کنید .

If you love God clear from your heart the love of the world .

***

گرز آنکه بیاد حق زدی پیمانه — باید که زغیر حق شوی بیگانه
یا دل بجهاندار بده یابجهان — یا خانه بخواه یا که صاحبخانه

اِنَّ لِلمِحَنِ نِهایاتٌ فَاصبِروا لَها حَتّیٰ تَبلُغَ نِهایاتِها .

چون بدبختی‌را پایانی‌است صبور باشید تابپایان برسد .

As misfortune has its end , be patient until it comes to the end .

***

این درد تو یك روز به درمان برسد — کارت که خراب است به سامان برسد
چون دورهٔ درد ورنج را پایانی است — کن صبر که رنج تو بپایان برسد

اِنَّ لِلّٰهِ مَلَکاً یُنادی فی کُلِّ یَوْمٍ : یا اَهْلَ الدُّنیا لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ وَاجْمَعُوا لِلذَّهابِ .

خداوندرا ملکی است که هرروز ندا میکند : ای اهل دنیا اولاد بیاورید برای مرگ و بسازید برای خراب شدن واجتماع کنید برای رفتن .

God has an angel who every day cries : « O people of the world ! produce offspsing for death ; build for destruction and gather for departure.»

***

باشد ملکی که با تو گوید زنهار — الا بهوای مرگ فرزند میار
جزدر پی رخت بستن آماده مشو — جز بهر خراب کردن آباد مدار

اِنْ لَمْ تَکُنْ حَلیماً فَتَحَلَّمْ فَاِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ اِلّا اَوْشَکَ اَنْ یَصیرَ مِنْهُمْ.

اگر صبور وحلیم نیستی ظاهراً خودرا حلیم نشان بده زیرا کم است اینکه کسی خودرا همانند گروهی سازد واز آن گروه بشمار نیاید .

If you are not a patient man by nature , pretend to be one ; because seldom might a man become like a group and not one of them .

***

گر بهرتو صبروحلم باشد دشوار — بنمای بظاهر که حلیمی بسیار
چون هر که همانند گروهی گردد — کم کم خود از آن گروه آید بشمار

اِنَّ لَيلَكَ وَنَهارَكَ لايَستوعِبانِ حاجاتِكَ فَاقسِمهُما بَينَ عَمَلِكَ وَراحَتِكَ.

چون روز وشب تو کفاف حاجات تورا نمیدهند آنهارا بین کار و آسایش خود تقسیم کن

Divide your time between your work hours and your leisure if you want to take full advantage of it.

***

در بین زمان راحت و ساعت کار — فرقی بنه ای عزیز و حدی بگذار
تقسیم میان این دو کن وقتت را — تا آنکه زعمر خود شوی برخوردار

اِنَّمَاالشَّرَفُ بِالعَقلِ وَالاَدَبِ لا بِالمالِ وَالحَسَبِ.

بزرگی به خرد وفرهنگ است نه بدارائی ودودمان

Nobility lies in wisdom and culture not in wealth or birth.

***

سودش چه اگر تراست سیمی وزری؟ — یا از پدر تو مانده برجا اثری
گر نیست ترا دانش و فضل و هنری — دارائی و دودمان ندارد ثمری

انَّما الْوَرَعُ التَّجَرِّي فِي الْمَكاسِبِ وَالْكَفُّ عَنِ الْمَطالِبِ .

پارسائی در پی کار و کسب شتافتن وروی ازخواهش وتمنا برتافتن است .

Abstinence is to pursue a profession and to resent asking .

***

آنست به زهد و پارسائی ممتاز — کاو جز بدر حق ننهد روی نیاز
دست از پی کار و کسب بگشاید باز — وندر بر مردم نکند دست دراز

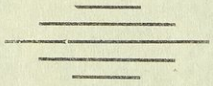

انَّما اَهْلُ الدُّنيا كَلابٌ عاوِيَةٌ وَسِباعٌ ضارِيَةٌ يَهِرُّ بَعْضُها عَلى بَعْضٍ وَيَأْكُلُ عَزِيزُها ذَليلَها وَيَقْهَرُ كَبيرُها صَغيرَها .

ابناء جهان مانند سگان فریادکش ودرندگان زیانبخش‌اند برخی‌از آنان ببرخی دیگر بانك میزنند ، عزیزشان خون ذلیل‌را میخورد و بزرگشان جان کوچك‌رامیآزارد.

People are like barking dogs and wild beasts; some of them roar at the others , the strong ones eat the weak ones and the big ones hurt the small on s.

***

ابناء جهان چه خرد و برنا و چه پیر — هارند ویا درنده‌همچون سگ‌وشیر
پیوسته عزیز میخورد خون ذلیل — همواره کبیر آزرد جان صغیر

اِنَّمَا اُحُضَّ عَلَى الْمُشَاوَرَةِ لِاَنَّ رَأْىَ الْمُشِيرِ صِرْفٌ وَرَأْىَ الْمُسْتَشِيرِ مَشُوبٌ .

دستور بمشورت داده‌شده است زیرا رأی کسی که ازاومشورت میکنند خالی‌ازغرض است ولی رأی مشورت کننده بی‌غرض نیست .

It is advised to consult ; for the opinion of one who is consulted is imprejudiced but that of one who consults is not .

***

هر جای که احتمال نفع و ضرر است　　کوشیم اگر بمشورت خوبتراست
چون‌شور کننده را اگرمنظوری است　　آنکس که بدورای‌دهد بی‌نظراست

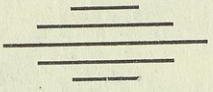

اِنَّ مَاضِىَ يَوْمِكَ مُنْتَقِلٌ وَبَاقِيَهُ مُتَّهَمٌ فَاغْتَنِمْ وَقْتَكَ بِالْعَمَلِ .

همانا روز گذشته در گذشته و آینده آشکار نیست پس حال را دریاب و برای کاروقت را غنیمت دان .

The past is dead and the future is unknown ; so , make use of the present by your good deeds .

***

بگذشته گذشته، در پی آن مشتاب　　آینده نیامده ، مشو زو در تاب
اندر وسط گذشته و آینده　　حالی‌است گراهل حالی آنرا دریاب

اِنَّما يَعرِفُ الفَضلَ لِاَهلِ الفَضلِ اُولُوا الفَضلِ .

فقط دانشمندان فضیلت اهل دانش را میشناسند .

Only the learned men know the superiority of the wise people .

***

جز آنکه گهرشناس وصاحبنظر است ازقدردر و گهر چه کس باخبر است؟

جز آنکه‌خودازفضل‌وهنر بهره وراست آ گه‌چه کسی ز فضل اهل هنر است؟

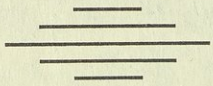

اِن وَقَعَت بَينَكَ وَبَينَ عَدُوِّكَ قَضِيَّةٌ عَقَدتَ بِها صُلحاً وَ اَلبَستَه بِها ذِمَّةً فَحُط عَهدَكَ بِالوَفاءِ وَارعِ ذِمَّتَكَ بِالاَمانَةِ .

هر گاه بین تووودشمنت قضیه‌ای رخ داد که منجر به پیمان صلح شد وفای عهدبجای آورو بدرستی پیمان خود را نگاهدار.

When something happens between you and your enemy which leads you to making peace with him , be sincere in your words and keep your promise honestly .

***

افتاد ترا چو آشتی بادشمن وآنگاه چراغ دوستی شد روشن

هر عهد که بهر صلح کردی مشکن وز راه صفا و صدق سرباز مزن

انّی لا احثکم علی طاعة الله الّا واسبقکم الیها ولا انهیکم عن معصیة الله الّا وانتهی قبلکم عنها .

شما را به بردن فرمان خداترغیب نمی کنم مگر اینکه خود را قبلا به طاعت خدا واداشته باشم وشما را ازمعصیت باز نمیدارم مگر اینکه قبلا خود را منع کرده باشم .

I do not urge you to obey God before having obeyed him myself ; and I do not prohibit you from disobeisance to Him before having prohibited my own self.

***

زآن پیش که خود روی کنم سوی خدا کس را نشوم سوی خدا راهنما
زآن پیش که خود ز هر خطا شویم دست هرگز نکنم منع کسی را ز خطا

اوّل الشّهوة طرب وآخرها عطب .

شهوت رانی آغازش لذت وفرجامش رنج والم است .

Sensuality has pleasure in the beginning and pain in the end .

***

امشب ز شراب هر که پرشد جامش فردا ز خمار تلخ گردد کامش
شهوت رانی که لذت است آغازش رنج و الم و درد بود فرجامش

اَوْلَى النَّاسِ بِالْاِنعامِ مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ .

شایسته ترین مردم برای بذل و بخشش کسی است که خداوند نعمت بسیار باو بخشیده است .

The first man who has to donate much is a person whom God has granted much.

***

آن مرد که خود آب گوارا نوشد — چشم از رخ تشنگان چرا میپوشد ؟
آنکس که خدا بسی بدو بخشیده است — باید که بسی نیز به بخشش کوشد

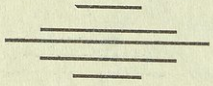

اَوْهَنُ الْاَعْداءِ كَيْداً مَنْ اَظْهَرَ عَداوَتَهُ .

کم حیله ترین دشمن کسی است که دشمنی خود را آشکار کند .

The least cunning foe is the one who reveals his enmity .

***

دشمن که بدوستی زبان وا بکند — خود را زپی حمله مهیا بکند
کم حیله ترین خصم بود آنکه درست — کین توزی خویش آشکارا بکند

اِنَّ کَلامَ الحُکَماءِ اِذا کانَ صَواباً کانَ دَواءً وَاِذا کانَ خَطاءً کانَ داءً .

سخن حکیمان وقتیکه درست باشد مانند دارو وهنگامیکه نادرست باشد مانند درد است

Learned man's word is a cure if it is true, and a curse if it is false .

***

زآنجا که حکیم هر چه میفرماید — از آن کم و بیش پیروی میباید ،
گر گفتهٔ او درست باشد ، داروست — ور نیست درست ، خود بدرد افزاید

اِنَّکُمْ اِلیٰ اِکْتِسابِ الْاَدَبِ اَحْوَجُ مِنْکُمْ اِلیٰ اِکْتِسابِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ .

شما به کسب فرهنگ محتاج‌ترید تا بتحصیل سیم و زر .

You need education more than you need silver and gold.

***

آن مرد براستی است گنجور ونعیم — کاموخته‌دانش که‌چو گنجی‌است‌عظیم
ایدوست ترا بکسب فرهنك وهنر — بیش است نیاز تا بکسب زر و سیم

اَهْلُ الدُّنیا کرکبٍ یُسارُبِهِم وَهُم نِیامٌ .

مردم دنیا مانند سوارانی هستند که آنها را میبرند و آنها درخوابند .

People of the world are like riders who are carried away in torpidity .

***

امروز بکار خیر اگر نشتابی　　فرصت چو گذشت، کی دگر دریابی؟
عمر توچواسب است وتومانند سوار　　او میبردت تند و تو اندر خوابی

اَهْنَأُ العَیْشِ اِطْراحُ الکُلَفِ .

گوارا ترین زندگی ازدوررختن تکلفات حاصل میگردد .

To discard the formalities leads to the sweetest life .

***

تا دستخوش تکلفات است بشر　　زین راه بسی شود گرفتار ضرر
هر چند تکلفات کمتر گردد　　آسایش زندگی شود افزون تر

اِيّاكَ اَنْ تُثْنِيَ عَلىٰ اَحَدٍ بِما لَيْسَ فيهِ فَاِنَّ فِعْلَهُ يُصَدِّقُ عَنْ وَصْفِهِ وَيُكَذِّبُكَ

مبادا کسی را بآنچه دراو نیست ستایش کنی زیرا عمل اوحقیقت اورانشان میدهد ودروغ ترا عیان میسازد .

Avoid praising a man for a virtue that he lacks; because his acts show his true self and reveals your lie .

***

هرگز بدروغ از کسی پیش کسان — توصیف مکن بآنچه عاری‌است‌ازآن
زیرا عملش کند حقیقت را فاش — و آنگاه شود نیز دروغ تو عیان

اِيّاكَ عَنْ تُخْدَعَ عَنْ صَديقِكَ اَوْ تُغْلَبَ عَنْ عَدُوِّكَ .

مگذار که ازدوستت فریب یا ازدشمنت شکست خوری .

Beware of being deceived by your friend or overcome by your enemy .

***

بردوست مشو فزون تر ازحد پابست — با دشمن خود منه ره حزم از دست
مگذار که تا ترا دهد دوست فریب — یاآنکه خوری‌زدشمن‌خویش‌شکست

اِيّاكَ وَالبِطنَة فمن لزِمها كثرت اسقامه وفسدت احلامه .

ازشکمخواری پرهیز کن که هر که شکم پرست شود بیماری اوفراوان وخواب‌او پریشان گردد .

Avoid gluttony for it increases diseases and distrurbs the sleep .

***

آنکسکه شکمخوارچوحیوان گردد — پرخواری او رنج تن و جان گردد
بیماری و درد او فراوان گردد — خواب شب او نیز پریشان گردد

اِيّاكَ وَالجَور فَانَّ الجائِر لايشم رائِحَةَ الجَنَّة .

ازستمکاری پرهیز کن زیرا ستمکاربوی بهشت نشنود .

Avoid cruelty for a cruel man does not smell the fragrance of paradise .

***

از ظلم حذر کن ومرو این ره زشت — محنت درويد هر که این دانه بکشت
بیداد مکن که حال ظالم زار است — چون نشنود این جهنمی بوی بهشت

اِيّاكَ وَالظُّلمَ فَاِنَّهُ يَزُولُ عَن مَن تَظلِمُهُ وَ يَبقَى عَلَيكَ .

ازظلم بپرهیز زیرا ستم ازستمکش میگذرد و گناه آن برتو باقی میماند .

Avoid oppression for it does not remain with the oppressed but the sin remains with you.

***

باید که ز جور وظلم رو گرداندن. زنهار که ظلمی که توخواهی راندن
بر گردن مظلوم نماند، اما بهر تو گناه ظلم خواهد ماندن

اِيّاكَ وَالغَضَبَ فَاِنَّ اَوَّلَهُ جُنُونٌ وَآخِرَهُ نَدَمٌ .

پرهیز باد تورا ازغضب که آغازش سفاهت و آخرش ندامت است .

Avoid anger ; for it begins with madness and ends with remorse .

***

خشم است چو توسنی که از آلامش ایمن نشوی، اگر نسازی رامش
وحشیگری و سفاهت است آغازش شرمندگی و ندامت است انجامش

اِيّاكَ وَ الْكَلامَ فى مالا تعرِفُ طريقته ولا تعلم حقيقته فانّ قولك يدلّ عَلى عقلك وَ عِبارتك ينبيء عن معرِفتك .

از گفتگودربارهٔ چیزی که راه ورسم آنرا نمیشناسی و حقیقتش را نمیدانی پرهیز کن زیرا گفتارتو نمایندهٔ عقل تووسخن توحاکی ازمعرفت تست .

Beware of speaking about something of whose nature you do not know much ; for your word reveals your mind.

***

راهی که نمودنش ندانی ، منمای زنگی که زدودنش ندانی ، مزدای
گفتار تو چون نشانهٔ دانش تست درهرچه که جاهلی بدان لب مگشای

اِيّاكَ وَالمجاهرة بِالْفجورِ فانّه مِنْ اشدّ المئاثمِ .

ازفسق علنی پرهیز کن که ازبدترین گناهان شمرده شود .

Avoid committing debauchery openly ; for it is the most hideous sin .

***

آن مرد که اهل عفت و دین باشد شرمنده ز کار های ننگین باشد
از فسق بترس خاصه فسق علنی ز آنروی که بدترین گنه این باشد

اِيّاكَ وَالْمَلَقَ فَاِنَّ الْمَلَقَ لَيْسَ مِنْ خَلائِقِ الْاِيمانِ .

ازچاپلوسی بپرهیززیرا چاپلوسی ازشرایط ایمان دوراست .

Avoid flattery ; for it is not the trait of a faithful man .

***

نزد همه چاپلوس باشد منفور　　چون غیر فریب نیست او را منظور
زآنجا که تملق است یکنوع دروغ　　باشد ز ره راستی و ایمان دور

اِيّاكَ وَالنِّفاقَ فَاِنَّ ذُوالْوَجْهَيْنِ لايَكُونُ وَجيهاً عِنْدَاللّٰهِ .

اِيّاكَ وَ مُصادَقَةَ الْكَذّابِ فَاِنَّهُ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعيدَ وَ يُبْعِدُ عَنْكَ الْقَريبَ .

زنهار از دو روئی دورباش که دورونزد خداوندآبرو ندارد . ازدوستی دروغگو برحذرباش که نزدیك کند بتو دور را و دورکند از تو نزدیك را .

Avoid hypocricy , for a hypocrite is disrespectful before God .

If you associate with a liar , he will bring near what ought to be away , and takes away from you what ought to be near .

***

بگذرزدورُوئی ودورویان که نکوست　　زیرا که ندارد آبروهر که دوروست
از یار دروغگو حذر کن که ترا　　نزدیك بدشمن کند و دور زدوست

إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَ تُبَعِّدُ عَنِ اللهِ وَالنَّاسِ.

پرهیز کن ازسخن چینی که تخم کینه میفشاند وازخدا وخلق خدا دورت میکند .

Avoid slanderous tale - bearing ; for it fosters hatred and separates you from God and men .

***

از نمامی بجان ودل باش جدا　　کس را بعبث مکن در این راه فدا
این کار که تخم کینه میافشاند　　دورت کند از خدا و از خلق خدا

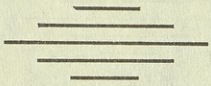

إِيَّاكَ وَ اِنْ تَذْكُرَ مِنَ الْكَلَامِ مُضْحِكًا وَ اِنْ حَكَيْتَهُ عَنْ غَيْرِكَ.

هرگزسخنی راکه برتوبخندند مگوی اگرچه اززبان دیگری باشد .

Avoid speaking of something which makes people laugh at you even if you are quoting it from someone else .

***

حرفی که بود نشانهٔ بی بصری　　جا دارد اگر ز گفتنش درگذری
هرگزسخنی که برتو خندند مگوی　　هر چند که باشد از زبان دگری

اِیّاکَ وَ ظُلمَ مَن لا یَجِدُ عَلَیکَ اِلّا اللّٰه .

ازظلم درحق کسی که جزخدا فریادرسی ندارد پرهیز کن.

Beware of being cruel to one who has no defender except God .

***

آزار مکن بخلق وهشدار بسی — کز دست تو هیچکس نرنجد نفسی
از ظلم بترس ، خاصه درحق کسی — کش نیست بجز خدای فریادرسی

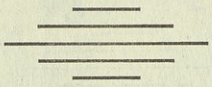

اِیّاکَ وَ کَثرَةَ الکَلامِ فَاِنَّها یَکثُرُ الزَّلَلَ وَ یُورِثُ المَلَلَ .

ازپر گوئی برحذر باش زیرا گوینده را بلغزش بسیار دچار سازد وشنونده را آزاردهد.

Avoid talkativeness which causes too much error and annoys the listener .

***

از پر گوئی حذر کن اندر گفتار — کز پر گوئی سخن شود بی مقدار
گوینده شود دچار لغزش بسیار — جان شنونده نیز بیند آزار

اِيّاكَ وَكَثْرَةَ الْوَلَهِ بِالنِّساءِ وَالْاِغْراءَ بِاللَّذّاتِ فَاِنَّ الْوالِهَ مُمْتَحَنٌ وَالْمُغْرى بِاللَّذّاتِ مُمْتَهَنٌ .

ازدلبستگی زیاد بزنان وحرص بلذات برحذرباش زیرا شیفتهٔ زنان بمحنت افتد و فریفتهٔ لذات خواروزبون گردد.

Do not be fascinated by women and pleasures ; for a lascivious man encounters trouble , and a reveller humiliation .

***

دنبال زنان مرو ز اندازه فزون　　پابند مشو بشهوت از حد بیرون
کان راه ، ترا کند بمحنت مقرون　　وین رسم ، ترا کند گرفتار و زبون

اِيّاكَ وَ مُسْتَهْجَنَ الْكَلامِ فَاِنَّهُ يُوغِرُ الْقُلُوبَ .

هرگزسخن زشت بزبان میاور که دلها را برسر کینه آورد .

Avoid to talk in abusing words for it may fill the hearts with hatred .

***

از حد ادب منه فراتر پا را　　چون بی ادبی زشت کند زیبا را
هرگز سخن زشت میاور بزبان　　کاین بر سر کینه آورد دلها را

اِيّاكَ وَ مُصاحَبَةَ اَهْلِ الْفُسُوقِ فَاِنَّ الرّاضِىَ بِفِعلِ قَوْمٍ كَانَوْاحِدٍ مِنهُمْ .

ازهمنشینی باگناهکاران پرهیز کن چون کسی که بکردار گروهی رضا دهد مانند یکی ازآنان است .

Avoid to associate with the sinners for one who consent to the deeds of a group is like one of them .

***

پرهیز کن از بد عمل و کجرفتار　　زنهار مشو گناهکاران را یار
چون‌هر که‌بکردار گروهی راضیست　　خود یکتن از آن گروه آید بشمار

اِيّاكَ وَ مُصادَقَةَ الاحمقِ فَاِنَّهُ يُرِيدُ اَن يَنفَعَكَ فَيَضُرَّكَ .

پرهیز کن ازدوستی با احمق که میخواهد بتوسود رساند وزیان میرساند .

Beware of befriending with a foolishman, for he brings harm even if he chooses to be beneficient .

***

احمق چو نهال دوستی میکارد　　آخر همه دشمنی ثمر میآرد
زحمت دهد و مرحمتش پندارد　　وآنگه ز تو امید تشکر دارد

اِيّاكَ وَ مُعاشَرَةَ الاَشرارِ فَاِنَّهُم كَالنّارِ مُباشَرتُهُم تُحرِقُ .

ازآمیزش با بدگوهران برحذرباش زیرا اینان حکم آتش را دارند که نزدیکی بآن میسوزاند .

Do not associate with villains for they are like fire which burns anything near it.

***

از مردم بد کار نمی آموزی جز نا کسی و پلیدی و کین توزی
دوری ز بدان کن که چوآتش باشند نزدیك به آتش چو شوی میسوزی

اِيّاكَ وَ مُعاشَرَةَ مُتَتَبِّعي عُيوبَ النّاسِ فَاِنَّهُ لَن يَسلَمَ مُصاحِبُهُم مِنهُم .

از معاشرت باکسانی که عیوب مردم را شمارند دوری گزین چون هر که با این گروه دوست شود از بدگوئی آنان درامان نماند.

Avoid association with those who find fault with people ; for anyone who makes friend with such people will not be safe from their slandering himself .

***

آنکس که مدام عیب مردم گوید عاقل باید که دست از او شوید
چون باهر کس که عیبجودوست شود پشت سر او نیز بدش میگوید

اَجَلُّ شَیْئٍ اَلصِّدْقُ .

راستی ازهرچیزی بالاتراست .

Truthfulness is on the top of all things .

***

گر رتبهٔ تست، از همه والاتر، ور نیست زغصهٔ تو رنج افزاتر
در هر حالی ز راستی روی متاب کز هر چیزی است راستی بالاتر

اُخْرِجُوا الدُّنیا مِنْ قُلوبِکُمْ قَبْلَ اَنْ تَخْرُجَ مِنْها اَجْسادُکُمْ فَفیها اُخْتُبِرْتُمْ وَ لِغَیْرِها خُلِقْتُمْ .

پیش ازآنکه جسم شما ازجهان بدرود مهرجهان ازدل بدر کنید زیرا درین دنیا آزموده شده و برای دنیای دیگری خلق شده اید .

Before passing away from this world clear your heart from worldly desires; for you are experienced in this world but created for the other.

***

تا جسم توزین جهان نرفته است بدر خود بیرون کن مهرجهان را از سر
هرچند که کرده‌ای دراین دنیازیست تو خلق شدی برای دنیای دگر

اُخْزُنْ لِسانَكَ كَما تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَ وَرِقَكَ .

زبان خود را نگاهدارچنانکه سیم وزر خود را درخزانه نگاه میداری .

Keep your tongue as you treasure your gold and silver.

***

ز آن پیش که بر لب سخنی میآری　　بنگر که ز عیب و نقص باشد عاری
پیوسته زبان خود نگهدار بکام　　چون سیم وزرخود که نگهمیداری

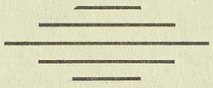

اَرْبَعٌ مَنْ اُعْطِيهِنَّ فَقَدْ اُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ : صِدْقُ حَدِيثٍ وَ اَداءُ اَمانَةٍ وَ عِفَّةُ بَطْنٍ وَ حُسْنُ خُلُقٍ .

چهار صفت به هر کس که داده شد خیر دو جهان داده شد: راستی گفتار ، ادای امانت ، دوری ازحرام خواری و نیکی خوی .

There are four virtues which bring felicity in the two world : truthfulness , honesty , avoiding illicites and good-temper .

***

هر مرد که‌این چار صفت بهره اوست　　اندردوجهان‌حالش‌ازاین‌چارنکوست
آن راستی قول و درستی عمل　　دوری زحرامخواری ونیکی خوست

اربع یشین الرجل: البخل و الکذب و الشره و سوء الخلق .

There are four vices which blemish a man : avarice , mendacity , gluttony and ill temper .

چهارصفت عیب مرد است : بخل ، دروغ ، پرخوری و بدخوئی .

***

گر عزت و آبروی خود میجوئی — خوب‌است که ترك چار خصلت گوئی
این چار صفت که عیب مردان باشد — بخل‌است‌ودروغ، پرخوری، بدخوئی

ارغبوا فی ما وعدالله المتقین فان اصدق الوعد میعاده .

Rely on whatever God has promised His pious men ; for God's promise is the truest one.

بر آنچه خدا بپارسایان وعده داده دل ببندید زیرا وعده خداوند راست ترین وعده است .

***

چیزی که خدای وعده بر پاکان داد — باید که بدان دل از سر ایمان داد
زیرا که بود راست تر از هر وعده — آن وعده که بر پاکدلان یزدان داد

ارفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضه من كان اشعف بها منكم .

ازاین دنیای پلید دست بکشید زیرا آن کسی که بدین دنیا بیش ازشما خوش بود عاقبت از آن دست کشید .

Leave this filthy world ; for it is left by those who have been pleased with it more than you are .

***

گر دست کشی پاك ز دنیای پلید — یکسر برهی از هوس و آز و امید
آنهم که دراین جهان زتوخوشتر بود — دیدیم که عاقبت از آن دست کشید

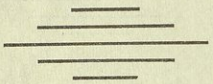

استديموا الذكر فانه ينير القلب و هو افضل العبادة .

پیوسته خدای را بیاد داشته باشید که روشنی دل آرد و بهترین عبادت است .

Always remember God whose remembrance illuminates your heart ; this is the best way to worship Him .

***

تسبیح خدای را بیاد آر مدام — کاین روشنی دل آرد و شادی کام
وز جملهٔ بهترین عبادات بود — کاندر دو جهان کند ترا نیك انجام

اسمحكم اربحكم ؛ اخسركم اظلمكم .

سخی‌ترین شما پرسود ترین شما وستمگرترین شما زیانکارترین شماست .

The most beneficial man is the one who is most liberal and the most detrimental one is he who is most cruel .

***

آن کزهمه‌درجود و کرم پیش‌تراست — پرسود تر و منفعت اندیش تر است

و آن کزهمهٔ خلق ستم کیش‌تراست — از جمله زیانکاری او بیش تر است

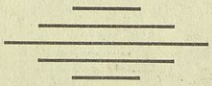

اسمعوا دعوة الموت اذانكم قبل ان يدعى بكم .

پیش‌ازآنکه شمارامرك بسوی خود فرا خواند دعوت مرك را بگوش‌خودبخوانید.

Whisper the death's message in your own ears before the death itself calls you.

***

آنکو روش جهان فانی داند — کوشد پی کار نیك تا بتواند

خوانید بگوش خویشتن دعوت مرك — زآن پیش که مرك، خودشماراخواند

اَسهِروا عیونکم وضمِروا بطونکم وخذوا اجسادکم تجودوا بها علی انفسکم .

چشمهایتان را بیدارداريد ، شکمهایتان را لاغر کنید، ازتن‌های خود بگیرید و به روان های خود بیفزائید .

Keep awake your eyes, tighten your belt and weeken your body in order to strengthen your soul .

***

بگشای دو دیده از سر بیداری — کن معدهٔ خویش لاغراز کمخواری
سرمایهٔ جسم را سبك تر گردان — تا مایهٔ روح را گران تر داری

اشغلوا انفسکم بالطاعة والسنتکم بالذکر وقلوبکم بالرضا فیما احببتم وکرهتم.

خود را بعبادت خدا وزبان های خود را بذکرخدا مشغول دارید ودلهای خودرا به آنچه پیشتان مقبول یا مکروه است راضی سازید .

Occupy yourself with worshipping God and your tongue in praying Him ; and content your heart to agree with whatever is given , be it pleasant or not .

***

میدار عبادت خدا را معمول — پیوسته زبان بذکر او کن مشغول
با دادهٔ او بساز و ، دل راضی دار — بر هرچه که مکروه بود یا مقبول

اَصْدَقُ شَیْءِ اَلْاَجَلُ .

راست ترین چیزها مرك است .

The truest thing is death.

***

آنرا که زمان مرگ اندر نظراست　　در زندگی از ستمگری برحذر است
ازیاد مبر روز اجل را هرگز　　چون مرگ زهرواقعه‌ای راست تراست

اَصْلِحِ الْمُسِیءَ بِحُسْنِ فِعالِكَ وَدُلَّ عَلَی الْخَیْرِ بِجَمیلِ مَقالِكَ .

با نیکی رفتارخود بدکاررا بنیکی وادارو با نیکی گفتارخود مردم را براه نیکی رهبری کن .

Teach the malfeasants to be good by example of your behaviour; and lead people to the paths of wirtue by good words .

***

پاکیزه سرشت باش و نیکو رفتار　　تا پیرو نیکی تو گردد بدکار
با نیکی گفتار خود و گرمی خوی　　مردم همه را براه نیکی باز آر

اَطِعْ اَخاكَ وَاِنْ عَصاكَ وَصِلْهُ وَاِنْ جَفاكَ .

فرمان برادرت را ببر اگرچه نافرمانی تو کند و با او بپیوند اگرچه با تو جور ورزد.

Be obedient to your brother even if he disobeys you ; and contact with him even if he is unkind to you .

***

فرمان برادر خود ایدوست ببر — هر چند ز فرمان تو او پیچد سر
گر او زتو بگسلد تو از او مگسل — ور او زتو بگذرد تو از او مگذر

اِعْدِلْ تَحْكُمْ ، اِسْمَحْ تُكْرَمْ.

درعدل بکوش تا فرمان بدهی و بخشش کن تا گرامی باشی .

Do justice ane command ; be generous and dignified.

***

گر چاره گر عارف و عامی باشی — پیش همه سر فراز و نامی باشی
در عدل بکوش تا که فرمان بدهی — در بخشش کوش تا گرامی باشی

اَعْظَمُ الْمَصائِبِ الْجَهْلُ .

بدترین مصیبت جهل است .

The worst calamity ia ignorance .

***

آن مرد که هم با خرد وهم اهل است　　بگشودن هر گره برایش سهل است
جاهل نرهد ز سختی و دشواری　　زآنروی که بدترین مصیبت جهل است

اَعْقَلُ النّاسِ مَنْ اَطاعَ الْعُقَلاءَ .

خردمندترین مردم کسی است که ازخردمندان پیروی کند .

The wisest person is the one who follows the wise .

***

آن راه که عقل بر حذر ازآن است　　هر کس که رود گمره وسر گردان است
از جمله خردمند تر و زیرك تر　　آنست که پیرو خردمندان است

اعقلکم اطوعکم .

خردمند ترین شما کسی است که بیش‌ازهمه شما فرمان خدا را میبرد .

The wisest among you is the one who is most obedient to God .

***

آنکس که به هرحال خدارا نگرد　　آن جنس که ابلیس فروشد نخرد
آن پیش تراست ازهمه در عقل‌وخرد　　کاو از همه فرمان خدا بیش برد

اغتنموا الشکر فادنی نفعه الزیادة .

شکرخدای را بجای آرید چون کمترین حاصل آن افزونی نعمت است .

Be thankful to God; for it, at least, results in the increase of affluence .

***

بر آنچه خدای قسمتت کرده کنون　　شو راضی و بگذر ازچرا وچه وچون
کن‌شکرخدا که کمترین‌حاصل‌شکر　　آنست که نعمت تو سازد افزون

اِغْلِبُوا الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ فَاِنَّ الْجَزَعَ يُحْبِطُ الْاَجْرَ وَ يُعْظِمُ الْفَجِيعَةَ .

بر بیتابی غلبه کنید چون بیتابی پاداش را بر باد میدهد ودشواری را بزرگتر میسازد.

Overcome your impatience for it spoils the result of your effort and intensifies your difficulty .

***

کن صبر بروز سختی و ناچاری — بیتاب مباش و زار، چون از زاری
بر باد رود حاصل هر کوشش و سعی — آید بنظر بزرگ هر دشواری

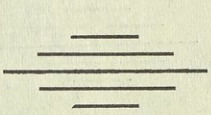

اَغْنَاكُمْ اَقْنَعُكُمْ ، اَشْقَاكُمْ اَحْرَصُكُمْ .

بیچیزترین شما قانع ترین و بدبخت ترین شما حریص ترین شماست .

The richest man is the one who is most content ; and the most unfortunate, the one who is most greedy .

***

در کنج قناعت ز فراغت اثر است — در دامگه حرص بسی دردسر است
خوشبخت تر است هر که قانع ترشد — بدبخت تر است هر که طماع تر است

افعلوا الخیر ما استطعتم فخیر من الخیر فاعله. اجتنبوا الشر فان شر آمن الشر فاعله

تا میتوانید نیکی کنید زیرا بهتر از نیکوئی، خود نیکوکار است واز بدی حذر کنید زیرا بدتر از بدی هم خود بدکردار است.

Do good as much as you can, for better than a good deed is the man who performs it; avoid all evils, for worse than a bad deed is the man who commits it.

***

درنیکی کوش تا که بختت یار است — چون به زنکوئی، خودنیکوکار است
وز طی ره بدی حذر کن زیرا — بدتر زبدی هم خود بدکردار است

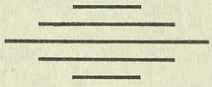

افکر تستنصر.

اندیشه کن تا پیروزشوی.

Be thoughtful if you want to be truimphant.

***

با فکر درست باش و با عزم قوی — تا آنکه به هر راه کنی پیشروی
اندیشه کنی درست گر در همه کار — اندر همه کار نیز پیروز شوی

اَقْبَحُ القَبائِحِ الكِذْبُ ، اَشْرَفُ المَحاسِنِ الوَفاءُ .

دروغ ازهربدی بدتروفا ازهرخوبی‌خوبتراست .

Falsehood is worst of all bad deeds; and loyalty , best of all good ones .

***

دوری کن‌ازآنچه ناکسی‌را اثراست — رو درپی آنچه مردمی را ثمر است
از هرچه بدی بود دروغ است بتر — وزهرچه که‌خوبی‌است وفاخوبتراست

اُقْصُرْ هَمَّكَ عَلى ما يَلْزِمُكَ وَلا تَخُضْ فيما لا يَعْنيكَ .

درپی کاری رو که بایستهٔ تست وازکاری که سودت نبخشد حذر کن .

Try to do whatever is necessary and do not do what does not benefit you .

***

هرجا بکنار آتشی خواهی بود — میکوش که گرمی‌شودت بهره‌نه دود
رو درپی آن کار که بایستهٔ تست — زآن کار حذر کن که نبخشد بتو سود

اَکْذَبُ شَیءِ الاَمَلُ .

دروغ ترین چیزها آرزوست .

Nothing is more fallacious than desires .

***

عاقل ز فریب آرزو بر حذر است　　کز هر چیزی دروغ آن بیشتر است
چون تا نرسیده‌ای بدان، یك چیز است　　دستت چو بدان رسید چیزی دگر است

اَکْذِبُوا آمالَکُمْ وَاغْتَنِمُوا اَجالَکُمْ بِاَحْسَنِ اَعْمالِکُمْ .

آرزوهای خود را تکذیب کنید وفرصت ها را برای نیکوکاری غنیمت شمارید .

Deny your desires and, by doing good , take the est advantage of your opportunity.

***

سر رشتهٔ حرص و آز را کوته دار　　بر نقش و نگار آرزو دل مسپار
این فرصت ده روزه غنیمت بشمار　　با کار صواب خود ثوابی بکف آر

اَكْرِمْ وُدَّكَ ، وَاحْفِظْ عَهْدَكَ .

دوست خود را گرامی شمار وعهد خود را نگاهدار .

Respect your friends and keep your promise .

***

چون یار بدست تو نیاید بسیار　　مگذار که از دست رود دامن یار
هر دوست که یافتی عزیزش بشمار　　هرعهد که بسته‌ای نگاهش میدار

اَكْيَسُ الْكَيْسِ التُّقَىٰ ، اَهْلَكُ شَيْءِ الْهَوَىٰ .

پرهیز بهترین زیرکی وهوسرانی کشنده ترین چیزاست .

Chastity is the best form of smartness; and sensulity , the most harmful thing .

***

چون آز و هوس مایهٔ هرتقصیر است　　پرهیز از آن نکوترین تدبیر است
شمشیر هوس کشنده تر از تیر است　　بس کشته که افتادهٔ این شمشیر است

اَلْإِحْسَانُ مَحَبَّةٌ ، اَلشُّحُّ مَسَبَّةٌ .

بخشش مایهٔ دوستی و بخل باعث دشمنی است .

Generosity leads to friendship; avarice causes enmity.

***

احسان در شادی به رخت بگشاید　　خست به ملال ومحنتت افزاید
از بخشش و بذل، دوستی میآید　　وز خست و بخل دشمنی میزاید

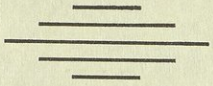

اَلتَّدْبِيرُ بِالرَّأْيِ ، اَلرَّأْيُ بِالْفِكْرِ .

تدبیر نکو بسته به رأی نکو ورأی نکو بسته به اندیشهٔ درست است .

Good planning depends on good judgement; good judgement, on good thinking .

***

رهرو که مدد زعقل و تدبیر نجست　　گردید دچار لغزش از گام نخست
تدبیر نکو بسته به آراء نکوست　　آراء نکو بسته به افکار درست

اَلْحِرْمانُ خِذْلانٌ ، اَلْقَنْيَةُ اَحْزانٌ · اَلْاَمَلُ خُوّانٌ .

درمحرومیت خواری و درجمع مال غم وغصه است . آرزو نیز خیانتکار میباشد .

Deprivation of wealth debases you ; and , also , accumulation of it distresses. Desire is treacherous .

***

درفقر اگر کسی بگیتی خوار است — در جستن مال هم غم بسیار است
زنهار فریب آرزو را نخوری — زآن روی که آرزو خیانتکار است

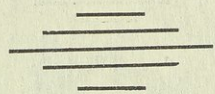

اَلْحَسَدُ يُضْنِي ، اَلْحِقْدُ يُدْوِي .

رشك مایهٔ لاغری و کینه باعث بیماری است .

Jealousy weakens the body and hatred sickens it .

***

از کینه و رشك بر حذر باش ای یار — وزاین دوهمیشه جسم وجان عاری دار
کز آتش رشك جسم گردد لاغر — وز آفت کینه روح گردد بیمار

اَلدُّنیا تُغوی ، اَلشَّهوَةُ تُغری .

دنیاطلبی گمراهی وشهوترانی آزمندی میآورد .

Mammonism misleads; and sensuality causes avidity.

***

مگذار که شیطان لعین ره زندت — با دست هوس زجای خود بر کندت
دنیا طلبی به گمرهی انجامد — شهوترانی به حرص و آز افکندت

اَلدَّینُ رِقٌّ ، اَلقَضاءُ عِتقٌ .

قرض داری بندگی و ادای قرض آزادگی است :

Indeptedness is slavery and repaying it is freedom .

***

ویرانه اگر خانه ز بنیاد شود — به زآنکه به قرض کردن آباد شود
چون بنده بود کسی که قرضی دارد — کز بعد ادای قرض آزاد شود

اَلرِّزْقُ مَقْسُومٌ ، اَلْحَرِيصُ مَحْرُومٌ .

روزی قسمت شده و حریص محروم است .

Livelihood is allotted; and the geedy man who tries to get more than his lot will be disappointed .

***

زآنجای که رزق هر کسی مقسوم است، از سفرهٔ رزق قسمتش معلوم است
وآنکس که حریص است وفزون‌تر خواهد هر چند بخود رنج دهد محروم است

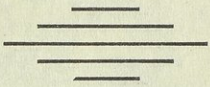

اَلشَّهَوَاتُ آفَاتٌ ، اَللَّذَّاتُ مُفْسِدَاتٌ .

شهوترانی گزندها و لذت طلبی تباهی ازپی‌میآورد .

Sensuality is harmful and pleasure-seeking leads to corruptions .

***

آنکو ره شهوت و هوس بسپارد زین ره تن و جان خویش میآزارد
شهوت رانی گزند در پی دارد لذت طلبی نیز تباهی آرد

اَلطّاعَةُ تُنجي ، اَلمَعصِيَةُ تُردي .

فرمان خدابردن مایهٔ نجات ونافرمانی او باعث هلاکت است .

Obeisance to God is the way of salvation and disobedience leads to distruction .

***

آن مرد که از قهر خدا دارد باك — باید دل خویش از گنه سازد پاك
فرمانبری اوست بهین راه نجات — نا فرمانی است بدترین دام هلاك

اَلعَقلُ قُربَةٌ ، اَلحُمقُ غُربَةٌ .

خرد آدمی را بمقصد نزدیك وبیخردی دورمیکند .

Wisdom helps you to reach your goal but foolishness keeps you away from it .

***

گرجاهل وخشك مغز ومغرور افتی — محروم زهر مراد و منظور افتی
از راه خرد، شوی به مقصد نزدیك — وز بیخردی ز مقصدت دور افتی

اَلعِلمُ بِالفَهمِ ، اَلفَهمُ بِالفِطنَةِ ؛ اَلفِطنَةُ بِالبَصیرَةِ .

تحصیل دانائی بسته بفهم، فهم نتیجهٔ هوشیاری وهوشیاری حاصل بینائی است .

Acquiring knowledge depends on understanding , understanding is the result of intelligence and intelligence is produced by perceptability .

***

تحصیل کمال و هنر و دانائی بسته است به فیض فهم و روشن رائی
وآن فهم بود نتیجهٔ هشیاری وآن هشیاری است حاصل بینائی

اَلفَقرُ یُنسِی .

بیخردی فراموشی میآورد .

Poverty brings forgetfulness.

***

با مرد تهیدست دمادم مستیز کاو بهرچه از بدی ندارد پرهیز
مسکین زبد و خوب نمیآرد یاد چون بیچیزی برد ز خاطرهمه چیز

الفِكر رشد ، الغفلة فقد .

اندیشه سبب راه بردن وغفلت مایهٔ گم کردن است .

By thinking you can find the way and by negligence you lose it .

***

زآن صید که در کمند تو سر بنهد　　غافل چو شوی زبندت آخر بجهد
اندیشه چه راه ها که روشن سازد　　غفلت چه امید ها که برباد دهد

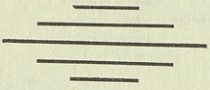

الفِكر يهدي .

اندیشه راهنماست .

Thinking leads the mind .

***

اندیشهٔ مرد ، سازد اورا آگاه　　از اینکه کجا راه و کجا باشد چاه
فکر تو همیشه رهنمای تو بود　　بی فکر مرو پیش که گردی گمراه

اَلْيَقْظَةُ نُورٌ؛ اَلْغَفْلَةُ غُرُورٌ

بیداری روشنی وغفلت گمراهی است.

Vigilance clarifies the mind and negligence misleads.

***

در سایهٔ تیز بینی و هشیاری — هر کار زعیب و نقص ماند عاری
روشن سازد ره ترا بیداری — گمره کندت غفلت و سهل انگاری

اُهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَالتَّهَجُّمِ إِلَى السَّيِّئَاتِ.

ازشهوترانی بگریزید که شما را بگناهکاری وبدکرداری میکشاند.

Avoid sensuality which leads you to committng the sins and doing evil.

***

بگریز ز شهوت که ترا خوار کند — وندر دو جهان کار ترا زار کند
هم آنکه گناهان تو سنگین سازد — هم آنکه بدی های تو بسیار کند

الامنُ اغترارٌ .

ایمن شدن فریب خوردن است .

Feeling safe is a cause for being deceived .

***

رهرو که ز راه خویش ایمن باشد — ای بس که دچار کید رهزن باشد

از فتنهٔ روزگار ایمن ماندن — غافل شدن و فریب خوردن باشد

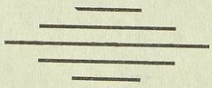

الایثارُ فضیلةٌ ؛ الاحتکارُ رذیلةٌ .

بخشش مایهٔ برتری واحتکارارزاق پستی است .

Generosity brings superiority . Hoarding of food stuff means baseness .

***

آنکس که به بخشش و کرم طاق بود — بر او همه کس مایل و مشتاق بود

وآن کز پی احتکار ارزاق بود — رذل است و بری ز حسن اخلاق بود

الايمان نجاة ؛ التوبة ممحاة .

ایمان مایهٔ رستگاری وتوبه پاك کنندهٔ گناه است .

Faith is the way to salvation and repentance absolves you from the sins .

***

مؤمن شو وجزرضای حق هیچ‌مخواه — رفتی چو ره خلاف بر گرد از راه
ایمان ره رستگاری و پیروزی است — توبه است یگانه مایهٔ محو گناه

اَلتَّقَلُّ وَلاالتَّذَلُّ .

اندك یافتن بهتراز خوارشدن است .

To get little is better than to be debased for more .

***

تا پای بدامن قناعت داری ، — از عزت و احترام برخورداری
اندك یابی نکوتر است از خواری — اندر طمع فزونی و بسیاری

اَلتَّواضُعُ رَأْسُ العَقْلِ ، اَلتَّكَبُّرُ رَأْسُ الجَهْلِ .

فروتنی آغاز خرد و کبروغروراول بیخردی است .

Humbleness in the beginning of wisdom; proudness the beginning of foolishness.

***

چون دم ز کمال و خرد و عقل زدی　　پرهیز کن ازهرچه که عیب است وبدی
اظهار فروتنی است آغاز خرد　　کبر است و غرور اول بیخردی

اَلتَّوفيقُ رَحمَةٌ .

توفیق رحمت خداوند است .

Success is God's mercy .

***

هرچند دلت به سعی خرسند بود　　بی یاری حق پای تو دربند بود
کن شکر چو توفیق بیابی زیرا　　توفیق چو رحمت خداوند بود

اَلْجَوادُ فِي الدُّنْيا مَحْمودٌ وَفِي الْاٰخِرَةِ مَسْعُودٌ .

بخشنده دردنیا ستوده ودر آخرت خوشبخت است .

A generous person is praised in this world and happy in the other .

***

هرجا که جوانمرد کریم آرد رخت — هرگز نفتد به کار او عقدهٔ سخت

بخشنده، رسد بکام در هر دو جهان — کاینجای ستوده است وآنجا خوشبخت

اَلْحِسابُ قَبْلَ الْعِقابِ ، الثَّوابُ بَعْدَ الْحِسابِ .

حساب پیش ازعذاب وثواب بعد ازحساب است .

Judgement comes before punishment aud reward after judgement .

***

تا کار بد کسی نیاید به حساب — بهر گنه او ننویسند عذاب

تا کار نکو نیز نگردد معلوم — هرگز به نکو کار نبخشند ثواب

اَلْحَسَدُ شَرُّ الْاَمْرَاضِ .

حسد بدترین مرض است .

Jealousy is the worst illness .

***

تا چشم به جاه و مال مردم داری　　از رشك روان خویش میآزاری
از رشك حذر کن ای برادر زیرا　　رشك و حسد است بدترین بیماری

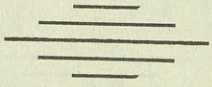

اَلْحِلْمُ زَيْنُ الْخُلُقِ .

بردباری زیوراخلاق است .

Patience is adornment of character .

***

هرچند که مرد خلق و خویش دلجوست　　گر زود غضبناك شود کاهش اوست
کن خوی به حلم و بردباری ایدوست　　زآنروی که حلم، زیورخوی نکوست

اَلْخَوْفُ مِنَ اللّٰهِ فِي الدُّنْيا يُؤْمِنُ الْخَوْفَ فِي الْاٰخِرَةِ .

ترس ازخدا دردنیا آدمی را ازترس ازاودرآخرت ایمن میدارد .

Fearing God in this world saves one from fearing in the other .

***

آنکس که دلش می تپد ازبیم عقاب　　دوری ز گناه جوید از بهر ثواب
آن مرد که ترسد از خدا در دنیا　　در آخرت است ایمن از ترس عذاب

اَلدُّنْيا سُوقُ الْخُسْرانِ .

گیتی بازار زیانکاری است .

The world is like a market out of which you get nothing but loss .

***

گیتی که درآن کس رخ مقصود ندید،　　وز آتش آن هیچ بجز دود ندید،
بازار خرابی است که سوداگر آن　　بسیار زیان دید ولی سود ندید

اَلرِّفْقُ مِفتاحُ النَّجاحِ .

مدارا کلید پیروزی است .

Moderateness is a key to victory .

***

گر آتش خشم دمبدم افروزی　　جان خود و جان دیگران را سوزی
کن خوی بنرمی و مدارا زیرا　　نرمی است کلید نصرت و پیروزی

اَلصِّدْقُ خَيْرُ القَوْلِ ، الإِخْلاصُ خَيْرُ العَمَلِ .

سخن راست بهترین گفتار و کاری که ازروی پاکدلی است بهترین کرداراست .

To speack out the truth is the best talk and an honest work is the best deed .

***

گفتار تو گر زصدق برخوردار است　　در منطق اخلاق بهین گفتار است
کردارتو گر که ازسر پاکدلی است　　در دیدهٔ عقل بهترین کردار است

اَلصِّدْقُ لِسانُ الحَقِّ .

راستی زبان خداوند است .

Truthfulness is God's language .

***

هر قول که از خدای منان باشد　　زآن راستی و صدق نمایان باشد
از بهر خدا براستگوئی خو کن　　چون راستی از صفات یزدان باشد

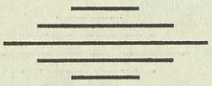

اَلطَّمَعُ مُذِلٌّ ، اَلوَرَعُ مُجِلٌّ .

طمع مایهٔ خواری و پرهیز باعث بزرگی است .

Greed debases and abstinence ennobles you .

***

چون مایهٔ خواری است طمع زآن بگریز　　درپیش کسان آبروی خویش مریز
آن به که زحرص و آزجوئی پرهیز　　تا آنکه بلند قدر باشی و عزیز

العاقِلُ عدوٌ لذّته ، الجاهِلُ عبد شهوته .

دانا دشمن لذت خود ونادان بندهٔ شهوت خود است .

A learned man is opposed to the pleasures and an ignorant man is enslaved by passions .

***

فرزانه کندپیروی ازحکمت‌خویش　　جاهل پی عیش باشد و عشرت خویش
داناست همیشه دشمن لذت خویش　　نادان همه جاست بندهٔ شهوت خویش

العاقِلُ لاینخدِعُ .

خردمند ازهیچکس فریب نمی‌خورد .

A wise man will not be deceived by any body .

***

آنکس که بود بیخرد و بلهوسی　　شاید که خورد فریب هرخار و خسی
وآن مرد که بهره ازخرد برده بسی　　هرگز نخورد فریب از هیچکسی

العفو احسن الاحسان .

عفو بهترین احسان است .

The best form of generosity is to pardon .

***

چون تکیه ترا بمسند فرمان است، شمشیر نفوذ و قدرتت بران است،
ازجرم کسی که خواست پوزش بگذر زآنروی که عفو بهترین احسان است

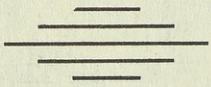

العقل رسول الحق .

خرد پیك خداوندست .

Wisdom is God's messenger .

***

آن مرد که عاقل و خردمند بود از فیض خرد رها ز هربند بود
زآنجا که خرد همچوخدا راهنماست گوئی که خرد پیك خداوند بود

اَلعِلمُ شِفاءُ الجَهلُ شِفاءٌ.

دانش درمان درد و نادانی بدبختی است .

Knowledge is remedy and ignorance is misfortune .

***

علم است مدد کار تو پیوسته چو دوست　　جهل از پی آزار تو مانند عدوست
دانائی مرد درد اوراست دوا　　نادانی او مایهٔ بدبختی اوست

اَلعُمرُ تَفنیهِ اللَّحظاتُ .

عمر را گذشت لحظات بپایان میرساند .

Passing of moments finishes our life .

***

بالای ترا زمانه خم خواهد کرد　　وآنگاه روانهٔ عدم خواهد کرد
هر لحظه که از عمر تو در میگذرد　　یك لحظه هم از عمر تو کم خواهد کرد

العين بريد القلب .

چشم پیك دل است .

The eye is the messenger of the heart .

***

هر چیز که پیش دیدهٔ ما زیباست　　چون چشم ببیند دل ما خواهد خواست

زآنجای که دل میرود اندر پی چشم　　گوئی که دو چشم ما چو پیك دل ماست

الفرص خلص ، الفوت غصص .

فرصت مجال رهائی ازسختی است وازدست رفتنش مایهٔ غم وافسوس است .

Opportunity is a good chance to get rid of difficulty ; and to lose it, is a cause of sorrow .

***

از فرصت خود بهرهٔ کافی بردار　　بگشا گرهی را که فتاده است بکار

فرصت که بود وقت نجات ازهر بند　　از دست چو رفت ، آرد افسوس ببار

الفِطنَةُ هِدايَةٌ ، الغَباوَةُ غِوايَةٌ .

هشیاری مایهٔ رهبری و بیهوشی باعث گمراهی است .

Intelligence leads and bluntness misleads .

***

آنرا که بود زیرکی و آگاهی　　هرگز نکند زکار خود کوتاهی
هشیاری مرد مایهٔ راهبری است　　بیهوشی اوست مایهٔ گمراهی

القَناعَةُ عِفافٌ .

قناعت پاکدامنی است .

Contentment leads to chastity .

***

آنکو به ره حرص قدم بگذارد،　　از حرص بهر جنایتی روی آرد
خو کن به قناعت که زهر آلایش　　دامان ترا پاك نگه میدارد

اَلْكَرِيمُ عِنْدَاللّٰهِ مَحْبُوبٌ مُثَابٌ وَعِنْدَالنَّاسِ مَحْبُوبٌ مُهَابٌ .

مرد بخشنده پیش خداوند پاداش دارد ونزد مردم عزیزوبزرك است .

A generous man is rewarded by God and respected by people .

***

آن مرد که اهل بخشش وجود و سخاست — خوشبخت وسپید روی درهردوسراست
فردا ببر خدا نصیبش پاداش — امروز بپیش خلق قدرش والاست

اَلْمَالُ عَارِيَةٌ ، اَلدُّنْيَا فَانِيَةٌ .

مال دنیا عاریه است ودنیا فانی است .

Wealth is given on loan and the world is transitory .

***

ای آنکه ترا ملك جهان ارزانی است — وندر پی حفظ مال جان افشانی است
مالی که بدان فخر کنی عاریتی است — دنیا که بدان سپرده‌ای دل، فانی است

المحترِس ملقّی .

کسیکه خویشتن دارست به مقصود میرسد .

One who can control himself reaches his aim .

***

از راستروی مرد بمقصود رسد　　زین گنج به هر کسی بسی سود رسد
از کجروشی هر آنکه خودداری کرد　　بر مقصد خویشتن بسی زود رسد

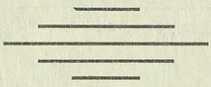

المرض حبس البدن .

بیماری زندان تن است .

Sickness is the prison of the body .

***

آنقدر مکن کجروی و پر خواری　　تا جسم تو گردد از سلامت عاری
غافل مشو از سلامت خود زیرا　　چون زندان است بهر تن بیماری

اَلْمَكْرُ شَيْطَانٌ .

فریبکار مانند شیطان است .

A deceitful man is like a devil .

***

آنجا که فریب و حیله ودستان است　　بر قول کسی ترا چه اطمینان است
از اهل فریب وحیله پرهیز کنید　　زیرا که فریبکار چون شیطان است

اَلْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ ، اَلْمَوْتُ وَلَا اِبْتِذَالُ الْحُرِّيَّةِ .

مرگ بهتر از پست شدن وجان دادن بهتر از خوار کردن آزادی است .

Death is better than baseness, and perdition is better than corruption of freedom .

***

آن مرد که در تنش رگ غیرت هست　　میمیرد و خویش را نمیسازد پست
مردان سر و جان زدست دادند ولی　　آزادی خویش را ندادند از دست

المؤمن من تحمل اذی الناس ولایتأذی احد منه .

دیندار کسی است که از دست همه آزار کشد اما کسی از او آزار نبیند .

A pious man is the one who does not hurt anybody even if he is hurt by all.

***

دانی چه کسی است درحقیقت دیندار ؟ آنکس که شکیبا بود وخوشرفتار
یك عمر گر آزار کشد از همه کس یکدم نکشد کسی زدستش آزار

الوقار حلیة العقل .

سنگینی زیورخرد است .

Gravity is the decoration of wisdom.

***

آن مرد که یکسان ببرش نیك وبداست انسان نبود که بدتر ازدیو ودد است
از دست منه وقار و سنگینی را چون سنگینی زیور عقل و خرد است

الهدیة تجلب المودة .

هدیه دادن دوستی می آورد .

To present gifts brings friendship .

***

از هر چه بنای دوستی بگذارد　　عاقل باید که بهره ای بردارد
با دادن تحفه میتوان دوست گرفت　　چون دادن تحفه دوستی میآرد

اقبلوا النصیحة ممن اهداها الیکم واعقلوها علی انفسکم .

هر پند که کسی بشما میدهد بپذیرید وخود را به پیروی از آن پابند کنید .

Accept the advice from whoever gives it and be determined to practise it.

***

میکوش که بهره ور شوی ازهر پند　　کاین است طریق مردم دانشمند
هر پند که میدهد ترا کس، بپذیر　　وآنگاه بپیروی از آن شو پابند

اَلا اِنَّهُ لَيْسَ لِاَنفُسِكُم ثَمَنٌ اِلَّا الْجَنَّةَ فَلا تَبيعُوها اِلَّا بِها .

بدانید که برای شما جز بهشت چیز دیگری نیست پس هرگز خود را جز ببهشت نفروشید.

Be aware that your price is nothing but paradise ; so, never sell yourself except for it .

***

آنست بهشتی که نرفت از ره زشت — جز در ره احسان و کرم پای نهشت
چون باغ بهشت است بهای تو وبس — هرگز مفروش خویش را جز ببهشت

اَلا تائِبٌ مِن خَطيئَةٍ قَبلَ حُضورِ مَنيَّتِه ؟

آیا کسی نیست که پیش ازمرگ از گناه خود توبه کند ؟

Isn't there anyone who may repent from his sins before his death

***

تا عمر بجاست مرد فرصت دارد — تا روی بدرگاه خداوند آرد
آیا کس نیست کز گنه توبه کند — زآن پیش که مرگ فرصتی نگذارد؟

الاستشارة عين الهداية .

رأی جوئی راه یابی است .

To consult means to find a way .

***

درکار ز مشورت چو داری اکراه — کار تو شود خراب و حال تو تباه
آنکس که زآزمودگان خواهد رأی — از بهر علاج کار خود جوید راه

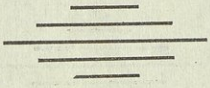

الاعامل لنفسه قبل یوم بؤسه ؟

آیا کسی نیست که قبل از آنکه روزسختش فرارسد برای خود عمل خیری انجام دهد؟

Isn't there anybody who can do a good deed for his salvation , before his hard days in which he will not be able to do anything

***

آیا نبود درین زمان هیچ کسی — کاندر عمل خیر کند جهد بسی
زآن پیش که روزسختش ازپی برسد — وآنگه بعمل نباشدش دسترسی؟

اَلا مُتَزَوِّدٌ لِاٰخِرَتِهِ قَبلَ اُزُوفِ رَحلَتِهِ ؟

آیا کسی نیست که قبل از نزدیك شدن زمان رحلت برای سفر آخرت توشه ای بردارد؟

Isn't there anyone who , before his departure from this world , may prepare provisions for the other

***

آیا نبود کس آنقدر دور اندیش — کاو تا که نیامده است رحلت در پیش
از بهر دیار آخرت برداره — از حسن عمل توشهٔ راهی با خویش؟

اَلا مُستَیقِظٌ مِن غَفلَتِهِ قَبلَ نَفادِ مُدَّتِهِ؟

آیا کسی نیست که قبل از بپایان رسیدن فرصتش از غفلت خود بیدار گردد ؟

Isn't there anybody who can put an end to his negligence before his opportunity comes to an end

***

زآن پیش که ناگاه بلب جان برسد — باید ثمر از عمر به انسان برسد
آیا نشود کسی ز غفلت بیدار — زآن پیش که فرصتش بپایان برسد؟

اَلا مُنتَبِه مِن رَقدَتِه قَبلَ حِينِ مَنِيَّتِه ؟

آیا کسی نیست که پیش ازفرارسیدن‌مرك، از خواب غفلت بیدارشود ؟

Isn't there anybody who can wake up from his negligence before his death

***

چون دورهٔ عمر هر کسی گردد طی — افسوس‌خورد که ازچه‌رفت‌از کف‌وی

آیا نشود خفتهٔ غفلت بیدار — زآن‌پیش که‌خواب مرگ آیدازپی؟

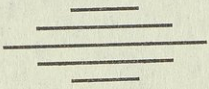

اَلاوَانَّ الدُّنیا دارٌلَم یُسلَم مِنها اِلّابالزُّهدِ فیها وَلایَنجی مِنها بِشَیءٍ کانَ لَها اِلّاحَریدعُ هٰذِهِ اللَّماظَةَ لِاَهلِها .

جهـان خانه ای است که کسی در آن ایمنی نیابد مگر به کناره گیری از آن وهیچکس به آنچه دردنیاست رستگار نمیشود مگر آزاده ای که این ته مانده را به‌اهل‌آن واگذارد.

The world is like a house in which nobody is safe but one who retires from its affairs ; and no one will be saved except the freeman who can leave the world to its worldly people .

***

کس ایمنی از جهان غدار نداشت — جز آنکه به مهر این جهان دل‌نگماشت

وز فتنه رها نشد جز آن آزاده — کاو دنیا را باهل دنیا بگذاشت

اَلاوَاِنَّ الدُّنیاقَدْتَصَرَّمَتْ وَاٰذَنَتْ بِاِنْقِضائِهاوَتَنَکَّرَمَعْرُوفُهاوَصارَحَدیدُهارَثاً وَثَمینُها غَثّاً .

آگاه باش که دنیا بند ها را گسسته وما را از فنای نعمتش آگاه ساخته است . معروفش منکر، نوش کهنه وچاقش لاغرشده است .

Be aware that the world has cut all the ties and warned us of its transience ; its good is bad , its new is old and its thick is thin.

***

دنیا که گسسته بند ها را یکسر ما را ز فنای نعمتش داده خبر
هم معروفش شده است اکنون منکر هم گشته نوش کهنه و چاقش لاغر

اَلاوَاِنَّ الْقَناعَةَ وَغَلَبَةَ الشَّهْوَةِ مِنْ اَکْبَرِ الْعِفافِ.

بدان که قناعت وغلبه برشهوت بهترین راه پاکدامنی است .

Be aware that contentment and overcoming passions is the best way which leads to chastity .

***

تا پاك ز آلایش و لغزش مانی راهی به ازین نیست که تا بتوانی
با قسمت خویشتن قناعت بکنی وز شهوت نفس نیز رو گردانی

البطنة تمنع الفطنة .

شکمخواری آفت هوشیاری است .

Gluttony is the bane of intelligence .

***

پرخواری آدمی است چون بیماری　　سازد تن و جانش ز سلامت عاری
پرهیز کن ای عزیز از پر خواری　　چون پر خواری است آفت هشیاری

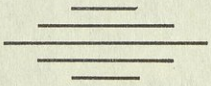

التکبر في الولایة ذل في العزل .

تکبر درهنگام فرمانروائی مایهٔ خواری دروقت بر کناری از کارست .

Arrogance during governorship results in being despised during retirement .

***

امروز که بر خلق حکومت داری　　گر کبرو غروروخودسری پیش آری
فردا که ز کار بر کنارت کردند　　از چشم کسان افتی و بینی خواری

اَلْحِرْصُ عَلامَةُ الفقرِ .

حرص نشانهٔ بی‌چیزی است .

Greed is a sign of poverty.

***

مرد است نیازمند تا دارد آز — هر چند برویش در تروت شده باز
آنکس که حریص است، فقیر است فقیر — چون حرص و طمع نشان فقر است و نیاز

اَلْحَقُودُ لا راحَةَ لَهُ

کینه ور آسودگی ندارد .

A vindictive person can not enjoy the peace of mind.

***

از کینه و بغض پاك گردان سینه — روشندل وصاف باش چون آئینه
چون آنکه فتاده خار در پیرهنش — آسوده نباشد آنکه دارد کینه

الحياء مفتاح الخير؛ الوقحة عنوان الشر.

حیا کلید نیکی و بیشرمی آغاز بدی است.

Modesty is the key to goodness and impudence is the commencement of evil-doing.

***

کژخوئی و بد رهی است ازبیخردی — تندی وخشونت است دیوی و ددی
شرم است و حیا کلید نیکو منشی — گستاخی وخیرگی است آغاز بدی

الزم الصمت فادنی نفعه السلامة.

خاموشی پیش گیر که کمترین منفعتش مصون ماندن ازخطاست.

Keep silent for being safe from error is the least benefit of it.

***

آنکو همه جا زبان بگفتار گشود — اندر سخنش بسی خطا روی نمود
خاموش نشین که کمترین منفعتش — آنست که ازخطا مصون خواهی بود

الزموا الجماعة واجتنبوا الفرقة .

همراه جماعت باشید واز پراکندگی بپرهیزید .

Keep close with the folks and avoid dispersion.

***

باید که بجا چو کوه پاینده شوید　　چون کاه چرا زجای خود کنده شوید
مانید قوی چو با جماعت باشید　　گردید ضعیف چون پراکنده شوید

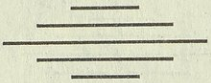

الصبر جنة الفاقة .

شکیبائی سپر تنگدستی است .

Patience is like a shield against poverty .

***

گر چهرهٔ دیو تیره بختی است مهیب　　ور راه نجات از آن ترا نیست نصیب
کن صبر که پیش تیر بدبختی و فقر　　کس را سپری نیست به از صبر و شکیب

اَلعقلُ مُصلِحُ کلِّ اَمرٍ .

عقل همهٔ کارها را اصلاح میکند .

wisdom corrects everything .

***

عقل است چراغ، هر شب تاری را　　بیرون کشد ازپای تو هر خاری را
کی دیده کسی چنین مدد گاری را　　چون عقل کند درست هر کاری را

اَلفِکرُ یُنیرُ اللُّبَّ .

فکرعقل را روشن میکند .

Thinking clarifies the mind .

***

هر راه که بی فکر معین گردد　　هر کس که رود دچار رهزن گردد
از فکر مدد گیر اگر داری عقل　　کز پرتو فکر عقل روشن گردد

المال نهب الحوادث ، المال سلوة الوارث .

مال را حوادث غارت میکند . مال مایه آسایش وارث است .

Wealth will be plundered by events and will only secure the comfort of the heirs .

***

در عرصهٔ روزگار بس مکنت ومال　　گردیده ز تاراج حوادث پامال
مال است برای صاحبش رنج و ملال　　لیکن زبرای وارثان عشرت و حال

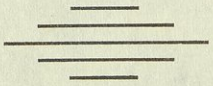

المعروف لایتم الا بثلث : بتصغیره و تعجیله وستره ، فانك اذا صغرته فقد عظمته واذا عجلته فقد هنأته واذا سترته فقد تممته .

احسان تمام نشود مگر به سه چیز: به کوچك انگاشتن آن ، تعجیل در آن وپنهان داشتن آن . چون کوچکش انگاری ، بزرگش کنی . چون در آن تعجیل کنی ، شیرینش سازی وچون پنهانش داری کاملش نمائی .

Beneficence will not be perfected but by three things: considering it little , hurry in doing it and concealing it ; when you consider it small you make it great , when you hurry to do it you make it sweet and when you conseal it you make it perfect.

***

احسان چو کنی بمستحقان ایدل　　نا قابلش انگار که گردد قابل
تعجیل در آن کن که شود شیرین تر　　پنهانش دار تا که گردد کامل

اَلنّاسُ مِنْ خَوْفِ الذُّلِّ مُتَعَجِّلُو الذُّلِّ .

مردم ازترس ذلت بسوی مذلت میشتابند .

People will often be abjected just for fear of the very abjectness .

***

ما تا که بدفع زهر غم پردازیم — با زهر شراب جان تبه میسازیم
کوشیم که تا زیك مذلت برهیم — خود را بمذلتی دگر اندازیم

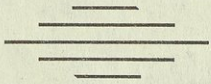

اَلنّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ اِلّا مَنْ عَصَمَ اللّٰهُ .

همه کس دارای عیب و نقص است مگر آنکسی که خداوند نگاهش داشته است .

All people are defective and deficient except those whom God saves .

***

خود را بخدا اگر کسی نسپارد — بس دام که شیطان برهش بگذارد
از لکه عیب و نقص کس نیست بری — جز آنکه خداوند نگاهش دارد

اِنَّ اَحْمَدَ الْاُمُورِ عَاقِبَةً الصَّبْرُ .

پایان شکیبائی خوش ترین پایان است .

Patience has the happiest ending .

***

از رنج، ترا اگرچه بر لب جان است　　گر صبر کنی، تحملش آسان است
بس درد که صبر بهر آن درمان است　　پایان شکیب خوش ترین پایان است

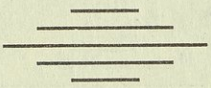

اِنَّ اَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَواباً اَلْبِرُّ .

پاداش نکوکاری از هر اجری زود تر میرسد .

The quickest reward is that of beneficence .

***

آن مرد که نیکخوی و خوشرفتار است　　از لطف خدا و خلق برخوردار است
آن اجر که زود تر زهر اجر رسد　　پاداش نکو کاری نیکو کار است

اِنَّ اَعْجَلَ الْعُقُوبَةِ ، عُقُوبَةُ الْبَغْيِ .

کیفر بیداد گری ازهر کیفری زود ترمیرسد .

The quickest punishment is that of cruelty.

***

آن کز ره بیداد گری رهسپر است — هم خصم خدا وهم عدوی بشر است
بدبخت‌هر آنکسی که بیداد گراست — چون‌از همه کس کیفراو زودتر است

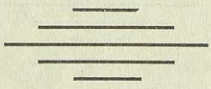

اِنَّ اَفْضَلَ اَخْلاقِ الرِّجالِ الْحِلْمُ .

بردباری بهترین صفت مردان است .

Patience is man's best charater .

***

پرهیز ز خشم و بیقراری بهتر — آرامش و صبر و پایداری بهتر
ایدوست بحلم و بردباری خو کن — کزهر صفتی است بردباری بهتر

اِنَّ النِّساءَ هِمَّهُنَّ زِينَةُ الحَيوةِ الدُّنيا وَالفَسادُ فِيها .

همت زنان مصروف آراستن زندگی دنیائی وفساد کردن در آن است .

Women endeavour to make up the worldly life and lead the world to corruption .

***

ای آنکه به مهر زن نهادی گردن — دانی بچه مصروف شود همت زن ؟
آراستن زندگی دنیائی — وندر همه جا فساد بر پا کردن

اِنَّ اِمساكَ الحافِظِ اَجمَلُ مِن بَذلِ المُضَيِّعِ .

امساك بجا از بخشش بیجائی که اثر بد داشته باشد بهتر است .

A timely parsimony is better than an untimely generosity which has bad result .

***

گه صلح نکوتر و گهی دعوا به — گه قهر ز مهر و زشت از زیبا به
بخشش هم اگر بجا نباشد خوش نیست — امساك بجا ز بخشش بیجا به

اِنَّ النُّفُوسَ اِذا تناسبت ائتلفت .

آنان که میانشان هماهنگی است زود بیکدیگر خومیگیرند .

Those who have concordance will soon become intimate to one another .

***

بس خلق که باهمند و از هم سیرند — چون نا سازند مهر هم نپذیرند
آنان که میانشان هماهنگی هست — بس زود به مهر یکدگر خو گیرند

اِنَّ طِباعَكَ تدعوك ما اَلِفته .

طبع توترا بسوی چیزی میخواند که به آن الفتش داده ای .

Your nature attracts you to whatever it is acquainted with .

***

گر طبع به بند عادتی در ماند — شاید که دگرنجات از آن نتواند
چون طبع به هر چه عادتش دادی تو — پیوسته ترا بسوی آن میخواند

اِنَّ فِي الْخُمُولِ لَرَاحَةً .

در گمنامی آسایش است.

In obscurity you can find tranquility.

***

آن کز پی نام و شهرت و خود کامی است — این شوق و هوس در سر او از خامی است
شهرت زبرای آدمی درد سر است — آسایش اگر که هست در گمنامی است

اِنَّ کُفْرَ النِّعْمَةِ لَوْمٌ .

کفران نعمت سرزنش و ندامت آورد .

Ingratitude deserves blame and brings repentance.

***

هر کس که بخوان نعمتی ره دارد — زآن دور شود چو شکر آن نگذارد
کفران نکنید نعمت یزدان را — چون سرزنش و ندامت از پی دارد

اِنَّ لِسانَكَ يَقتَضيكَ ماعَوَّدتَهُ .

زبان توهمان را اقتضا میکند که بدان عادتش داده ای .

Your tongue demands whatever it is accustomed to .

***

آن حرف که ناپسند باشد ای مرد — هرگز بزبان خود نباید آورد
زیرا تو بهر سخن که عادت داری — آن نیز زبانت اقتضا خواهد کرد

اِنَّ مِنَ النِّعمَةِ تَعذُّرَ المَعاصي .

عاجز بودن از ارتکاب گناه ازجمله نعمت هاست .

It is one of blessings not to be able to commit a sin .

***

گر دستت نیست به کاری که خطاست — این نیز نشانه ای ز الطاف خداست
گر عاجزی از اینکه گناهی بکنی — کن شکر که این عجز هم از نعمت هاست

الحاسد يظهر وُدّه في اقواله ويخفي بغضه في افعاله فله اسم الصديق و صفة العدو .

حسود مهربانی خودرا در گفتار ظاهر میکند و کین توزی خودرا در کردار خود پنهان میدارد . او اسم دوست وصفت دشمن را دارد .

A jealous man shows kindness in his words and conceals hatred in his deeds . He is nominally a friend and actually an enemy .

***

مهری که حسود راست در گفتاراست — کین توزی اونهفته در کردار است
منگر که باسم دوست باشد با تو — زیرا بصفت چو دشمنی خونخواراست

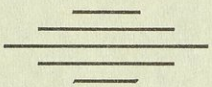

الناس ابناء الدنيا ولا يلام الرجل على حب امه .

مردم فرزندان گیتی هستند و کسی را نمیتوان بخاطردوستی مادرسرزنش کرد .

People are in fact the children of the world; and no one can be blamed for love of one's mother .

***

نبود عجب ارخلق چه خواروچه عزیز — باشد دلشان ز مهر دنیا لبریز
فرزندانند مادر گیتی را — نتوان بکسی گفت زمادر بگریز

أنا داعيكم على طاعة ربكم ومرشدكم إلى فرائض دينكم ودليلكم إلى ما ينجيكم

من شمارا به پرستش خدا میخوانم و شمارا بسوی واجبات دین ارشاد میکنم و بسوی آنچه شمارا رستگار میسازد رهبری مینمایم .

I call you to worship God , guid you to perform religious duties and lead you to the path of salvation .

***

من اهل جهان را سوی حق میخوانم — من مرشد مردم به ره ایمانم
من رهبر خلقم و سخن میرانم — زآن راه که راه رستگاری دانم

إن أردت قطيعة أخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع إليها إن بدا له ذلك يوما .

اگرخواستی ازبرادرت بگسلی چیزی از مهرخود در قلب او باقی گذار که اگر روزی لازم شد به آن رجوع کند .

If you want to break with your brother , do it in such a way that some affection towards you may be left in his heart and he may refer to it one day if necessary.

***

افتاد ترا چو با برادر پیکار — جائی ز برای صلح باقی بگذار
تا خواست اگرسوی تو آید روزی — این کار برای او نباشد دشوار

اِنِ اسْتَتَمْتَ عَلیٰ وَدودٍ فَاحْرِزْ مَعَهُ مِنْ اَمْرِكَ وَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ سِرِّكَ مٰا لَعَلَّكَ اَنْ تَنْدَمَ عَلَيْهِ وَقْتاً مٰا .

اگرخواستی دوستی را بحد اعلا رسانی همه کارهای خود را بادوستت درمیان مگذار وهمه اسرار خود را با اومگو که اگرزمانی ازاو باز گشتی پشیمان نشوی .

When you want to be most intimate with your friend , do not tell him all of your affairs, nor your secrets; or else , you will be sorry for it one day when you have turned away from him .

***

با دوست اگر زیاد گشتی یکرو — هر راز که داشتی باو باز مگو
کز دشمنی اش ترانباشد باکی — روزی که دلت خواست ببری از او

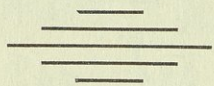

اِنَّ الْاُمُورَ اِذٰا تَشٰابَهَتْ اُعْتُبِرَ اٰخِرُهٰا بِاَوَّلِهٰا .

وقتیکه کارها شبیه یکدیگرند ازروی اولین آنها میتوان به‌وضع آخرین آنها پی برد.

When the affairs are similar to one another you can judge the state of the last of them by considering the state of the first .

***

آنجای که کارهاست بر یك منوال — هر یك بحقیقت دگری راست مثال
چون نیك به اولین آنها نگرند — دانند که باشد آخرینش بچه حال

اِنَّ النَّفسَ ابعدُ شیءٍ منزعاً و اِنَّها لاتزالُ تنزعُ الی معصیةٍ فی هوی .

نفس بسوی خدا ازهمه کند ترمیرود وهمیشه بسوی گناه روان است .

Man's nature is slowest in going to God and fastest in committing sins .

***

نفس است چوابلیس که سازد همه جا　　دست همه را زدامن خیر جدا
نفس تو که بس کند رود سوی خدا　　آوخ که عجب تند رود سوی خطا

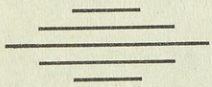

اِنَّ ذِهابَ الذّاهِبینَ لَعِبرةٌ لِلقومِ المُتَخَلِّفینَ .

رفتن روندگان عبرتی است برای بازماندگان .

Departure of those who pass away is the best warning for those who are left yet .

***

باید چو گذشت زین جهان گذران　　بار سبك است بهتر از بار گران
خود رفتن آنکسان که رفتند این راه　　آئینهٔ عبرتی است بهر دگران

اِنْ صَبَرتَ جَرَى عَلَيكَ القَلَمُ وَانتَ مَأجُورٌ ؛ اِنْ جَزِعتَ جَرَى عَلَيكَ القَدَرُ وَ اَنتَ مَازُورٌ .

اگرصبر کنی قضای خدا برتو میگذرد و تو نیزاجر می‌یابی و اگر بیتابی کنی از آنچه مقدر است رهائی نیابی و گناهکارهم میشوی .

If you be patient your fate will pass over and you will be rewarded for your patience ; but by impatience , you can not get rid of whatever is God's decree and you will be guilty of impatience too .

***

گر صبر کنی پیشه بهنگام بلا — ماند بتو اجر و بگذرد برتو قضا
ور بیتابی کنی رود اجر بباد — وز چنگ قدرهم نشوی هیچ رها

اِنَّ عُمرَكَ مَهرُ سَعادَتِكَ اِنْ اَنفَدتَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّكَ .

عمرتوکابین سعادت تست اگرآنرا صرف پرستش خدای خود کرده باشی .

Your life is endowed to you for your happiness if you spend it in God-worshipping .

***

گرخوب ونکو هردو سرای توشود — از فیض عبادت و دعای تو شود
کابین سعادت تو گردد عمرت — گرصرف پرستش خدای تو شود

اِنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَعِبْرَةً لِذَوِي اللُّبِّ وَالْاِعْتِبَارِ .

برای کسانیکه خردمند و بصیرند درهرچیزی پند وعبرتی است .

There are advices and examples enough in everything for those who are wise ano clear-sighted

***

احوال گنهکار که در بند بود — از دفتر عبرت ورقی چند بود
آنکس که بصیراست و خردمند بود — بهرش همه چیز عبرت و پند بود

اِنْ كَانَ فِي الْغَضَبِ الْاِنْتِصَارُ فَفِي الْحِلْمِ ثَوَابُ الْاَبْرَارِ .

اگردرخشم پیروزی است دربردباری مزد نیکوکاران است .

If anger may result in victory forbearance has the reward of goodness .

***

در خشم روان خویش میآزاری — در حلم وقار خود نگه میداری
در خشم اگر گمان نصرت داری — در حلم بود ثواب نیکو کاری

اِنْ كانَ فِي الْكَلامِ الْبَلاغَةُ فَفِي الصَّمْتِ السَّلامَةُ مِنَ الْعِثارِ .

اگردرسخن گفتن شیوائی ورسائی است درخاموشی نیزایمنی ازلغزش است .

If there may be an art of eloquence in speech ; there is a chance of safeness from error in silence .

***

از بهرسخنگوی گر این فخربجاست — کاو را سخنی روان و شیوا و رساست
از بهرخموش نیز این بهره بس است — کاو تا لب خویش بسته ایمن زخطاست

اِنَّكَ اِنْ سالَمْتَ اللّٰهَ سَلِمْتَ وَفُزْتَ .

اگرتسلیم خدا شوی سالم مانی ورهائی یابی .

If you submit to God you will be safe and secured .

***

آسان ندهی چو تن بفرمان خدا — کار تو شود سخت تر از چون و چرا
گردن چو نهی به بند تسلیم و رضا — گردی بسلامت از دو صد بند رها

اِنَّكَ فی سَبیلِ مَنْ کانَ قَبْلَكَ فَاجْعَلْ جِدَّكَ لِاٰخِرَتِكَ وَلا تَکْثِرْ بِعَمَلِ الدُّنیا.

تو در آن راهی هستی که دیگری پیش از تو بود. پس در پی کار آخرت کوشش کن و بسیار بکار دنیا دل مسپار .

You are in the path that some one else has gone trough it before you ; so , try to achieve succes for the other world and do not be attached to this world so much .

***

زین ره که در آن تراست امروز گذار — پیش از تو گذشته اند خلقی بسیار
پس در پی کار آن جهان کوشش کن — بسیار به کار این جهان دل مسپار

اِنَّکُمْ اِلی اِعْرابِ الْاَعْمالِ اَحْوَجُ مِنْکُمْ اِلی اِعْرابِ الْاَقْوالِ .

شما به نشان دادن کردار درست نیازمندتر یدتا بگفتاردرست .

Right action is more necessary for you than right words

***

چون زیورآدمی است رفتار درست — باید همه باشند پی کار درست
مردم به نشان دادن کردار درست — محتاج ترند تا بگفتار درست

اِنَّكُمْ بِاَعْمالِكُمْ مُجازُونَ وَبِها مُرْتَهَنُونَ .

شما جزای کردارخود را میگیرید ودر گروکارخود هستید .

You are credited by your deeds; you will be rewarded or punished for them .

***

آنانکه پی خوبی رفتار خودند — در فکر سبك ساختن بار خودند
مردم همه اندر گرو کار خودند — چون بهره ورازجزای کردار خودند

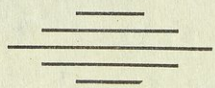

اِنَّكَ مُدْرِكٌ قِسْمَكَ وَمَضْمُونٌ رِزْقَكَ وَ مُسْتَوْفٍ ما كُتِبَ لَكَ فَارْحِ نَفْسَكَ مِنْ شَقاءِ الْحِرْصِ وَمَذِلَّةِ الطَّلَبِ وَثِقْ بِاللّٰهِ وَخَفِّضْ فِي الْمُكْتَسَبِ .

توبهره خود را می‌یابی و روزی نو بتو میرسد و آنچه بتو نوشته شده‌است خواهی گرفت. پس‌خودرا از بد بختی آزمندی وخواری آسوده کن وبخدا متکی باش و درکار و کسب آرامش داشته باش .

You will get your lot, your livelihood and whatever is decreed to you ; so , try to get rid of the baseness of greed and asking, trust in God and do your work calmly .

***

چون میرسد ایدوست زبهر تودرست — آن رزق که ازخوان قضا بهرهٔ تست
گیری زچه‌ازحرص‌وطمع برخودسخت؟ — باشی زچه در توکل وایمان سست؟

اِنَّمَا الْحَزْمُ طَاعَةُ اللّٰهِ وَمَعْصِيَةُ النَّفْسِ .

دوراندیشی بردن فرمان خدا وسرپیچی ازهوای نفس است .

Prudence is to obey God and turn away from passions .

***

گر راه زروی حزم وبینش پوئی — حزم آن باشد که ترك شهوت گوئی
دل را بخدای خویش نزدیك کنی — وز دام هوای نفس دوری جوئی

اِنَّمَا سَادَةُ اَهْلِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ جَوَادٌ .

بزرگی دنیا وآخرت نصیب کسی است که بخشنده باشد .

Dignified in the two world is the one who is generous.

***

آن‌دست که‌همچوابر گوهربار است — خاك از اثر بخشش او گلزار است
اندر دوجهان بزرگ وذیمقداراست — آن مرد که بخشنده و نیکوکار است

اِنَّ لِلْقُلُوبِ خَواطِرَ سوءٍ وَ الْعُقُولُ تَزْجُرُ عَنْها .

در دلها خیالات بدی است و عقل‌ها از آنها جلوگیری میکنند .

There are harmful intentions in the heart and the mind prevents them from being practised .

***

هرگز نشوند عقل وشهوت دمساز — چون عقل بود مخالف شهوت و آز
دل درپی ارتکاب اعمال بد است — عقل است که از بدی ترا دارد باز

اِنّي اَخافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ عَلِيمِ اللِّسانِ وَ مُنافِقِ الْجَنانِ يَقُولُ ما تَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُ ما تُنْكِرُونَ .

میترسم بشما آزار رساند هر کسی که به زبان دانا و به دل دوروست. سخنی میگوید که میدانید اما عملی میکند که از آن بیزارید .

I fear that you may be hurt by those who are wise by tongue and hypocrite by heart; they say something which you know and do what you resent .

***

ترسم بتو ایدوست رساند آزار — هر کس که بود بد دل و نیکو گفتار
گوید بتو آنچه را که باشد نیکو — اما کند آن کار کز آنی بیزار

اَفْضَلُ الْاِخْلاصِ الْيَأْسُ مِمّا فِي اَيْدِي النّاسِ .

بالاترین پایهٔ اخلاص دل بر کندن است از آنچه در دست مردم است .

The highest degree of being sincere with God is abandonment of everything which is in the people's hand .

***

آن قوم که خود را بخدا بسپارند — برخلق خدا چراه گر روی آرند ؟
آنکس که براستی دلش روبخداست — دل بر کند از آنچه که مردم دارند

اِيّاكَ اَنْ تُخْرِجَ صَدِيقَكَ اِخْراجاً تُخْرِجُهُ عَنْ مَوَدَّتِكَ وَ اسْتَبْقِ لَهُ اُنْسَكَ مَوْضِعاً تَثِقُ بِالرُّجُوعِ اِلَيْهِ .

دوستت‌را چنان دور مکن که از دایرهٔ دوستی خود بیرونش کرده باشی وچیزی از مهر خود درقلب او باقی گذار که باعتماد آن بتوانی بار دیگر بپیش او باز گردی .

Do not drive away your friend in such a way that he leaves you for ever ; and let him feel still some affection towards you so that you can refer to him again .

***

زنهار که ازدوست چو گردانی رو — کاری نکنی که او شود با تو عدو
بگذار که مهر تو بماند بدلش — تا بتوانی ز نو کنی روی بدو

إيّاكَ أنْ تعتمدَ على اللّئيمِ فإنّهُ يخذُلُ منِ اعتمدَ عليهِ .

هرگز به فرومایه تکیه مکن چون هر کس که به او تکیه کند خوار شود .

Never trust a mean man ; for any one who does this , will be despised .

***

آن مرد که بس دنی است در طینت و خو — بیهوده ازو منـاعت طبع مجـو
زنهار که تکیه برفـرومـایـه مکن — چون خوار شود هر که کند تکیه بدو

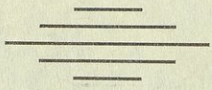

إيّاكَ أنْ تكونَ على النّاسِ طاعِناً و لِنفسِكَ مُداهِناً فتعظُمُ لكَ الحوبةَ و تُحرِمُ المثوبةَ .

بپرهیز از اینکه عیب مردم را ببینی و آنان را سرزنش کنی واز عیب خود چشم پوشی. چون این کار گناه ترا بزرگ میکند و از ثواب محرومت میسازد .

Avoid blaming people for their defects and disregarding your own ones ; because this will magnify your sins and deprive you from rewards .

***

دوری کن از اینکه عیب مردم نگری — وز دیدن عیب خویشتن در گذری
چون گردد ازاین راه گناه تو بزرگ — وز کارنکوی نیـز اجـری نبـری

اِيّاكَ اَنْ تُوحِشَ مُوادَّكَ وَحْشَةً تَفْضي بِهِ اِلىٰ اِخْتِيارِهِ الْبُعْدَ عَنْكَ وَاِيثارَ الْفُرْقَةِ .

دوست خود را چنان رمیده مکن که از تو دوری جوید وجدائی ترا ترجیح دهد .

Do not scare your friend in such a way that he should prefer to separate from you.

***

هشدار که حق دوست باشد منظور — آنگونه میازار دلش را ز غرور
کاو سخت رمد از تو و باشد مجبور — کز پیش تو در گریزد و گردد دور

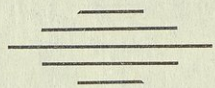

اِيّاكَ اَنْ يَفْقِدَكَ رَبُّكَ عِنْدَ طاعَتِهِ وَ يَراكَ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ فَيَمْقُتَكَ .

بپرهیز از اینکه خداوند ترا از فرمانبری خود دور و بگناه سر گرم بیند و ترا دشمن شمارد.

Do not let God see you away from His obedience and occupied with sins ; and, consequently , hates you .

***

مگذار دلت دور ز یزدان ماند — ابلیس به ورطهٔ گناهت راند
وآنگاه خدا دشمن خویشت داند — وز دوستی تو روی بر گرداند

اِيّاكَ وَالاِعجابَ وَحُبَّ الاِطراءِ فَاِنَّ ذٰلِكَ مِن اَوثَقِ فُرَصِ الشَّيطانِ .

بپرهیز از خود پسندی و دوست داشتن تملق چون برای فریب دادن تو بشیطان بهترین فرصت را میدهد .

Avoid to be proud and flattered ; for in this way you give the devil the best chance to deceive you .

***

خود را ز بلای خود پسندی برهان — مگذار تملق تو گویند کسان
زیرا که ازین دو راه فرصت یابد — از بهر فریب دادن ما شیطان

اِيّاكَ وَالتَّغايُرَ فِي غَيرِ مَوضِعِهِ فَاِنَّ ذٰلِكَ يَدعُو الصَّحيحَ اِلَى السَّقَمِ وَالبَرِيئَ اِلَى الرَّيبِ .

از غیرت بیجا بپرهیز که سالم را بسوی بیماری میکشد و بیگناه را متهم میسازد.

Avoid unduly zeal ; for it drags a healthy person towards sickness and accuses an innocent one .

***

از غیرت بیجا حذرت می باید — کاین روح و روان خلق می‌فرساید
هر سالم را برد سوی بیماری — هر بیگنهی را بگنه آلاید

اِيّاكَ وَ الْحِرْصَ فَاِنَّهُ شَيْنُ الدِّيْنِ وَبِئْسَ الْقَرِيْن .

از حرص بپرهیز که عیب دین است وقرین بدی است.

Avoid greediness ; for it is a bad companion and a damage to your religion.

***

ازحرص که همچو دشمنی خونین است　　بگریز که ریشهٔ حسد یا کین است
چون لکهٔ بد بدامن آئین است　　زنهار که بدترین قرینت اینست

اِيّاكَ وَ الْخُرْقَ فَاِنَّهُ شَيْنُ الْاَخْلَاقِ .

از تندی و درشتی پرهیز کن که نشانهٔ زشتی اخلاق است .

Avoid roughness ; for it is a defect to your character .

***

چون مایهٔ عزت وشرف خوی نکوست　　محبوب بودهر آنکه خویش دلجوست
زنهار ز تندی و درشتی بگریز　　زآنروی که این نشانهٔ زشتی خوست

اِيّاكَ وَ الظُّلمَ فَمَنْ ظَلَمَ كَرِهَتْ اَيّامُهُ .

از بیداد بپرهیز که هر که بیداد کند روزگارش سیاه گردد .

Avoid oppression ; for every oppressor will have unhappy days behind him .

***

آنکس که ببیداد گری پردازد — با خلق خدای دشمنی آغازد
بیداد مکن که هر که بیداد کند — پیش از همه، روز خود سیه میسازد

اِيّاكَ وَالعَجَلَ فَاِنَّهُ عُنْوانُ الفَوْتِ وَالنَّدَمِ .

از شتاب بپرهیز که آغاز خرابی کار و پشیمانی است .

Avoid hastiness which is the beginning of the spoilage of your work and a cause of disappointment.

***

گر در همه کار میروی راه صواب — پرهیز کن از شتاب، زیرا که شتاب
هم کار کننده را پشیمان سازد — هم کارش را کند بیکباره خراب

اِیّاکَ وَ الْغَدرَ فَاِنَّهُ اَقْبَحُ الْخِیانَةِ وَ اِنَّ الْغُدُورَ لَمهانٌ عِنْدَاللّٰهِ بِغَدْرِهِ .

از بیوفائی بپرهیز که زشت ترین خیانت بشمار میآیدو بیوفا بعلت بیوفائی خود در نزد خداوند خوارست .

Aviod infidelity; because it is the most hideous treason and the unfaithful person is despised before God for lack of loyalty .

***

زنهار که راه بیوفائی مسپار — کاین زشت‌ترین خیانت آید بشمار
آنکس که کند به بیوفائی عادت — در پیش خدا سیاه رو باشد و خوار

اِیّاکَ وَ الْغیبَةَ فَاِنَّها تُمْقِتُکَ اِلَی اللّٰهِ وَ النّاسِ وَتُحْبِطُ اَجْرَکَ .

از غیبت دوری کن که درنزد خدا وخلق ترا منفورسازد واجرترا ازمیان ببرد .

Aviod back-biting for which you will be hated by both God and people and your reward will be lost in the day of judgement .

***

از غیبت خلق ،تا بود مقدورت، — شو دور، که میکند ز عزت دورت
در پیش خدا و در بر خلق خدا — هم بی اجرت سازد و هم منفورت

اِيّاكَ وَ الْفُرْقَةَ فَاِنَّ الشّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّيْطانِ .

از جدائی بپرهیز زیرا کسی که از مردم دوری کند در دام شیطان افتد .

Avoid separation from people ; for a secluded person is a prey of devil .

***

خوش نیست که کس‌دور زیاران افتد　　تنها و مجرد و پریشان افتد
آن مرد که دوری بکند از مردم　　در دامگه فریب شیطان افتد

اِيّاكَ وَ اِنْتِهاكَ الْمَحارِمِ فَاِنَّها شيمَةُ الْفُسّاقِ وَ اُولِي الْفُجُورِ وَ الْغَوايَةِ .

از پرده دری بپرهیز که شیوهٔ بدکاران و گمراهان است .

Avoid betraying people's secret ; for this is the way of evil-doers and misled persons .

***

آن مرد که خود ز آبرو داران است　　پابند به حفظ حرمت یاران است
زنهار که پرهیز کن از پرده دری　　کاین شیوهٔ گمرهان و بدکاران است

اِيّاكَ وَ صُحبَةَ مَن اَلهاكَ وَ اَغرَاكَ فَاِنَّهُ يَخذُلُكَ وَ يُوبِقُكَ .

از همنشینی کسی که ترا غافل و خودبین کند بگریز زیرا خوارت سازد و در مهلکه‌ات اندازد .

Beware of a companion who makes you proud and negligent; for in this way he despises and destroys you.

***

بگریز از آنکه ره چو شیطان زندت — غافل سازد ز کار و خودبین کندت
کز مسند عز و آبرو بر کندت — در مهلکهٔ ذلت و رنج افکندت

اِيّاكَ وَ فِعلَ القَبِيحِ فَاِنَّهُ يُقبِحُ ذِكرَكَ وَيُكثِرُ وِزرَكَ .

ازکار بد دوری گزین که نام ترا ننگین و گناهان ترا زیاد کند .

Avoid evil-doing which disgraces your name and increases your sins.

***

از کار بد ای رفیق دوری بگزین — زیرا عمل تو گر که باشد ننگین
هم نام نکوی تو بننگ آلاید — هم بار گناهان تو سازد سنگین

اِيّاكَ وَ مصاحبةَ الفُسّاقِ وَالفُجّارِ فَاِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلحَقٌ

ازهمنشینی بدکاران بپرهیز زیرا بدکار به سوی بدی میرود .

Avoid association of malfeasant persons; for an evil-doer goes always towards evil.

***

ازآنکه به‌خلق‌وخوست‌چون‌دیوودی — پرهیز کن ای که اهل عقل و خردی
بگریز ز همنشینی بد کاران — زآنروی که بدکار رود سوی بدی

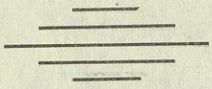

اَينَ الجَبابِرَةُ وَ ابناءُ الجَبابِرَةِ ؟

کجا هستند فرماندهان بزرگ و فرزندان آنان .

Where are the great commanders and their offsprings now ?

***

آن قوم که حشمت و جلالی دارند — افسوس که عاقبت زوالی دارند
آنانکه امیرزاده بودند و امیر — اکنون بکجایند و چه حالی دارند؟

اَیْنَ الَّذِینَ عَسْکَرُوا الْعَسَاکِرَ وَ مَدَنُ الْمَدَایِنَ ؟

کجا هستند کسانی که لشکرها مهیا کردند وشهرها بنا نمودند .

Where are those who prepared army and constructed cities ?

***

آنانکه بهر شهر بنا ها کردند — لشگر ز پی جنگ مهیا کردند
اکنون بکجایند و برای چه زحرص — دهروزهٔ عمر اینهمه غوغا کردند ؟

اَیْنَ الَّذِینَ قَالُوا: « مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً وَاَعْظَمُ جَمْعاً ؟ » ؟

کجا هستند کسانی که میگفتند کیست که زورش از زور ما افزون و یارانش از یاران ما بیشتر باشد ؟

Where are those who used to say proudly : " who is stronger than us and has more men than we have ? " ?

***

کو آنکه زروی کبر میگفت بخویش — امروز منم بمال و جاه از همه پیش
آن کیست که ازمنست زورش افزون — وآن کیست که ازمنست یارانش بیش ؟

أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا أَحْسَنَ آثَاراً وَ أَعْدَلَ أَفْعَالاً وَ أَكْثَرَ مُلْكاً ؟

کجا هستند کسانی که نکوترین آثار بر جا نهادند، عادلانه‌ترین کارها را کردند و بزرگترین مملکت را داشتند.

Where are those who left the best relics, did the most justified deeds and ruled the greatest kingdom ?

***

آنکو پی کارقد بر افراشت کجاست ؟ وآثارنکوزخویش بگذاشت کجاست؟
آن کزهمه بیش معدلت کرد چه شد ؟ وآن کزهمه بیش مملکت داشت کجاست

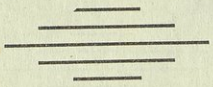

أَيْنَ الَّذِينَ هَزَمُوا الصُّفُوفَ وَسَارُوا بِالأُلُوفِ ؟

کجا هستند کسانی که صف‌های سپاه‌را میدریدند ودرهرراهی هزاران همراه داشتند؟

Where are those who defeated the military forces and had thousands of men with them in every pathway ?

***

اکنون بکجاست؟ یا کجا جسته پناه آنکس که زهم درید صف‌های سپاه ؟
اکنون بکجاست؟ وزچه تنهاماندست آنکس که‌بره داشت هزاران همراه ؟

اَیْنَ تَذْهَبُ بِکُمُ الْمَذاهِبُ ؟ اَیْنَ تَتیهُ بِکُمُ الْغیاهِبُ وَ تَخْتَدِعُکُمُ الْکَواذِبُ؟

تا کی روش های باطل شمارا از راه برد، تاریکیها سر گردانتان کند و دروغگویان شما را فریب دهند ؟

For how long the wrong courses lead you astray, obscurities bewilder you and liars deceive you ?

***

تا چند ز روی جهل چون رهروخام — در هر ره نا صواب برداری گام؟
درتیر گی هوس شوی سر گردان، — وز هر سخن دروغ افتی در دام؟

اَیْنَ مَنِ ادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ وَ جَمَعَ الْمالَ فَاَکْثَرَ .

کجاست آنکه ذخیره کرد و گردآورد و مال جمع کرد وزیاد کرد ؟

Where is the man who gathered money, treasured and increased it ?

***

اکنون بکجاست آنکه تا عمری داشت — اندر پی جمع مال همت بگماشت؟
آورد و زیاد کرد و یکسو انباشت — باخودزچه برنداشت آنها که گذاشت؟

أَيْنَ مَنْ جَمَعَ فَاكْثَرَ وَ اعْتَقَبَ وَاعْتَقَدَ وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ ؟

کجاست آنکه مال جمع کرد و زیاد کرد و یکسو نهاد و بگمان خود برای فرزندان نگهداری کرد ؟

Where is the person who gathered wealth , increased it, saved it and thought he would keep it for his children?

***

کو آنکه بحرص مال بودش تشویش — اندوخت زروبه‌سعی کرد آنرا بیش
زآن‌هیچ نخورد وبود دلخوش که نهد — آنرا ز برای پسر و دختر خویش

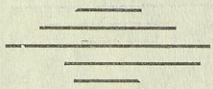

أَيْنَ مَنْ حَصَّنَ وَاكَّدَ وَزَخْرَفَ وَ نَجَّدَ .

کجاست آنکه حصار بنا کرد وآنرا محکم ورفیع وزیبا ساخت .

Where is the man who constructd a fortress, strengthened, beautified and made it as high as he could ?

***

آنکس که حصار مرتفع بر پا کرد — پی محکم و دیوار و درش زیبا کرد
اکنون بکجاست؟وزچه‌زآن‌طرفه‌حصار — در تنگ حصار گور آخر جا کرد

اَیْنَ مَنْ سَعیٰ وَ اجْتَهَدَ وَ اَعَدَّ وَ احْتَشَدَ ؟

کجاست آنکه کوشید وجهد کرد ومال آماده کرد و اندوخت ؟

Where is the person who endeavoured and prepared wealth and saved it ?

***

آن کز پی جمع مال جان را آزرد　　کوشیدو بسی فراهم آورد و نخورد

اکنون بکجارفته‌وآن مال کجاست　　بهر چه بجا نهاد و با خویش نبرد ؟

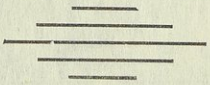

اَیْنَ یَغُرُّکُمْ سَرابُ الْاَمالِ ؟ اَیْنَ تَخْدَعُکُمْ غُرُورُ الْاَعْمالِ ؟

تاکی سراب آرزو گمراهتان میکند وغرور کردار فریبتان میدهد .

For how long the mirage of your desires misleads you the pride of your deeds deceives you ?

***

تـا کـی دل آزمندو نـا آگاهت　　سـازد بـه سـراب آرزو گمـراهت؟

تـا کی به غرور کارهائی که کنی　　در دام فتد طبیعت خود خواهت ؟

الاِحتمالُ انصرُلي مِن شجعانِ الابطالِ .

نیروی بردباری بیشتر از زوردلیران مرا یاری میدهد .

The force of tolerance is more helpful to me than the strength of brave men .

***

در سایهٔ پایداری و ستواری　　آسان شودت تحمل دشواری
نیروی شکیب وبردباری ، مارا　　افزون دهد از زور دلیران یاری

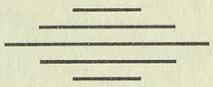

بادِرِ الخیر ترشد .

نکوکاری پیشه کن تا بمنزل مقصود راه بری .

Be benevolent if you want to proceed towards your aim.

***

گر دست بسوی بخشش وجود بری　　بس فیض کزین شیوهٔ محمود بری
کن پیشهٔ خویشتن نکو کاری را　　تا راه بسر منزل مقصود بری

بادِرْ شَبابَكَ قَبلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قَبلَ سَقَمِكَ .

پیش از پیری جوانی و قبل از بیماری تندرستی را دریاب .

Take advantage of youth before oldage, and of health before sickness .

***

زآن پیش که پیری زتنت تاب برد مگذار جوانیت بغفلت گذرد
زآن پیش که با تو رو کند بیماری مگذار بتندرستی‌ات لطمه خورد

بِئْسَ الْجارُ جارُ السّوءِ.

همسایهٔ بد چه بد است !

How bad it is to have a troublesome neighbour!

***

آن‌مرد که‌دور از ره عقل‌است وخرد نزدیك تو تا هست ضرر خواهد زد
همسایهٔ بد مباد کس را قسمت چون درد سر بدی است همسایهٔ بد

بِئْسَ الدّاءُ الْحُمْقِ !

حماقت چه درد بدی است !

What a bad illness is tupidity !

***

آن مرد که خام احمق بیخردی است — ازاو نه شگفت اگر که چون دیوودی است

احمق چو یکی مریض باشد زیرا — دردی است حماقت وعجب درد بدی است

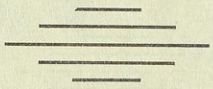

بِئْسَ الرَّفیقُ الْحَسودُ .

حسود بدترین یاران است .

The worst companion is the one who is jealous .

***

آنرا که حسود یافتی بگذر ازو — ور دم زند از مهر، مکن باور ازو

زآن دوست که میبرد به جاه تو حسد — بگریز که نیست دشمنی بد تر ازو

بِئْسَ الشِّيمَةُ النَّمِيمَةُ .

سخن چینی چه بدکاری است !

What a bad deed is tale-bearing !

***

خوش نیست اساس فتنه و کین بودن　　بدخواه و بد اختر و بد آئین بودن
دوری ز سخن چینی و نمامی کن　　چون بد صفتی بود سخن چین بودن

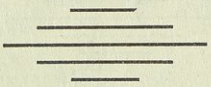

بِئْسَ الْوَجْهُ الْوَقَاحُ .

روی بی‌شرم زشت‌ترین چهره است .

The ugliest face is the one that is shameless .

***

گر مرد، یگانهٔ کمال و هنر است　　تا بی ادب است خوار اندر نظر است
رخسار هر آنکسی که بی شرم بود　　گوئی که ز روی همه کس زشت‌تر است

بِئْسَ الوِزرُ اَكْلُ مالِ الايتامِ .

بدترین گناه خوردن مال یتیمان است .

The worst sin is to take possession of the orphan's property .

***

بخشنده اگر نیستی و راد و کریم　　خونریز و ستمکار مشو چون دژخیم
جرمی است عظیم خوردن مال یتیم　　زنهار بپرهیز ازین جرم عظیم

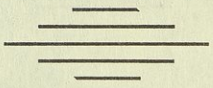

بِالاِطْماعِ تُذِلُّ رِقابُ الرِّجالِ .

ازطمعکاری است که مردان گردن بذلت وخواری نهند .

Covetousness debases men .

***

بار است طمع ، مجو گرانباری را　　بند است طمع ، مخر گرفتاری را
آنکس که فروهشت طمع کاری را　　گردن ننهاد ذلت و خواری را

بِالْأَفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ .

فضائل، مردم را بلند پایه میکند .

Virtues dignify people .

***

گر فضل و کمال گشت پیرایهٔ تو — محبوب شود ذات گرانمایهٔ تو
در کسب فضائل و کمالات بکوش — کز فضل بلند میشود پایهٔ تو

بِالْبِرِّ يُسْتَعْبَدُ الْحُرُّ .

بنیکی آزاده را میتوان بندهٔ خود ساخت .

By kindness a freeman can be enslaved.

***

با خوی نکو جهان بکام تو شود — هر کس که رمد از همه ، رام تو شود
احسان و کرم اگر مرام تو شود — آزاده بجان و دل غلام تو شود

بِالْجُودِ يَسودُ الرِّجالُ .

مردان ببخشش بزرك شوند .

Men are dignified by their generosity.

***

آن راه که‌سوی در گه یزدان است　　راه کرم و مروت و احسان است
بخشنده، بدیدهٔ کسان است بزرگ　　بخشش سبب بزرگی مردان است

بِالشُّكْرِ تَدُمُ النِّعمَةُ .

نعمت از سپاسگذاری دوام یابد .

Affluence lasts long by thanking God for it.

***

چون یافته کاخ امن و عیش تو اساس　　کن شکر خدا و حق نعمت بشناس
زنهار مشو ز پاس نعمت غافل　　چون نعمت حق دوام یابد بسپاس

بِالصَّمتِ يَكثُرُ الوَقارُ .

خاموشی به وقار مرد میافزاید .

Silence increases one's dignity .

***

دانا چو دهن بهر سخن بگشاید گر با خردی ، ترا خموشی باید
آنکس که شود در بر دانا خاموش بر عز و وقار خویش می افزاید

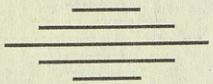

بِالعافِيَةِ تُوجَدُ لَذَّةُ الحَيوةِ .

درسایهٔ تندرستی میتوان به لذت زندگی پی برد .

Only by healthy living we can seek the pleasure of life.

***

بیماری و رنج بردن و غم خوردن این زیستن است سخت تر از مردن
در سایهٔ تندرستی و دلشادی بر لذت زندگی توان پی بردن

بِالْعُقُولِ يُنَالُ ذِرْوَةُ الْاُمُورِ .

بدستیاری خرد میتوان به‌کارهای بلند رسید .

Through sagacity great things can easily be achieved .

***

کاری که فتاد در کف جاهل خام — هرگز بمراد دل نگردید تمام
جز با مدد پختگی و عقل و خرد — کی کار بزرگ میتوان داد انجام ؟

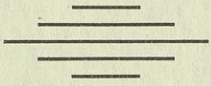

بِالْفِكْرِ تَنْجَلِي غَيَاهِبُ الْاُمُورِ .

ازپرتو اندیشه تیرگی‌های اموروروشن شود.

Thinking clears obscurities of affairs .

***

تدبیر ، به‌قفل مشکلات است کلید — اندیشه، دهد بحل هر عقده نوید
فکر است چراغی که چوروشن‌باشد — زو شام سیاه تو شود صبح سپید

بِالْكَذِبِ يَتَزَيَّنُ اَهْلُ النِّفَاقِ .

دو رویان خودرا بدروغ میآرایند .

Hypocrites adorn themselves by falsehood .

***

آنانکه پی نفاق برخاسته اند — در راه کژی ز راستی کاسته اند
بگریز ز صحبت دو رویان کایں قوم — خود را بدروغگوئی آراسته اند

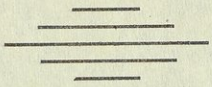

بِالنَّظَرِ اِلَى الْعَوَاقِبِ تَؤْمَنُ الْمَعَاطِبَ .

دوراندیشی ترا ازسختی‌ها در امان دارد .

Foresightedness protects you from afflictions.

***

گر چشم‌خرد باز کنی در ره خویش — در چاه نیفتی چو نهی پای بپیش
از گمرهی و سختی و نا فرجامی — کس دور نمانده‌است بجز دوراندیش

بِرُّ الْوالِدَيْنِ اَكْبَرُ فَرِيضَةٍ .

نیکوکاری درباره پدر و مادر ازهر بایسته ای بزرگتر است .

Beneficence towards your parents is your greatest duty.

***

باید که بمادر و پدر پیوسته　　خدمت بکنیم و خدمتی شایسته
در بارهٔ باب و مام نیکی کردن　　کاری است بزرگتر ز هر بایسته

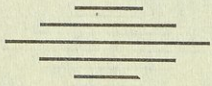

بِرُکُوبِ الْاَهْوالِ تُکْسَبُ الْاَمْوالُ؛ بِالصِّدْقِ یَتَزَیَّنُ الْاَقْوالُ .

مال ومنال بارنج بدست آید و گفتار با راستی زیور یابد .

Hardship brings riches ; truthfulness beautifies speeches .

***

در وقت عمل ز کاهلی جوی حذر　　هنگام سخن ز راستگوئی مگذر
بی رنج نصیب کس نمیگردد زر　　بی صدق کلام کس نیابد زیور

بَسْطُ الْوَجْهِ يَحْسُنُ مَوْقِعُ الْبَذْلِ .

درهنگام بخشش گشاده روئی خوش است .

It is nice to be cheerful when giving charity .

***

ازهرچه‌خوش‌است نیکخوئی خوشتر　　آری بود این ز هرچه گوئی خوشتر
در جود و کرم گشاده روئی کـردن　　خوش باشد و با گشاده روئی خوشتر

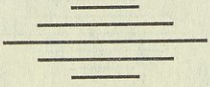

بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوُّهُ .

شکم مرد دشمن اوست .

A man's belly is his enemy .

***

بدبخت شکمخوار، که دائم تن او　　رنجور ومریض است ز پرخوردن او
پابند شکم مباش ز اندازه فزون　　زیـرا شکم مـرد بـود دشمن او

بِقَدْرِ الْهِمَمِ تَكُونُ الْهُمُومُ .

هم وغم باندازه همت است .

Worries pile up as much as ambitions .

***

هر کس که به‌عزم و همت است از همه پیش — بیش از همه نیز باشد او را تشویش
چون غصه باندازهٔ همت باشد — غم بیش رسد هر آنچه همت شد بیش

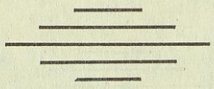

بَلاءُ الاِنسانِ فی لِسانِهِ .

بلای آدمی در زبان اوست .

A man's affliction lies in his tongue .

***

بس کس که نسنجیده گشود دستدهان — وز تیغ زبان خویشتن دیده زیان
هرگز سخنی مکن نسنجیده بیان — زیرا که بلای تست در زیر زبان

بَلاءُ الرَّجُلِ عَلىٰ قَدْرِ ایمانِهِ وَدینِهِ .

امتحان مرد بقدر ایمان ودین اوست .

Every man's trial is to the extent of his faith and religion .

***

ای بس که یکی زاهد والا گهری است — هر لحظه گرفتار بلای دگری است
چون هرچه که مرد باشد ایمانش بیش — در معرض امتحان دشوار تری است

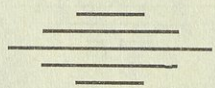

بِلَیْنِ الْجانِبِ تَأْنَسُ النُّفوسُ .

بنرمی مردم رام شوند .

Mildness softens people.

***

دشمن که خورد خون تو با بیشرمی — چون دوست شود گر از تو بیند گرمی
نیش از دهن مار برآید بنمد — یعنی همه کس رام شود با نرمی

تاجِرِ اللّٰهَ تُرْبَحْ .

با خدا سودا کن تا سود بری .

Deal fairly with God and profit .

***

رو پشت دوتا بدر گه یکتا کن — تا منزل مقصود رهی پیدا کن
چون هرچه دهی فزون عوض بستانی — گر خواهی سود با خدا سودا کن

تَدارَكْ فِي آخِرِ عُمْرِكَ مَا اَضَعْتَهُ فِي اَوَّلِهِ .

آنچه در اول عمراز دست داده ای درآخر عمر بدست آر .

Try to gain in your old age whatever you have lost in your youth .

***

شادآنکه دوباره درسرپیری، بست — آن عهد خداکه درجوانی بشکست
وآنها که زدست داده بود اول عمر — آورد بجهد آخر عمر بدست

تَدَبَّرْ قَبْلَ اَنْ تَهْجُمَ .

پیش از آنکه بر دشمن خود هجوم بری اندیشه کن .

Think before you attack your enemy .

***

درهیچ رهی، آنکه بـوددور انـدیش — بـا دیـدهٔ بسته پـای نگـذارد پیش
اندیشه کن از نخست دربارهٔ جنگ — وآنگاه ببر هجوم بـر دشمن خویش

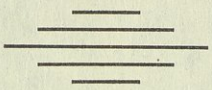

تَرْكُ جَوابِ السَّفيهِ اَبْلَغُ جَوابِهِ .

رساترین پاسخ مرد تهی‌مغز، ندادن پاسخ اوست .

The most eloquent answer to a fool is silence .

***

با آن مردی که بیخرد یا بدخوست — هرچند که همزبان نگردی نیکوست
پاسخ به تهی مغز ندادن ایدوست — نیك ارنگری رساترین پاسخ اوست

تَزْكِيَةُ الْاَشْرارِ مِنْ اَعْظَمِ الْاَوْزارِ .

ستایش بدکاران از بزرگترین گناهان است .

To praise a villain is one of the greatest sins .

***

تحسین مکن آنرا که بود از اشرار — وآن رسم و روش را که بود ناهنجار
زیرا که ستایش گروهی بد کار — جرم و گنهی بزرك آید بشمار

تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ .

بی عیب ساختن کار از خودکار سخت تر است .

Correction of a work is more difficult than the work itself .

***

شاه آنکه زعیب درعمل برحذراست — یا عیبی اگرهست از آن با خبراست
بی عیب نگهداشتن هر کاری — از کردن آن کار بسی سخت تر است

تُعرَفُ حماقَةُ الرَّجُلِ في ثَلاثٍ : كَلامُهُ في مالا يَعنيهِ وَجَوابُهُ عَمّا لا يُسئَلُ عَنهُ وَ تَهوُّرُهُ في الاُمورِ .

نادانی مرد از سه چیز شناخته میشود : سخن کردن در آنچه ندانسته و پاسخ دادن بآنچه از وی نپرسیده‌اند و بی‌پروائی در کارها .

To discuss a matter of which one is ignorant , to talk when not asked for , and to be reckless are three instances which evince a man's stupidity .

***

نادانی مرد، میشود فاش سه جا: آنجا که سخن کند نسنجیده ادا ،
وآنجای که‌پاسخی دهد بی پرسش ، وآنجای که‌کاری بکند بی پروا

تَكَبَّرْ بِمالا يَبقى لَكَ وَلا تَبقى لَهُ جَهلٌ .

کبر و ناز تو بچیزی که نه آن برای تو پایدار است و نه تو برای آن باقی مانی از جهالت است.

To be proud of something which will not remain for you , nor you will remain for it , is a sign of ignorance .

***

چیزی که ز بهر تو نماند جاوید یا آنکه تو بهر آن نخواهی پائید
گر فخر کنی بدان و بفروشی ناز عاقل بجهالت تو خواهد خندید

تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ .

سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا مرد در زیرزبان خود پنهان است .

Speak that you may make yourselves known; for a man is hidden beneath his tongue .

***

گر نیست بعالم سخن مانندت
مگذار که بر زبان بماند بندت
در زیر زبان دانش مرد است نهان
بر گوی سخن که خلق بشناسندت

تَمَامُ الْعِلْمِ اسْتِعْمَالُهُ .

از دانش هنگامی سود تمام میرسد که آنرا بکار بندند .

Knowledge is fully useful only when it is practised.

***

علمی که نباشد از عمل برخوردار
سودی بکسی نمیرساند بسیار
آنگاه ز دانشی رسد سود تمام
کآنرا چوبیاموخت کسی، بست بکار

تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ .

درحق کسی که ازو علم آموزید و کسی که ازشما علم آموزد تکریم وفروتنی کنید .

Be humble to one who teaches you and one who learns from you .

***

ای کز ره علم یافتی پیروزی — تکریم و فروتنی کن و دلسوزی
هم برآنکس که ازتو آموزد علم — هم برآنکس که علم ازو آموزی

ثَرْوَةُ الْمَالِ تُطْغِي وَتُرْدِي وَتُفْنِي .

مال بسیار آدمی را سرکش میکند، نابود میسازد وآخر نابود میشود .

Too much wealth makes a man arrogant, finishes him and will itself be finished at last .

***

آنکس که به کم ساخت زمحنت آسود — وآنکس که حریص شد روان رافرسود
بسیاری مال سرکشی آرد و کبر — نابود کند ترا و گردد نابود

ثَلٰثَةٌ تَدُلُّ عَلٰى عُقُولِ اَرْبابِها : اَلرَّسُولُ وَالْكِتابُ وَ الْهَدِيَّةُ .

سه چیز نشان عقل صاحبش است: قاصد، نامه وهدیه .

Three things represent the mental state of their senders: Messenger , letter and gift .

***

از دیدن هر گلی که در باغی رست — میزان کمال باغبان بتوان جست
چیزی که بود نشان عقل تو درست — مکتوب تو وپیك تو و تحفهٔ تست

ثَلٰثَةٌ مُهْلِكَةٌ : اَلْجُرْئَةُ عَلَى السُّلْطانِ وَائْتِمانُ الْخَوّانِ وَشُرْبُ السَّمِّ لِلتَّجْرِبَةِ

سه کار خطر هلاك در بر دارد : بی پروائی درحضور پادشاه وامین شمردن خائنین و خوردن زهر برای آزمایش .

Three things are fatal : To make bold with a king , to trust a traitor and to drink poison for examination.

***

مرد اربسه کارتن دهد جان نبرد : — گر در بر شه بخود سری پا فشرد،
ور خائن را امین و محرم شمرد، — ور زهرز بهر آزمایش بخورد

ثلثة لا تهنأ لصاحبهن العيش : الحقد والحسد و سوء الخلق .

سه چیز است که زندگی را بصاحبش ناگوار سازد : کینه و رشك و بد خوئی .

Three things make life miserable : Rancour , jealousy and ill-temper .

***

گر شهره شود بنیکخوئی نامت — آهوی مراد افتد اندر دامت
پرهیز کن از کینه وبد خوئی ورشك — زیرا که ازین سه تلخ گردد کامت

ثلثة لا یستحی منهن : خدمة الرجل ضیفه و قیامه عن مجلسه لابیه و معلمه وطلب الحق وان قل .

سه کار شرم بر نمیدارد: خدمت بمهمان، برخاستن از جا درمقابل پدر و معلم و گرفتن حق خود اگر چه نا چیز باشد .

There are three things which one must not be ashamed of : To serve a guest , to bow before father and teacher and to claim a right even if it may be very little .

***

میکوش پی خدمت مهمان عزیز — پیش پدر و معلم از جا برخیز
حقت را خواه اگر چه باشد نا چیز — وز شرم درین سه کار هم کن پرهیز

ثلثة من اعظم البلاء : كثرة العائلة وغلبة الدّين و دوام المرض .

سه چیز از بزرگترین بلاهاست : زیادی عائله و بسیاری وام و دوام بیماری .

Three of the greatest calamities are : Numerous dependents , excessive debts and chronic sickness .

***

درزندگی ازسه چیزدلها خون است : آن عائله ای که ازحساب افزون است،
آن بیماری که مدتش یافت دوام ، آن وام که مبلغش زحد بیرون است

ثلثة ليس عليهن مستزاد: حسن الادب ومجانبة الريب والكف عن المحارم .

سه چیز است که از آنها برتر نیست: رفتار پسندیده، پرهیز از شك و دوری از حرام .

Nothing can be more important than these three : Good behaviour , avoiding doubts and refraining from illegals .

***

برتر نتوان یافتن از این سه مرام، کاندر دوجهان مرد بدان یابد کام :
رفتار پسندیده گرفتن در پیش پرهیز زشك کردن و دوری ز حرام

ثلثة مهلكات : طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة .

سه کار کشنده است: فرمانبری اززنان، پیروی ازخشم، شهوترانی.

There are three things which are destructive: To obey women, to follow anger and to indulge in sensuality.

***

خواهی که زهر بلیه ایمن مانی — بگریز ز دیو نفس تا بتوانی
فرمانبری سه چیز مهلك باشد — وآن نیز زن است وخشم وشهوترانی

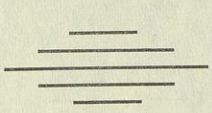

ثلث لاینظر الله الیهم : العامل بالظلم والمعین علیه والراضی به.

خداوند به سه کس چشم رحمت نیفکند : کسی که ببیداد وستم کار کند ، کسیکه بیداد گر را مدد نماید و کسیکه ببیداد رضا دهد .

There are three men on whom God will have no mercy: One who is an oppressor , one who helps him and one who agrees with him .

***

هرگز به سه کس نیفکند چشم خدا : — آن مرد که کار اوست بیداد و جفا،
آنکس که ببیداد گران کرد مدد، — وآنکس که ببیداد گری داد رضا

ثلث من کن فیه کمل ایمانه : العقل والحلم والعلم .

سه صفت است که هر که داشته باشد ایمانش کامل است: خردمندی، بردباری و دانائی.

Perfection of faith depends on having these traits: Wisdom, tolerance and knowledge.

***

با نیروی فرزانگی و دانائی — بهتر به ره خدا پرستی آئی
ایمان تو کامل شود از این سه صفت: — دانائی و بردباری و بینائی

ثمرة الایمان الفوز عندالله .

حاصل ایمان بخدا رستگاری است .

The result of faith in God is salvation .

***

مردان خدا خوشند در هر دو سرا — آسوده درین جا و سر افراز آنجا
زیرا که بود حاصل ایمان بخدا — خوشبختی و رستگاری روز جزا

ثَمَرَةُ الْخَوْفِ الْأَمْنُ ؛ ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ .

حاصل ترس ایمنی وثمر دوراندیشی سلامت است .

The result of fear is to be safe and the fruit of prudence is to live well.

***

این حاصل ترس است که تا بتوانی — دوری زخطر کنی و ایمن مانی
ور حزم کنی پیشه و دور اندیشی — خود را بسلامت از بلا برهانی

ثَمَرَةُ الْعَجَلَةِ الْعِثَارُ .

شتاب مایهٔ لغزش است .

Hurry is a cause for slip .

***

کار تو اگر خطا بود یا که صواب — چون جفت شتاب شد، شود نقش بر آب
درهیچ رهی شتاب کردن خوش نیست — زآنروی که لغزش است پایان شتاب

ثَمَرَةُ الْعِفَّةِ الصِّيانَةُ .

سود پاکدامنی نگهداری خود است .

The benefit of chastity is self-protection .

***

در راه گناه هر که پا بگذارد — زین راه بلاها بسر خود آرد
سودی که ز پاکدامنی خواهی برد — اینست گز آسیب نگاهت دارد

ثَمَرَةُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ .

ثمر دانش خداشناسی است .

The fruit of acquiring knowledge is to become able to know God .

***

آن کز پی کفر و ناسپاسی باشد، — او را بگناه بی هراسی باشد،
از علم نبرده است نصیبی، زیرا — دانش ثمرش خداشناسی باشد

ثَمَرَةُ الوَعظِ الاِنتِباه .

ثمر پند بیداری است .

The result of advice is vigilence .

***

آنکو دهدت پند، کند هشیارت — تا دیدهٔ خود باز کنی در کارت
تو خفتهٔ غفلتی و هر پندی را — این است ثمر که میکند بیدارت

ثَمَرَةُ طولِ الحَیوةِ السَّقَمُ والهَرَمُ .

میوهٔ درازی عمر پیری و بیماری است .

The fruit of a long life is senility and decrepitude .

***

ای آنکه بزیر گنبد زنگاری — عمر صد و بیست ساله خواهش داریش
این نکته بدان که شاخهٔ عمر دراز — برگ و بر اوست پیری و بیماری

ثَوْبُ التُّقَى اَشْرَفُ الْمَلَابِسِ .

جامهٔ پاکدامنی برازنده ترین جامه هاست .

The most comely dress is the robe of chastity.

***

آن خواجه که مال وجاه را بنده بود　　دلدادهٔ جامهٔ فریبنده بود
گو جامهٔ پاکدامنی خواه ، که آن　　بیش از همه بر تنت برازنده بود

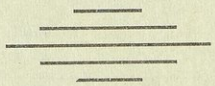

ثَوْبُ الْعِلْمِ يُخَلِّدُكَ وَلَا يَبْلَى وَيُبْقِيكَ وَلَا يَفْنَى .

جامهٔ علم، ترا پایدارسازد و خود فرسوده نگردد و برای تو ماند ونابودنشود .

Knowledge is like a dress which immortalises you and it won't be worn out; lasting for ever.

***

علم است لباسی که نخواهد فرسود　　این جامه بعزت تو خواهد افزود
هم نام تو پایدار خواهد کردن　　هم بهر تو ماند و نگردد نابود

ثِيابُكَ عَلَى غَيرِكَ اَبقَى لَكَ مِنهَا عَلَيكَ .

جامه‌ای که برتن دیگری کنی برای تو بیشتر دوام یابد تا اینکه برتن تو باشد .

Your dress , put on by someone else , lasts longer for you than when put on by yourself .

***

تا در پی نیکی است دل روشن تو — نیکی است نگهدار تو چون جوشن تو
آن جامه که از تو در تن مسکینی است — افزون کندت دوام تا بر تن تو

جارُ السُّوءِ اَعظَمُ الضَّراءِ وَاَشَدُّ البَلاءِ .

همسایهٔ بد بزرگترین ضرر وسخت ترین بلاست .

A bad neighbour is the greatest loss and the hardest calamity .

***

آن مرد که زشت سیرت وفتنه گر است — همسایگی اش مایهٔ خون جگر است
همسایهٔ بد که بد ترین درد سر است — از هر ضرری تحملش سخت تر است

جالِسِ العُلَماءَ تَزدَدْ عِلْماً ؛ جالِسِ الحُكَماءَ تَزدَدْ حِلْماً .

همنشین دانایان باش تا دانائی خودرا زیاد کنی وهمدم حکیمان باش تا بحلم خود بیفزائی

Association with savants increases your knowledge and companionship with sagacious persons makes you more patient .

***

آنگاه که در صحبت دانا آئی — ازصحبت او فزون کنی دانائی
و آنگاه که همدم حکیمان باشی — از صحبتشان به حلم خویش افزائی

جالِسِ الفُقَراءَ تَزدَدْ شُكْراً .

همنشین فقیران شو تا شکر نعمت بجای آری .

Associate with the poor in ordor to be more thankful to God for your wealth .

***

ای آنکه بود سیم وزرت از حد بیش — شو همدم آنکس که فقیر است وپریش
کز دیدن فاقهٔ وی و نعمت خویش — بر در گه حق شکر کنی بیش ازپیش

جاهِدْ شَهْوَتَكَ وَغالِبْ غَضَبَكَ وَخالِفْ سُوءَ عادَتِكَ تَزْكُ نَفْسُكَ وَيَكْمُلْ عَقْلُكَ وَتَسْتَكْمِلْ ثَوابَ رَبِّكَ .

باشهوت خود بستیز وبه خشم خود چیره شو و از عادت بد روی بتاب تا نفس تو پاك وعقل توکامل شود وپاداش خودرا نیز کامل کنی .

Fight with your passions, overcome your anger and turn away from your bad habits if you want to purify your soul and perfect your mind and, also , get a better reward in the next world .

***

برشهوت وخشم چیره شو ازهر باب — وز پیروی عادت بد روی بتاب
تا عقل توکامل شود و ذات تو پاك — پاداش تو هم فزون شود روز حساب

جُودُ الفَقيرِ يُجِلُّهُ : بُخْلُ الغَنِيِّ يَذِلُّهُ .

بخشش فقیر اورا سرافراز کند وبخل ثروتمند اورا پست نماید .

A poor man's generosity dignifies him ; a rich man's meanness degrades him .

***

مسکین چو ببخشش و کرم پردازد — آن بخشش و جود سرفرازش سازد
منعم چو بخیل افتدو کوتاه نظر — آن بخل بننك و پستی اش اندازد

حاسِبُوا انفسكم قبل ان تحاسَبوا .

بحساب خود برسید پیش از آنکه بحساب شما برسند .

Judge yourself before you are judged .

***

بنگر که رهت خطاست یا آنکه صواب — گر راه خطاست زود از آن روی بتاب
آن به که حساب کار خود را بکنی — زآن پیش که از تو باز خواهند حساب

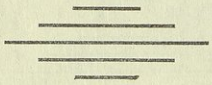

حَدُّ اللِّسانِ امضی مِن حَدِّ السِّنانِ .

تیغ زبان از نیزه برنده تراست .

The tongue is sharper and more harmful than a lance's point .

***

هر بار گران اگر تـوان بـرد آسان — هـر گفتهٔ زشت را تحمـل نتـوان
با تیغ زبان بـر دل کس زخم مـزن — کز نیزه برنده تـر بود تیغ زبـان

حُسْنُ الادبِ يستر قبحَ النَّسَبِ .

نیکی رفتار بدی دودمان را بپوشاند .

Good behaviour covers poor ancestry .

***

گر مرد، بود یگانهٔ دانش و هوش — تا بی ادب است کم بود او ز وحوش
حسن ادب و بلندی همت مرد — بر پستی دودمان گذارد سرپوش

حُسْنُ التَّدبيرِ يُنمى قَليلَ المالِ وَسوءُ التَّدبيرِ يُفنى كَثيرَهُ .

حسن تدبیر اندکی ازمال را افزایش دهد وسوء تدبیرزیادش رانابود سازد .

Prudence increases possession even if it is little ; imprudence dissipates it even if it is much.

***

بیعقل ، شود ز سوء تدبیر ذلیل — باعقل ، شود ز حسن تدبیر جلیل
زآن راه ، قلیل میشود مال کثیر — زین راه ، کثیر می‌شود مال قلیل

حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ .

سیاست نیکو ریاست را پایداری میبخشد .

Good policy will prolong superintendancy .

***

تا یاری خاص و عام خواهی کردن — خود را زین ره بنام خواهی کردن
گر لایق و کاردان و مردم‌داری — بر مسند خود دوام خواهی کردن

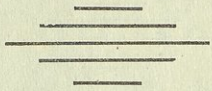

حُسْنُ الصُّورَةِ اَوَّلُ السَّعَادَةِ .

زیبائی روی اول خوشبختی است .

A beautiful face is like the first stage of happiness .

***

هر کس که بیك صورت زیبا نگریست — گر دل ندهد زدست، او را دل نیست
زآنجای که محبوب بود زیبا روی — زیبائی روی، اول خوشبختی است

حَسْنُ الظَّنِّ راحَةُ القَلبِ وَ سَلامَةُ البَدَنِ .

خوشبینی مایهٔ سلامت تن وراحت دل است .

Optimism brings comfort to the heart and health to the body .

***

یکچندا گر کنی به‌خوش بینی زیست　　دانی گه خوشی بغیر خوش بینی نیست
گر صحت جسم است و گر راحت دل　　هردو بروبرك شاخهٔ خوش بینی است

خالِطُوا النّاسَ مُخالَطَةً جَمیلَةً اِن مِتم بَکوا عَلیکم وَاِن غِبتم حَنوا اِلیکم

با مردم چنان دوستانه آمیزش کنید که اگر بمیرید برایتان گریه کنند واگر از نظر غائب شوید ازدوری شما بیقراری نمایند .

Associate with people so affectionately that they miss oyu when you are away and cry for you when you are dead .

***

با خلق سلوك کن بنحوی دلخواه　　تا در دل هر کسی چنان یابی راه
کز مردن تو زچشم ها ریزد اشك　　وز دوری تو زسینه ها خیزد آه

خُذِ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ اَتاكَ بِها وَانْظُرْ اِلىٰ ماقالَ وَلا تَنْظُرْ اِلىٰ مَنْ قالَ .

ازهر کس که ترا پند میدهد پند گیرو بنگر که چه میگویدمنگر که چه کسی میگوید.

Accept the advice of anyone who advises you, paying attention to what is said and not who says it .

***

هشدار که‌ژنده پوش فرزانه بسی است　　کاندر باطن گلی به ظاهر چوخسی‌است
ازهـر که تـرا پند دهـد پنـد بگیر　　بنگر که‌چه‌میگویدومنگرچه کسی‌است

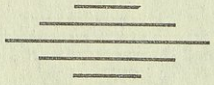

خُذِ الْقَصْدَ فِي الْاُمُورِ فَمَنْ اَخَذَ الْقَصْدَ خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمُؤَنُ .

میـانه روی پیش گیر که هر کس‌میانه رو باشد بارزندگی بردوشش سبك میشود.

Live economically; for the economy lightens the burden of life .

***

اسراف ز هـیچ ثـروت سـرشـاری　　بـرجـا ننهـاد عـاقبت دیـناری
باشی چو میانه رو تو در هر کـاری　　بر دوش تو میشود سبك هـربـاری

خُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحَدُ الظَّفَرَيْنِ .

دشمن خودرا به احسان مغلوب کن چون این یکی ازدوشیوهٔ پیروزی است .

Overcome your enemy by being kind to him ; for this is one of the two ways of victory .

***

فرجام غضب، ستیزه و کین توزی است　　بنیاد خوشی نیکی و مهر آموزی است
کن دشمن خویش را به احسان مغلوب　　چون این یکی ازدوشیوهٔ پیروزی است

خُذْ مِمَّا لَا يَبْقَى لَكَ لِمَا يَبْقَى وَلَا يُفَارِقُكَ .

آنچه را که برای تو باقی نمیماند صرف چیزی کن که برایت باقی میماند واز تو دور نمیشود

Spend whatever does not remain for you to acquire what will remain .

***

شاد آنکه زمال خویش تا بتواند　　صرف ره احسان و کرم گرداند
با دادن چیزی که نماند باقی　　آن چیز بدست آرکه باقی ماند

خُذْ مِنْ كُلِّ عِلْمٍ اَحْسَنَهُ فَاِنَّ النَّحْلَ يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهَرٍ اَزْيَنَهُ .

ازهر علمی بهترین قسمت آنرا بیاموز مانند زنبور عسل که ازهر شکوفه بهترین قسمتش رامیخورد.

Learn from every knowledge its best as a bee who sucks the best part of every flower .

***

ازدانش و علمی که ترا در نظر است — آن قسمت رابخوان که بیشش ثمر است
میباش چوزنبور که بر گل چونشست — آن قسمت رامکد که خوشبوی تر است

خِفْ تَأْمَنْ .

ازهر گزندی اندیشه کن تا درامان باشی .

Beware of all harms if you want to be safe .

***

بی فکر اگر دست زنی درهر کار — ای بس که زیان زکار بینی بسیار
باید که ز هر گزند اندیشه کنی — تا آنکه ز هر گزند مانی بکنار

خَلِيلُ الْمَرءِ دَلِيلٌ عَلَى عَقْلِهِ وَكَلَامُهُ بُرهَانُ فَضْلِهِ .

دوست هر کسی نشان عقل وسخن اودلیل فضل اوست .

Every man reveals his wisdom by choosing his friends and shows his learning by his speech.

***

زآن دوست که بسته‌ای بدیدارش دل　　معلوم شود که تا چه حدی عاقل

وز آن سخنی کز لبت آید بیرون　　معلوم شود که تا چه حدی فاضل

خَوْفُ اللّٰهِ يُوجِبُ الْاَمَانَ .

ترس ازخداوند ایمنی آورد .

Fear of God is a cause of security.

***

گر بندگی خدا خصال تو شود　　کی وسوسهٔ نفس وبال تو شود ؟

از قهر خدا بترس تا لطف خدا　　اندر همه جا شامل حال تو شود

خِيارُ خِصالِ النِّساءِ شِرارُ خِصالِ الرِّجالِ .

خصائل خوب زنان خصائل بد مردان است .

Good characters of women are bad ones for the men .

***

زن بهر کسی نیاورد جز غم و درد　　دنبال زنان فزون زاندازه مگرد
چون آنچه بود نکوترین خصلت زن　　باشد چو نکوهیده ترین خصلت مرد

خَيْرُ اِخوانِكَ مَن واساكَ بِخَيْرِهِ وَخَيرٌ مِنهُ مَن اَغناكَ عَن غَيرِهِ .

بهترین برادر تو آنست که ازخوبی خود بتو یکسان بهره رساند وبالا تر ازاو کسی است که ترا ازدیگری بی نیاز کند .

The best of your brethren is the one who shares his goodness equally with you; and he is surpassed only by the one who makes you independent of others .

***

آنست برادر تو کز هر نظری　　یکسان بخود و تو میرساند ثمری
وز او بهتر کسی که با بودن او　　هرگز نشوی نیازمند دگری

خَيْرُ اِخْوانِكَ مَنْ عَنَّفَكَ فِي طاعَةِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ .

بهترین برادر تو آنست که بزورترا بطاعت خداوند سبحان وا دارد .

Your best brother is the one who forces you to obey the praiseworthy God.

***

هر کس کندت منع ز کجرفتاری — بهر تو براستی کند غمخواری
آنست زهر برادری به که بزور — مجبور کند ترا به نیکوکاری

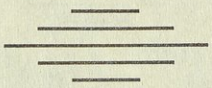

خَيْرُ الْاُمُورِ اَوْسَطُها .

بهترین کارها آنست که ازروی میانه روی باشد .

The best action is the one which is based on moderation.

***

افراط بمرد عرصه را سازد تنگ — تفریط ، کند کمیت عشرت را لنگ
پای از ره اعتدال بیرون مگذار — نه رومی روم باش نه زنگ زنگ

خَيْرُ العَطاءِ ما كانَ عَنْ غَيْرِ طَلَبٍ .

بهترین بخشش آنست که طلب نکرده باشد .

The best donation is that which is given without being asked .

***

تا گردن سائلی به پیش تو خم است — بخشش چو کنی، ارزش آن بذل کم است
برخلق طلب نکرده بخشش کردن — ارزنده ترین بخشش اهل کرم است

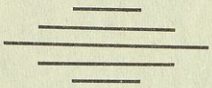

خَيْرُ العُلومِ ما اَصْلَحَكَ .

بهترین دانش آنست که ترا اصلاح کند .

The best knowledge is that which corrects you.

***

گر علم تو مایهٔ صفای تو شود — چون گنج گرانی زبرای تو شود
آن علم بود نیك تر از هر علمی — کاندر ره راست رهنمای تو شود

خَيْرُ الْمُلُوكِ مَنْ اَمَاتَ الْجَوْرَ وَاَحْيَى الْعَدْلَ .

بهترین شاهان کسی است که ظلم وجوررا مرك دهد وعدل وداد را زنده کند .

The best king is the one who does away with cruelty and administers justice .

***

آنست بهین شاه که چون تاج نهد — از بند هوای نفس آسان بجهد
آئین صفا وعدل را زنده کند — ارباب جفا و ظلم را مرك دهد

خَيْرُ عَمَلِكَ مَا اَصْلَحَتْ بِهِ يَوْمَكَ وَشَرُّ مَا اَفْسَدَتْ بِهِ قَوْمَكَ .

خوب ترین کارتو آنست که روزگار ترا خوب کند و بد ترین کارتو آنست که کسان تورا فاسد سازد .

The best of your deeds is the one which makes your life better, and the worst of them is that which corrupts your folks .

***

آن خوب ترین کار تو آید به حساب — کان حال ترا خوب کند از هر باب
وآن زشت ترین کارتو باشد که بدان — سازی همه را منحرف از راه صواب

خَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدُهُ وَ خَيْرُ الْإِخْوَانِ اَقْدَمُهُمْ .

هرچیزی تازه ترش بهتراست و دوست، دیرینه ترش.

Every thing is good when it is new, except friends who are good when they are old.

***

گرباتو هزارکان پرسیم و زر است — بی دوست سراسرش هبا وهدر است

هر چیز بود تازه ترش نیکوتر — جزدوست که دیرینه ترش خوبتراست

خَيْرُ مَا وَرَّثَ الْآبَاءُ الْاَبْنَاءَ الْاَدَبُ .

بهترین ارثی که ازپدران به‌پسران میرسد فرهنك است .

The best heritage passed from fathers to their sons is knowledge .

***

درباغ پدر پسر گلی خوشرنك است — در تربیتش اگر نکوشد ننگ‌است

نیکوتر و پر بها ترین ارث پدر — از بهر پسر فضیلت وفرهنگ‌است

دارالناس تستمتع باخائهم و القهم بالبشر تمت اضغانهم .

بامردم مدارا و سازگاری کن تا از دوستی آنان بهره مند شوی و باگشاده روئی ازایشان دیدار کن تاکینه ازدلهایشان بزدائی .

Be mild with the people in order to take advantage of their friendship ; and treat them cheerfully so that you can erase hatred from their hearts .

***

بر خلق دری ز سازگاری واکن　　با روی گشاده جای در دل ها کن
هم از دل دشمنان خود کینه ببر　　هم دوست برای خویشتن پیدا کن

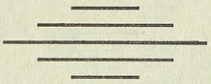

دار بالبلاء محفوفة و بالغدر موصوفة لاتدوم احوالها ولا یسلم نزالها

دنیا با مصیبت پیچیده و بنابکاری معروف است احوالش نا پایدار است و مردمش از سلامت و امن دورند .

The world is wrapped in calamity and known for treason ; its status inconstant and its people deprived of security .

***

دنیاست چوخانه‌ای بمحنت محصور　　یا چون یاری به بیوفائی مشهور
هم شیوه‌اش از ثبات باشد بکنار　　هم مردمش ازسلامت و امن بدور

دارِ عَدُوَّكَ وَاخْلِصْ لِوَدودِكَ تَحفَظِ الْاُخُوَّةَ وَتَحرِزِ الْمُرُوَّةَ .

بادشمن خود نرمی کن و بادوست خود یکرنگ باش تا برادری و مردانگی را بجا آورده باشی.

Be linient towards your enemy and sincere to your friend ; in this manner you will comply with fraternity and generosity .

***

بادشمن خود نرمی وخونسردی کن　　با دوست یگانگی و همدردی کن
با دوست ، ره برادری پیش بگیر　　با دشمن خویشتن جوانمردی کن

دارِ هانَت عَلی رَبِّها فَخَلَطَ حَلالَها بِحَرامِها وَخَیرَها بِشَرِّها وَحُلوَها بِمُرِّها

دنیا را خداوند ناچیز شمرد ازین رو حلال آنرا بحرام و نیکی آنرا به بدی و شیرینی آن را بتلخی آمیخت .

God overlooked the world and so mingled the legitimate with illegitimate,goodness with badness and sweetness with bitterness .

***

دادار ز دنیای دنی مهر گسیخت　　زین روی حلالش بحرامش آمیخت
بانیکی آن ننگ بدی مقرون ساخت　　در شربت آن شرنگ ناکامی ریخت

دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ .

بیماران خودرا با دستگیری بینوایان درمان کنید .

Giving alms to the poor is a remedy for your ill folks .

***

بیمار ترا اگر بلا در جان است　　دست صدقه ازو بلا گردان است
تاثیر دعای دردمندی مسکین　　درمان هزار درد بیدرمان است

دَلِيلُ دِينِ الرَّجُلِ وَرَعُهُ .

نشانهٔ دینداری مرد پرهیزگاری اوست .

A sign of religiousness is chastity .

***

هر کس پی طاعت خدا برخیزد　　با نیروی عصیان و هوس بستیزد
برجسته ترین نشان دینداری مرد　　آنست که از گناه می پرهیزد

دَلِيلُ عَقْلِ الرَّجُلِ قَوْلُهُ ، دَلِيلُ اَصْلِ الْمَرْءِ فِعْلُهُ .

نشانهٔ عقل مرد گفتار او و نشان اصل او کردار اوست

A man's speech reveals his mind; and his deed shows his origin.

***

گرخوب نباشد سخنت یا کارت — درچشم کسان خوار کندچون خارت
کزعقل تو میدهد نشان گفتارت — وز اصل تو میکند بیان کردارت

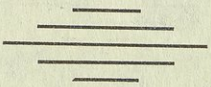

دَوْلَةُ اللِّئَامِ مَذِلَّةُ الْكِرَامِ .

کامکاری دونان خواری رادمردان است.

Prosperity of the mean is adversity for the generous.

***

خوشبختی آن کسان که بد کردارند — بدبختی جمعی است که نیکو کارند
چون بحر اگر بری خسان را بالا — روشن گهران روی بپائین آرند

ذاکرُ اللهِ سبحانه مجالسُه .

کسی که خدای پاک را همیشه بیاد آورد مانند همدم اوست

One who always remembers God is like His companion.

***

شاد آنکه به ذکر ایزد منان است — روشن دل او ز پرتو ایمان است
آنکس که همیشه در دلش یاد خداست — گوئی که همواره همدم یزدان است

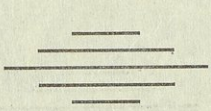

ذرِ الاسراف مقتصداً واذکرْ فی الیومِ غداً .

از اسراف دست بردار و به اقتصاد کوش و امروز سختی فردا را بیاد آور .

Leave extravagance, try to be economical and remember today the difficulties of tomorrow.

***

تبذیر مکن ، دست ز اسراف بدار — پیوسته به اقتصاد کوش اندر کار
امروز که بخت یاورت گشته ویار — از سختی و بدبختی فردا یاد آر

ذَرِ السَّرَفَ فَانَّ الْمُسرِفَ لا يُحمَدُ جُودُه ولا يرحم فقره .

از اسراف در گذر زیرا مسرف وقتی که جود وعطا کند مدحش نگویند وهنگامی که بتهی دستی افتد دستش نگیرند.

Give up prodigality; for a prodigal man is not praised while he gives, nor pitied while he is in need.

***

پشت همه زیر بار اسراف شکست — زآنروی که هر که راه اسراف نبست
آندم که عطا کند نگویندش مدح — وآندم که گدا شود نگیرندش دست

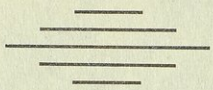

ذِلَّ فِي نَفْسِكَ وَ عِزَّ فِي دِينِكَ وَصُنْ اٰخِرَتَكَ وَابْذُلْ دُنْيَاكَ .

در نفس خود خوار ودر دین خود عزیز باش. آخرت خود نگهدار وازدنیا در گذر .

Be humble in your own self and great in your religion. Turn away from this world and keep the next.

***

در نفس خود آن به که شوی کوچك وخوار — اما در دین عزیز آئی بشمار
وز لذت وعیش این جهان شوئی دست — کز نعمت آن جهان شوی برخوردار

ذُو الشَّرَفِ لاتُبْطِرُهُ مَنْزِلَةٌ نالَها وَاِنْ عَظُمَتْ كَالْجَبَلِ الَّذى لا تُزَعْزِعُهُ الرِّياحُ وَالدَّنِىُّ يُبْطِرُهُ اَدْنى مَنْزِلَةٍ كَالْكَلاءِ الَّذى يُحَرِّكُهُ النَّسيمُ .

آزاده‌را جاه و مقام، هر قدر بلند باشد، گمراه نسازد. او چون کوهی است که بادها آنرا نلرزانند و فرومایه‌را پست‌ترین مقام مغرور کند. او چون کاهی است که از یك نسیم بجنبش درمی آید .

The magnanimous is not misled by status or wealth, no matter how great it may be , he is like a mountain that can not be shaken by the wind. The mean will lose his head by the slightest gain of prestige; he is like a blade of grass that shivers by the breeze.

***

آزاده بجاه و فر نگردد گمراه — دون طبع بفر و جاه افتد درچاه
آن‌مرد بهیچ رو نلرزد ، چون کوه — وین سفله بیك نسیم لغزد ، چون کاه

ذُوُو الْعُيُوبِ يُحِبُّونَ اِشاعَةَ مَعائِبِ النّاسِ لِيَتَّسِعَ لَهُمُ الْعُذْرَ فى مَعائِبِهِمْ .

آنانکه نادرست و بدکارند میخواهند عیوب دیگران‌را فاش کنند تا برای عیوب خود بیشتر عذر آورند .

The wicked love to project the defects of others, in order to defend those of their own.

***

آن‌قوم که زشت خصلت و بد کارند — وآن فرقه که نادرست و ناهنجارند
خواهند که‌عیب دیگران فاش کنند — تا بیش ز بهر عیب خود عذر آرند

ذَهابُ البَصَرِ خَيْرٌ مِنْ عَمَى البَصيرَةِ.

کوری چشم بهتر از کوری دل است.

Blindness of eyes is better than blindness of mind.

***

نزد همه، بی‌بصر، شود خوار و خجل — وز کوردلی چو خر بماند در گل
بگریز ز تیرگی و روشندل باش — چون کوری چشم بهتر از کوری دل

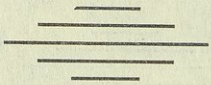

رَأْسُ التُّقى مُخالَفَةُ الهَوى.

بالاترین مرتبه پرهیزگاری ستیزه با خواهش دل است

The highest dogree of chastity is to combat with the passions.

***

ای آنکه تراجام هوس لبریز است — هشدار که این شراب شور انگیز است
با خواهش دل ستیزه باید کردن — کاین جنگ نکوترین ره پرهیز است

رَأْسُ السَّخاءِ تَعْجيلُ العَطاءِ.

بالاترین سخاوت شتاب در بخشش است

The highest degree of generosity is to hurry for donation.

***

هرجا که فتاده‌ای است، اورا دریاب　　اهمال روا مدار در کار صواب
آنکس که کند ببخشش وجود شتاب　　او ازهمه بخشنده تر آید بحساب

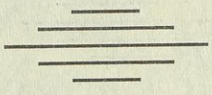

راكِبُ الظُّلْمِ يَكْبوبِهِ مَرْكَبُهُ.

سوار توسن بیدادرا اسب او بخاك می اندازد.

He who rides the wild horse of cruelty, will soon be overthrown.

***

هر کس که براه جورو بیداد بتاخت　　ازپای درافتاد و سرو جان در باخت
هر کس که سوار توسن بیداد است　　این اسب اورا بخاك خواهد انداخت

رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ.

بالاترین فضیلت‌ها دانشمندی است

The highest virtue is knowledge.

***

سرمایهٔ عزو جاه دانا علم است　　در راه کمال رهبر ما علم است
اندر همه کار، کارفرما علم است　　برتر زتمام برتری ها علم است

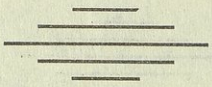

رَاكِبُ اللِّجَاجِ مُتَعَرِّضٌ بِالْبَلَاءِ.

کسی که برمرکب لجاجت وخیره‌سری سوارشود درورطهٔ بلاافتد.

One who rides obstinacy will be exposed to calamity.

***

از خیره سری مرد ز پا می افتد　　زیرا ز ره راست جدا می افتد
هر کس که سوارمرکب خیره‌سری است　　در ورطهٔ محنت و بلا می افتد

رُبَّ اَجَلٍ تَحْتَ اَمَلٍ .

بسامرگ که درزیر آرزو پنهان است

Often death is covered under a desire.

***

تا دل پی آرزوی بی پایان است　　جان درره این سراب، سرگردان است
زآنجای که آرزوست چون دام فریب　　بس مرگ که زیر آرزو پنهان است

رُبَّ اَخٍ لَمْ تَلِدْهُ اُمُّكَ .

بسا برادر که مادرت اورا نزاده است

Many a brother who is not born by your mother.

***

آن دوست که شد درهمه جا یاور تو　　بهتر بود از خویش تو اندر برتو
ای بس که یکی برادر تست ولی　　نه از پدر تست نه از مادر تو

رُبَّ اَمرٍ جَوابُهُ السُّکوتُ .

بسا گفتار که پاسخش خاموشی است.

To many a question the answer is silence.

***

بس روی که چشم از آن بپوشی بهتر　　بس جام دهندت که ننوشی بهتر
بس کار که در سرش نکوشی بهتر　　بس گفته که پاسخش خموشی بهتر

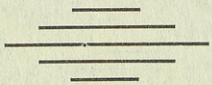

رُبَّ جاهِلٍ نَجابِهِ جَهلُهُ .

بسا نادان که نادانی او مایهٔ رهائی او شده است .

An ignorant man is often saved dy his ignorance.

***

ای بس که گره بکار دانا افتاد　　دانائی او گره ز کارش نگشاد
وی بس که چو او فتاد نادان در بند　　نادانی او ز بند گردش آزاد

رُبَّ جَهْلٍ اَنْفَعُ مِنْ عِلْمٍ.

بسا نادانی که سودمندتر از دانائی است

Many an ignorance which is more useful than knowledge.

***

آنجا که بسی زشتی و نازیبائی است نابینائی نکوتر از بینائی است
بس ناکامی که بهتر از کام دل است بس نادانی که بهتر از دانائی است

رُبَّ حَرْبٍ اَعْوَدُ مِنْ سِلْمٍ.

بسا جنگ که از صلح سودمندتر است

Many a war that can be more uséful than peace.

***

ای بس که ز مدح است ملامت بهتر وز شادی و خوشدلی ندامت بهتر
بس تندی و پرخاش که از نرمی به بس جنگ که از صلح و سلامت بهتر

رُبَّ حَرْبٍ حَدَثَتْ مِنْ لَفْظَةٍ ، رُبَّ صَبَابَةٍ غُرِسَتْ مِنْ لَحْظَةٍ .

بساجنگ که‌ازسخنی‌در گیردو بساعشق که‌از نگاهی پیداشود.

Many a word may lead to strife and many a look may lead to love.

***

دیدیم و شنیدیم بسی کز شرری برپای شده است آتش شعله وری
بس‌جنگ که در گرفته‌است‌ازسخنی بس عشق که پیدا شده‌است از نظری

رُبَّ خَيْرٍ وافاكَ مِنْ حَيْثُ لاتَرْتَقِبُهُ .

بسااوقات‌ازجائی که انتظارش‌راداری بتوسودمیرسد .

You gain often from sources which you least expect.

***

بس آتش امید که درقلب تو زود خاموش‌شد و نماند بهرت جز دود
وآنگاه رسید درپی هم بتو سود زآنجا که ترا امید آن سود نبود

رُبَّ دَواءٍ جَلَبَ داءً ؛ رُبَّ داءٍ انْقَلَبَ شِفاءً .

بسا دارو که درد بهمراه آورد و بسا درد که مایهٔ شفا گردد .

How often a medicine causes sickness and an ailment leads to recovery.

***

ای بس که یکی سود فراوان دیده است — از آنچه دلش نخست نپسندیده است
ای بس دارو که درد آورده زپی — بس درد که مایهٔ شفا گردیده است

رُبَّ صَدیقٍ یُؤْتی مِنْ جَهْلِهِ لا مِنْ نِیَّتِهِ .

بسا دوست که نه بقصد بلکه از روی جهل زیان میرساند .

Often a friend harms you invaluntarily rather than valuntarily.

***

رهرو خود را دچار رهزن نکند — گر پیروی از رهبر کودن نکند .
بس دوست که پاك است دلش، وز سر جهل — آن باتو کند که هیچ دشمن نکند

رُبَّ عالِمٍ قَتَلَهُ عِلْمُهُ .

بسا دانشمند که دانش او مایهٔ نابودی او شد.

Many a savant who is destroyed by what he knows.

***

دانش همه‌جا باب سعادت نگشود ای بس که غم آورد و به محنت افزود
بس دانشمند در جهان زیست که کرد خود دانش او عاقبت اورا نابود

رُبَّ عِلْمٍ اَدّی اِلی مَضَلَّتِكَ .

بسا دانش که ترا بگمراهی کشاند

Many a knowledge which misleads you.

***

بس امر کز آن چو یافتی آگاهی غم میخوری و روان خود میکاهی
ای بس بینش که مایهٔ درد سر است وی بس دانش که آورد گمراهی

رُبَّ فِتْنَةٍ اَثارَها قَوْلٌ .

بسا فتنه که از گفته‌ای برپا شود

Many a sedition which is caused by a talk.

***

بس عشق که دردل آید از دیداری　　بس زخم که بردست رسد از خاری
بس شعله که سر برآورد از شرری　　بس فتنه که برپا شود از گفتاری

رُبَّ قَرِيبٍ اَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ .

بسا خویش نزدیك که از بیگانه دورتر است .

Often a next of kin is more alien to you than a stranger.

***

آن کز پی نان وخوان ترا همخانه است　　مرغی است که پای بند آب ودانه است
بس غیر که با تو خویش تر از خویش است　　بس خویش که بیگانه تر از بیگانه است

رُبَّ كَلامٍ اَنْفَذُ مِنَ السِّهامِ ، رُبَّ كَلامٍ كالْحسامِ .

بسا گفتار که نافذتر از تیرهای خدنگ و بسا سخن که مانند شمشیر است.

Many a speech that penetrates deeper than arrows.
Many a word that is as sharp as a sword.

***

بسیار سخن که نیست تأثیرش کم — وآنگاه که برلب گذرد یا بقلم
درنده ترافتد از دو صد تیر خدنگ — برنده ترافتد از دوصد تیغ دو دم

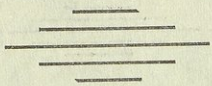

رُبَّ ملومٍ لاذَنْبَ لَهُ.

چه بسا که یکی دچار سرزنش است اما گناهی ندارد

How aften a man is blamed for a sin which he has not committed.

***

بس مرد که نیك پیش پا دیده به راه — با اینهمه باز باسر افتاده به چاه
ای بس که یکی به سرزنش گشته دچار — وز او نه خطا سر زده است و نه گناه

رُبَّ مُواصَلَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْقَطِيعَةُ .

بسا پیوستن که گسستن از آن بهتر است.

Often detachment is preferable to attachment.

***

با یار دو رو عهد نبستن بهتر — ور بسته کسی عهد، شکستن بهتر
بس نزدیکی کزوست دوری اولی — بس پیوستن کزو گسستن بهتر

رُبَّمَا اَدْرَكَ الْعَاجِزُ حَاجَتَهُ .

چه بسا که ناتوان زودتر از توانا بمقصود خود رسد

How often a weak person reaches his goal sooner than a strong man.

***

تنها نه ز کوشش بکسی سود رسد — بس سود که از طالع مسعود رسد
ای بس که یکی است ناتوان‌تر زهمه — لیك از همه زود تر بمقصود رسد

رُبَّما خَرِسَ البَلِيغُ عَنْ حُجَّتِهِ.

چه بسا که سخنوری توانا درهنگام استدلال لال میشود.

How often an eloquent speaker becomes dumb in reasoning.

***

آنجای که مرد را نباشد اقبال — در عرض هنر نماندش نیز مجال

ای بس که سخنوری توانا گاهی — واماند و لال گردد از استدلال

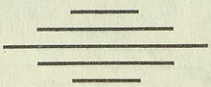

رُبَّما عَمِيَ اللَّبِيبُ عَنِ الصَّوابِ، رُبَّما ارتَجَّ عَلَى الفَصِيحِ الجَوابُ.

بسا خردمند بینا که راه صواب را ندیده و بسا سخنور شیوا که در پاسخی فرومانده است.

How often a clear-sighted man does not see the right way and an eloquent speaker can not answer a simple question.

***

بس مرد خردمند که گاه ازهرباب — ماندست نهان از نظرش راه صواب

بس مرد سخنور که زمانی سخنی — بشنید و فرو ماند زبانش ز جواب

رُبَّ مُتَنَسِّكٍ لا دِينَ لَهُ .

بسازاهد که اورا دین نیست.

Many a clergyman who has no faith.

***

ازاینکه یکی به‌سجده سوده‌است‌جبین — او را نتوان گفت بود اهل یقین
بس زاهد ذکر گوی سجاده نشین — کاورا نه ز ایمان خبرست ونه زدین

رُبَّ مَوْهِبَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْفَجِيعَةُ .

بسا بخشش که مرگ‌ازآن‌خوبتراست ،

Many a donation to which death is preferable.

***

زآن مال که بدنامی‌وننگش تمراست — بگریز ، اگر چه گنج دروگهر است
ای بس شربت که زهر ازآن اولی تر — وی‌بس‌بخشش که‌مرگ‌ازآن‌خوبترست

رُبَّ نِعمَةٍ لِمَن لا يَشكُرُها ،

بسا نعمت که نصیب کسی است که شکر آن نمیگذارد.

Many an affluence which is given to a person who is not thankful for it.

***

ای بس که یکی از آنچه نعمت دارد — غافل شده است ودل بدان نسپارد
گیتی چه بسا عیش فراهم آرد — از بهر کسی که شکر آن نگذارد

رُبَّ يَسيرٍ اَنمى مِن كَثيرٍ.

بسا اندك که ثمر بخش تر از بسیار است.

Many a little thing which can be more fruitful than the plenty.

***

یك مرد که هوش وخردش در کارست — بهتر ز هزار مرد نا هشیارست
بس خرد که پرهنر ترافتد ز بزرك — بس کم که ثمر بخش ترازبسیارست

رَحِمَ اللّٰهُ اِمْرَءً اَحْیا حَقّاً وَاَمات باطِلاً وَدَحَضَ الْجَوْرَ وَاَقامَ الْعَدْلَ .

خدا ببخشاید کسی را که حق را زنده گرداند و باطل را بمیراند. بنیان ستم را براندازد و پایهٔ داد را استوار سازد.

May God be merciful to him who restores righteousness, ends evil deeds , upholds justice and abolishes oppression.

***

آنکو دل هر غمزده را سازد شاد ، نیکی کند و برد بدی را ازیاد ،
داد آرد و پرهیز کند از بیداد ، پیوسته خداوند مدد کارش باد

رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ یَتَعَدَّ طَوْرَهُ .

خدا رحمت کند مردی را که قدرخود بشناسد وازراه خود تجاوز نکند.

May God have mercy upon a man who recognizes his worth and does not trespass his limits .

***

ای رحمت حق باد برآن پاك نهاد کز دایرهٔ صواب بیرون نفتاد
هم قدر ومقام خویش را باز شناخت هم پای زحد خود فرا تر ننهاد

رَحِمَ اللّٰهُ امْرءً قَصَّرَ الْاَمَلَ وَ بَادَرَ الْاَجَلَ وَاغْتَنَمَ الْمُهَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

رحمت خدا به کسی که رشته آرزورا کوتاه سازد، ازمرگ غافل نشود، مهلت راغنیمت شمرد وازحسن عمل توشه‌ای فراهم آورد.

May God be merciful to the man who shortens his desires, does not neglect the death and makes the most of his chance to provide himself with good deeds.

***

رحمت به کسی که غفلت ازمرگ نکرد　　کمتر بـه دل آرزوی دنیا پرورد
این مهلت ده روزه غنیمت دانست　　وز حسن عمل توشه فراهم آورد

رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ اَلْجَمَ نَفْسَهُ عَنْ مَعَاصِي اللّٰهِ بِلِجَامِهَا .

خدا بیامرزد کسی راکه خود رااز نافرمانی خدا لگام کند.

May God bless one who controls himself from disobedience to Him.

***

آنکس که نرفته است خدا از یادش　　و آنکس که نکنده معصیت بنیادش
در این دنیا خدا بداره شادش　　در آن دنیا خدا بیا مرزادش

رَزانَةُ الْعَقْلِ تُخْتَبَرُ فِي الْفَرَحِ وَالْحُزْنِ .

استواری عقل درشادی وغم امتحان میشود.

Strength of mind will be put to test in joy and in sorrow.

***

نادان چوغمش رسد،زجان بیزارست — وآندم که خوش است باتکبریاراست
فرصت پی امتحان ستواری عقل — در شادی بسیار و غم بسیار است

رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ سِرَّهُ لِغَيْرِهِ .

آنکس که رازخود را باغیر بگوید، بذلت ورسوائی خودراضی شده است.

One who confides his secret to another, acquiesces in his own disrepute .

***

هرچند که حال تو شود زارو پریش — پیش همه پرده برمدار از دل ریش
آنکس که بغیر، راز خود را گوید — بیهوده رضا دهد برسوائی خویش

زَكوٰةُ الجَمالِ العِفافُ.

زکوة زیبائی پاکدامنی است.

A thank for being beautiful is chastity.

***

باهر که نشان زعفت وعصمت نیست — در دهر نصیب او بجز خفت نیست
ای خسرو حسن، عفت از دست مده — زیرا که زکوة حسن جز عفت نیست

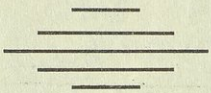

زَكوٰةُ السُّلطانِ اِغاثَةُ المَلهوفِ.

زکوة فرمانروائی فریادرسی ستمدیدگان است.

A sign of gratitude for sovereignty is to provide justice to the oppressed.

***

آنرا که بساط عیش رنگین باشد — غافل زچه رو زحال مسکین باشد
باید که بفریاد ستمدیده رسید — زیرا که زکوة سروری این باشد

زَکوٰةُ الشَّجاعَةِ الْجِهادُ فی سَبیلِ اللّٰهِ.

زکوة دلاوری جهاددرراه خداست .

The best way to thank for being brave is to fight for God.

***

چون شد علم خدا پرستی بر پا　　دیگر سپه کفر نماند بر جا
مردانگی و دلاوری راست زکوة　　و آن نیز بود جهاد در راه خدا

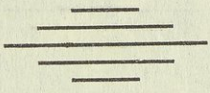

زَکوٰةُ الْقُدْرَةِ الْاِنْصافُ.

زکوة توانائی عدل وانصاف است.

A thank for deing powerful is doing justice.

***

مرد است کسی که خصم را داشت معاف　　آن لحظه که گشت چیره بر او بمصاف
انصاف مده ز کف چو قدرت یابی　　زیرا که بود زکوة قدرت انصاف

زَلَّةُ الْعالِمِ كَانْكِسارِ السَّفينَةِ تَغْرَقُ وَيُغْرَقُ مَعَها غَيْرُها.

لغزش دانشمند مانند شکستن کشتی است که هم خود غرق می‌شود وهم دیگران را غرقه میسازد.

An erudite's error is like a ship's wreckage; it sinks and also drowns the passengers.

***

دانشمندی که شد خطاپیشه و پست — چون آن کشتی بود که دیده است شکست
هم خود شده است غرقه اندر دریا — هم جان مسافران او رفته ز دست

زَلَّةُ الْقَدَمِ تُدْمی، زَلَّةُ اللِّسانِ تُرْدی.

لغزش پاخون می‌آورد ولغزش زبان سررا بر بادمیدهد.

A slip of footing causes bleeding; but a slip of tongue causes loss of life.

***

بیهوده سخن مگوی و مگشای دهان — تا فکر نکرده‌ای، مزن دم زبیان
خون میرود از پای چولغزید قدم — سر میرود از دست چون لغزید زبان

زَوٰالُ الدُّوَلِ بِاِصْطِنٰاعِ السُّفَلِ .

بروی کار آوردن نااهلان وفرومایگان مایهٔ نیستی مملکت است.

To employ the villains destroys the state.

***

در خانه پلنك بچه ای پروردن — یعنی که بمرك خود نهادن گردن
نا اهلان را بروی کار آوردن — یعنی که امور ملك مختل کردن

زِیادَةُ الْاَفْعالِ عَلَی الْقَوْلِ اَحْسَنُ فَضیلَةٍ وَنَقْصُ الْفِعْلِ عَنِ الْقَوْلِ اَقْبَحُ رَذیلَةٍ

فزونی کردار به گفتار بهترین فضیلت وافزون بودن گفتار از کردار بدترین رذیلت است.

Doing more than saying is the best virtue; saying more than doing, the worst vice.

***

گر کردارت فزون تر از گفتارست — در چشم کسان فضیلتت بسیارست
ور گفتارت فزون تر از کردارست — داری صفتی که سخت بیمقدارست

سَاعَةُ ذُلٍّ لَا تَفِي بِعِزَّةِ الدَّهْرِ.

یك‌ساعت ذلت بیك‌عمرعزت نیرزد.

One hour baseness is not worth a lifetime's honour.

***

آنکو خود را اهل شرف میداند — با پستی ننك زندگی نتواند
تن در ندهد به ذلت یك ساعت — ور عزت یك عمر عوض بستاند

سَالِمِ النَّاسَ تَسْلَمْ دُنْيَاكَ .

بااهل‌جهان صلح وصفا داشته باش تا دنیای‌سالمی داشته‌باشی.

Live in peace with people if you want to have a peaceful living.

***

با خلق جهان تا سر دعوا داری — پیوسته چه فتنه ها که بر پا داری
بااهل جهان صلح و صفا داشته باش — تا آنکه جهان خود مصفا داری

سامِعُ الغِيبَةِ احدُ المغتابين.

گوش دهندهٔ بغیبت مانند یکی از غیبت کنندگان است.

Whoever listens to a backbiter, is a backbiter himself.

***

چون از بد من عدو کند با تو سخن — گر گوش دهی، تو هم عدوئی بامن
زیرا که گوش بغیبت دادن — خود نیست کم از گناه غیبت کردن

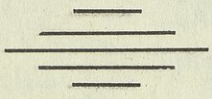

سَبَبُ الفقرِ الاِسرافُ.

اسراف مایهٔ بی‌چیزی است.

Extravagance is a cause of poverty.

***

ای آنکه ز اسراف نمی پرهیزی، — اسراف مصیبت آرد و بیچیزی
آن زر که تو بیدریغ ریزی از دست — خاکی است که خود بر سر خود میریزی

سَبَبُ الْكَمَدِ الْحَسَدُ.

رشك وحسد مایهٔ آزاردل است.

Jealousy brings anxiety.

***

دایم بدل حسود خون از حسد است　　بیچاره ومضطر وزبون از حسد است
پیوسته حسود درعذاب است وشکنج　　کآزاردل ورنج درون از حسد است

سُبُعٌ اَکُولٌ حَطُومٌ خَیرٌ مِنْ والٍ ظَلومٍ غَشومٍ.

حیوان خونخوارودرنده ازامیرستمکاروخشن بهتراست.

A savage and fierce beast is better than a wicked and tyrannical ruler.

***

حیوان درنده ای که خونخوار بود　　بهتر ز امیری که ستمکار بود
کز آن گاهی بجسم آسیب رسد　　و ز این همه گاه جان در آزار بود

سِرُّكَ اَسيرُكَ فَاِن اَفشيتَه صِرتَ اَسيرَه.

رازتوتاپنهان‌است اسیرتست وچون‌فاش شودتواسیرآنی.

Your secret is your captive as long as it is hidden, and when it is divulged you will then be the coaptive.

***

خود محرم‌خودشووبپوش‌ازهمه راز — در گفتن رازلب مکن ازهم باز
راز تو اسیرتست تا پنهان است — گردی تواسیراوچو کردیش ابراز

سُكرُ الغفلةِ والغرورِ اَبعدُ اِفاقَةً مِن سُكرِ الخمورِ.

مستی خودپسندی وغفلت پایدارتر ازمستی‌شراب‌است.

Intoxication of pride and negligence is more constant than that of wine.

***

مدهوش چه زود بر سرهوش آید! — مغرور چه دیر چشم دل بگشاید!
مستی که زخود بینی و غفلت زاید — از مستی باده دیر تر می‌پاید

سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي فَاِنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ اَخْبَرُ مِنْكُم بِطُرُقِ الاَرْضِ.

تا مرا ازدست نداده‌اید راه راست را ازمن بپرسید زیرا من براههای آسمانی آگاه ترم تاشما براههای زمین.

Ask me about the right ways before you lose me, for I know the ways of heaven better than you know the ways of earth.

***

تا رخت نبسته‌ام ز دنیا ناگاه — ره پرس زمن تا که نگردی گمراه
زیرا که ز راه آسمان آگاهم — بیش از تو که از راه زمینی آگاه

سَمْعُ الاُذُنِ لاَ يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقَلْبِ.

اگرچشم دل بینا نباشدشنوائی گوش سودی ندهد.

When the heart does not see, hearing through the ears is of no use.

***

برشاهد معنی، دل اگرشیدا نیست — تأثیر در او از سخن شیوا نیست
گیرم شنونده راست گوش شنوا — سودش چه اگرچشم دلش بینا نیست

سُنَّةُ الْكِرامِ تَرادُفُ الاِنعامِ.

شیوهٔ جوانمردان بخشش واحسان وروش فرومایگان زخم زبان است.

Liberty is the way of generous men and reviling is the habit of mean men.

***

آن مرد که طبع وهمت اوست بلند — بخشش کند و کمك بهر حاجتمند
وآن مرد که پست و بدنهاد ست چومار — دایم زپی زخم زبان است و گزند

سوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الاِثْمِ و اقبحُ الظُّلْمِ.

بدگمان شدن در بارهٔ کسی که نیکوکار است بدترین گناه و زشت ترین بیداد شمرده میشود.

To suspect the goodness of a benevolent person is the greatest sin and most hideous cruelty.

***

گر نیکی را کنند مردم انکار — نیکان همه گردند ز نیکی بیزار
جرمی است بزرك بدگمان گردیدن — در بارهٔ آنکس که بود نیکوکار

شَافِعُ الْمُذْنِبِ اِقْرَارُهُ وَتَوْبَتُهُ اِعْتِذَارُهُ .

شفیع گنهکار، اقرار او؛ وتوبهٔ او، پوزش اوست.

A sinner's intercessor is his confession and a sinner's apology is his repentance.

***

اقرار بجرم اگر کند مجرم زار — گوئی که شفیع او شود آن اقرار
وزکار خطای خود چو پوزش خواهد — گوئی که دگر توبه کند ازآن کار

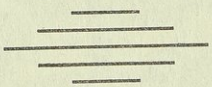

شَاوِرْ ذَوِی الْعُقُولِ تَأْمَنِ اللَّوْمَ وَالنَّدَمَ .

بااهل خرد مشورت کن تاازملامت وندامت درامان باشی .

Consult wise men to avoid blame and repentance .

***

بی‌فکر ، کسی دست بکاری چو برد — ای‌بس که‌زیان که‌بیندوافسوس‌خورد
باشی زملامت و ندامت به امان — گرشور کنی به کار با اهل خرد

شاوِرْ قبلَ انْ تعزمَ وفكِّرْ قبلَ انْ تقدمَ .

قبل از آنکه درراهی گام نهی بمشورت پرداز و پیش از اقدام بکاری فکر کن.

Before treading on a way you better consult and before doing some thing you better think.

***

در راه، از آن پیش که برداری گام — کن شور که ازچه ره رسی زود بکام
ز آن پیش که آغاز بکاری بکنی، — کن فکر که آن چگونه یابد انجام

شتّانَ ما بينَ عملينِ : عملٌ تذهبُ لذّتُه و تبقى تبعتُه و عملٌ تذهبُ مؤنتُه ويبقى اجرُه .

بین دو کار فرق بسیار است: کاری که خوشی آن بگذرد و رنج و زحمتش بماند و کاری که رنج آن بگذرد و اجر و مزدش باقی ماند.

There is much difference between an affair that its pleasure soon goes but its pain remains and one that its reward remains but its pain soon goes

***

آن کار مکن که یکدمت خوش دارد — لیکن پس از آن دو صد غمت پیش آرد
کاری بگزین که رنج دارد لیکن — آن بگذرد و گنج بجا بگذارد

شِدَّةُ الْحِقْدِ مِنْ شِدَّةِ الْحَسَدِ .

بسیاری کینه از بسیاری رشك است .

Intense rancour comes from intense jealousy.

***

آنکس که حسد برتو برد، رهزن تست　　زنهار بترس از و که اهریمن تست
بسیاری کینه است زبسیاری رشك　　گر دوست برد رشك بتو، دشمن تست

شَرُّ اِخْوانِكَ مَنْ اَرْضاكَ بِالْباطِلِ .

بدترین دوست تو آنست که ترا بکار بد خرسند بدارد .

Your worst friend is the one who satisfies you with absurdities .

***

زآن کس که به خوی، بدتر از دیو و ددست،　　پرهیز کند هر آنکه اهل خرد است
آن از همه یاران تو بد تر باشد　　کوشاد بداردت بکاری که بد است

شَرُّ اِخْوانِكَ مَنْ داهَنَكَ فِي نَفْسِكَ وساتَرَكَ عَيْبَكَ .

بدترین یار تو کسی است که مدح ترا گوید و عیب ترا از تو پنهان دارد .

The worst of your friends is the one who flatters you and does not let you know your defects.

***

هر گاه که عیب در تو میبیند دوست — گر باخبرت کند از آن عیب، نکوست
گر مدح تو گفت و عیب تو از تو نهفت — بگریز ازو که بدترین یار تو اوست

شَرُّ الإِخْوانِ المُواصِلُ عِنْدَ الرَّخاءِ وَالمُفاصِلُ عِنْدَ البَلاءِ .

بدترین دوستان تو آنست که هنگام آسایش با تو پیوسته و روز سختی از تو گسسته باشد .

The worst friend is one who is attached to you in prosperity ; but , deserts you in adversity.

***

آنکس که بدوستی ترا تکیه بدوست — گر با تو پی مال تو یار است، عدوست
دشمن به از آن دوست که نیك ار نگری — در سوك چو دشمن است و در سور چو دوست

شَرُّ الاَوْطانِ مالا یَأمَنُ فیهِ القُطّانُ .

بدترین وطنها جائی است که مردم آن در امان نباشند

The worst country is where there is no security for the citizens.

***

آنجای که ایمن از بلا نتوان زیست — آن مرد که پای بند آن باشد کیست ؟
از هر وطنی وهر دیاری بدتر — آنجاست که هیچکس در آن ایمن نیست

شَرُّ البِلادِ بَلَدٌ لا اَمنَ فیهِ وَلا خِصبَ .

بدترین شهرها شهری است که در آن امن وارزانی نیست .

The worst city is the one in which there is neither security nor low price goods .

***

جائی که در آن امن وفراوانی نیست — شایستهٔ زندگی انسانی نیست
در عرصهٔ خاك، بدترین شهر آنست — کآنجا اثری ز امن و ارزانی نیست

شَرُّ النّاسِ مَنْ كافَى عَلَى الْجَمِيلِ بِالْقَبِيحِ وَ خَيْرُ النّاسِ مَنْ كافَى عَلَى الْقَبِيحِ بِالْجَمِيلِ .

بدترین مردم کسی است که در برابر نیکی بدی کند و بهترین مردم کسی است که چون بدی ببیند نیکی نماید .

The worst of all people is one who repays a good deed with misdeed ; and, the best of them is one who does good in return for misdeed.

***

شاد آنکه فشاند از رخ نیکی گرد — بیچاره کسی که رو بزشتی آورد
دون طبع بدی کرد چو نیکوئی دید — خوشخوی بدی چودید، نیکوئی کرد

شَرُّ النّاسِ مَنْ كانَ مُتَتَبِّعاً لِعُيُوبِ النّاسِ وَعَمِياً عَنْ مَعائِبِهِ .

بدترین مردم کسی است که بعیوب خود کور و بعیوب دیگران بینا باشد .

The worst man is he who sees the defects of others and does not see those of his own.

***

بیشرم آنکو بعیب خود پرده کشید — وآنگاه زعیب دیگران پرده درید
چون مردم چشم کو بدان تیره دلی — عیب همه دید وعیب خود هیچ ندید

شَرُّ النّاسِ مَنْ لایُبالی اَنْ یَراهُ النّاسُ مُسیئاً .

بدترین مردم کسی است که پروا نکند ازاینکه اوراسر گرم بدکاری ببینند .

The worst of all people is the one whose evil acts when observed , remains disconcerned .

***

آنکو زگناه فاش ناید شرمش ... مانا که نه آبروست نه آزرمش
رسوا تر ازآن نیست که پروا نکند ... بینند اگر به کار بد سر گرمش

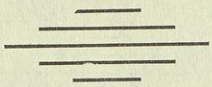

شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یَقبَلُ العُذرَ وَلا یَغفِرُ الذَّنبَ .

بدترین مردم کسی است که عذر نمی پذیرد و گناه نمی بخشاید .

The worst of all people is the person who does not accept anyone's excuse and does not forgive.

***

حیوان درنده بهتر از دلسیهی ... کاندر دل اورحم نجسته است رهی
آن از همه پست تر بود کاوهر گز ... عذری نپذیرد و نبخشد گنهی

شَرُّ النّاسِ مَنْ يَخْشَى النّاسَ فِي رَبِّهِ وَلا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النّاسِ .

بدترین مردم کسی است که در پرستش خداوند از خلق بترسد اما در گرایش به خلق از خدا نترسد

The worst of all men is the one who avoids worshipping God for fear of people but does not avoid people for fear of God .

***

آن از همه بدتر است کاندر همه جا — از ترس خلایق نرود سوی خدا
اما به ره هوس رود از پی خلق — وز قهر خدا نباشدش هیچ ابا

شَرُّ النّاسِ مَنْ يَرَى انَّهُ خَيْرُهُمْ .

بدترین مردم کسی است که خود را بهترین آنان بیند

The worst man is the one who deems himself the best .

***

آنکس که بدام خودستائی مانده است — از خوبی خویشتن سخن‌ها رانده است
در دیدهٔ عقل بدتر است از همه کس — آن کز همه خویش را نکوتر خوانده است

شَرُّ الوُلاةِ مَن يَخافُه البَرِيءُ

بدترین امیر کسی است که بیگناه از و ترسان باشد.

The worst ruler is the one that an innocent person is afraid of.

***

مردی که بنای عدل را بنیان است — گوئی که تن جامعه‌را چون جان است

منفور ترین امیر برمسند حکم — آنست که بیگناه ازو ترسان است

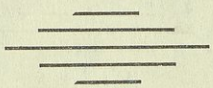

شَيئانِ لا يَبلُغ غايَتَهُما : العِلمُ والعَقلُ .

دانش وخرد دوچیزاست که بپایان آن نتوان رسید .

There are two things to which there are no limits: Knowledge and wisdom .

***

از علم کدام درد را درمان نیست ؟ — وز عقل کدام مشکلی آسان نیست ؟

در هرچه شوی دقیق پایان داره — جزعلم وخرد که‌این‌دوراپایان نیست

شَيْئانِ لايُعْرَفُ مَحَلُّهُما اِلّامِنْ فَقْدِهِما ، الشَّبابُ وَالْعافِيَةُ .

دوچیزاست که قدر وجاه آن شناخته نشود مگر هنگامی که ازدست رفته باشد یکی جوانی ودیگر تندرستی .

There are two things which are not appreciated until they are lost ; youth and health .

***

در دهر بود دو نعمت بی مانند — کش خلق سلامت و جوانی خوانند
تاهست بدست قدر آن مجهول است — چون رفت زدست قدر آن میدانند

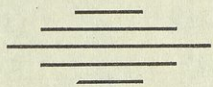

صُمْتُ الْجاهِلِ سِتْرُهُ .

خاموشی نادان پرده پوش نادانی اوست .

Reticence on the part of an ignorant man hides his ignorance.

***

هر نکته که در ثبوت آن درمانی — از دل بزبان میار اگر بتوانی
خاموش نشین در آنچه نادان هستی — چون خاموشی است پردهٔ نادانی

صُمتُكَ حَتّٰى تستنطق خيرٌ مِن نُطقِكَ حَتّٰى تسكُتَ .

اگر خاموش نشینی تا از تو سخن طلب کنند بهتر از آنست که سخن بگوئی تا از تو بخواهند که خاموش شوی

You better choose silence until you are asked to speak than to keep talking until you are made silent.

***

خاموش اگر نشینی از روی ادب تا خود همه کس سخن کند از تو طلب
ز آن به که دهن پی سخن بگشائی آنقدر که خواهند فرو بندی لب،

صَوابُ الجاهِلِ كالزَّلَّةِ مِنَ العاقِلِ .

کار صوابی که از دست جاهل بر آید همانقدر عجیب است که کار خطائی از عاقلی سر زند.

A right action from an ignorant man is as much astonishing as a wrong one from a wise .

***

تا عقل کسی به سر نباشد کامل حق را ندهد نیك تمیز از باطل
بسیار عجیب است صواب از جاهل آنسان که عجیب است خطا از عاقل

ضٰادُّوا الْقَسْوَةَ بِالرِّقَّةِ .

ازراه نرمی ومدارا باسخت‌دلی بستیزید .

Challenge hard-heartedness with your mildness.

***

باخلق درشتی مکن و تند مگوی — پرخاش مکن،خشن مشو،جنك مجوی
خواهی که بیارند خلایق بتوروی ؟ — نرمی کن و از سخت‌دلی دست بشوی

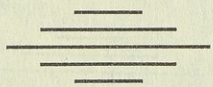

ضٰادُّوا الْهَوىٰ بِالْعَقْلِ .

بنیروی خرد باخواهش نفس بستیزید.

Overcome your desires by force of wisdom.

***

ازهرچه که پستی آورد کن پرهیز — وز هرچه خلاف عقل باشد بگریز
در عرصهٔ زندگی به نیروی خرد — با خواهش نفس تا توانی بستیز

ضَرُورَاتُ الْاَحْوَالِ تُذِلُّ رِقَابَ الرِّجَالِ .

ضرورت و ناچاری گردن مردان را بخواری خم میکند

Necessity forces men to be humble.

***

بدبختی و بیچارگی و دشواری — دردی است کشنده ترزتیغی کاری
چون گردن مرد خم شود با خواری — آنجا که بود ضرورت و نا چاری

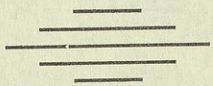

ضِيَاعُ الْعُقُولِ فِي طَلَبِ الْفُضُولِ .

تباهی عقلها درافزون طلبی است

Avidity corrupts the mind.

***

آنکس که اسیر آزوافزون خواهی است — پیوسته دوان پی خیالی واهی است
بس عاقل و دانا که زافزون طلبی — در ورطهٔ نابخردی و گمراهی است

طَاعَةُ الْجَهُولِ تَدُلُّ عَلَى الْجَهْلِ .

فرمانبری از نادان نشانهٔ نادانی است

Obedience to the ignorants is a sign of ignorance.

***

آن مرد که پیرو ره یزدانی است　　بگریزداز آنکه رسم اوشیطانی است
فرمانبری از مردم نادان کردن　　نیك ارنگری نشانهٔ نادانی است

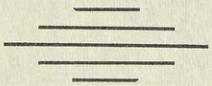

طَالِبُ الْخَيْرِ مِنَ اللِّئَامِ مَحْرُومٌ .

کسی که ازبدمنشان نیکی خواهدنومیدشود.

One who expects goodness from bad people will be disappointed .

***

نیکی نکند با تو بد اندیش آخر　　کزمار کسی ندید جز نیش آخر
ازبد منشان هر آنکه نیکی خواهد　　نومید شود ز خواهش خویش آخر

طوبیٰ لِمَنْ اَطاعَ ناصِحاً یَهْدیهِ وَتَجَنَّبَ غاوِیاً یُرْدیهِ .

خوشا کسی که اطاعت کند از کسی که پندش دهد ورهبری‌اش نماید.ودوری جوید از صحبت کسی که گمراهش کند وهلاکش سازد .

Happy is he who obeys one who advises and leads; but avoids one who misleads and destroys.

***

شاد آنکه نهد سر اطاعت در پیش — پندش چو دهد راهبری خیر اندیش
دوری کند از صحبت آنکس کاو را — گمراه کننده‌یابد و رهزن خویش

ظَلَمَ الْحَقَّ مَنْ نَصَرَ الْباطِلَ .

آنکس که باطل رامدد کنددر بارهٔ حق ظلم کرده‌است

One who supports wrong deeds suppresses rightfulness.

***

آنکس که ز کجروی کند استقبال — با راستروان فتاده گوئی بجدال
آنکس که مدد گار شود باطل را — کرده است بپای ظلم حق را پامال

ظَنُّ الإِنسانِ مِيزانُ عَقلِهِ وَفِعلُهُ شاهِدٌ عَلى اَصلِهِ .

اندیشهٔ هر کسی نشان سنجش خرد اوو کردارش نیز گواه گوهر اوست

Every man's thinking shows his mind ; every one's action testifies his nature.

***

فکر تو شود را هبرت در هر راه　　کارت همه را کند ز حالت آگاه
اندیشهٔ هر کس خردش راست نشان　　کردارش نیز گوهرش راست گواه

ظَنُّ العاقِلِ اَصَحُّ مِنْ يَقينِ الجاهِلِ .

شك و گمان خردمند از یقین نادان بهتر است.

The doubt of a wiseman is better than the certainty of a fool .

***

پیش خرد آن سخن که بی برهان است　　همچون سر بی مغز و تن بی جان است
آن ظن و گمان که مردم دانا راست　　بهتر زیقین مردم نادان است

عَجِبْتُ لِغافِلٍ وَالْمَوْتُ حَثِيثٌ فِي طَلَبِهِ .

عجب دارم از کسی که غافل مانده است با اینکه مرگ به جستجویش میشتابد

I am surprised of he who is neglectful of death though it is in search of him hurriedly .

***

آن پیر کهن که مانده بی‌تاب وتوان — غرق هوس از چه روست چون تازه جوان؟
دارم عجب از کسی که غافل ماندست — با اینکه فتاده از پی اش مرگ دوان

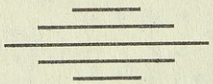

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ بِالْفَقْرِ الَّذِي مِنْهُ هَرُوبٌ وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ

درشگفتم از بخیل که بادارائی خود به‌سوی فقری که از آن گریزان است میشتابد و آن‌دارائی را که خواهان است از دست میدهد .دردنیا زندگی فقرا را دارد ودر آخرت حساب اغنیا را ازاومیخواهند.

I am amazed of an avaricious man who , despite his wealth , lives in poverty of which he is afraid and loses a luxurious life for which he is eager . He is like a poor man in this world and will be judged as a rich man in the other.

***

دارم عجب ازلئیم بدبخت که خواست — دارا باشد و لیك ماند گداست
در حشر حساب اغنیا زو خواهند — هرچند که اندرین جهان چون فقراست

عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْنِسُ بِدَارِ الْفَنَاءِ . عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ كَيْفَ لَا يَسْعَى بِدَارِ الْبَقَاءِ .

درشگفتم که هر که خود راشناخته چگونه باعالم فانی انس میگیرد وهر که خدا را شناخته چرا خود را برای عالم باقی آماده نمیکند؟

I am amazed how can a man who has recognized himself be attached to the transient world ; and why does a man who has known God fail to prepare himself for the eternal world?

***

بس درعجبم که آنکه خودرا بشناخت — بهر چه بدین عالم فانی دل باخت ؟
وآنکس که خدا شناخت، خودرا زچه روی — ازبهر سرای باقی آماده نساخت ؟

عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ .

عجب دارم از کسی که مرگ را ازیاد میبرد با اینکه بمرگ دیگری مینگرد.

I am amazed to see men who forget death while witnessing others die .

***

آن زنده که روز مرگ از یاد برد — گوئی که بسر نه عقل دارد نه خرد
مردن عجبا! چرا زیادش رفته است — آنکس که بمرگ دیگری مینگرد؟

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ فِي مَا إِنْ حُكِيَ عَنْهُ ضَرَّهُ وَإِنْ لَمْ يُحْكَ عَنْهُ لَمْ يَنْفَعْهُ

تعجب میکنم از کسی که سخن کند از آنچه اگر باز گفته شود زیان بیندواگر گفته نشوداورا سودی نبخشد.

I am amazed of one who talks of something which, when retold , will be harmful to him ; and , if concealed , will have no benefit for him .

***

دارم عجب از آنکه بود اهل خرد — و آنگه سخنی بردهن او گذرد،
کان فاش اگر گشت زیانی بیند — ورماند نهفته نیز سودی نبرد

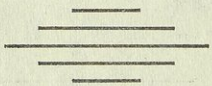

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ النَّجَاةُ وَهُوَ الْاِسْتِغْفَارُ .

عجب دارم از گنهکاری که از رحمت خدا ناامید است با اینکه راه نجاتی درپیش دارد و آن استغفاراست

I am surprised of a sinner who has no hope of God's mercy while he has a way to salvation and that is to ask His forgiveness .

***

دارم عجب از اینکه گنهکار فکار — نومید شود زرحمت حق یکبار
با آنکه ره نجات دارد درپیش — وآن اینکه زجرم خود کند استغفار

عَداوَةُ الاَقارِبِ اَمَضُّ مِنْ لَسْعِ العَقارِبِ .

دشمنی خویشاوندان از نیش کژدم هادردناکتراست

Kinsmen's enmity it more painful than the sting of scorpion .

***

هرجای که‌سیل رافزون تر گذراست ازفتنهٔ سیل، جان فزون درخطراست
خویشاوندی که با تو دشمن باشد زخمی که زندزنیش کژدم بتر است

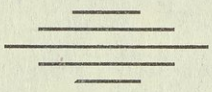

عُقُولُ الفُضَلاءِ فِي اَطْرافِ اَقْلامِهِمْ .

خرد دانشمندان در اطراف قلم آنان است

A literary man's mind appears around his pen .

***

از رهرو و راه های پرپیچ وخمش بر خاك نهد نشانه نقش قدمش
از عقل و کمال مرد دانشور نیز بسیار اثر بجا گـذارد قلمش

عِلْمٌ لَا يُصْلِحُكَ ضَلَالٌ .

دانشی که تورا اصلاح نکند گمراهی است

Knowledge which does not correct you is misleading .

***

در سایهٔ فضل و دانش و آگاهی — باید برهی زنخوت و خود خواهی
علمی که ترا نیاورد در ره راست — نیك ار نگری، نیست بجز گمراهی

عَلَى قَدْرِ الْحَيَاءِ تَكُونُ الْعِفَّةُ .

عفت و پاکی باندازهٔ شرم است

One's chastity is as much as one's modesty .

***

آنرا که نه از خلق حیا، نه ز خداست، — این نیست عجب گر به گنه بی‌پرواست
چون عفت و پاکی است باندازهٔ شرم — فریاد از آنکسی که بی‌شرم و حیاست

عَلىٰ قَدْرِ الْحَمِيَّةِ تَكُونُ الشَّجَاعَةُ .

شجاعت بقدر غیرت‌است

One's bravity is as much as one's zeal .

***

بی‌غیرت اگرخورد به هر دم‌صدنیش　　شاید نکند بلند هرگز سرخویش
هر چند که غیرت کسی باشد بیش　　خود بیش نهد پای شجاعت در پیش

عَلىٰ قَدْرِ الْمؤنَةِ تَكُونُ مِنَ اللّٰهِ الْمَعُونَةُ

باندازهٔ احتیاج از خداوند یاری میرسد .

God helps us to the extent of our needs .

***

گر طبع تو دور از طمع باشد وآز　　گردد برخ تو باب آسایش باز
باشد همه را خدا مدد گار،ولیك　　مقدار مدد ، بود بمقدار نیاز

عَلَى قَدْرِ الْمُرُوَّةِ تَكُونُ السَّخَاوَةُ .

بخشندگی بقدر مردانگی است

Generosity is according to manliness .

***

آن مرد، که راه و پاك گوهر باشد، کی بستهٔ قید سیم یا زر باشد ؟
احسان و کرم بقدر مردانگی است آن مرد تر است کوسخی تر باشد

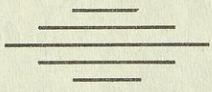

عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي الضِّيقِ وَالْبَلَاءِ .

بر تست که در تنگدستی ومصیبت صبر پیشه کنی.

You have to be patient in indigence and calamity .

***

ای آنکه زغم کارتو گریه است چوابر وزرنج چوبره ای بچنگال هژبر
هشدار که دره هر کسی را در مان صبر آمد وصبر آمد وصبر آمدوصبر

عَلَيْكُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالْمُوافَقَةِ وَإِيَّاكُمُ الْمُقَاطَعَةَ وَالْمُهَاجَرَةَ .

باید باهم بپیوندید وسازگار باشیدواز گسستگی وجدائی بپرهیزید.

Be united and agreeable to one another ; and avoid disconnection and separation .

***

پرهیز ز جور و بیوفائی باید　　یکرنگی و مهر و بپریائی باید
پیوند و فاق و آشنائی باید　　دوری ز گسستن و جدائی باید

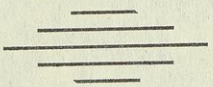

عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ فِي الْمَطَاعِمِ فَإِنَّهُ أَبْعَدُ مِنَ السَّرَفِ وَ أَصَحُّ لِلْبَدَنِ وَأَعْوَنُ عَلَى الْعِبَادَةِ .

باید در خوراك میانه روی پیش گیرید چون این شیوه از اسراف دور تروبرای سلامت بدن‌درست تروبرای‌عبادت کمك بیشتری‌است.

You have to be moderate in eating; for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God-worshipping .

***

پرهیز کن از زیاد خوردن ای یار　　تا آنکه ز اسراف بمانی بکنار
باشی ز سلامت بدن بر خور دار　　نیروی عبادت تو گردد بسیار

عِنْدَ الْاِمْتِحانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ اَوْيُهانُ.

مرددرامتحان، عزیزیاخوار میشود.

In the course of examination a man is either endeared or humiliated

***

چون لاف زند مدعی از عقل و تمیز — برجای خموش باش وبیجا مستیز
زیرا که چوپای امتحان پیش آید — یاخوار شود پیش کسان یا که عزیز

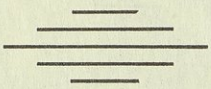

عِنْدَ انْسِدادِ الْفُرَجِ تَبْدُوا مَطالِعُ الْفَرَجِ.

هنگامیکه راه ها بسته میشود گشایش هائی نیز پدیدار میگردد.

When all the ways are closed some openings appear.

***

آنگاه که روز تو چو شب تار شود — دستت زچه روی سست درکار شود ؟
هر در چو فرو بسته بیکبار شود — نا گاه گشایشی پدیدار شود

عِنْدَ زَوَالِ الْقُدْرَةِ يَتَبَيَّنُ الصَّدِيقُ مِنَ الْعَدُوِّ.

هنگامیکه توانائی وقدرت ازدست رفت دوست از دشمن تمیز داده میشود.

You can realize your friends from our foeswhen your power is lost.

***

بر مسند اقتدار تا خواهی زیست — در ظاهر امر باتو کس دشمن نیست
چون رفت توانائی و قدرت از دست — معلوم شود دوست که ودشمن کیست

عِنْدَ زَوَالِ النِّعَمِ يُعْرَفُ الصَّدِيقُ مِنَ الْعَدُوِّ.

وقتیکه دارائی از دست میرود دوست ازدشمن شناخته میشود.

It is in adversity that one can recognize his friends from his foes.

***

آن دوست که باتست چویك جان بدو تن — ای بس که شود بدوستی عهدشکن
تا کس نشد از فقر گرفتار محن — هرگز نشناخت دوست را از دشمن

عِنْدَ نُزُولِ الشَّدَائِدِ تَظْهَرُ فَضَائِلُ الْإِنْسَانِ .

درهنگام سختی برتری مرد آشکار میشود.

Man's superiority will be realized in hard days .

***

افتد چو بدست گنج باد آوردی — سهل است اگر خوشی کند هر فردی
از دیدن هر مصیبت و هر دردی — معلوم شود تحمل هر مردی

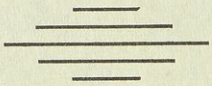

عَوْدُ الْفُرْصَةِ بَعِيدٌ مَرَامُهَا .

فرصت ازدست رفته ، دیر بدست میآید.

Opportunity , when lost , cannot be found again very soon .

***

فرصت اگرت هست غنیمت بشمار — کز دست اگر بدر رود فرصت کار
یا آنکه بسی دیر بدستت آید — یا هیچ بدست نایدت دیگر بار

عَوِّدْ لِسانَكَ لَيِّنَ الْكَلامِ وَ بَذْلَ السَّلامِ يَكْثُرْ مُحِبُّوكَ وَيَقِلَّ مُبْغِضُوكَ .

زبان خود را به خوشگوئی وسلام عادت‌ده‌چون این شیوه‌دشمنت راکم و دوستترا زیادمیکند.

Get your tongue used to speak decently ; for in this way you can increase your friends and decrease your enemies .

***

آنکس که شکربیان‌وخوشخوی‌افتاد — بس دل که بشیرین دهنی دارد شاد
با خوشگوئی زبان خودعادت ده — تادشمن تو کم شود و دوست زیاد

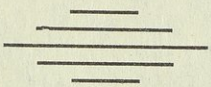

عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا اسْعَدَكَ جَدُّكَ .

تابخت یارتست‌عیب تودرپرده میماند.

Your defects are hidden as long as you enjoy prosperity.

***

بدبخت همیشه خوار خواهد بودن — عیبش همه آشکار خواهد بودن
تا بخت تو باتو یار خواهد بودن — برعیب تو پرده دار خواهد بودن

غارِسُ شَجَرَةِ الْخَيرِ يَجتَنيها اَحلى ثَمرَةٍ .

آنکس که درخت نیکی میکارد شیرین ترین میوه اش را خود می چیند.

He who cultivates goodness will benefit by its sweetest fruit .

***

هر کس که جهان زار کند کارش را　　چون صبح کن از لطف شب تارش را
آنکس که درخت خیرو نیکی کارد　　خود می چیند خوب ترین بارش را

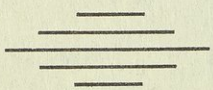

غاضَ الصِّدْقُ فِي النّاسِ وَ فاضَ الْكِذْبُ وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسانِ وَ تَشاحَنوا بِالْقُلوبِ .

درمیان مردم راستی کم ودروغگوئی بسیار شد. دوستی ها بزبان شدودلها پراز کینه گردید

Among the people , truthfulness has increased and falsehood decreased , friendship is only in words and the hearts are full of hatred .

***

دیگر همه کس ز راستی بگریزد　　و زمکر و دروغ کس نمی پرهیزد
گر یاری و دوستی است باشد بزبان　　گر کینه و دشمنی است از دل خیزد

غافِضِ الفرصَةَ عِندَ امكانِها فانَّكَ غيرمدرِكِها عِندَ فوتِها.

همینکه فرصتی بدستت افتاد آنرا غنیمت بشمار که اگر از دست رفت دیگر آنرا بدست نمیآوری.

When you seize an opportunity , take advantage of it; for , you will never find it again if you let it slip .

***

در رفته و آینده نشاید دل بست — دل بند بفرصتی که در دستت هست
فرصت مده از دست که فرصت ایدوست — از دست چو شد دگر نیاید در دست

غايَةُ الجُودِ بَذلُ الموجُودِ.

نهایت بخشش، بخشیدن چیزی است که موجود است.

The highest point of generosity is to give whatever you have .

***

چون یافت توانگری دوصد گنج گهر — زآن هر چه کند بذل ، نیاید بنظر
بخشنده تر از توانگر آن مسکینی است — کاو آنچه که یافته است بخشد یکسر

غَايَةُ الْحَيَاءِ اَنْ يَسْتَحْيِيَ الْمَرْءُ مِنْ نَفْسِهِ .

منتهای حیا آنست که مرد از خود نیز شرم داشته باشد.

The highest degree of modesty is to be ashamed even of one's own self .

***

آنجا که ترا ز دیگران است آزرم — مجبوری اگر که باادب باشی ونرم
نیك ارنگری نهایت شرم و حیا — آنست که کس ز خویش هم دارد شرم

غَايَةُ الْعَقْلِ الْاِعْتِرَافُ بِالْجَهْلِ .

نهایت خردمندی اقرار به نادانی است.

The highest degree of wisdom is confession of ignorance

***

نادان که فتاده است در گمراهی — خود را دانا شمارد از خود خواهی
آگاه ز نادانی خود گردیدن — خود غایت عقل باشد و آگاهی

غِنَا الْعَاقِلِ بِعِلْمِهِ ؛ غِنَا الْجَاهِلِ بِمَالِهِ .

دارائی خردمند، بدانش اوست ودارائی نادان به‌مال‌او

An intelligent man is rich because of his knowledge, an ignorant,hecause of his properties .

***

سرمایهٔ دانا همه علم است و کمال — یعنی که ثبات دارد اندر هر حال
دارائی نادان همه زر باشد و مال — یعنی که بود دستخوش وزر و وبال

فازمن اصلح عمل یومه واستدرك فوارط امسه .

کسی رستگارشد که‌کار امروز خود را درست کرد وهرچه دیروز تلف کرده بود بدست آورد.

A man is saved if he arranges his affairs just today and regains whatever he has lost yesterday .

***

آن مرد بر افراشت سر فخر وشرف، — وز رنج نجات یافت وزآه واسف،
کامروز بکوشید و بیاورد بکف — هر چیز که کرده بود دیروز تلف

فَخْرُ الْمَرءِ بِفَضْلِهِ لَا بِأَصْلِهِ .

مایهٔ فخرمرد فضل وادب اوست نه‌اصل‌ونسبش

Honour lies in virtues not in family origine .

***

بیمایه به لاف گشته آلوده لبش — کاو جذش کیست یاچه بوده لقبش
آن چیز که مرد را بود مایهٔ فخر — فضل و ادب اوست نه اصل ونسبش

فَرُّوا كُلَّ الْفِرارِ مِنَ الْفاجِرِ الْفاسِقِ .

باکمال‌شدت ازمردم فاسق‌وفاجر بگریزید.

Flee with all your power from those who are libertine and debauchee .

***

درباغ جهان زدست هرخس بگریز — ازآنکه چومیوه‌ایست‌نارس‌بگریز
تاآنکه به ورطهٔ فسادت نکشند ، — ازفاسق‌وزشتخوی وناکس بگریز

فَضْلُ الرَّجُلِ يُعْرَفُ مِنْ قَوْلِهِ .

از گفتار مرد، فضل و کمال او شناخته میشود.

Man's virtues are revealed by his speech .

***

تا مرد ز معرفت نباشد محروم — بی مغز سخن نگوید و نا مفهوم
از طرز سخنگوئی هر کس، گردد — میزان کمال و دانش او معلوم

فِكْرُ الْمَرْءِ مِرْآةٌ تُرِيهِ حُسْنَ عَمَلِهِ مِنْ قُبْحِهِ .

اندیشهٔ مرد آئینه ایست که خوب و بد اعمال او را مینماید.

Man's thought is a mirror which reflects his right and wrong deeds .

***

اندیشهٔ هر کسی ترا از حالش — آگاه کند که چون بود افعالش
اندیشهٔ مرد چون یکی آینه است — پیداست در آن خوب و بد اعمالش

فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّمْ تَسْلَمْ مِنَ الزَّلَلِ .

اندیشه کن آنگاه سخن گوی تا از لغزش زبان دور باشی.

Think and then speak ; so that you may be guarded against the slips of tongue .

***

در پیش کسی که اهل فهم است و فطن — تا فکر نکرده‌ای، مکن باز دهن
خواهی که ز لغزش زبان باشی دور — اندیشه نکرده وامکن لب بسخن

فِی تَصَارِیفِ الاَحْوَالِ یُعْرَفُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ .

از گردش روزگار گوهر مردان آشکار میشود.

In vicissitude the true nature of men will be revealed .

***

پولاد بپنجهٔ قضا موم شود — موجود بیك حادثه معدوم شود
نامردی و مردانگی اهل جهان — از گردش روزگار معلوم شود

فِي سِعَةِ الْاَخْلَاقِ كُنُوزُ الْاَرْزَاقِ .

گنج‌های روزی در گشاده‌روئی است.

The treasures of livelihood lie behind smiling face .

***

ازخوشخوئی بسی توان بردن‌سود — شادآنکه‌بسودخویش‌ازین راه‌افزود
باروی گشاده میتوان درهمه جا — بررخ در گنج های روزی بگشود

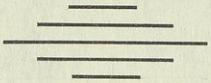

قُدرَتُكَ عَلَى نَفسِكَ افضَلُ القُدرَةِ وَ اَمرُكَ عَلَيهَا خَيرُ الاَمرَةِ .

توانائی تو بر نفس‌خود بالاترین توانائی‌وفرماندهی تو بر آن بهترین فرماندهی است.

You can have the highest power and the best command upon your own self.

***

آنکس که دل تو باز دارد زهوس — گردرنگری نیك، توخودباشی‌وبس
خود خیزوبرهنمائی خویش برس — زیرا بتو فرمان ندهد به‌زتو کس

قَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هٰذَا يُسَافِرُ فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ سَفَرَاتِهِ وَ إِلَّا فَقَدِمْتُمْ إِلَيْهِ .

این دوست شما بود که ازجهان سفر کرد. اگر بسوی شما بازگشت این سفر را نیز مانند سفرهای دیگرش بشمارید وگرنه شما بسوی او میروید.

It was your friend who journeyed to the other world ; if he ever returns to you , you may consider it as one of his ordinary travels; and , if he does not, surely you will go to him .

***

برگشت گر آنکه زین جهان کرده سفر — این را سفری شمر چو اسفار دگر
ور زآنکه دگر باز نیامد سویت — یکروز تو می‌روی بسویش آخر

قَدْ يَزِلُّ الْحَكِيمُ ، قَدْ يَزْهَقُ الْحَلِيمُ .

دانشمند نیز گاهی دچار لغزش میشود و بردبار نیز گاهی صبروقرار ازدست میدهد.

Even a learned man may make an error and a tolerant person may lose patience .

***

آنهم که زفضل است وخرد برخوردار — گاهی گردد به لغزشی سخت دچار
وآنهم که صبور وبردبارست به کار — گاهی زکفش برون رود صبروقرار

قَدْ يَكْبُو الْجَوادُ .

اسب تیزروچه بسا که بسر درغلطد.

A running horse may stumble .

***

پرهیز کن ازشتاب زیرا ناگاه — رهرو ز شتاب می‌نهد پا درچاه
ای بس که بناگاه بسردرغلطد — آن‌اسب که بس تیزروان‌است براه

قُلُوبُ الرَّعِيَّةِ خَزائِنُ مَلِكِها فَما اَوْدَعَها مِنْ عَدْلٍ اَوْجَوْرٍ وَجَدَهُ .

دلهای مردم خزانهٔ سلطان است وازعدل‌وظلم هرچه درآن‌بگذاردهمان‌را بازیابد.

People's hearts are the king's treasures; he receives whatever he has deposited in them of justice or unjustice.

***

دلهای کسان کآینه‌ای رخشان‌است — نیك ارنگری، خزانهٔ سلطان است
ازعدل وستم هرچه درآن‌بگذارد، — در عاقبت کار نصیبش آن است

قَلِيلُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ كَمَا اَنَّ الْقَلِيلَ مِنَ النَّارِ يُحْرِقُ كَثِيرَ الْحَطَبِ .

اندکی حق نیروی کثیر باطل را درهم می شکند چنانکه اندکی آتش تودهٔ بزرگی از هیزم را می سوزاند .

A little truth overcomes a lot of falehood as a flame of fire burns a pile of wood .

***

حق گرچه قلیل است، بباطل چوزنـد — نیروی کثیراو بهم در شکنـد
چونانکه بتوده‌ای بزرك از هیـزم — یك شعلهٔ خرد ، آتش اندرفکنـد

كَثْرَةُ الدَّيْنِ يُصَيِّرُ الصَّادِقَ كَاذِباً .

بسیاری وام راستگورا دروغگومی کند.

Heavy indeptedness converts a truthfulman to a liar.

***

قرض است مصیبتی که چون یافت دوام — هم مایهٔ ننك گشت وهم آفت نـام
بس مردم راستگو که درآخرکار — گشتند دروغگو ز بسیاری وام

كَثْرَةُ الْمَالِ تُفْسِدُ الْقُلُوبَ وَتُنْشِيءُ الذُّنُوبَ .

بسیاری مال،دل‌ها را تباه سازدو گناه ببار آورد.

Opulence vitiates hearts and produces sins .

***

آنکس که زیاد مال میخواهد وجاه — او را پی‌این دونیست پروا ز گناه
جان می‌شود اندر هوس مال تباه — دل می‌شود اندر طلب جاه سیاه

كَثْرَةُ الْهَذَرِ تُمِلُّ الْجَلِيسَ .

پر گوئیء حریف‌را افسرده خاطرمی کند.

Prolixity upsets your companion .

***

هرچند تراست بهره ازخوشروئی ، — اخلاق توآیتی‌است از خوشخوئی ،
هنگام سخن حذر زپر گوئی کن — کافسرده کند حریف را پر گوئی

كَثْرَةُ ضِحْكِ الرَّجُلِ تُذْهِبُ وَقَارَهُ .

خندهٔ زیاد مرد، وقار او را از بین میبرد.

Too much laughter destroys man's dignity .

***

آن کار مکن که ننك خواهد آورد — درد دیدهٔ خلق، کوچکت خواهد کرد
از خندهٔ بیحد که نشان سبکی است — از بین رود وقار و سنگینی مرد

كَفَى بِالْمَرْءِ كَيْساً أَنْ يَعْرِفَ مَعَائِبَهُ .

همینقدر که مرد زیرك باشد کافی است که عیب خود را بشناسد.

Sagacity suffices a man to recognize his defects .

***

آنکس که بعیب خویشتن پی نبرد — شاید که نه منصف است نه اهل خرد
زیرا که دو چشم عقل و انصاف بس است — تا خود همه کس بعیب خود در نگرد

كُلُّ شَيْءٍ يَحْتاجُ اِلَى الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ يَحْتاجُ اِلَى الْاَدَبِ.

هر کسی نیازمند عقل‌وعقل محتاج دانش‌است.

Every man needs mind and mind needs knowledge.

***

چون‌علم ، کمال آدمی را سبب است — آنست خردمند که‌دانش طلب است
مخلوق نیازمند عقل و خردند — خودعقل نیازمند علم و ادب است

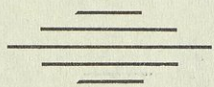

كُلُّ شَيْءٍ يَعِزُّ حِينَ يَنْزُرُ اِلَّا الْعِلْمَ فَاِنَّهُ يَعِزُّ حِينَ يَغْزُرُ.

هر چیز هنگامی که کم است قدر و بها دارد جزعلم که وقتی بسیار می‌شود قدر و قیمت می‌یابد.

Everything becomes dear when it is scarce ; except knowledge which becomes valuable when it is in abundance

***

فرخنده کسی که علم‌را دارددوست — وندرپی‌علم‌روزو شب‌درتك‌و پوست
هرچیز چو کم‌شود، شودقدرش بیش — جزعلم که قدر او ببسیاری اوست

كُلُّ عاقِلٍ مَغمُومٌ ، كُلُّ عارِفٍ مَهمُومٌ .

هر خردمندی غمناك وهرعارفی اندوهگین است.

Every wise person grieves and every mystic man feels sad .

***

آنکو غافل ز گردش عالم نیست — رنج دل و تشویش درونش کم نیست
آنکس که خردمند بود بی غم نیست — وآن مرد که عارف است بی ماتم نیست

كُلُّ ماضٍ فكأنْ لم يكنْ ، كُلُّ آتٍ فكأنْ قد كانَ .

انگار کن که گذشته هرگز نبوده وآینده هم آمده است.

Think of your past as if it has not existed and of your future as if it has come .

***

تا کی گوئی گذشته رفته است زدست — تا کی باید بفکر آینده نشست
انگار گذشته ای نبوده است ترا — پندار که آینده کنون آمده است

كلما قاربت اجلا فاحسن عملا .

هرچند بمرك نزديك‌ترميشوى عمل‌خود رانكوتر كن.

As you get nearer to your death make better your conduct .

***

آن كز پيرى خميده پيكر باشد — بايد كه دگر بفكر محشر باشد
چندانكه بمرك‌خويش نزديك‌تری — بايد عملت نيز نكوتر باشد

كلما كثر خزان الاسرار كثر ضياعها .

هرچه دانندگان رازى افزون شوند آن راززودتراز پرده بيرون‌ميافتد.

As mnch as a secret is known to more people there will be more chancesfor its being divulged .

***

چون خلق ببستن زبانند زبون — رازازهمه كس‌نهان كن وباش‌مصون
دانندهٔ راز هرچه گردد افزون — آن رازفتد زود تر ازپرده‌برون

كلما لاينفع يضر والدنيا مع حلاوتها تمر .

هرچه سودی ندارد زیان می بخشد ودنیا باهمهٔ شیرینی اش تلخی میآورد.

Whatever is not profitable brings loss . The world . though sweet , makes life bitter .

***

هر چیز درایـن جهان فانی، ای یار، گـر سود نیاورد، زیان آرد بـار
ایـن ساقـی عمـر با همـه شیـرینـی بس جام دهـد که تلخی آرد بسیار

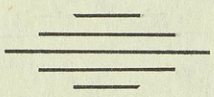

كل يحصد مازرع ويجزى بما صنع .

هر کس می درود آنچه را که میکارد وجزا می بیند بآنچه عمل میکند.

One reaps according to what one sows; and is rewarded according to how one behaves .

***

زشتی بینی اگـر بـزشتی گـروی نیـکی بینی چو راه نیـکی بـروی
درمـزرعـهٔ عمل توچـون برز گری هرتخم که کشته ای، همان میدروی

كما ان الصدايا يأكل الحديد حتى يفنيه كذلك الحسد يكمد الجسد.

همان گونه که زنك، آهن را می خورد تا او را از میان میبرد حسد نیز تن را شکسته و نحیف میسازد .

Jealousy weakens the body as rust corrodes the iron .

***

چون تیره کند حسد دل روشن را — گوئی چو بلاست جان مرد و زن را
نیروی حسد شکسته سازد تن را — آنگونه که زنك میخورد آهن را

كما تدين تدان ، كما تعين تعان .

آنگونه که جزا میدهی جزا داده میشوی و آن گونه که مدد کاری میکنی باتو مدد میکنند.

You will be rewarded as you reward and helped as you help .

***

باخلق بدی مکن که بدباتو کنند — صدره چو بدی کنی، دوصد باتو کنند
آنسان که جزا دهی جزا داده شوی — وآنسان که مدد کنی مدد باتو کنند

كَمْ مِنْ اِنْسانٍ اَهْلَكَهُ لِسانُهُ .

چه بسیار آدمی که زبان اوسرش را بر باد داده است.

How often a man is slain by his tongue .

***

بیباك هر آنکه در سخن پـر دازد — ای بس که بخیره جان و سر در بازد
ماهی چو دهان باز کند بـی پـروا — سر را بکمند مـرك مـی انـدازد

كَمْ مِنْ ذَليلٍ اَعَزَّهُ عَقْلُهُ ، كَمْ مِنْ عَزيزٍ اَذَلَّهُ جَهْلُهُ .

بسا ذلیل وخوار که عقل وخردش اوراعزیز کرده و بسا عزیز که نادانیش اورا ذلیل ساخته است.

How often an honourable man is debased by his ignorance ; and a baseman is honoured by his intelligence !

***

بس خوار و سر افکنده که عقل وخردش — آخر سوی افتخار و عزت بـردش
بس مرد سر افراز که خود بیخردی — در ورطـهٔ سر فکند گـی آوردش

كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَى أَمِيرٍ .

بساعقل که دربند هوس اسیرمانده زیراهوس براو فرمانرواست.

Many minds are captivated by a capricious desire which command them .

***

خاری‌است‌هوس که‌چون‌شود دامنگیر — درزخم‌زدن سخت‌تر است ازهرتیر
بس‌عقل که دربند هوس مانده اسیر — چون گشته براوهوس ازآغاز امیر

كَمْ مِنْ غَنِيٍّ يَسْتَغْنِي عَنْهُ ، كَمْ مِنْ فَقِيرٍ يَفْتَقِرُ إِلَيْهِ .

بساتوانگر که باو نیازی‌نیست و بساتهیدست که براو نیازمندند.

Many a rich man upon whom no one depends, many a poor man upon whom every one depends .

***

بس‌مردتوانگر که‌نبودش‌چون سود — کس روی نیاز بر در او ننمود
بس‌مرد تهیدست که‌شد سود رسان — زینروی نیازمند او باید بود

كَمْ مِنْ وَضِيعٍ رَفَعَهُ حُسْنُ خُلْقِهِ ، كَمْ مِنْ رَفِيعٍ وَضَعَهُ قُبْحُ خُرْقِهِ .

بسا مردی که پایه‌اش پست است وبا نیکخوئی ببلندی‌میرسد و بسا مرد بلندپایه که از بد خوئی پست میشود.

Many a low-graded man whose good behaviour promotes him to a high rank; and many a man of high position whose ill-temper degrades him .

***

بس عاقل پست پایه کز نیکی خو　　کم کم به بلندی مقام آرد رو
بس مرد بلند پایه کز بد خوئی　　بیند ضرر و پست شود پایهٔ او

كُنْ بِالْمَعْرُوفِ آمِراً وَعَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِياً .

مردم را به نیکی وخوشرفتاری امرواز بدکاری نهی کن .

Urge people to do good and prohibit them from doing evil .

***

میکوش دلا در اینکه تا هشیاری　　مستان را باز برسر هوش آری
تشویق به نیکی کن و خوشرفتاری　　تقبیح ز ناکسی کن و بد کاری

كُنْ جَواداً مُؤَثِّراً اَوْ مُقْتَصِداً مُقْتَدِراً وَاِيّاكَ اَنْ تَكُونَ الثّالِثَ .

یا بخشندهٔ مؤثر باش یا میانه‌روی پیش گیر ولی باندازه، اما راه‌سوم در پیش مگیر.

Be generous but efficient or be economical but within limits; and never choose a third way .

***

بخشنده شو آنجا که اثر دارد بیش　　یا باش میانه رو باندازهٔ خویش
آن به که ازین راه روی یا که ازآن　　لیکن ره سومین نگیری در پیش

كُنْ حُلْوَ الصَّبْرِ عِنْدَ مُرِّ الاَمْرِ .

با شیرینی صبر و بردباری، تلخی کار را چاره کن .

Overcome the bitterness of your difficulty by sweetness of tolerance .

***

بیتاب مشو چو گشت کارت دشوار　　کز بیتابی تو بیش بینی آزار
شیرینی صبر و بردباری پیش آر　　تا آنکه بدان بکاهی از تلخی کار

***

كُنْ زاهِداً فيما يَرْغَبُ فيهِ الْجَهُولُ .

از آنچه که نادان بدان دل بسته است دوری کن .

Avoid whatever an ignorant man is fond of.

***

ای بس که به هرچه جاهلی پیوندد — عاقل چو نظر بدان کند میخندد
گرهست ترا بسر خرد ، دل بردار — از آنچه بدان بیخردی دل بندد

كُنْ سَمِحاً وَلا تَكُنْ مُبَذِّراً .

بخشنده باش لیکن زیاده روی مکن .

Be charitable but not extravagant .

***

دوری ز طریق عدل و انصاف مکن — هم با خود وهم بخلق اجحاف مکن
اندازه بهیچ کار از دست مده — بخشش کن وهیچگاه اسراف مکن

كُنْ فِي الشَّدائِدِ صَبُوراً وَفِي الزَّلازِلِ وَقُوراً .

درسختیها بصبر کوش ودرحوادث بزرك سنگین باش .

Be patient in hard days and grave in calamities.

***

آنجا که ترا سخت شود کار معاش — در صبر بکوش و سینهٔ خود مخراش
وآنجای که طوفان حوادث خیزد — چون کوه بجای خویشتن سنگین باش

كُنْ كَالنَّحْلِ اِنْ اَكَلَتْ اَكَلَتْ طَيِّباً وَ اِنْ وَضَعَتْ وَضَعَتْ طَيِّباً وَ اِنْ وَقَعَتْ عَلَى عُودٍ لَمْ تَكْسِرْهُ .

مانند زنبورعسل باش که هرچه خورد پاك است وهرچه برجای نهد شیرین است وهرشاخی راکه برویش بنشیند نشکند .

Be like a bee ; anything he eats is clean , anything he leaves is sweet and any branch he sits upon does not break.

***

میباش چو زنبور عسل کاو تا هست — بر لقمهٔ ناپاك نخواهد دل بست
هر بار که بگذاشت بجا، شیرین بود — هرشاخ که بنشست برویش، نشکست

كُنْ لِدُنيَاكَ كَأَنَّكَ تَعيشُ اَبَداً وَكُنْ لِاٰخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَداً .

درکاردنیا چنان باش که گوئی جاودان خواهی زیست وکار آخرت چنان کن که گوئی فردا خواهی مرد .

Arrange the affairs of this world in such a way as if you will live eternally ; and work for the next world in such a way as if you will die tomorrow.

***

کن کارجهان چنانکه هر کس نگریست — گوید که مگر تو جاودان خواهی زیست
وآنسان پی آخرت برو کز عمرت — گوئی یکروز بیشتر باقی نیست

كُنْ لَيِّناً مِنْ غَيْرِ ضَعْفٍ ، شَدِيداً مِنْ غَيْرِ عُنْفٍ .

نرم باش ولی سست وزبون مباش؛سخت باش ولی درشتی مکن .

Be mild but not weak ; be firm but not harsh .

***

با خلق به لطف و مهربانی پرداز — لیکن خود را زبون و افتاده مساز
شو نرم ولی مباش سست اندر کار — شو سخت ولی مکن درشتی آغاز

***

كُنْ وَصِّيَ نَفْسِكَ وَافْعَلْ فِي مَالِكَ مَاتُحِبُّ اَنْ يَفْعَلَهُ فِيهِ غَيْرُكَ .

وصی نفس خود باش و با مال چنان کن که دوست داری دیگری با آن کند .

Be self-executor of your will and spend your wealth for salvation as you wish your heirs do .

***

خود باش وصی خویش از هر نظری. ور در کفت امروز بود سیم و زری،
بخشش کن از آن، چنانکه خواهی فردا بخشد پی آمرزش روحت دگری

كَيْفَ تَبْقَى فِي حَالَتِكَ وَالدَّهْرُ مُسْرِعٌ فِي اِحَالَتِكَ ؟

تو بحال خود چگونه مانی درحالیکه گیتی میکوشد تا دیگر گونت کند ؟

How can you remain in the same position while the world tries to change you ?

***

روزی رود این جوانی از دست برون وین تن که تواناست شود پیروزبون
تو کی مانی بحال خود چون گردون کوشد که بتندی کندت دیگر گون؟

***

كَيْفَ تَفْرَحُ بِعُمْرٍ تَنْقُصُهُ السَّاعَاتُ ؟

چگونه دلشاد هستی بعمری که هرساعت بگذرد از آن کم میشود .

How can you be happy in this life that grows shorter with the passage of every hour ?

***

جاوید تو چون نمانی اندر عالم — چند ازپی عیش خوه کنی جوروستم؟
دلشاد چگونه ای بعمری که شود — هر ساعت از آن، بقدریکساعت کم؟

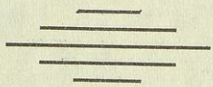

كَيْفَ يَأْنِسُ بِاللّٰهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ مِنَ الْخَلْقِ ؟

کسی که ازصحبت خلق رمیده نیست چگونه با دوستی خدا خوی گیرد ؟

How can a man become attached to God while he is not detached from people ?

***

آنکو پی دنیاست دوان ازهمه سوی — بر در گه دادار کجا آرد روی ؟
آنکس که‌رمیده نیست‌ازصحبت‌خلق — با دوستی خدا چسان گیرد خوی ؟

***

كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَه مَن يَجْهَل نَفْسَه ؟

کسی که خود را نمی شناسد دیگری را چگونه بشناسد ؟

One who does not know himself how can he know others ?

***

از آنکه بحال خود نپرداخته است — آگاهی حال غیر کی ساخته است؟
خوی دگری چگونه بشناسد نیك — آنکو خود را هنوز نشناخته است

كَيْفَ يَهْتَدِي الضَّلِيلُ مَعَ غَفْلَةِ الدَّلِيلِ ؟

آنجا که راهنما غافل باشد گمراه چگونه راه راست را بازیابد .

How can a lost man find the right way when his leader is neglectful ?

***

بیداد کند چو پیشوا از آغاز — دست همه پیروان شود نیز دراز
آنجای که رهبر است غافل از راه — گمراه چگونه راه خود یابد باز ؟

كَيْفَ يَهْدِي غَيْرَهُ مَنْ يَضِلُّ نَفْسَهُ ؟

کسی که خود گمراه است چگونه دیگری را رهبری کند ؟

How can he who is misled himself lead others ?

***

آن مرد که خود روانه در راه خطاست — گر دم ز صواب میزند ، روی ریاست
آن کج روشی که خود ز گمراهان است — کی راهبری تواند اندر ره راست ؟

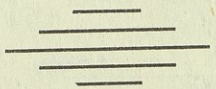

لَا أَشْجَعَ مِنْ بَرِيءٍ

هیچکس از بیگناه دلیر تر نیست

No one is more brave than an innocent person.

***

آن کش ز گناه نیست لوح سیهی — هرگز به دل او نبرد ترس رهی
گستاخ تر و دلیر تر نتوان یافت — زآنکس که نکرده هیچ جرم و گنهی

لاتاس علی مافات ولاتفرح بما هو آت.

برای چیزی که گذشته افسوس مخور و بخاطر چیزی که نیامده دلشاد مباش.

Do not grieve for anything which is gone; and, do not be glad for anything which has not come yet .

***

پابند جهان سست بنیاد مباش — وز بهر کم و بیش به فریاد مباش
برهرچه گذشته است افسوس مخور — وز هرچه نیامده است دلشاد مباش

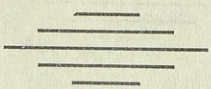

لا تأمن مجالس الاشرار غوایل البلاء .

مجالس بدکاران از گزند بلاها ایمن نیست.

Gatherings of the debauchees are not safe from mishaps .

***

هرجای که آتشی و مشتی حار است — افروختن و سوختنی در کار است
زآن خانه که جای مردمی بدکارست — بگریز که اندر آن بلابسیاراست

لاتتخذن عدوّ صديقك صديقاً

دوست مگیر آنرا که با دوستت دشمن است .

Do not consider your friend's enemy as your friend .

***

آنراست سزا که یار خود پنداری — کو با تو و با یار تو دارد یاری
وآن مرد که در حق رفیق تو عدوست — حق است اگرش رفیق خود نشماری

لاتتكلمن اذا لم تجد للكلام موقعاً

هرجا که سخن گفتن نشاید، سخن گفتن نباید.

Do not speak when you find it untimely .

***

هرجا که نشایدت سخن کرد آغاز — لب در پی گفتار مکن از هم باز
خاموش نشین که شمع تا خاموش است — جان و تن اوست دور از سوز و گداز

لاتثقن بعهد من لادين له؛ لاتمنحن ودك من لاوفاء له

به پیمان کسی که دین ندارد اعتماد مکن و کسی را که وفا ندارد دوست مشمار.

Do not rely on the promise of anyone who has no faith; and, do not make friendship with anyone who is not loyal.

***

آن مرد که دین نباشد و ایمانش — هرگز مکن اعتماد بر پیمانش
وآنکس که برون ز حلقهٔ مهر و وفاست — از حلقهٔ دوستان برون گردانش

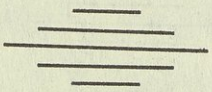

لاتحدث بما تخاف تكذيبه

چیزی مگو که میترسی آنرا دروغ انگارند.

Do not say what you fear that it may be regarded as a falsehood.

***

خواهی که ترا دروغگو نشمارند، — آن گوی که خلق راستش پندارند
هرگز سخنی مگو که خود میترسی — آنرا چو شنیدند دروغ انگارند

لا تخافوا ظلم ربكم ولكن تخافوا ظلم انفسكم

از ظلم خداوند نترسید بلکه از ظلم خود بترسید

Do not fear God's cruelty but be afraid of your own's .

***

از وسوسهٔ نفس بد اندیش بترس — زین گرگ درنده خوی چون میش بترس
آنکس که ستم با تو کند در خود تست — از قهر خدا مترس، از خویش بترس

لا تخف الا ذنبك ولا ترج الا ربك

بیم مدار مگر از گناه خود و امیدوار مباش مگر بخدای خود.

Do not be afraid of anything but of your sin ; and , hopeful of anyone but God .

***

اندر ره شیطان لعین پا مگذار — جز بر در یزدان مبین روی میار
الا ز گناه خویشتن بیم مکن — الا به خدای خویش امید مدار

لاتستحيي من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه

از بخشش کم شرم مدار چون نومیدی از آن کمتر باشد.

Do not be ashamed of giving a little ; because disappointment is less than that.

***

میکوش که بهر هر که باشد مضطر — هر گونه که ممکن است باشی باور
از بخشش کم شرم مکن زآنکه بود — کم دادنت از هیچ ندادن بهتر

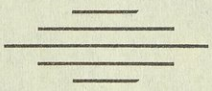

لاتستصغرن عدو وان ضعف

دشمن را کوچك مشمار گرچه ناتوان باشد

Do not despise your enemy even if he is weak

***

هر چند که دشمن تو خرد افتد و خوار — خوارش منگر بچشم و خردش مشمار
خار است بسی خرد و بچشمت چو رود — روز تو سیاه سازد و حال تو زار

لاتستكثرن من اخوان الدنيا فانك ان عجزت عنهم تحولوا اعداء وان مثلهم كمثل النار كثير هايحرق وقليلها ينفع

بسیاردوست‌مگیرزیرا اگرنتوانی همه‌راخرسند سازی‌باتو دشمن شوند ودرحقیقت به‌آتش‌مانند که‌زیادش‌میسوزاند و کمش سود میرساند .

Do not try to win too many of earthly friends; for if you can not keep them astisfied they will turn against you .
Friends are like fire which is useful when it is little and incendiary when too much .

***

هرچند که‌دوست‌بهتراز گنج‌زرست — چون گشت زیاد، مایهٔ دردسر است
آری، مثل دوست به آتش ماند — بهرتو کمش نفع‌وزیادش ضرر است

لاتسرعن الی ارفع موضع فی المجلس

درنشستن به‌صدرمجلس شتاب‌مکن

Do not hurry to take the best place in a party .

***

گر دورشوی تا که فرا خوانندت — زآن‌به که‌روی پیش‌و،به‌پس‌رانندت
مشتاب که جا بصدر مجلس گیری — جائی بنشین که بر نخیزانندت

لاتَسْرِعَنَّ اِلَى الْغَضَبِ فَيَتَسَلَّطَ عَلَيْكَ بِالْعادَةِ

زود خشمناك مشو زيرا به‌خشم خوی خواهی گرفت

Do not get angry too soon ; for you will be habituated to it.

***

هر کس بتو بهر دوستی آرد رو — رخ بر تابد چو تند باشی با او

گرزود به هرچیز کسی گیرد خشم — بس زود به خشم، طبع او گیرد خو

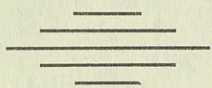

لاتَسيِئُ اللَّفْظَ وَاِنْ ضاقَ عَلَيْكَ الْجَوابُ

سخن زشت بزبان میاور اگرچه بپاسخ کسی درمانی

Do not use an indecent language even when you are he]pless in answering somebody .

***

تندی مکن و مپوی تا بتوانی — آن ره که خلاف ادبش میدانی

هر گز سخن زشت میاور بزبان — هر چند بپاسخ کسی در مانی

لاتُسِیءْ اِلیٰ مَنْ اَحْسَنَ اِلَیْكَ فَمَنْ اَساءَ اِلیٰ مَنْ اَحْسَنَ اِلَیْهِ فَقَدْ مَنَعَ الْاِحْسانَ

درحق کسی که باتو نیکی کرده بدرفتاری مکن زیرا کسی که چون نیکی ببیند بدی کند در راه نیکوکاری سدی میشود .

Do not mistreat a man who has behaved you well ; for he who answers a good deed with a bad one obstructs benevolence .

***

زنهار چو از کسی ببینی یاری — با او نکنی ز جهل بد رفتاری
آنکس که بدی کند چو نیکی بیند — سدی شود اندر ره نیکوکاری

لاتُشْرِكَنَّ فی رَأْیِكَ جَبانًا یُضْعِفُكَ عَنِ الْاَمْرِ وَیُعْظِمُ عَلَیْكَ مالَیْسَ بِعَظیمٍ

ترسنده دل را در رأی خود شریك مکن. زیرا تو را در کار سست میکند و آنچه را که بزرك نیست در نظرت بزرك جلوه میدهد.

Do not let a coward participate in making a decision for you ; since he weak ns your will and magnifies what is not really big .

***

ترسنده دلان که ترس را یار کنند — درشور چو رأی خویش اظهار کنند،
اندر نظر تو مور را مار کنند — تصمیم ترا سست به هر کار کنند

لاتشعر قلبك الهم على مافات فيشغلك عن الاستعداد لما هو آت

برای آنچه ازدست رفته هم وغم بدل راه مده زیرا افسوس برگذشته از اندیشه برای آینده ترا بازمیدارد.

Do not fill your heart with past sorrows ; for this prevents you from making preparation for the future .

***

اندر پی آنچه رفته ازدست، متاز — وزداغ گذشته ، سینه پرسوز مساز
منشین بغم گذشته، کاین سوزو گداز — ز اندیشهٔ آینده ترا دارد باز

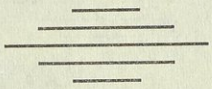

لاتصحب من يحفظ مساويك وينسى فضائلك .

با کسی که عیوب ترا به خاطر می سپارد و حسن های ترا فراموش میکند دمساز مشو .

Do not associate with one who remembers your defects and forgets your good points .

***

دمساز مباش، ای خداوند خرد، — با آنکه فقط عیب ترا مینگرد
هرعیب که داری تو بخاطر سپرد — هرحسن که داری تو زخاطر ببرد

لاتصحبن ابناء الدنيا فانك ان اقللت استعلوك وان اكثرت حسدوك

بااهل جهان دوستی مکن زیرا اگر فقیر شوی بر تو برتری میجویند و اگر دارا شوی بر تو رشك میورزند.

Do not make friendship with the people too much ; for they try to gain superiority over you when you are impoverished ; and show jealousy towards you when you are wealthy .

***

بر دوستی اهل جهان دل مسپار — زآنرو که ترا نمیشود کس غمخوار
جوید بتو برتری چو شد کارت زار — ورزد بتو رشك چون شود بختت یار

لاتصدق من یقابل صدقك بتکذیبه .

راستگو مخوان کسی را که در مقابل راستگوئی تو دروغگویت میخواند.

Do not deem truthful a man who considers you a liar .

***

شهد ازچه دهی به آنکه چون بستاند — آن شهد زدست تو، چو زهری داند
تو صادق و راستگو مخوان آنکس را — کاو لاف زند و دروغگویت خواند

لاتضمن مالاتقدر علی القیام به .

کاری را که ازعهده انجامش برنمیآئی برعهده مگیر

Do not undertake anything which you can not do .

***

گر در نظرم ضعیف باشی و زبون — به‌زآنکه بسی‌دروغگو باشی‌و دون
بر عهده مگیر هیچگه کاری را — کز عهدهٔ انجام نیائی بیرون

لاتضیعن حق اخیك اتکالا علی مابینك و بینه فلیس هو لك باخ ما اضعت حقه .

حق‌دوستت‌را باتکاء دوستی که‌میان‌تو واوست ضایع‌مکن‌زیراوقتی‌چنین کردی‌دیگر دوست تو نخواهد بود .

Do not trample upon the rights of your friend under the pretext of intimacy existing between you and him ; for as long as you disregard his rights he is not your friend .

***

بر دوست زنی طعنه و داری امید — کو از تو بدوستی نخواهد رنجید
غافل که چوکاخ دوستی بی‌پی شد — کم کم‌بسرت‌خراب خواهد گردید

لاتعاجِلِ الذنبَ بالعقوبةِ واجعل بينهما للعفوِ موضعاً

درداد ن کیفر گناه شتاب مکن ومیان این دو جائی را برای بخشش بگذار .

Do not haste to requite an offence ; but leave room for pardon .

***

در دادن کیفر گناهان زنهار — تعجیل مکن که آرد افسوس ببار
مابین گناه و کیفر آن ای یار — جائی ز برای عفو باقی بگذار

لاتعادوا فی مالاتعرفون فانّ اکثر العلم فیما لاتعرفون .

باچیزی که نمیدانید دشمنی نورزید چون دانش بیشتر درچیزی است که نمیدانید.

Do not fight against what you do not know because knowledge mostly lies in what you are not aware of.

***

شایستهٔ آن نیست که رو گردانید — از هرچیزی که درك آن نتوانید
چون بیشتر آنچه را که دانش خوانید — بستهاست بآنچه اندر آن نادانید

***

لاتعد عما تعجز عن الوفاء به

وعده‌ای مده که بدان وفا نتوانی کرد .

Make no promise that you can not fulfil .

***

در قول تو گر نباشد از فضل اثر — دیگر سخن تو کس ندارد باور
آن کار که‌ازعهدهٔ توساخته نیست — برعهدهٔ خویش اگر نگیری بهتر

لاتعدن غنیاً من لم یرزق من ماله

دارا نبایدشمرد کسی‌را که‌ازدارائی‌خود بهره‌ای نرساند .

One whose wealth is not profitable to others, must not he reckoned as rich .

***

آن‌مرد که‌اهل‌بخشش‌وجودوسخاست — ور هیچ ندارد، بنظر چون داراست
وآن‌منعم‌را که‌تنگ‌چشم‌است و بخیل — دارا نتوان شمرد ، زیرا چو گداست

***

لاتُعِنْ قَوِيّاً عَلَى ضَعِيفٍ، لاتُؤْثِرْ دَنِيّاً عَلَى شَرِيفٍ

توانارا برضدناتوان کمك مکن وفرومایه‌را بمرد بزرگوار اختیارمده.

Do not help a strong person against a weak one; anddo not give a mean man authority over a generous one .

***

هرگز به توانا مکن امدادای یار — تا اینکه به نا توان رساند آزار
هرگز به فرو مایه مدد گار مشو — تا اینکه کند بزرگواری را خوار

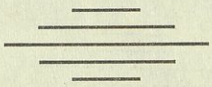

لاتغالِبْ مَنْ لاتَقْدِرُ عَلَى رَفْعِهِ

با کسی که‌قدرت ازمیان‌بردنش‌راندارى ستیزه‌مکن.

Do not fight against one whom you are unable to defeat .

***

کاری چونسنجیده گرفتی درپیش — کارتو شود خراب و حال‌تو پریش
با هر که بود بزور بازو زتو بیش — گرپنجه‌زنی،رنجه کنی‌پنجهٔ‌خویش

***

لاتغترن بمجاملة العدو فانه كالماء وان اطيل اسخانه بالنار لم ينفع من اطفائها .

به چرب زبانی دشمن فریفته مشو زیرا او مانند آب است که هرچند از آتش گرمی ببیند از فرو نشاندن آتش باز نماند .

Do not let your enemy deceive you by his flattery for he is like the water which does not stop extinguishing the fire despite its heat.

***

مشنو چو کند خصم تملق آغاز — زیرا که بآب ماند آن افسونساز
آب از آتش هر آن‌چه گرمی بیند — از کشتن آتش او نمیماند باز

لاتغتم بالفقر والبلاء فان الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء

از بیچیزی و سختی غمگین مباش زیرا طلا را به آتش آزمایند و مؤمن را برنج و بلا.

Do not grieve in affliction ; for the gold is tried by fire and a God-worshipper by misfortune .

***

گر دور جهان داشت ستم برتو روا — آرام و صبور باش و کن شکر خدا
آنسان که بآتش آزمایند طلا — مؤمن شود آزموده با رنج و بلا

***

لاتغلق باباً يعجزك افتتاحه

مبند دری که نتوانی گشود .

Do not close a door that you are unable to open .

***

آن کار که آرد ضرر آغاز مکن — وآن ساز که سوزد دل وجان، ساز مکن
آن در که دگر گشودنش نتوانی — دست ازپی بستنش زهم باز مکن

لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدري مايحدث بك الزمان

از افتادن دیگری دل خودرا شاد مکن زیرا نمیدانی زمانه برای توچه پیش میآورد .

Do not rejoice at another's downfall , for you do not know what will happen to yourself .

***

گیتی که سحر برسر گل تاج نهاد — در شب سر تاج هردو را داد بباد
ز افتادن دیگری مکن دل را شاد — کزمسند خود تونیز خواهی افتاد

***

لا تقولن ماتسؤك جوابه .

هرگز سخنی مگوی که پاسخش تورا ناگوار باشد.

Never say anything which has an unpleasant answer .

***

آن کز پی ناسزا لب از هم بگشاد — هر کس که شنید، ناسزا پاسخ داد
باهیچکسی مگوی هرگز سخنی — کز پاسخ آن دل تو گردد ناشاد

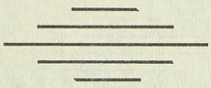

لاتقوم حلاوة اللذة بمرارة الافات .

شیرینی لذت به تلخی محنت هائی که از آن ببار می آید نمیارزد .

Sweetness of pleasure is not worth the bitterness of its consequent pains .

***

شب تاسحر آنکه باده می پیماید — چون روز شداز خمار دررنج آید
شیرینی لذات نمی ارزد هیچ — بر تلخی محنتی کز آنها زاید

لاتلتبس بالسلطان في وقت اضطراب الامور عليه فان البحر لايكاد يسلم راكبه مع سكونه فكيف لايهلك مع اختلاف رياحه واضطراب امواجه؟

وقتی که کار امیر آشفته وحالش دیگر گون است بایدازو برحذر بود زیرادریا که هنگام آرامش وسکون برای کشتی نشینان خطردارد چگونه باوزش بادهای ناموافق وتلاطم امواج خطرناك نباشد ؟

Beware of the sovereign at the time of civil convulsion. If the voyager is not always safe even on a calm sea; how will he escape death when sea is agitated with unfavourable winds and raging waves ?

***

احوال امیرا گر که دیگر گون است — هر کس که نیندیشد ازاو مجنون است
دریا که سکون او خطرها دارد — پیداست که هنگام تلاطم چون است

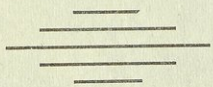

لاتنال الصحة الا بالحمية .

تندرستی جز باپرهیز حاصل نمیشود .

Health cannot be obtained except by abstinence .

***

کس را نشود سپید بختی حاصل — گر برنکند ز هر سیه کاری دل
بیمار به پرهیز اگر تن ندهد — هرگز نشود بتندرستی نائل

***

لاتَنْظُرْ اِلیٰ مَنْ قالَ وَانْظُرْ اِلیٰ ماقالَ

منگر که گوینده کیست ، بنگر که گفتارش چیست.

Do not mind who the speaker is , mind what he is saying .

***

تحقیر کسی به جامهٔ ژنده مکن — برظاهر خلق هیچگه خنده مکن
هرجا که کسی لب بسخن باز کند — گفتار ببین، نظربگوینده مکن

لا تُؤتَی الْبُیُوتَ اِلّا مِنْ اَبْوابِها وَمَنْ اَتاها مِنْ غَیْرِ اَبْوابِها کانَ سارِقاً .

بدرون خانه جزازدر آن راه نمیتوان یافت وهر که جزازراه دروارد شود دزداست.

A house can not be entered into except by its door ; and anyone who tries to enter into it by any other way is a thief .

***

از هیچ رهی، جز از در کاشانه، — نتوان گردید وارد اندر خانه
زیرا بدرون خانه جزاز در آن — راه دگری نیست مگر دزدانه

***

لاتؤخر انالة المحتاج الی غد فانك لاتدری مایعرض لك وله فی غد

دلجوئی محتاج را بفردا میفکن زیرا معلوم نیست که فردا برای تو واو چه پیش آید.

Do not postpone helping a needy man ; for you do not know what will happen to him and you tomorrow .

***

درراه کرم اگر نهی پا، چه شود ؟ ور دور کنی غمی زدلها چه شود؟
دلجوئی محتاج بفردا مفکن چون نیست ترا عیان که فرداچه شود

لاحلل کالادب

هیچ زیوری بهتر ازادب نیست.

No ornament is better than politeness .

***

اخلاق پسندیده ، بود یاور مرد این است گواه پاکی گوهر مرد
باید که بحسن ادب آراسته شد زیرا ادب است بهترین زیور مرد

***

لاخير في السكوت عن الحق كما انه لاخير في القول بالباطل .

خاموش ماندن از حق گوئی خوب نیست همچنانکه باطل گوئی خوب نیست

To keep silent from speaking the truth is as bad as to talk falsely .

***

اندر پی حق باش و حقیقت جوئی — دوری کن از اینکه راه باطل پوئی
خوش نیست خموش ماندن از گفتن حق — آنگونه که خوب نیست باطل گوئی

لاخير في قوم ليسوا بناصحين ولا يحبون الناصحين .

از کسانی که نه خیر خواهند و نه خیر خواهان را دوست دارند خیری نصیب نمیشود

You cannot expect a ything good from those who neither are well-wishers nor like the persons who wish well .

***

آنکو، نه اثر ز خیر خواهی در اوست، — نه مردم خیر خواه را دارد دوست،
ز آنجا که به هیچ رو ندارد خیری — مانند گلیست کش نه رنگ است و نه بوست

***

لا دواء لمشعوف بدائه، لا شفاء لمن کتم طبیبه دائه .

برای کسی که بدرد خودخوش است دوائی نیست و کسی که درد خودرا ازطبیب بپوشد شفا نخواهد یافت .

There is no remedy for a man who is happy with his diseases ; and , no recovery for one who hides his disease from the doctore.

***

آنرا که بدرد خود رضا خواهد بود — هردرد که هست بی دوا خواهد بود
وآنکو ز طبیب درد خود میپوشد — کی بهر وی امید شفا خواهد بود؟

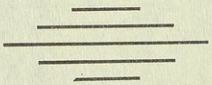

لا ذخر کالعلم

گنجی مانند دانش نیست

There is no treasure like knowledge .

***

ازشهد ادب هر که بکامش قند است — پیوسته زحال وروز خود خرسند است
گنجی بگرانبهائی دانش نیست — دولتمند است هر که دانشمند است

لاشيء احسن من عقل مع علم و علم مع حلم و حلم مع قدرة .

چیزی بهتر از خردمندی با دانائی و دانائی با شکیبائی و شکیبائی با توانائی نیست

There is nothing better than wisdom with knowledge, knowledge with tolerance and tolerance with power .

***

بهتر ز همه مردم دنیا باشد — آن مرد خرد مند که دانا باشد
در خشم نیاید و شکیبا باشد — هرچند به هر کار توانا باشد

لاعقل مع شهوة

عقل با شهوترانی سازگاری ندارد .

Wisdom does not accord with pleasure seeking .

***

آن مرد که ترك هوشیاری نکند — باید که هوای میگساری نکند
عاقل نرود درپی شهوت ، زیرا — شهوت باعقل سازگاری نکند

لاعيش لسيّيء الخلق

بدخو از زندگی خوش محروم است

An ill-tempered man cannot enjoy happy life.

***

آنگاه که برتو آورد خشم هجوم — پیش از همه کس کنی تو خود را مغموم
میکوش که خوی خویش را خوب کنی — گز زندگی خوش است بدخو محروم

لاغناء كالقنوع.

هیچ دارائی بهتر از قناعت نیست

No wealth is better than contentment.

***

آنکس که حریص و آزمند است دنی است — پابند به دیو خوئی و اهرمنی است
باروزی کم بساز و محتاج مباش — کان مرد که قانع است پیوسته غنی است

***

لافقر لعاقل، لاغناء لجاهل .

هر که دانا است مسکین نیست اگر چه تنگدست باشد و هر که نادان است منعم نیست اگر چه ظاهر ادارا باشد

A savant man is not poor even if he lives in poverty ; and, an ignorant one is not rich even if he lives a wealthy life .

***

مسکین نبود هر آنکسی کو دانا است — هر چند که تنگدست و بی برگ و نواست
منعم نبود هر آنکه باشد نادان — هر چند که در نظر بظاهر داراست

لایترک الناس شیئاً من دنیاهم لاصلاح آخرتهم الا عوضهم الله سبحانه خیر آمنه.

مردم از مال جهان چیزی برای دنیای دیگر خود نمیدهند مگر اینکه خداوند بالاتر از آن را به آنان عوض دهد.

People may never give up anything of this world for the next , unless God gives them back something better than that .

***

از مال جهان کسی ز ابناء بشر — چیزی ندهد برای دنیای دگر
جز آنکه خداوند بدو در محشر — بخشد بعوض چیزی از آن بالاتر

لایترک الناس شیئاً من دینهم لاصلاح دنیاهم الا فتح الله علیهم ما هو اضر منه .

مردم چیزی ازدین خود برای آبادی دنیای خود نمیدهند مگر آن که خداوند در عوض چیزی زیان آورتر از آن را برایشان روا دارد.

People may not lose anything of their faith to obtain worldly things unless God allots to them something more detrimental than that .

***

ازدین خود آن بندهٔ دنیا پرور — چیزی ندهد برای دنیا بهدر
جز اینکه خداوند مبین روزه گر — چیزی دهدش ازآن زیان آورتر

لایحمد حامد الا ربه؛ لایلم لائم الا نفسه .

کسی اگر میستاید بایدخدای را بستایدواگرسرزنش میکندبایدنفس خودراسرزنش کند .

One must not praise anyone but God ; and must not blame anyone but himself .

***

آن مرد که عاقل است ودانا، باید — بیهوده زبان بمدح و ذم نگشاید
گرعیب کند، زنفس خود گیرد عیب — ور بستاید ، خدای را بستاید

لا یَحُولُ الصَّدیقُ الصَّدُوقُ عَنِ الْمَوَدَّةِ وَانْ جُفِیَ .

دوست صادق از دوستی روی بر نمی تابد هرچند که جفا بیند

A sincere friend will not turn away from your friendship even when you hurt him .

***

آن دوست که صادق است و بامهر و وفا — با تست همیشه بر سر صلح و صفا
از دوستی تو بر نمی تابد روی — هرچند که بیند از تو او جور و جفا

لا یَخْلُوا النَّفْسُ مِنْ اَمَلٍ حَتّٰی تَدْخُلَ فِی الْاَجَلِ.

جان آدمی تا دم مرگ از آرزو خالی نمیشود

Man's soul is not cleared from desires, until he is dead.

***

تا جان داری شیفتهٔ آمالی — دلبستهٔ اکتساب جاه و مالی
تا مرگ نکرده جام عمرت را پر — جان تو ز آرزو نگردد خالی

لا یدرک اللّٰه جلّ جلاله العیون بمشاهدة العیان لکن یدرکه القلوب بحقایق الایمان .

چشم‌های ما بامشاهدهٔ ظاهر خدارا نمیتوانند دید بلکه دل‌ها ازراه حقایق ایمان بخدا میرسند

Our eyes cannot see God by manifest observation but our hearts can perceive Him through faith.

***

هرچند خدا بهر مکانی است پدید — بادیدهٔ سر، نمیتوان اورا دید
تنها دل ما ازره ایمان و یقین — شاید که تواند بخداوند رسید

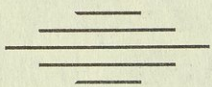

لا یستحیین احدکم اذا سئل عما لا یعلم ان یقول لا اعلم.

هیچیك ازشماوقتی چیزی‌راکه نمیداند ازوبپرسندنباید شرم داشته باشد از اینکه بگوید نمیدانم

No one of you must feel ashamed to admit his ignorance when he is asked about what he does not know .

***

گر بربندی دهان خویش از گفتار — به‌زآنکه بگوئی سخنی ناهنجار
چیزی که ندانی، چو بپرسند از تو — بر گو که‌نمیدانم وزین شرم‌مدار

***

لا يشبع المؤمن واخاه جائع

مرد خدا تا برادرش گرسنه است خود را سیر نمی سازد

A true believer will not eat fully as long as his brother is hungry .

***

آن مرد خداست کو بود خیر اندیش — خیرد گران ز خیر خود خواهد بیش
خود تا شکم برادرش گرسنه است — برخوان ننشیند از پی سیری خویش

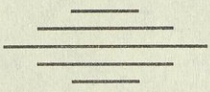

لا يصغرن عندك الرأى الخطير اذا اتاك به الرجل الحقير

فکر بزرگی را که از مغز مرد کوچکی تراوش کند نباید کوچک شماری .

Do not underestimate a useful advice just because it is given by an unimportant person .

***

گر مرد، خرد و راست و صاحب تدبیر — هر کس که بود، نصیحتش را بپذیر
گر پند بزرگی دهدت مرد حقیر — کوچک مشمارش و از آن بهره بگیر

***

لا یعاب الرجل باخذ حقه وانما یعاب باخذ ما لیس له

خواستن حق برای کسی عیب نیست خواستن چیزی که حق او نیست عیب است

A man cannot be blamed for demanding his right but he should be blamed for asking what is not his right

***

گر در پی حق خویش مردی برخاست — بر او نتوان عیب گرفتن که خطاست
زآن مرد اگر که عیب گیرند رواست — کاو آنچه که نیست حق وی خواهد خواست

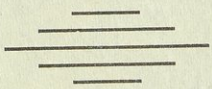

لا یکن المحسن والمسیء الیك سواء فان ذلك یزهد المحسن فی الاحسان و یتابع المسیء الی الاساءة

مبادا بد کار و نیکو کار در نظرت یکسان باشند زیرا در این صورت نیکو کار از نیکوئی کناره گیرد و بد کار در کار زشت اصرار ورزد .

You must not regard a good man and a bad man equally for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing .

***

در جامعه گر بد گهر و نیکوکار — یکسان آیند خلق را در انظار
این سخت زکار خیر گردد نادم — و آن نیك بکار زشت ورزد اصرار

لا یکون الصدیق صدیقاً حتی یحفظ اخاه فی غیبته و نکبته و وفاته .

دوست دوست نمیشود مگر بشرط آن که دوست خودرا درغیبت او، و بدبختی و وفات او حفظ کند.

A friend is not a good friend unless he respects his friend's rights in his absence , in his misfortune and after his death .

***

آنست بعهد دوستی ثابت وسخت — کاو باتو مدد کندچو گشتی بدبخت
عیبت نکند بیان چو گشتی غایب — مالت نخورد چو بستی ازدنیارخت

لا ینبغی للعاقل ان یقیم علی الخوف اذا وجد الی الامن سبیلا.

شایستهٔ عاقل نیست که باترس زندگی کنددرحالی که بسوی ایمنی راهی دارد.

It is not suitable for a wise man to live in fear when he has some way to security .

***

بینا که زراه و چاه باشد آگاه — ازاوعجب است اگر که افتد درچاه
باترس نشاید که کند عاقل زیست — آنجا که بسوی ایمنی دارد راه

***

لا ينجع تدبير من لا يطاع

تدبیر کسی که فرمانش را نمیبرند سودی نمیدهد

Planning by one who is not obeyed is of no use.

***

شاگرد به پیروی چو تقصیر کند — اندیشهٔ استاد چه تأثیر کند؟
مردی که نمیبرد کسی فرمانش — سودی ندهد هرآنچه تدبیر کند

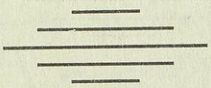

لا ينصح اللئيم احداً الا عن رغبة او رهبة

فرومایه از کسی پند نمی‌پذیرد مگر از روی طمع یا ترس

A mean person does not accept advice , except for fear or in the hope of something.

***

آنکس که بطبع بود ناپاك وپلید — خود ازسرشوق راه پاکان نگزید
ناکس نشنید پند کس، ور بشنید — یاازره بیم بود یا روی امید

***

لا ینفع الایمان بغیر التقوی.

ایمانی که باپاکی و پرهیز همراه نباشد سودی ندارد .

Faith without chastity is of no use .

***

دین از پی آن است که کوشی تو بسی — تا دست کشی زهر هوی وهوسی
گر پاکی و پرهیز نباشد در کار — سودی نرسد زدین و ایمان بکسی

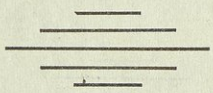

لا یوادّ الاشرار الا اشباههم، لا یصطنع اللئام الا امثالهم.

اشرار جز کسانی را که همانند خود شانند دوست نمیگیرند و مردم پست جز پست نهادان را نمی پرورند .

Wicked men do not make friendship except with those who are wicked like themselves ; and , mean men do not bring up except those who are mean .

***

آن مرد که بد خوست نمیگیرد دوست — جز بد منشی را که همانند بدوست
وآن مرد که پست است نخواهد پرورده — جز پست نهادرا که با او همخوست

***

لَذَّةُ الْكِرامِ فِي الْاِطْعامِ ؛ لَذَّةُ اللِّئامِ فِي الطَّعامِ

لذت جوانمردان بمهمانی دادن و خوشی دونان بمهمان شدن است.

A generous man is pleased to invite , and an avarcious person is pleased to be invited .

***

آنرا که فرومایه بود همچو خسی — با مرد بلند طبع فرق است بسی
این شاد شود چو شد کسی مهمانش — وآن شاد شود چو گشت مهمان کسی

لِسانُ الجاهِلِ مِفتاحُ حَتفِهِ .

زبان نادان کلید مرگ اوست

An ignorantman's tongue is a key to his destruction.

***

جاهل چو درختی است تهی از برو برگ — بارند بر او تیر ملامت چو تگرگ
ای بس که چو نادان بسخن لب بگشود — گردید زبان او کلید درمرگ

***

لِسانُ العاقلِ وَراءَ قلبِه ، قلبُ الاحمقِ وَراءَ لِسانِه

زبان عاقل درپس دل اوست یعنی دلش راضی نمیشود که هر باطلی را برزبان آورد .
و دل بیعقل درپس زبان اوست یعنی هرچه بزبانش آمد بدون مانع اظهار میکند.

A wiseman's tongue is behind his heart ; he does not mentions whatever he feels wrong. A fool man's heart is behind his tongue; he says every thing without any reserve .

***

عاقل، باشد زبانش اندر پس دل — راضی نشود دلش که گوید باطل
بیعقل و خرد، دلش بود پشت زبان — کزمعنی حرف خویش باشد غافل

لِسانُ المُرائی جَمیلٌ وَفی قَلبِهِ الداءُ الدَّخیلُ

ریاکار زبانی زیبا ولی قلبی بیمار دارد.

A hypocrite has a nice tongue and an ill heart .

***

آن را که دوروئی روش دیرین است — هرجا که نهد پای، پی تفتین است
منگر که زبان اوچنین شیرین است — بنگر که چقدر قلب اوپر کین است

***

لِكُلِّ امْرِءٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ: الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ

درمال هرمردی دوشریك هست یکی وارث دیگری حوادث.

There are two participants in wealth of each man: One is his heir and the other , mishaps .

***

چون مرد رسد بمکنت وجاه و جلال — خواهد دو شریك یافت در مال و منال

آن وارث او که میشود صاحب مال — وآن حادثه‌ای که بهر مال است وبال

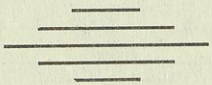

لِكُلِّ حَيٍّ مَوْتٌ: لِكُلِّ شَيْءٍ فَوْتٌ .

برای هر زنده مرك وبرای هرچیزی نابودی است.

There is a death for every creature ; and an end for everything .

***

اندرپی هر خوشی ملالی و غمی است — در صورت هر نشاط، چین المی است

در گردن هر زنده طناب اجل است — بر دامن هر وجود گرد عدمی است

-***-

لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَ آفَةُ الْخَيْرِ قَرِينُ السُّوءِ.

هر چیز آفتی دارد و آفت نیکوکاری همصحبت بد نهاد است

Everything has its bane; and the bane of benefaction is a malicious companion.

***

دردار جهان که عاقبت هر چیزی — دارد ز پی آفت مـلال انگیزی،
دانـی چـه بـود آفت نیکوکاری؟ — همصحبت بـد نهاد نا پـرهیزی

لِكُلِّ هَمٍّ فَرَجٌ ، لِكُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجٌ

هر عقدهٔ تنك آخر گشایش یابد ودر پی هر بستگی آخر راهی بازمیشود.

Every hard knot will be untied and every closed way will open at last.

***

دمساز شود طالع ناساز آخر — دور خوشی تو گردد آغاز آخر
هر عقده که تنك است گشایش یابد — هر راه که بسته است شود باز آخر

لِلاَحْمَقِ مَعَ كُلِّ قَوْلٍ يَمِينٌ

احمق باهر سخنی قسم میخورد.

A fool is he who swears in every sentence.

***

بهر سخنی که راستش پندارند، مردم به قسم دگرچه حاجت دارند؟
احمق قسمی خورد پی هر سخنی تا خلق او را دروغگو نشمارند

لِلاِنسانِ فَضیلَتانِ : عَقلٌ وَمَنطِقٌ، فَبِالعَقلِ يَستَفيدُ وَبِالمَنطِقِ يُفيدُ

دوچیز مایهٔ فضیلت آدمی است : عقل و منطق ، که با عقل وخرد سود برد و با نطق و بیان سود رساند .

A man's superiority resides in two virtues: Intelligence and speech; by the means of the former he acquires benefits and by the latter he imparts them.

***

ایدوست زفیض عقل و منطق مگذر زیرا بود این دو، مایهٔ فضل بشر
بانطق و بیان بزندگان سود رسان باعقل و خرد ز زندگی سود ببر

***

لِلْحازِمِ فِي كُلِّ فِعْلٍ فَضْلٌ

دوراندیش درانجام‌هر کار بر دیگران برتری دارد.

In doing everything a prudent man is superior to others

***

آن کز دگران بصیرتش باشد بیش — بهتر کند آن کار که آید در پیش
اندر همه کار برتری دارد وفضل — آن مرد که بینا بود ودور اندیش

لِلشَّدائِدِ تُدَّخَرُ الرِّجالُ.

مردان بلندهمت برای زمان سختی اندوخته شده‌اند

Courageous men are saved for hard days.

***

روشن گهران چوشمع افروخته اند — خودرا زبرای دیگران سوخته اند
مردان بلند طبع باهمت را — ازبهر زمان سختی اندوخته اند

لِلظُّلْمِ تَبِعَاتٌ مُوبِقَاتٌ

ظلم عواقب هلاك كننده دارد.

Cruelty has destructive consequences .

***

نابود کننده است آثار ستم — بسیار کمر شکن بود بار ستم
آخر گردد خراب دیوار ستم — برروی سر کسی که شد یار ستم

لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَقَى عِرْضَكَ

ازمال تو آنچه که آبروی تورا حفظ کرده ازدستت نرفته است

What you have spend to secure your reputation is not lost .

***

آنکس که زشوق سیم وزر مست بود — گر خوار شود براه زر، پست بود
آن سیم و زری که آبرو را بخرد — هر چند ز دست رفته، در دست بود

لم یسدمن افتقر اخوانه الی غیره

کسی که برادرانش به‌دیگران نیازمند باشند بزرك نمیشود.

A man who is not useful to his brethren will not be dignified.

***

دولتمندی که نیست درویش نواز — عز و شرفی نیابد از نعمت و ناز
هرگز نشود بزرك آنکس که مدام — با غیر کند برادرش عرض نیاز

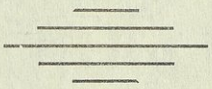

لم یضع من مالك ما قضی فرضك

مالی که‌خرج واجبات خود کرده‌ای، ازدستت نرفته‌است

Whatever you have spent for your necessities is not lost.

***

گر بازرو سیم از غمی‌خواهی رست، — زر ده که در کیسه نمی باید پست
آنمال که‌خرج واجبات توشدست، — هرچندفزون‌بوده، نرفته‌است‌زدست

لم یضق شیء عن حسن الخلق .

ازخوشخوئی به‌هیچ چیزی لطمه‌ای نرسیده است.

Good-temper harms nothing .

***

از تندی خوی و زشتی خلق ، بسی — بیند همه کس عذاب در هر نفسی
اما ز گشاده روئی و خوشخوئی — نه لطمه بچیزی رسدو نه بکسی

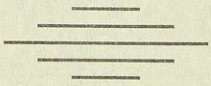

لم ینل احد من الدنیا حبرة الا اعقبته عبرة

کسی ازاین دنیا به‌خوشی وخنده‌ای نمیرسد جزاینکه گریه و ماتمی در دنبال داشته باشد .

No one in the world can enjoy happiness, without shedding tears .

***

در دار جهان سرور بی ماتم نیست — کس را بزمانه شادی بی غم نیست
در جام کسی ساقی ایام نریخت — زآن صاف که بادرد محن درهم نیست

لِنْ لِمَنْ غالَظَكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ اَنْ يَلِينَ لَكَ.

درحق کسی که باتو درشتی کند نرمی کن شاید ازاین راه باتو نرم شود.

Be mild to anyone who is rough to you; for in this way he may grow mild .

***

بیشرم و حیا چو از تو بیند آزرم — خود نیزد گر برسر حجب آید وشرم
با هر که درشتی بکند نرمی کن — شاید که از این راه شود کم کم نرم

لَنْ يَتَّصِلَ الْمَرْءُ بِالْخالِقِ حَتّىٰ يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ.

تا کسی از خلق نگسلد به خالق نخواهد پیوست.

A man can not be attached to God unless he is detached from people .

***

بر دوست اگر عاشق صادق دل بست، — از هر چه که غیر دوست شد، شوید دست
کس تا که ز مهر خلق عالم نگسست — بر خالق عالم نتواند پیوست

لَوْ اَنَّ الْمَوْتَ يُشْتَرى لَاشْتَرِيَهُ الْاَغْنِياءُ

اگر مرگ، خریدنی بود توانگران آنرا میخریدند .

If death could be bought , wealthy men would buy it .

***

بیچیز اگر همین غم رزق خورد، منعم پی صد چیز دگر رنج برد
گر مرگ خریدنی شود در عالم آنکس که غنی تر است زآن بیش خرد

لَوْ تَمَيَّزَتِ الْاَشْياءُ لَكانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجاعَةِ وَكانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكِذْبِ

هر گاه صفات از هم متمایز شوند راستگوئی با دلیری و دروغگوئی با ترس همراه خواهد بود.

If things are to be distinguished , truthfulness will be coupled with bravity and falsehood with cowardice .

***

آنجا که شود صفات از هم ممتاز هر یك بمقام خویش بنشیند باز
باشیر دلی است راستگوئی همدم با ترس بود دروغگوئی دمساز

لو جرت الارزاق بالالباب و العقول لم تعش بهائم و الاحمق.

اگر روزی به عقل و هوش بسته بود نه دد و دام زنده میماند نه بیخرد.

If livelihood were according to wisdom and understanding neither beasts nor fools could ever live.

***

ای بس که یکی را نبود بخت بدی — با اینکه بعقل است کم از دام و ددی
گر بسته بعقل و هوش باشد روزی — نه دام و ددی ماند و نه بیخردی

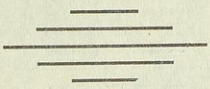

لو صببت الدنیا علی المنافق بجملتها حتی ان یحبنی ما احبنی

به آنکس که دوروست اگر سراسر جهان را ببخشم تامرا دوست دارد شرط دوستی بجای نیاورد.

A hypocrite will not bestow his affection upon me, even if I give him the entire world.

***

آنرا که دورنگی و دوروئی شده خو — گر دنیا را دهی، نگردد یکرو
چون لاله که ابرازو دورنگی نسترد — هرچند که درو گوهر افشاند براو

لو عقل اهل الدنيا لخربة الدنيا .

اگر مردم گیتی عقل داشتند گیتی ویران میشد.

If all people were wise the world would be ruined .

***

آن مرد که اهل خرد و عرفان بود — بیزار ازین جهان بی بنیان بود
گر عقل به مغز مردم دوران بود — این گیتی غدار کنون ویران بود

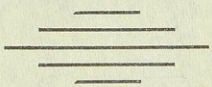

لیس بلد احق بك من بلد ، خیر البلاد ما حملك.

هیچ شهری شایسته تر از شهر دیگر نیست و هر شهری که برای تو نیکو باشد خوب ترین شهر است.

No city is more suitable than another one ; any city which is enjoyed by you is the best to you.

***

شهری نتوان یافت که ازهر نظری — به باشد و خوبتر ز شهر دگری
هر شهر که از بهر تو نیکو باشد — آن نیز بود شهر پسندیده تری

لَيْسَ ثَوَابٌ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ اَعْظَمُ مِنْ ثَوَابِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ وَالرَّجُلِ الْمُحْسِنِ

هیچ پاداشی، در نزد خداوند پاك، بزرگتر از پاداش پادشاه دادگستر و مرد نیکوکار نیست .

God has no greater reward than that which will be given to a just king and a benefactor man .

***

ازجملهٔ بندگان ، دو تن را دادار — پاداش عمل فزون دهد روز شمار
آن شاه که داد گستری پیشه کند — وآن مرد که پاك باشد و نیکوکار

لَيْسَ لَكَ بِاَخٍ مَنْ اَحْوَجَكَ اِلَى حَاكِمٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ

کسی که میان تو واو برداوری دیگری نیازی باشد دوست تو نیست.

He is not your friend if you need somebody else to judge between you and him .

***

خوبست که دوست، چاره سازی باشد — هم یکدل و هم محرم رازی باشد
آن دوست نباشد که میان تو واو — بر داوری کسی نیازی باشد

لَيْسَ لِهٰذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ .

این پوست نازك طاقت آتش جهنم را ندارد.

This delicate skin cannot resist the infernal fire .

***

آنکس که زنیش پشه‌ای غم دارد — کی تاب شکنجهٔ دمادم دارد؟
آن کز خورشید چهره در هم دارد — کی طاقت آتش جهنم دارد؟

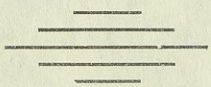

مَا احَقَّ الْعَاقِلَ اَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا

خردمند را سزد که ساعتی آسوده از کار بگزیند و بحساب خود برسد و بدقت بنگرد که در شبانه روز چه بدست آورده و چه از دست داده است.

A wise man must think over his deeds every day at his liesure to find out what he has gained or lost during day and night.

***

آنست خردمند که از کار چو رست — آسوده خیال کنج خلوت بنشست
در دفتر اعمال بدقت نگریست — کز دست چه داده و چه آورده بدست

مَا اختلف دعوتان الا كانت احديهما ضلالة

دو آواز مخالف بر نخیزد مگر آنکه یکی از آن دو برای گمراهی باشد.

One of two different calls is always misleading.

***

تا مردم یك رهند با هم یکدل — در راه کم اختلاف گردد حاصل
هر جا که دو آواز مخالف خیزد — البته یکی از آن دو باشد باطل

مَا اَخَذَ اللّٰهُ عَلَى اَهْلِ الْجَهْلِ اَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتّٰى اَخَذَ عَلَى اَهْلِ الْعِلْمِ اَنْ يُعَلِّمُوا.

خداوند به نادانان تحصیل علم را واجب نکرد مگر وقتی که تعلیم دادن را به دانایان واجب کرد.

God has not required the ignorant people to learn, except when ordained the learned men to teach.

***

تا دست به بخشش نرند مرد کریم — در دست نیازمند ناید زر و سیم
دانا باید نخست تعلیم دهد — تا نادان هم ازاو بگیرد تعلیم

مَا اَسْرَعَ السَّاعَاتَ فِي الْاَيَّامِ وَاَسْرَعَ الْاَيَّامَ فِي الشُّهُورِ وَاَسْرَعَ الشُّهُورَ فِي السَّنَةِ وَاَسْرَعَ السَّنَةَ فِي هَدْمِ الْعُمُرِ !

چه تند ساعت‌ها بدل به روزها و روزها بدل به ماه‌ها و ماه‌ها بدل به سالها میشوند و سالها بسرعت میگذرند که عمر را تباه سازند !

How fast hours relaps to be transformed into days , days into months , months into years which run out to ruin our life .

***

ساعات شود بدل به روزی کوتاه — وآنگاه چه زود روزها گردد ماه،
وآنگاه چه تند ماه ها گردد سال، — وز رفتن سالها شود عمر تباه!

مَا اَعْظَمَ اللّٰهُمَّ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا اَصْغَرَ عَظِيمَهُ فِي جَنْبِ مَا غَابَ عَنَّا مِنْ قُدْرَتِكَ !

پروردگارا! از آفرینش تو چه بزرگ است آنچه که ما میبینیم و این بزرگی چه کوچک است در برابر آنچه از قدرت تو که از چشم ما پنهان است.

O mighty God ! how great is what we can see of your creation and how small is that greatness in comparison with your powers hidden from our eyes .

***

ز آنها که بیافریده خلاق جهان — باشد چه بزرگ آنچه بچشم است عیان
وآنست چه خرد گر که سنجیده شود — با آنچه ز قدرت وی از ماست نهان

مَا افْتَقَرَ مَنْ مَلَكَ فَهْماً

کسی که هوش و خرد دارد فقیر و محتاج نمیشود.

One who has intelligence never faces indigence .

***

زآنجای که عقل است بهین یار و نصیر، عاقل نشود بقید هر فتنه اسیر
آنکس که به گنج خرد و هوش غنی است محتاج نگردد و پریشان و فقیر

مَا اقْبَحَ بِالْاِنْسانِ اَنْ یَکُونَ ذا وَجْهَیْنِ !

چه زشت است که آدمی دو روی باشد!

How hideous it is for a man to be two-faced!

***

پشت سر خلق، یاوه گوئی چه بداست! افساد و فریب و فتنه جوئی چه بداست!
یکرنگی و یکدلی چه نیکو باشد! اما دو زبانی و دو روئی چه بداست!

ما اکثر العبر و ما اقل الاستعبار !

عبرت چه زیاد است و عبرت گیرنده چه کم!

There are so many examples and so few people who take example .

***

تا راهروان اسیر صد پیچ و خمند — یك یك همه درس عبرت از بهر همند
بسیار توان گرفت عبرت لیکن — آن قوم که عبرتی بگیرند کمند

ما الانسان لو لا اللسان الا صورة ممثلة او بهیمة مهملة؟

آدمی اگر زبان نداشت جز پیکری بیجان یا حیوانی بی سود چه بود؟

If the man had no tongue, what he could be but a lifeless body or a useless beast ?

***

محروم گر از نطق و بیان انسان بود، — حالش به چه سان بود؟ کجا اینسان بود؟
یا آنکه بسان پیکری بی جان بود، — یا آنکه همانند یکی حیوان بود.

ما انکرت الله منذ عرفته .

از آنم که خدای خود را شناختم دیگر منکر او نشدم.

I have never denied God since I know Him .

***

من بندهٔ کرد گارم و شاکر او
او ناظر من باشد و من ناظر او
زآنم که خدای خویش بشناخته ام
دیگر نفسی نگشته ام منکر او

ما حصّن الدّول مثل العدل .

کشور را بهتر از عدل نگهبانی نیست .

The best protector of a country is justice .

***

آسایش روح و راحت جان عدل است
چیزی که دهد به رنج پایان عدل است
سرمایهٔ آبادی و عمران عدل است
هر کشور را بهین نگهبان عدل است

مادحُ الرَّجُلِ بِما لَيْسَ فيهِ مُسْتَهْزِئٌ بِهِ .

هر کس مردی را بچیزی که در او نیست مدح کند ، ریشخندش کرده است .

Praising one for a merit he does not possess is rediculous .

***

کن باز دو دیدهٔ حقیقت جو را — مشنو سخن مردم باطل گو را
هر کس بدروغ از کسی مدح کند — شك نیست که ریشخند کرده است اورا

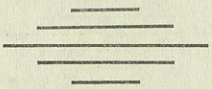

مَا ضَلَّ مَنِ اسْتَشارَ .

هر که راه را بپرسد گمراه نمیشود.

One who asks the way will not be lost .

***

آنکو ز ره ترقی آگاه نشد — دارای مقام و حشمت و جاه نشد
هر کس که ره صواب پرسید نخست، — از راه خطا نرفت و گمراه نشد

مَا قَسَمَ اللّٰهُ بَيْنَ عِبَادِهِ شَيْئاً اَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ .

خداوند درمیان خلق چیزی بهتر از نعمت عقل تقسیم نکرده است.

God has given men nothing better than wisdom .

***

هر کار که پیر عقل تعلیم نکرد، گمراه شود کسی کز آن بیم نکرد
در روز الست ، بهتر از نعمت عقل خالق بمیان خلق تقسیم نکرد

مَا كُلُّ رَامٍ يُصِيبُ .

هر تیراندازی تیرش بهدف نمی نشیند.

Every archer cannot shoot his target.

***

در صید قویست گرچه هر شهبازی مرغی نکند صید به هر پروازی
پیوسته درست بر هدف ننشیند هر تیر که انداخته تیر اندازی

مالابن آدم والفخر واوله نطفة وآخره جيفة لايرزق نفسه ولايدفع حتفه؟

برای چه بخود میبالد بشری که در اول نطفه و در آخر مردار است. نه روزی خود تواند بدست آورد و نه از چنگال مرگ تواند گریخت ؟

Why are people proud of themselves when they are sperms in the beginnig and dead corpses in the end, neither can secure their livelihood nor can evercome their death ?

***

بهر چه بشر بخویش بالد بسیار؟ کاول بود او نطفه و آخر مردار
نه روزی خود تواند آورد بدست نز دام اجل تواند او کرد فرار

مثل الدنیا کظلك ان وقفت وقف وان طلبته بعد.

دنیا در مثل چون سایهٔ تست. اگر بر جای خود بایستی با تو بایستد و اگر در پی اش افتی دور گردد.

The world is like your shadow ; when you stop it stops too and when you follow it , it goes away .

***

چون سایهٔ تست در مثل این دنیا هم با تو قرین باشد و هم از تو جدا
رو گرداند از تو گر افتی زپی اش باز ایستد ار بایستی باز بجا

مُذيعُ الفاحشةِ كفاعلِها ، مستمعُ الغيبةِ كقائلِها .

فاش کنندهٔ کار بد مانند کسی است که آن کار را کرده و گوش دهنده بغیبت مانند کسی است که آن غیبت را میکند.

One who spreads the news of a bad deed is like the one who has committed it ; and one who listens to a backbiting is like the backbiter himself .

***

آنکس که ز کار زشت گوید بسیار — ماند بهمان کسی که کرد ست آنکار
وآنکس که دهد بغیبت یاری گوش — ماند بهمان کس که کند غیبت یار

مرارةُ الصبرِ يثمرُ الظفر.

تلخی صبر، میوهٔ ظفر بار آورد .

Bitterness of patience brings forth the fruit of triumph.

***

هر چند که صبر، رنج بسیار دهد، — آرام ترا گیرد و آزار دهد،
نومید مشو، که شاخهٔ صبر و شکیب — شیرینی نصرت و ظفر بار دهد

مِسكينٌ ابنُ آدم مكتومُ الاجلِ مكنونُ العللِ تؤلمهُ البقّةُ وتنتنه العرقةُ و تقتله الشرقةُ .

آدمیزادچه بیچاره‌است که روزمرگ‌خودرا نمی‌داندو بدردو بیماری خویش پی نمیبرد. نیش پشه‌ای رنجش رساند. عرق، تنش‌را بدبوسازدوسرفه‌ای بورطهٔ هلاکش اندازد.

How poor is the human-being who does not know the end of his life and can not recognize his diseases; a mosquito's sting hurts him, perspiration makes him smelly and a cough may take away his life .

***

مرگ‌ومرض‌است آدمی‌را در پیش — حالش گاهی شود بیك سرفه‌پریش
بد بوشود ار عرق کند از حد بیش — دررنج فتد اگر خورد ازپشه نیش

مُصاحبُ الدُّنيا هدفٌ للنّوائبِ والغِيَرِ .

دوستدارجهان آماج دشواری‌هاودگرگونی‌هاست.

A worldly man becomes the target of difficulties and vicissitudes .

***

آرایش مرد باطن آراستن است — خودرا زصفات‌زشت پیراستن است
خواهان‌جهان‌شدن الاخواستن است — برحرص‌فزودن ازخوشی کاستن است

مُصاحِبَةُ الجاهِلِ شُؤم

همصحبتی نادان شوم است

Association with ignorants brings bad omen .

***

آنکس که زدانش وخرد محروم است — کج طبعی و گمراهی او معلوم است
زآنجا که ضرر زنند از نادانی — همصحبتی مردم نادان شوم است

مَنْ آمَنَ خائِفاً آمَنَهُ اللهُ مِنْ عِقابِهِ

کسی که هراسنده‌ای را پناه دهد ایزد او را از عذاب خود امان خواهد داد

God has mercy upon a man who gives refuge to a frightened person .

***

جوید چو مدد خواه بدرگاه تو راه، — نومید و مکدرش مران از درگاه
ایزد زعذاب خود امان خواهد داد — آنرا که دهد بیك هراسنده پناه

من ابان عيبك فهو ودودك ؛ من ساتر عيبك فهو عدوك

کسی که عیب تورا برتو نشان دهد دوست تست و کسی که عیبت را از تو پنهان کند دشمن تست.

One who shows you your defect is your friend; and one who hides it from you is your foe .

***

گر یار صدیق وراستگو خواهی جست — میکوش در امتحان یارت زنخست
عیبت بتو گر عیان کند باشد دوست — عیبت زتو گر نهان کند دشمن تست

من ابصر زلته صغرت عنده زلة غيره .

کسی که براغزش خود بینا گردد لغزش دیگران را کوچك شمارد .

One who is able to see his own defect , can easily overlook the defect of others.

***

نادان که حساب عیب مردم را داشت — خودرا مگر از عیوب عاری پنداشت؟
هر کس که بعیب خویش بینا گردد — عیبش گران بهیچ خواهد انگاشت

مَنِ اتَّخَذَ الْحَقَّ لِجاماً اتَّخَذَهُ النّاسُ اِماماً.

هر کس که ازروی حق زمامداری کند مردم اورا پیشوای خود سازند.

One who rules rightly will be considered by the people as a leader .

***

کس دل ندهد مرد ستمکاری را — در گلشن جان نپرورد خاری را
هر کس که بحق زمامداری بکند — بخشند بدو زمام هر کاری را

مَنْ اَتْعَبَ نَفْسَهُ فی مالا یَنْفَعُهُ وَقَعَ فیما یَضُرُّهُ .

کسیکه بکار بی ثمری پردازد ، خودرا در زیان اندازد .

One who carries out a useless work will be losing .

***

آن مرد که بیهوده به راهی تازد، — خود را بعبث خسته ونالان سازد
آنکس که به کار بی ثمر پردازد — خود را به زیان و رنج می اندازد

من اتقی قلبه لم یدخله الحسد .

کسیکه پاك دل است حسد در دلش راه نیابد .

Jealousy cannot enter the heart of a pure – hearted person.

***

با خلق هر آنکه دل مصفا دارد — مردم همه را رفیق خود پندارد
آنکس که سرای دل خود دارد پاك — از بهر حسد جای در آن نگذارد

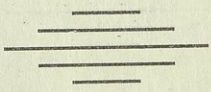

مَنِ اجْتَرىءَ عَلَى السُّلْطَانِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْهَوَانِ

کسی که بر پادشاه گستاخ شود به خواری افتد.

One who is rude to the king will be debased .

***

هر کس که برد شرط ادب را از یاد — ای بس که دهد جان و سر خویش بباد
کرهس که بپادشاه گستاخی کرد — در ورطهٔ خواری و مذلت افتاد

مَنْ اَحَبَّ شَيْئاً لَهِجَ بِذِكْرِهِ.

کسی که چیزی رادوست دارد آن‌را برزبان آرد.

One who likes something mentions it .

***

هر کس که هوای آرزوئی دارد — سرپوش ـروی آرزو نگـذارد
گرچیزی را دل کسی دارد دوست — نامش همه جای برزبان می آرد

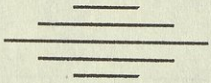

مَنْ اَحَبَّكَ نَهاكَ.

کسی که‌دوستت داشته‌باشد ازکارزشت بازت‌دارد.

One who is fond of you does not let you do evil.

***

عاقل آن را ز دوستان پندارد، — کز دست، مقام دوستی نگـذارد
با مر که زکار زشت بازت دارد — شد دوست. که دوستی بجا می‌آرد

مَنْ اَخْطاهُ سَهْمُ الْمَنِيَّةِ قَيَّدَهُ الْهَرَمُ .

هر کس که از تیر مرك جان بدر برد گرفتار پیری گردد .

One who is missed by the arrow of death will be a victim of old age.

***

پیری تعب آورد چو گردید پدید — روز سیه است درپی موی سپید
هر کس که زتیر مرك جان برد بدر، — بد بخت دچار درد پیری گردید

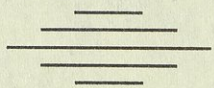

مَنِ اسْتَدامَ قَرْعَ الْبابِ وَلَجَّ وَلَجَ

کسی که پیاپی دری را بزند و بکوشد، در برویش بگشایند .

One who continiues to knock at a door persistently, will see it opened

***

در راه وصال، جدو جهدی باید — تا شاهد آرزو در آغوش آید
تا ره نروی بمقصد خود نرسی — تا در نزنی کس بتو در نگشاید

مَنِ اسْتَرْشَدَ غَوِيّاً ضَلَّ ، مَنِ اسْتَنْجَدَ ذَلِيلاً ذَلَّ .

کسی که از گمراه رهبری جوید گمراه شود و کسیکه از بیچاره‌ای کمك خواهد بیچاره گردد .

One who asks guidance from a lost man will be lost ; and one who expects to be helped by a helpless person will be helpless .

***

آن مرد که رهبری زهر گمره جست — گمراه شد و نرفت از راه درست
وآنکس که ز بیچاره مدد خواست بکار — بیچاره شد و دست از آن کار بشست

مَنِ اسْتَعَانَ بِاللّٰهِ أَعَانَهُ

هر کس که از خدا مدد خواهد خدا نیز او را مدد کند.

God helps anyone who asks His help .

***

ز آنجا که ز حق نمانده غافل حقجو، — خود یاد خدای بخشد او را نیرو
هر کس که نهاد بر در یزدان رو — هرچند مدد خواست مدد یافت از او

مَنِ اسْتَعْمَلَ الرِّفْقَ لانَ لَهُ الشَّدائِدُ

کسیکه مهربانی بکار برد دشواری ها براو آسان گردد.

One who shows kindness towards people can easily overcome his difficulties .

***

مردی که خلیق ونیك رفتار بود — اورا همه کس یاورو غمخوار بود
آنکس که برد مروت ومهر به کار — آسان کند آنچه‌را که دشوار بود

مَنِ اسْتَغْنی عَنِ النّاسِ اغْناهُ اللّهُ .

کسی که خودرا ازمردم مستغنی گرداندخداوندداوراغنی سازد.

God keeps free from want the man who is not dependent on others .

***

آن کزپی زر به‌هردری خواهد تاخت، — خودرا زمقام و جاه خواهدانداخت
از خلق خدا هر که شود مستغنی — اورا کرم خدا غنی خواهد ساخت

مَنِ استقبل الامورابصر ، مَنِ استدبر الامور تحيّر

کسی که بکارها روی کند بینا گردد و کسی که‌از همه کار روی گرداند سر گردان ماند.

One who faces the events will be clear sighted ; one who does not , will be lost in amazement .

***

گر مرد بهیچ راه نگذارد گام | نه‌تجربتی تواند او یافت نه کام
گر روی کند بکارها پخته شود | ور پشت کند بکارها ماند خام

مَنِ استقبل وُجُوهَ الآراءِ عرف مواقعَ الخطاءِ .

کسی که آراءبزرگان‌را استقبال کند ازراه‌های‌خطا آگاه گردد.

One who welcomes the wisemen's consultations becomes aware of wrong ways .

***

ازمشورت آنکسی که‌دارد اکراه | ازخودسری و غرور گردد گمراه
آنکس که زرأی رهبران شدآگاه | بشناخت درست راه خود را ازچاه

مَنِ استنصحكَ فلا تغشه ، مَن وعظكَ فلا تُوحشه .

کسیرا که از تو راهنمائی خواهد گمراه مکن و کسی را که میخواهد راهنمای تو شود رمیده مساز .

Do not mislead the one whe asks your guidance ; and do not scare the one who wants to lead you .

***

گر از تو کسی راهنمائی جوید — کاری نکنی که راه باطل پوید
ور خواست کسی راهنمای تو شود — کاری نکنی که پاك ترکت گوید

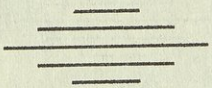

مَنِ اشتغل بالفضول فاته من مهمة المأمول .

کسی که به کارهای غیر لازم پردازد کار لازم را نیز از دست میدهد .

One who performs the unnecessary may miss the necessary tasks .

***

آن کزپی صید کوچکی سر بنهاد — از صید بزرك عاقبت دور افتاد
آن کز پی کار غیر لازم کوشید — آن کار که بود لازم از دست بداد

مِن اشرفِ افعالِ الکریمِ تغافله عما یعلم

از شایسته‌ترین کارهای جوانمرد تغافل اوست از آنچه در بارهٔ دیگری میداند.

A most admirable deed of a generous man is his negligence of what he knows of someone else .

***

گر پی ببرد به راز من بلهوسی — هرجا که‌رسدازآن کند قصه کسی
شایسته ترین کار جوانمرده آنست — کوپوشدچشم از آنچه داند ز بسی

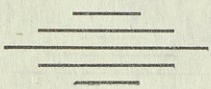

من اشفق علی نفسه لم یظلم غیره .

کسی که‌خودرادوست‌دارد بدیگری‌ستم نمیکند.

One who likes himself does not treat cruelly with others .

***

هر کس که‌بدیگری ستم کرده‌می — پیوسته ز انتقام او داشت غمی
آن‌مرد که‌جان‌خویش‌را داردوست — بر جان کسی روا ندارد ستمی

مَنْ اَطاعَ التَّوانِی اَحاطَتْ بِهِ النَّدامَةُ .

آنکس که سستی را پیشهٔ خود سازد دچار پشیمانی گردد.

One who acts sluggishly will be disappointed .

***

سستی سبب زیان و خسران گردد　　کار همه زآن بیسرو سامان گردد
آن‌مرد که تنبل و تن آسان گردد　　ازسستی خود زود پشیمان گردد

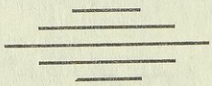

مَنْ اَطاعَ رَبَّهُ مَلَكَ ، مَنْ اَطاعَ هَواهُ هَلَكَ .

هر که خدارا فرمانبری کند سروری یابد وهر که دیو نفس را فرمان برد دچار هلاك گردد .

One who obeys God will obtain supremacy and one who follows his own passion will be destroyed .

***

آن مرد که شد خدای را فرمانبر　　گردید بلند پایه و شد سرور
وآن‌مرد که دیو نفس رافرمان برد　　در راه هوی دادسرو جان به هدر

من اطرح الحقد استراح قلبه و لبّه

کسی که کینه‌را ازخود براند دل ومغزش آسوده‌ماند .

To extinguish hatred is a comfort to both heart and mind .

***

آن کز پی دشمنی رود، حاصل او — آنست که افزوده شود مشغل او
هر کس که‌زخویش کینه‌رادور کند — هم مغز وی آسوده شود هم دل او

من اظهر فقره اذل قدره .

کسی که فقرخودرا ظاهر کند ازقدرخودمیکاهد.

One who reveals his poverty devaluates himself.

***

پیش همه گر کنی غم خویش بیان — ای‌بس که‌بجای سود بینی توزیان
آنکس که کند فقیری خویش عیان — بیهوده برد عزت خود را ز میان

مَن اعتزل سلم .

هر کس که کنج عزلت گزیند از گنج سلامت بهره برد.

One who lives in seclusion remains safe.

***

آنکس که ز کنج انزوا بیرون است — بیچاره ز رنجهای روز افزون است
گر در طلب گنج سلامت هستی — این گنج به کنج انزوا مدفون است

من اعجبته ارائه غلبته اعدائه .

هر کس که به‌رأی خود مغرور گردد، دشمنانش بر او چیره میشوند.

One who is too proud of his ideas will be conquered by his enemies.

***

آنکس که ز راه مشورت دور شود — چشم خرد و بصیرتش کور شود
آنکس که به‌رأی خویش مغرور شود، — در پنجهٔ خصم خویش مقهور شود

مِنْ اَعْظَمِ الْفَجائِعِ اِضاعَةُ الصَّنائِعِ

از بزرگترین اعمال دردناك، تباه ساختن کارهای هنری است.

The most sorrowful deed is to spoil artworks .

***

مگذار هنر قرین خواری باشد — مرد هنری به آه و زاری باشد
زیرا که تباه کردن کار هنر — مذموم ترین تباهکاری باشد

مِنْ اَعْظَمِ الْمَکْرِ تَحْسینُ الشَّرِّ .

بزرگترین حیله، تحسین بدیهاست .

The greatest artifice is to praise bad deeds .

***

کس عیب تو گر چو حسن آرد بشمار — او را تو نه دوست بلکه دشمن پندار
آنکس که بدیهای تو را تحسین کرد — در حق تو برده بدترین حیله بکار

مِنْ اَعْظَمِ مَصائِبِ الْاَخْيارِ حاجَتُهُمْ اِلى مُداراةِ الْاَشْرارِ .

دشوارترین رنج نیکوکاران حاجت آنها بمدارا بابدکاران است.

The greatest difficulty of benevolent people is their need to be moderate towards malfeasants .

***

دمسازشدن به آنکه چون حیوان است، سخت است برای آنکه خود انسانست
بامردم بدکار مدارا کردن دشوارترین رنج نکوکاران است

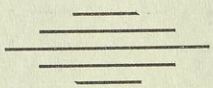

مِنْ اَفْحَشِ الْخِيانَةِ خِيانَةُ الْوَدائِعِ .

بر ترین خیانت، خیانت درچیزی است که بتو امانت سپرده اند.

The most hideous betrayal is the breach of trust.

***

زآن کار که دور از امانت باشد بگریز اگر ترا دیانت باشد
بر آنچه سپارند ترا، دست طمع مگذار، که بدترین خیانت باشد

مَنْ اَفْشَى سِرَّكَ ضَيَّعَ اَمْرَكَ .

کسی که اسرار تورا فاش میسازد کارت را تباه میکند.

One who discloses your secret may ruin your project .

***

آن دوست که سنگین بکند بار تورا — زو دست بشو که جوید آزار ترا
آن یار که فاش سازد اسرار ترا — یکباره تباه میکند کار ترا

مِنْ اَفْضَلِ الْمَكَارِمِ تَحَمُّلُ الْمَغَارِمِ وَاِقْرَاءُ الضُّيُوفِ

از بالاترین مکارم زیر بار قرض رفتن و پذیرفتن مهمان است.

It is of highest virtue to entertain a guest even if it obliges you to undergo borrowing .

***

از جمله صفات رادمرد آن باشد، — کو منبع خیر و لطف و احسان باشد
در بند پذیرائی مهمان باشد — هرچند که با قرض فراوان باشد

مِنْ اَفْضَلِ النُّصْحِ الاِشارَةُ بِالصُّلْحِ .

بالاترین خیرخواهی راهنمائی بصلح است.

The highest degree of benevolence is to lead people to peace.

***

چون جنك نهال دشمنی را ثمر است — از آن همه کس به دوستی برحذر است
بیش از همه خیرخواه مخلوق کسیست — کاندر ره صلح و آشتی راهبر است

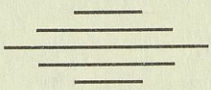

مِنْ اَفْضَلِ الْوَرَعِ اَنْ لاتَعْتَمِدْ فِي خَلْوَتِكَ ما تَسْتَحيي مِنْ اِظْهارِهِ فِي عَلانِيَتِكَ .

نشانهٔ پرهیزگاری آنست که در نهان کاری نکنی که آشکارا نتوانی کرد.

Chastity is that you do not do in privacy what you are ashamed to do publicly .

***

آنست بهین نشان نیکو کاری — کز هیچ جهة راه بدی نسپاری
یعنی که چودر پرده کنی کاری را — شرمت ناید که پرده زآن برداری

مِنْ اَقْبَحِ الْمَذامِّ مَدْحُ اللِّئامِ .

بدترین کار نکوهیده ستایش ناکسان است.

The most hideous deed is to praise the villains.

***

آنرا که بطبع است چودیوی و ددی — نیکو نشمارد آنکه دارد خردی
مدحی که کسی زناکسی میگوید — کاری است قبیح تر زهر کار بدی

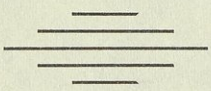

مَنْ اَقَلَّ الاِسْتِرسالَ سَلِمَ ، مَنْ اَکْثَرَ الاِسْتِرسالَ نَدِمَ

هر که باخلق کم آمیزش کند سالم میماند و هر که زیاد آمیزد پشیمان میشود.

One who associates little with people lives safely;
and one who associates too much will be disappointed.

***

باخلق جهان چو کمتر آمیخت کسی — سالم جهد از فتنهٔ هرخار و خسی
وآنکس که بسی زیاد باخلق آمیخت — یك روز پشیمان شد ازاین کار بسی

مَنِ اکتفی بِالتلویحِ اُستغنی عَنِ التَّصریحِ .

کسی که سر بسته سخن تواند کرد از بی پرده گفتن بی نیاز ماند.

One who can say something ambiguously does not need to say it openly.

***

ای بس که چو شد سخن برون از دهنی، شد مایهٔ رنج بهر جانی و تنی
سر بسته اگر سخن توانی کردن بی پرده مگو به هر کسی هر سخنی

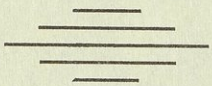

مَنِ اکتفی بِالیَسیرِ اُستغنی عَنِ الکَثیرِ .

کسیکه باندکی میسازد، از بسیار خواستن بی نیاز است.

One who is content with little , needs not much.

***

تا نیست ترا ز عیب حرص آگاهی افتی پی جمع مال در گمراهی
از مال جهان به اندکی قانع باش کآسوده شوی ز رنج افزونخواهی

مَنْ اَكْرَمَ نَفْسَهُ اَهانَتْهُ.

کسیکه خودرا بزرك شمارد ، کوچك میشود.

He who glorifies his selfhood will degrade it .

***

گر فکر تو پخته است وروح توقوی — مغرور مشو تا بدر از ره نروی
از روی تکبر و منیت، خود را — مشمار بزرك، تا که کوچك نشوی

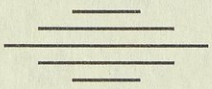

مِنَ التَّوانی یَتَوَلَّدُ الکَسَلُ.

ازسستی، تنبلی زاید .

Inactivity causes laziness .

***

آنکسکه نشد سست بکارش زنخست — بی رنج ز پیش برد هر کار که جست
وآنکسکه شد از نخست در کارش سست — تنبل شد و عاقبت از آن دست بشست

مِنَ الْحِكْمَةِ طَاعَتُكَ لِمَنْ فَوْقَكَ و اِجْلَالُكَ مَنْ فِی طَبَقَتِكَ وَ اِنْصَافُكَ مَنْ دُونَكَ .

آئین خرد فرمانبرداری ازمهتران و گرامی داشتن همگنان ورحم آوردن به کهتران است .

It is a lesson of wisdom to you ، obey your superiors , respect your equals and be fair to your inferiors .

***

آن با خرد است دربر اهل جهان، کزراه خرد رود چه فاش و چه نهان
آئین خرد چیست ؟ اطاعت ز مهان اجلال ز همگنان ورحمت به کهان

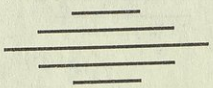

مِنَ السَّعَادَةِ التَّوْفِيقُ لِصَالِحِ الْاَعْمَالِ

توفیق در کار خیر و اعمال نکو از نیکبختی است .

Success in beneficence is happiness .

***

آن مرد که هم پاک دل و هم خوشخوست خود این دو صفت موجب آسایش اوست
سرچشمهٔ فیض و نیکبختی، ایدوست، توفیق بکار خیر و اعمال نکوست

مِنَ الْمُرُوَّةِ اَنْ يَبْذُلَ الرَّجُلُ بِمالِهِ وَيَصُونَ عِرْضَهُ.

ازجوانمردی است که کسی مال خودرا ببخشد تا آبروی خودرا حفظ کند.

It is a sign of generosity to give out the wealth in order to keep good reputation.

***

آنست جوانمرد که باهمت خویش — کوشد بنگاهداری حرمت خویش
در نگذرد ازشرافت و عزت خویش — وردر گذرددراین ره ازثروت خویش

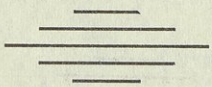

مَنْ اَماتَ شَهْوَتَهُ اَحْيى مُرُوَّتَهُ ، مَنْ كَثُرَتْ شَهْوَتُهُ ثَقُلَتْ مُؤْنَتُهُ

کسیکه شهوت خودرا میکشد مردانگی خودرا زنده میکند و کسی که شهوتش زیاد شود بارزندگی اش سنگین میگردد

One who kills his passion will revive his courage ; and one whose passion is increased will have a heavier life.

***

آنکس که ز قید شهوت نفس برست — مردانگی خویش بیاورد بدست
وآن مرد که بسیار به شهوت دل بست — ازبار گران خرج پشتش بشکست

مِنْ اَمَارَاتِ الْاَحْمَقِ كَثْرَةُ تَلَوُّنِهِ.

یکی از نشانه‌های سبک‌مغزی بیخرد، تلون است.

A sign of a foolman's bluntness is his versatility.

***

آن‌مرد که‌هردم به‌رهی رهسپراست، نیك ارنگری ازهمه گمراه تراست
ازجمله‌نشان های سبك‌مغزی مرد آنست که‌هرزمان به‌رنگی‌دگراست

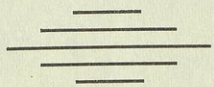

مَنْ بَخِلَ بِمَالِهِ عَلَى نَفْسِهِ خَازَنَهُ عَلَى بَعْلِ عِرْسِهِ.

کسیکه ازمال‌خود بهره‌نبرد آن‌را برای شوهردوم‌زنش‌ذخیره مینماید.

A man who does not take the benefit of his riches saves them for the next husband of his wife.

***

درخست‌وبخل،هر کسی پای‌افشرد، از ثروت خود نبرد سودی تامرد
ای‌بس که‌یکی زمال‌خودبهره‌نبرد پس شوهر دوم زنش آنرا خورد

مَنْ بَذَلَ مالَهُ جَلَّ ، مَنْ بَذَلَ عِرْضَهُ ذَلَّ .

هر کس ازمال خود بگذرد بزرك میشود و هر کس که از آبروی خود چشم بپوشد خوار میگردد.

One who gives his wealth will be dignified and one who loses his honour will be despised .

***

آنکس که زمال خویشتن در گذرد — او را همه کس بچشم عزت نگرد
وآنکس که ز آبروی خود پوشد چشم — جز خواری از اینکار نصیبی نبرد

مَنْ بَصَّرَكَ عَيْبَكَ فَقَدْ نَصَحَكَ ؛ مَنْ مَدَحَكَ فَقَدْ ذَبَحَكَ .

کسیکه ترا بعیب خود بیناسازد نصیحتت میکند و کسیکه بیجا تراستایش میکند به هلاکت میاندازد.

One who shows you your defect advises you ; and one who praises you unduly destroys you .

***

آنکس که ترا بعیب خود بینا کرد — گوئی زین ره ترا نصیحت ها کرد
وآن کز تو بسی ستایش بیجا کرد — فرمان هلاکت تو را امضا کرد

مَن بلغ غايةَ ما يُحِبّ فليتوقّع غايةَ ما يكره

کسیکه به‌منتهای آرزوی خود رسیده، باید نهایت آنچه را هم که از آن اکراه دارد متوقع باشد.

One who has acquired what he likes best must expect to see what he dislikes most.

***

هر کسکه پی گل اندرین گلزار است — ناچار خورد زخم به هر جا خار است
هر کسکه رسد به آنچه خواهد دل او — بر وی رسد آنچه هم کز آن بیزار است

مَن تاب فقد آناب.

کسیکه از گناه توبه کند بسوی خدا روی میآورد.

One who repents from sins turns to God.

***

بیمار چو گردد ز تنش درد جدا — این نیست عجب که یابد او زود شفا
چون روی بتابد کسی از راه خطا — روی آورد او باز بدرگاه خدا

مَنْ تاجَرَكَ بِالنُّصْحِ فَقَدْ اَجْزَلَ لَكَ الرِّبْحَ.

هر کس به پند و اندرز با تو سودا کند بتو سود بسیار میرساند.

One whose business with you is to give advice, brings you a considerable profit.

***

چون از پی جنس زر ببازار بری، آن جنس بخر که نفع سرشار بری
هر کس که متاع پند دارد بدکان شو مشتری اش که سود بسیار بری

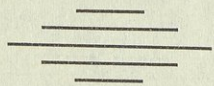

مَنْ تَتَبَّعَ خَفِيّاتِ الْعُيُوبِ حُرِّمَ مَوِدّاتِ الْقُلُوبِ.

کسیکه عیوب مردم را بجوید از دوستی مردم محروم میشود.

One who seeks faults with people will be deprived of their friendship.

***

ای بس که گر از کسی فرو ریزی خون زآن به که بریزی آبرویش به فسون
آنکس که کند عیب خلایق را فاش کم کم رود از دل خلایق بیرون

مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ سَارَعَ اِلَى الْخَيْرَاتِ

کسیکه روزمرك رادرنظرداردبسوی نیکی وپاکی شتاب‌میآورد.

One who is expecting death expedites doing good deeds .

***

گرنیست دل‌توغافل ازروز حساب — هرگز نکنی درنك در راه صواب
آنکس که نرفته روزمرك ازنظرش — اورا زپی نیکی‌وپاکی است شتاب

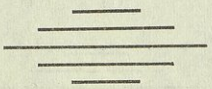

مِنْ تَمَامِ الْمُرُوَّةِ اَنْ تَنْسَى الْحَقَّ الَّذِي لَكَ وَتَذْكُرَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكَ.

از کمال مردانگی‌است که اگرحقی بردیگران داری بیادنیاوری وحقی‌راکه‌دیگران برتودارند ازیاد نبری .

It is the highest degree of generosity to forget the obligations of other people towards you and remember your obligations towards them .

***

خواهی که بری نصیب از خیربشر — پابند بخیر باش و بیزار ز شر
زآن‌حق که‌ترا‌ست بر کسی‌یاد میار — ور حق کسی‌است برتو از یاد مبر

مِنْ تَوْفِيقِ الرَّجُلِ اِكْتِسَابُهُ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ.

کامیابی مرد در آنست که دارائی خودرا از راه حلال بدست آورد.

A man's success is to acquire riches in a legitimate way.

***

هم قدرت اگر یافتی و هم اقبال — زنهار مکن حق کسیرا پا مال
خوشبخت کسیست کو بدست آرد مال — نـزراه حرام بلکه از راه حلال

مَنْ تَوَقَّرَ وُقِرَ، وَمَنْ تَكَبَّرَ حُقِرَ.

هر کس وقار دارد بزرك میگردد و هر کس که متکبر است کوچك میشود

Gravity dignifies a man; arrogance abases him.

***

آنکس که وقار خویش را سازد پیش — در دیده بزرك میشود بیش از پیش
وآنکو متکبر است و مغرور بخویش — کوچك شود اندر بر بیگانه و خویش

مَنْ تَوَقّی سَلِمَ ؛ مَنْ تَهَوَّرَ نَدِمَ

هر که خودداری کند ایمن میماند و هر که بیباکی نماید دچار پشیمانی میشود

One who controls himself will be safe and one who show boldness will be disappointed .

***

از کار خطا هر آنکه خودداری کرد ، خود را ایمن ز هر گرفتاری کرد
وآن مرد که بود بی‌محابا ، خود را دمساز پشیمانی و دشواری کرد

مَنْ جارَ فی مُلْکِهِ تَمَنَّی النّاسُ هَلَکَهُ

کسی که در کشور خویش بیداد کند مردم از خدا هلاك او را میخواهند.

People wish the death of a rnler who is cruel to them.

***

بیداد گران کور دل و گمراهند با ظلم زعمر خویشتن میکاهند
در کشور خویش هر که بیداد کند مردم ز خدا هلاك او را خواهند

مَن جارَ قَصُمَ عُمرُه

هر که بیداد میورزد عمر خود را کوتاه میسازد.

One who rules with cruelty shortens his life.

***

بیداد گری که ظلم جانکاه کند — با خویش کند هرچه درین راه کند
هر چند کند رشتهٔ بیداد دراز — از رشتهٔ عمر خویش کوتاه کند

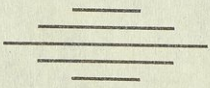

مَن جانَبَ الاِخوانَ عَلی کُلِّ ذَنبٍ قَلَّ اَصدِقاؤُه.

کسیکه برای هر خطائی از دوستان کناره گیری کند یارانش کم میشوند.

One who for every fault breaks with his friends will soon be friendless.

***

بدخوی، همیشه خوار خواهد ماندن — بی همدم و غمگسار خواهد ماندن
آنکس که به هر خطا زیاران ببرد — بی یاورو دوستدار خواهد ماندن

مَنْ جَهِلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ زَلَّ .

کسیکه نداند بکجا پامیگذارد دچارلغزش میگردد .

A man who does not know where to put down his feet, will slip.

***

با چشم خرد هر که نبیند در راه — چون کور رود بپیش وافتد در چاه
هر کس که نداند بکجا پای نهد — هر جا که نهد پای بلغزد ناگاه

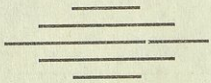

مَنْ حَسُنَتْ سَرِيرَتُهُ لَمْ يَخَفْ أَحَداً : مَنْ سَاءَتْ سَرِيرَتُهُ لَمْ يَأْمَنْ أَبَداً .

کسی که نیك نهاداست ازهیچکس باك ندارد و کسی که بدگوهر است هیچگاه ایمن نیست .

One who has a good nature will fear nobody ; and , one whose nature is bad will never be safe .

***

آنکسکه نهادنیك و پاکی دارد — از طعنهٔ این و آن چه باکی دارد؟
وآنکسکه بود بدگهروزشت نهاد — دایم دل و جان بیمناکی دارد .

من حسن ظنه بالناس حاز منهم المحبة .

هر کس که درحق اهل زمانه خوشبین باشد دوستی آنان را بدست میآورد.

One who has good opinion about the people wins their friendship .

***

بدبین که بچشمش همه کس همچو عدوست　　گر بیکس و تنهاست، زبدبینی اوست
با اهل زمانه هر که خوشبین تر شد　　از اهل زمانه بیشتر گیره دوست

من حفر بئر الاخیه وقع فیه .

کسیکه در راه برادرش چاه بکند، خود در آن میافتد.

One who digs a well for his brother, falls in it himself.

***

گمراه که خواهد ره کس را بزند　　این دام چو عنکبوت برخویش تند
خود پیش تر از او فتد اندر ته چاه　　هر کس به ره برادرش چاه کند

مِنْ حَقارَةِ الدُّنيا عِنْدَ اللهِ اَنْ لا يُنالَ ما لَدَيْهِ اِلّا بِتَرْكِها .

از نشانه‌های خواری دنیا در نزد خداوند آنست که دسترسی به آنچه پیش خداست میسر نمیشود مگر با دست کشیدن از دنیا .

A sign of abjectness of this world before God is that one has no access to whatever is with Him without leaving the world .

***

در پیش خدا ز بسکه خوار این دنیاست — شد خوار بنزدش آنکه دنیا را خواست
تا دست کسی ز مهر دنیا نکشد — دستش نرسد به آنچه در پیش خداست

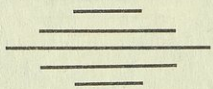

مِنْ حَقِّ الرّاعی اَنْ يَخْتارَ لِلرَّعِيَّةِ ما يَخْتارُهُ لِنَفْسِهِ

شایستهٔ حاکم است که آنچه برای خویش میخواهد، برای مردم خود نیز همان را برگزیند.

A ruler must choose for his subordintes what he can choose for himself .

***

حاکم باید که ترك نخوت گوید — پیوسته ره عدل و مروت پوید
هر چیز که از برای خود خواسته است — بهر دگران نیز همان را جوید

مَن خافَ سوطَكَ تمنّى موتَكَ .

هر که از تازیانه‌ات میترسد آرزوی مرگت را دارد.

One who fears your whip prays for your death .

***

آنکسکه ز ترس در برت چون بنده است — بیچارگی ات را ز خدا خواهنده است

آنکسکه ز تازیانه ات میترسد — پیوسته به آرزوی مرگت زنده است

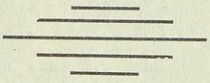

مَن خالطَ السُّفهاءَ حُقِرَ

کسی که با بیخردان در آمیزد، خوار میشود .

One who associates with the fools will be abased.

***

گر مردم سفله خوی را یار شوی — پیش همه بی ارزش و مقدار شوی

در گلشن روزگار همچون خس و خار — گر همدم هر خسی شوی، خوار شوی

من خان سلطانه بطل امانه .

هر که بپادشاه خیانت کند امن و سلامتش بر باد میرود .

One who betrays the king, loses his own security.

***

از بند گناه ، مرد ، سالم نجهد — چون معصیتی کند، ز کیفر نرهد
در خدمت شاه هر کسی دل بنهد — سر بازد اگر تن بخیانت بدهد

من خان وزیره فسد تدبیره .

هر کس که خیانت ببیند نقشه هایش خراب میشود.

A man who is betrayed his plans will be spoiled.

***

چون کار، کسی به یار سالوس دهد، — تخمی کارد که بار افسوس دهد
هر کس که زهمکار خیانت بیند — فکری که کند، نتیجه معکوس دهد

مَنْ دَخَلَ مَداخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ

کسیکه بجاهای بدبرود، بدنام میشود .

One who visits ignoble places will be suspected.

***

آن کار مکن که سخرهٔ عام شوی — وآن دانه مخور که بستهٔ دام شوی
کام از گذری مجو که ناکام شوی — در جای بدی مرو که بد نام شوی

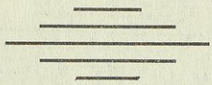

مَنْ ذَکَرَ اللّٰهَ ذَکَرَهُ .

هر که خدارا بیادداشته باشدخدانیز اورا یادمیکند.

God remembers anyone who remembers Him .

***

هر کسکه بدرگاه خدا روی نهاد — حق، هر گرهی بود بکارش، بگشاد
پیوسته کسی گر ازخدا یاد کند، — همواره خدا نیز کند او را یاد

مَن راعَی الایتام رُوعِیَ فی بَنیه .

کسی که بااطفال یتیم مهربان باشد درحق فرزندانش مهربانی میکنند.

One who cares for orphans, his offsprings will be cared for .

***

آن‌مرد که خیر باشدو احسانش　　خود نیکی اوست یار و پشتیبانش
هر کس که گرفت دست فرزندیتیم　　گیرند کسان دست ز فرزندانش

مَن رَجاکَ فلا تُخیِّب امَلَه .

کسی‌را که‌چشم امید بتودوخته، ازخود ناامیدمکن.

Do not disappoint the one who counts on you .

***

با زخم زبان دل کسی ریش مکن　　شادش چو نمیکنی، غمش بیش‌مکن
آن را که بسوی تو بود چشم امید　　نومید زلطف و کرم خویش مکن

مَنْ خَبُثَ عُنصُرُهُ ساءَ مَحضَرُهُ .

هر کس که طبع ناپاک دارد دیدارش ناخوشآیند است.

It is unpleasant to see a person who is ill-natured .

***

آنکس که نکو نیست رهو رفتارش — هرگز نشوند نیکمردان یارش
آن سفله که هست طبع ناهنجارش — آزرده شود جان و دل از دیدارش

مَنْ خَذَلَ جُندَهُ نَصَرَ اَضدادَهُ

فرماندهی که لشگر خودرا بی‌مدد میگذارد، دشمنان خودرا یاری میدهد.

A commander who leaves his army helps his enemy.

***

چوپان که بسگ در نگرد با خواری — بیند ستم از گرگ بدان خونخواری
آنکس که مدد بلشکر خود نکند — گوئی که دهد دشمن خودرا یاری

مَنْ رَضِیَ بِقِسمِ اللّٰهِ لَم یَحزَنْ عَلَی مافاتَهُ .

هر کس که بدادهٔ خداوند رضا دهد، برای چیزی که ازدست داده محزون نمیشود.

One who is content with what God has given him , does not grieve over what he has lost .

***

در کنج قناعت آنکه آسوده نشست — بر خاطر خود راه غم و غصه ببست
آنکس که رضا بدادهٔ حق داده است — محزون نشود ازآنچه رفته است زدست

مَنْ رَغِبَ فیکَ عِنْدَ اقْبالِکَ زَهِدَ مِنْکَ عِنْدَ ادْبارِکَ .

کسی که درخوشبختی تو بتو روی میآورد، چون بدبخت شدی ازتو روی گردان میشود.

One who welcomes you when you are prosperous turns his back to you when you are impoverished .

***

گر در پی دوستان محتال شوی — درپای فریب و حیله پامال شوی
هر کس بتو روی بهر مال تو کند — رو گرداند چو بی‌زرو مال شوی

مَنْ رَغِبَ فی نَیْلِ الدَّرَجاتِ العُلیٰ فَلْیَغْلِبِ الْهَوٰی .

کسی که دوستدار برتری و زبردستی باشد، باید هوای نفس را زیردست خود سازد.

He who is interested in high positions must overcome his passions .

***

این نخوت و خودنمائی از مستی تست　　وین نفس پرستی، اثر پستی تست
آن روز که نفس زیر دست تو شود　　خوشباش که اول ز بردستی تست

مَنْ رَقیٰ درجاتِ الْهِمَمِ عَظَّمَتْهُ الْاُمَمُ .

کسی که همت خود را بلند سازد، مردم او را بزرگ می شمارند.

The one who has his high ideal will be esteemed by people .

***

شو یاور آن کسان که یارند ترا　　تا آنکه همیشه دوست دارند ترا
هر چند بلند تر شود همت تو　　مخلوق بزرگتر شمارند ترا

مَنْ رَكِبَ الْباطِلَ اَذَلَّهُ مَرْكَبُهُ .

هر که بر اسب باطل سوار شود مرکبش او را بزمین میاندازد .

One who rides the horse of falsehood will be thrown down .

***

از راه صواب آنکه برون میگردد — در راه خطا، خوار و زبون میگردد
هر کس که سوار مرکب باطل شد — یکچند نرفته سر نگون میگردد

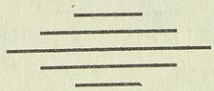

مَنْ زَرَعَ خَيْراً حَصَدَ اَجْراً

کسی که دانهٔ نیکی بیفشاند پاداش آن را درو میکند.

One who sows the seeds of goodness will harvest its rewards .

***

بدبخت کسی که در ره ظلم دوید — خوشبخت کسیکه شیوهٔ عدل گزید
آن مرد که دانهٔ نکوئی افشاند — جز حاصل نیك از آن نخواهد دروید

من ساءت سیرته سرت منیته .

هر که خوی بد دارد مرگش مایهٔ شادی است.

One who has a bad temper will gladden people by his death .

***

گر مرد دچار نامرادی باشد، از بدمنشی و کج نهادی باشد
آن کز بدی خوی شود مایهٔ رنج مرگش همه را مایهٔ شادی باشد

من ساء خلقه ضاق رزقه ، من کرم خلقه اتسع رزقه

هر که بدخوی باشد تنگ روزی و هر که خوشخوی باشد فراخ روزی می شود.

Who ever is ill - tempered will be impoverished ; whoever is good humoured will be well off .

***

با خلق خدای، از غنی تا درویش، با خلق نکوی، به رود کار از پیش
آنکس که بداست خلق او، رزقش کم وآنکسکه خوش است خوی او سودش بیش

مَنْ سَأَلَ عَلِمَ .

کسی که می پرسد، می آموزد .

One who asks questions learns .

***

تا از درعلم روی میگردانی از جهل نمیرهی باین آسانی
آنکس که هر آنچه را نداند پرسد دانا شود و وارهد از نادانی

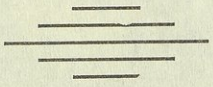

مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ .

کسی که بیش ازحد خویش طلب کند درخور نومیدی باشد .

One who desires more than what he deserves is liable to disappointment .

***

هر کس ز گلیم خود نهد پای برون از تیر ملامت کسان نیست مصون
اندر خور آنست که نومید شود آنکسکه زحق خویش جوید افزون

مَنْ سَعَى فِي طَلَبِ السَّرَابِ طَالَ تَعَبُهُ وَكَثُرَ عَطَشُهُ

هر که بدنبال سراب برود، خستگی و تشنگی اش بیشتر میشود.

He who runs to a mirage in search of water, adds his weariness and thirst.

***

آن را که همان بنقش ظاهر نظر است — ای بس که در آن چه نفع بیند ضرر است
آنکس که پی آب، رود سوی سراب — چون باز آید، خسته تر و تشنه تر است

مَنْ صَاحَبَ الْعُقَلاءَ وَقَرَ.

کسی که همدم خردمندان شود وقار و بزرگی می یابد

One who associates with wisemen will be dignified.

***

از صحبت جاهلان زیانی زاید — وز خدمت اهل علم، سودی آید
آن مرد که همدم خردمندان است — بر عزو وقار خویش میافزاید

من صبر هانت مصیبته.

کسی که صبر کند سختی‌اش سست و مشکلش آسان میگردد.

One who has patience lightens his burdens.

***

هر کسکه بخوب‌وزشت دوران سازد　　آسایش خویش را دو چندان سازد
شکراست که رزق را فراوان سازد　　صبراست که مشکل تو آسان سازد

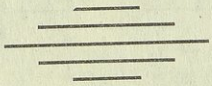

من صدقت لهجته قویت حجته.

کسی که راستگوست دلیلش قوی‌است.

One who tells the truth reasons firm.

***

آنکسکه برای حق کند جنگ وجدال　　بی باك نهد پای بمیدان قتال
آنکسکه براستی سخن میگوید　　با قوت بسیار کند استدلال

مَنْ صَدَقَ مَقالُهُ زادَ اِجْلالُهُ

کسی که گفتارش راست باشد بزرگی‌او فزونی می گیرد.

One who is truthful in his words increases his dignity .

***

آنکو بصداقت است بی پروا تر — در راه حقیقت است پا بر جاتر
چون‌سرو کسی که راستی پیشه کند، — هر لحظه رود مقام او بالا تر

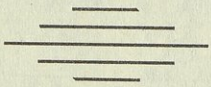

مِنْ صِغَرِ الْهِمَّةِ حَسَدُ الصَّدیقِ عَلَی النِّعْمَةِ

رشك‌بردن به‌کامیابی دوست‌از کوتاهی همت‌است .

To be jealous of a prosperous friend is a sign of narrow-mindedness .

***

آنرا که‌بود همت‌و انصاف و خرد — بر خود پی راحت کسان رنج خرد
وآنکسکه‌بودحسودوخودخواه‌وزبون — از دیدن راحت کسان رنج برد

مَنْ ضَعُفَ جَدُّهُ قَوِیَ ضِدُّهُ .

کسی که بختش بر گردد دشمنش قوی میشود.

When a man becomes unlucky his enemy becomes strong .

***

کس را مدد بخت چو یاور گردد　　در جملهٔ کارها مظفر گردد
اما ز کسی بخت اگر بر گردد　　هر لحظه عدوی او قوی تر گردد

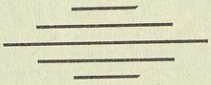

مَنْ ضَعُفَ عَنْ حَمْلِ سِرِّهِ کَانَ عَنْ سِرِّ غَیْرِهِ اَضْعَفَ .

کسیکه در نگهداشتن رازخود ناتوان باشد در نگهداشتن راز دیگری ناتوان تر است .

He who is unable to keep his own secrets , will never be able to keep the secrets of others .

***

گر یار تو عاجز است از بستن لب　　زو راز بپوش و راز داری مطلب
آنکو نکند راز خود از خلق نهان　　گر راز تو نیز فاش سازد چه عجب

مَنْ طالَ عُمْرُهُ فُجِعَ بِاَحْبابِهِ .

کسی که عمر طولانی میکند داغ عزیزان‌هم بسیار می بیند.

One who lives long will often mourn for the death of friends .

***

هر کسکه فزون زیست درین دار عجیب — بیش از همه کرد روزگارش تعذیب
بسیار دلش داغ عزیزان بیند — آنکس که ز طول عمر برده است نصیب

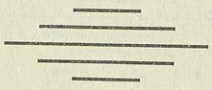

مَنْ طَلَبَ صَدیقاً صادِقاً وافِیاً طَلَبَ مَنْ لایَجِدُهُ .

کسی که دوست باوفا و راستگو می خواهد درجستجوی کسی است که نایاب است .

One who wants a loyal and truthful friend , seeks something rare .

***

برهر که نظر کنی، پی کذب و ریاست — آنچیز که نیست در کسی، صدق و صفاست
یاری که درست و با وفا باشد و راست — آنست که کس نیافت هرچند که خواست

مَنْ طَلَبَ عَيْباً وَجَدَهُ .

هر که عیبی را بجوید آن را می یابد.

One who seeks a shortcoming will find it .

***

پیش از همه شیطان سوی آن مرد شتافت　　کز رفع عیوب خویشتن روی بتافت

از عیب خود آگه شوو اصلاحش کن　　کان مرد که جست عیب حویش آنرا یافت

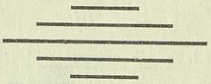

مَنْ ظَلَمَ ظُلِمَ .

هر کس که ستم کند ستم می بیند.

One who oppresses will be oppressed .

***

آنکو غم کس فزود غم می بیند　　ور رنج دهد، رنج و الم می بیند

هر کس که کرم کند کرم می بیند　　هر کس که ستم کند ستم می بیند

مَنْ عادَى النّاسَ اِسْتَثْمَرَ النَّدامَةَ .

کسی که بامردم دشمنی کند جز پشیمانی بهره‌ای نمی برد.

One who exerts enmity towards people, will gain nothing but repentance .

***

آنکسکه براه خیرو احسان گردد — غم پرور و یار او فراوان گردد
وآن کز پی دشمنی‌است باخلق‌خدای — بس زود ز کار خود پشیمان گردد

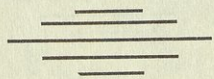

مَنْ عاشَ ماتَ .

کسیکه‌زندگی‌میکند، میمیرد

Anyone who lives will die .

***

دوران حیات خلق را نیست ثبات — یك روز تولد است ویك روز وفات
امروز هرآنکه هست در قید حیات — فرداست گه میشود گرفتار ممات

مَنْ عامَلَ بِالرِّفْقِ غَنِمَ ؛ مَنْ عامَلَ بِالْعُنْفِ نَدِمَ .

هر که بامدارا سودا کند سودمیبردوهر که‌درشتی ورزد پشیمان‌میشود.

One who deals with people reservedly will gain profit; and one who treats them roughly will be disappointed.

***

آنکو ره نرمی و مدارا پیمود　　گردید نصیب او ز هر سودا سود
وآنکسکه درشتی و خشونت ورزید　　زین شیوه نصیب او پشیمانی بود

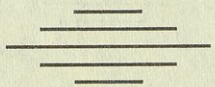

مَنْ عَجِلَ زَلَّ .

هر که‌شتاب کندمیلغزد

He who is hasty , slips .

***

اسبی که ز اندازه فزون تند دوید،　　از پای در آمد و بسر در غلطید
در هر راهی بسی است نا هموار　　وآنکسکه شتاب کرد پایش لغزید

مَنْ عَدَلَ عَنْ وَاضِحِ الْمَحَجَّةِ غَرِقَ فِي اللُّجَّةِ .

هر که از راه راست منحرف شود، به تیه گمراهی میافتد .

One who deviates from a straight path will be misled.

***

آن مرد که دور از دلالت گردد — گمره شود و غرق ملالت گردد
هر کس ز ره راست کند سر پیچی — سر گشتهٔ وادی ضلالت گردد

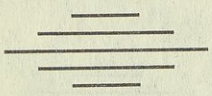

مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَغْنَى عَنْ اِخْوَانِهِ.

کسیکه درقدرت بعدل کوشد از کمك دیگران بی نیاز میشود.

One who acts justly while in power, will need no help later on .

***

ای حامی عدل و داد، حق یار تو بس — عدل تو و داد تو نگهدار تو بس
درقدرت اگر بعدل کوشی همه وقت — در عجز، همان عدل، مدد کار تو بس

مَنْ عَذُبَ لِسَانُهُ كَثُرَ اِخْوَانُهُ .

کسی که زبانش شیرین است برادرانش هم بسیارند

A man whose tongue is quite sweet his brethren are quite many .

***

آنرا که بود محبت و مهر بکار — بیش ازهمه خودشود از آن برخوردار
هر کسکه ملایم است و شیرین گفتار — باشند برادران او هم بسیار

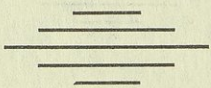

مَنْ عَرَفَ الْاَيَّامَ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ

کسیکه این دنیارا میشناسد از آمادگی برای دنیای دیگر غافل نمیشود.

One who knows this world well , do not neglect preparation for the other.

***

هر دم رسدت بگوش آوای دگر — تارخت از این جای بری جای دگر
آنکسکه شناخته است این دنیا را — غافل نشود ز فکر دنیای دگر

مَن عَرَفَ الدُّنیا تَزَهَّدَ .

کسیکه دنیارا نیك بشناسد ازکار دنیا کناره گیری میکند.

One who knows the world lives in solitude .

***

آن قـوم که دعوی دلیری کردند — در بیشهٔ روزگار شیری کردند،
چون نیك بدو نیك جهان را دیدند — از کار جهان کناره گیری کردنـد

مَن عَرَفَ النّاسَ تَفَرَّدَ

کسیکه مردم را شناخته، تنهائی میگزیند.

One who knows people well will choose to live a solitary life .

***

آنکو بزبان سر دلارائـی داشت — دردل همه قصد زحمت افزائـی داشت
آن مرد که جا بکنج تنهائـی داشت — در حـق جهانیان شناسائـی داشت

مَنْ عَرَفَ النّاسَ لم يعتمِد عليهِم

کسیکه خلق زمانه‌را میشناسد برایشان اعتماد نمیکند.

He who knows men does not trust them .

***

تا چند بمردم جهان پیوستن　　پیمان وداد بستن و بگسستن
هر کسکه درست خلق را بشناسد　　داند که به‌خلق دل نشاید بستن

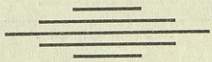

مَنْ عُرِفَ بِالْكَذِبِ قَلَّتِ الثِّقَةُ بِهِ .

کسیکه بدروغگوئی شناخته‌شد اعتمادمردم به گفتهٔ او کم میشود.

People do not believe in a person who is known as a liar .

***

آن قوم که جز براستی سر نکنند　　همراهی کجرو و فسونگر نکنند
آن را که دروغگو شناسند کسان　　زو گفتهٔ راست نیز باور نکنند

من عرف نفسه، فقد عرف ربّه .

کسیکه خویشتن را بشناسد خدای خویش را میشناسد.

He who knows himself well , knows his Lord .

***

ای شیفتهٔ بندگی و شکر و سپاس — وی حد عبادت تو بیرون ز قیاس
خواهی که خدای خویش را بشناسی — پیش ازهمه، ذات خویشتن را بشناس

من عصی الدّنیا اطاعته.

کسیکه رام گیتی نشود گیتی رام او خواهد شد.

The world will favour a person who turns his back to it .

***

شاد آنکه اسیر دام گیتی نشود — مغرور به جاه و کام گیتی نشود
گیتی است چو اسبی که نمیگردد رام — جز بهر کسی که رام گیتی نشود

مَنْ عَصَى الدُّنيا اطاعته ؛ مَنْ اعرَضَ عَنِ الدُّنيا اتته .

هر که از فرمان جهان سر بپیچد جهان فرمانبر او میشود و هر که از جهان رو بگرداند جهان بدو روی میآورد.

The world obeys anyone who disobeys it ; and turns to anyone who turns away from it .

***

هر کس که ز فرمان جهان پیچد سر، خود زال جهان شود ازو فرمانبر
هر کس که از این جهان بگرداند روی خود دور جهان شود بدو روی آور

مَنْ عَظَّمَ صِغارَ المَصائِبِ ابْتُلِيَ بِكِبارِها .

کسیکه هر سختی کوچکی را بزرگ سازد بسختی بزرگ هم گرفتار میشود.

A man who magnifies every small trouble will meet real big troubles .

***

از بهر کسی که ترسد از سختی کار هر عقدهٔ سهل نیز گردد دشوار
آن مرد که رنج خرد را ساخت بزرگ در رنج بزرگ نیز گردید دچار

مِنْ عَلاماتِ الإدبارِ مُقارَنَةُ الأرذالِ .

از نشانه‌های سیاه‌روزی، همنشینی با ناکسان است.

A sign of misfortune is association with malevolent persons .

***

با مردم نا پخته نشستن خامی است — آلودهٔ هر ننك شدن بد نامی است
با ناکس و دلسیاه دمساز شدن — آغاز سیه روزی و نا فرجامی است

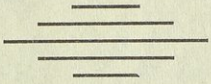

مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ الإساءَةُ إلَى الأخيارِ.

یکی از نشانه‌های بدمنشی، بدرفتاری با نیکان است.

A sign of malevolence is to ill-treat the good people.

***

آن کز پی عیب‌جوئی و پرده دری است — بدخواه کسی شود که از عیب بری است
با نیك نهاد بد سلوکی کردن — خود نیك ترین نشانهٔ بد گهری است

مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مالَ اِلَيْهِ الْخَلْقُ.

هر کس که ازروی حق کار بکند مردم باو مایل میشوند.

One who acts justly will be liked by people .

***

آن مرد که راه باطلی بسپارد — بیش از همه قدر خویش پائین آرد
وآنکس که براه حق قدم بگذارد — دائم دل خلق میل با او دارد

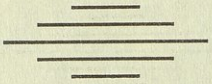

مَنْ غالَبَ مَنْ فَوْقَهُ قُهِرَ.

کسی که با برتر از خود بجنگ برخیزد مغلوب میشود.

One who fights with his superior will be defeated

***

با هر که فزون‌تر ز تو دارد نیرو، — پیوسته مدارا کن و پیکار مجو
مغلوب شود کسی که خیزد پی جنگ — با هر که بقدرت است بالاتر از او

من غلب هواه علی عقله ظهرت علیه الفضائح .

کسی که هوای نفس بعقلش چیره شود برایش رسوائی میآورد.

He whose passions overcome his reason , faces with disgrace .

***

میکوش اگر خرد ور و بینائی کز قید هوای نفس بیرون آئی
نفس تو بعقل تو اگر چیره شود ، بهر تو نیاورد بجز رسوائی

من قال مالا ینبغی سمع مالا یشتهی .

آنکه ناروا گوید ناگوار میشنود.

He who says what is not pertinent, hears what is not pleasant .

***

تیغی است زبان، که هر که بیهوده کشید، زین تیغ بسی بجان او زخم رسید
آنانکه به ناروا سخن می گویند هم پاسخ ناگوار خواهند شنید

مَنْ قَامَ بِشَرائِطِ الْعُبُودِيَّةِ اَهْلُ لِلْعِتْقِ ، مَنْ قَصَّرَ عَنْ اَحْكامِ الْحُرِّيَّةِ اُعِيدَ اِلَى الرِّقِّ .

کسی که بندگی خدارا بجاآورد شایستهٔ آزادی است و کسیکه شرایط آزادی بجای نیاورد به بندگی برمیگردد.

The one who performs servitude to God will deserve liberty; and, the one who does not comply with requirements of liberty will return to servitude .

***

در بندگی خدا کسی گرتن داد — آزاد شد و گشت ز هر بند آزاد
آزادی را کسی چو وقعی ننهاد — در حلقه بندگی گرفتار افتاد

مَنْ قَبِلَ عَطائَكَ فَقَدْ اَعانَكَ عَلَى الْكَرَمِ

کسیکه عطایت رامی پذیرد، ترادر بخشش یاری میکند.

The man who accepts your grant helps you in your generosity .

***

آنکس که نهاد سوی تو روی نیاز — باعث شده تا کنی تو بخشش آغاز
وآنکس که پذیرفته عطائی از تو — از بهر تو کرده راه بخشش را باز

مَن قَصُرَ عَنِ السِّیاسَةِ صَغُرَ عَنِ الرِّیاسَةِ .

کسی که درسیاستش قصوری باشد درریاست بچیزی شمرده نمیشود .

He who fails in diplomacy, will fall short of leadership .

***

گرمرد عمل زرمز کار آگاه است — کاری که کند موافق دلخواه است
آنکس که سیاستش بسی بیراه است — دوران ریاستش بسی کوتاه است

مَن قَعَدَ بِهِ حَسَبُهُ نَهَضَ بِهِ أدَبُهُ .

کسیکه دودمانش پست است بارفتار نکو بلندقدرمیشود.

A man can be exalted by his good behaviou even if he is of a base origin .

***

هر کس که به رفتار نکو پردازد، — او پرده بعیب خویش می اندازد
هرچند که دودمان کس باشد پست — رفتار نکو بلند قدرش سازد

مَن قَلَّ اَكلُه صَفا فِكرُه .

کسیکه کم بخورد فکرش مصفا میشود.

One who eats little purifies his mind .

***

هر دم چو پر از غذا کنی معدهٔ خویش — جسم تو شود علیل و فکر تو پریش
کن خوی بکم خوری که از کم خوردن — مغز تو مصفا شود و فکر تو بیش

مَن قَلَّت تَجرِبَتُه خُدِعَ .

کسیکه تجربه‌اش کم است فریب میخورد.

One whose experience is little can be easily deceived.

***

هر تجربه درسی است چنان درس ادیب — وندر ره زندگی دلیلی است عجیب
پر تجربه، در راه، فتد دیر بچاه — کم تجربه، در کار، خورد زود فریب

مَن قَنِعَ غَنِیَ .

کسیکه قناعت پیشه کند بی نیاز میشود.

One who is content with a little will have no need for too much .

***

آنکسکه حریصست وطمعکار، دنیست — آن راه که میرود ، ره اهرمنی است
ازحرص بترس و با قناعت خو کن — کان مرد که قانع است گوئیکه غنی است

مَن قَوِیَ هَواهُ ضَعُفَ عَزمُه.

هر کس که هوای نفسش قوی شد اراده اش ضعیف میگردد .

One whose passions become strong his will becomes weak .

***

آن به که اسیر خواهش دل نشوی — پیوسته بدنبال هوس ها نروی
زیرا که شود اراده و عزم ضعیف — چندانکه هوای نفس گردید قوی

من کانت له فکرة فله فی کل شیء عبرة .

سیکه فکر و تدبیر دارد از هر چیز که ببیند پند میگیرد

An intelligent person learns from everything .

***

آن جمع بیشهٔ خرد را شیرند — در دشت معانی از پی ننخجیرندی

وآن قوم که اهل فکرت و تدبیرند — بر هرچه که بنگرند پندی گیرند

من کتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه .

کسیکه درد خودرا از پزشگان بپوشد بابدن خود خیانت میورزد .

He who hides his disease from the doctors, is treacherous to his body.

***

تا چند دچار گمرهی گردیدن؟ — وز رهبر علم و عقل سر پیچیدن

دردی که نهفته است از چشم طبیب — هرگز رخ عافیت نخواهد دیدن

مَن کَتَمَ عِلْماً فَکَأَنَّهُ جاهِلٌ .

کسیکه دانش خودرا پنهان کند بنادان میماند.

He who hides what he knows is the same as an ignorant.

***

دانا، بود آنکسی که تا بتواند — از دانش خود چو شمع نور افشاند
آنکس که کند دانش خودرا پنهان — در دیدهٔ مردمان بنادان ماند

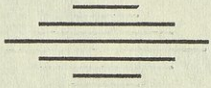

مَن کَثُرَت نِعَمُ اللّٰهِ عَلَیهِ کَثُرَت حَوائِجُ النّاسِ اِلَیهِ فَمَن قامَ فیها بِما اَوجَبَ اللّٰهُ فَقَد عَرَّضَها لِلدَّوامِ وَ اِن مَنَعَ ما اَوجَبَ اللّٰهُ فیها فَقَد عَرَّضَها لِلزَّوالِ .

کسی را که خداوند نعمت دهد حوائج مردم نسبت باو زیاد میگردد . اگر آنچه را که خداوند واجب کرده بجای آورد نعمتش دوام می یابد و گرنه زوال می پذیرد .

When God gives affluence to a person the needy people expect him to help them . If he fulfils his duty to God his wealth will last long ; otherwise, it will be lost.

***

آن را که خدا ثروت و دارائی داد — محتاج و فقیر بردرش روی نهاد
گر احسان کرد، دولتش یافت دوام — ورز آنکه نکرد، از بزرگی افتاد

من كثر لهوه قلّ عقله .

کسیکه عیش و نوشش زیاد شود عقل وهوشش کم میگردد.

He whose revelry is increased , his understanding is decreased .

***

شادی چوزحد گذشت، غم خواهدشد — وین شهد بکام روح سم خواهد شد
بسیار بعیش و نوش پابند مباش — کزعیش زیاد، عقل کم خواهد شد

من كثر نفاقه لم يعرف وِفاقه.

کسیکه دوروئی اش بسیار شود یکرنگی اش نیز شناخته نمیگردد.

One who is often double-faced will not be known by his real face .

***

کس درپی هم بدشمنی چون پرداخت — بردوستی اش دگر نشاید دل باخت
آنکس که نشان دهد دوروئی بسیار — یکرنگی اورا نتوان باز شناخت

من کثر هزله بطل جِدّه .

کسیکه شوخی او زیاد شود گفتار جدی او نیز بی تاثیر می گردد.

Too much jokes decreases the effect of one's serious talk.

***

آن مرد که در دروغ مشهور شود — گر راست بگوید او، کسی کی شنود؟
وآنکس که کند مزاح افزون از حد — گفتار متین او هم از بین رود

من لا دین له لا مروّة له .

کسیکه دین ندارد مردانگی ندارد.

One who has no religion lacks manliness .

***

مهر و کرم از درون پر کین مطلب — عیش و خوشی از خاطر غمگین مطلب
بیدینی و مردانگی از هم دورند — مردانگی از مردم بیدین مطلب

مَنْ لَبِسَ الْكِبْرَ وَالسَّرَفَ خُلِعَ الْفَضْلَ وَالشَّرَفَ.

کسیکه خودخواهی واسراف پیشه کند از برتری و بزرگواری میافتد.

One who is engaged in extravagance and selfishness will lose his privilege and grandeur .

***

خودخواه چو شد مرد، به خواری افتد — اسراف چو ورزد، به نداری افتد
آن کز پی خودخواهی واسراف رود — از برتری و بزرگواری افتد

مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِالنَّاسِ وَعَظَ اللّٰهُ النَّاسَ بِهِ.

کسیکه از مردم عبرت نگیرد خداوند او را عبرت مردم میگرداند.

One who does not take an example of the people God will make him an example for the people .

***

آن مرد که بی بصر چنان کژدم شد — در وادی جهل و نامرادی گم شد
نگرفت اگر کسی ز مردم عبرت — خود آخر کار عبرت مردم شد

مَن لَم یتعلم فِی الصِّغرِ لَم یتقدم فِی الکِبرِ .

هر که در کودکی دانش نیاموزد در بزرگی به سروری نمیرسد.

The one who does not learn in childhood will not reach a high rank when grown up .

***

آنکس که فتاد در پی کسب کمال — یا عزت و جاه یافت یامال و منال

وآنکس که نیاموخت زخردی دانش — نه مرتبه یافت در بزرگی ونه مال

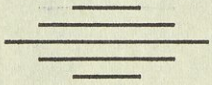

مَن لَم یتعلم لَم یعلم .

هر که دانش نیاموزد دانا نمیشود.

One who does not learn will not become learned .

***

تا گنج زر و سیم مهیا نشود، — بیچارهٔ تنگدست، دارا نشود

آن کز پی گنج دانش و علم نرفت — هشیار و هنرپژوه و دانا نشود

من لم یرحم لم یرحم .

کسیکه بر کسی رحم نمیکند از کسی رحم نمیبیند .

He who does not pity , will not be pitied .

***

آن قوم که زشتخوی و بد کردارند — از زشتی خوی خویش در آزارند
آنکس که بکهتران نمی آرد رحم — دوراست که مهتران براورحم آرند

مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلَی مَضَضِ التَّعْلِیمِ بَقِیَ فِی ذُلِّ الْجَهْلِ

کسیکه به رنج آموزش تن در ندهد در ذلت نادانی باقی میماند.

He who does not bear the difficulties of learning remains in baseness of ignorance.

***

هر کسکه زعلم بر کران خواهد زیست — درخانهٔ جهل جاودان خواهد زیست
هر کس ندهد به رنج آموزش تن — باخواری جهل همعنان خواهد زیست

مَن لم یصبِر علی مَضضِ الحمیةِ طال سقمه .

بیماری که بر نج پرهیز تن در ندهد، بیماری او طولانی میشود.

An illman who does not bear the inconvenience of abstention prolongs his sickness .

***

هر کس که نکرد جهد او یاری او — پیوسته فزون گشت گرفتاری او
بیمار چوتن به رنج پرهیز نداد — گردید دراز عمر بیماری او

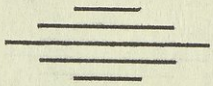

مَن لم یصلِح نفسه لم یصلِح غیره

کسی که خودرا اصلاح نکند دیگری‌رانیز اصلاح نمیتواند کرد.

He who does not correct himself can not correct the others.

***

تا خود نشوی نمونهٔ صلح وصلاح — کس را نشوی راهبر راه نجاح
اصلاح کسی دگر ازاو ساخته نیست — آنکس که نکرده خویشتن را اصلاح

مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ الْبَهَائِمِ .

کسیکه نیك را از بد نشناسد حیوان است.

One who does not know the difference between good and evil is a beast .

***

تا بهره ور آدمی زهوش وخرد است، داند که بزندگی چه نیك وچه بد است
وآنکو بدو نیك را زهم نشناسد مانا که نه آدمی است چون دام ودد است

مَنْ لَمْ يَنْفَعْكَ حَيَوٰتُهُ فَعُدَّهُ فِي الْمَوْتَى .

کسیکه زندگانی اش ترا سودی ندهد او را مرده شمار.

He whose life is not prefitable , is to be considered as dead .

***

آنکس که بری زعقل وعلم وهنر است انسان نبود، پست تر از گاو وخر است
هر زنده که زنده بودنش بی ثمر است گر مرده شماری اش سزاوارتر است

مَن مَدَحَكَ بِمالَيسَ فيكَ فَهُوَ خَليقٌ بِاَن يَذُمَّكَ بِمالَيسَ فيكَ .

کسیکه ترا به‌چیزی که نداری مدح کند میتواند به‌آنچه‌هم که نداری ذم گوید.

He who praises you for a virtue that you do not posses, may also blame you for a defect you lack .

***

آن دوست که در راه تملق پوید — صد حیله کند که در دلت ره جوید
گر مدح به‌چیزی که نداری کندت — هم ذم تو از آنچه نداری گوید

مَن مَدَحَكَ غَيرَ صَنيعَةٍ فَلاتامَن ذَمَّهُ مِن غَيرِ قَطيعَةٍ

کسیکه مدح تو گوید بی‌اینکه از تو کرمی دیده باشد منتظر باش که ذم تو نیز بگوید بی‌اینکه ازاو گسیخته باشی .

One who praises you without any reward may be expected to disdain you without any conflict .

***

آن کو سخن گزاف گوید هردم — نه مدح به‌حق کند کسی را و نه ذم
گر مدح بگوید ز تو نادیده کرم، — ای بس که کند ذم تو نادیده ستم

مَن ملك نفسه علی امره ، مَن ملكته نفسه قل قدره .

هر کس که بنفس خود پیروزی جوید کارش بالا می گیرد و هر کس که نفس او بر او چیره شود ارزشش کم میگردد.

One who overcomes his passions will get higher position; but one whose passions overcome him loses his worthiness.

***

هر کسکه بنفس خویش پیروزی جست — کارش بنهاد رو ببالا ز نخست
وآن مرد که نفس او بدو شد چیره — هم قدرش پست گشت و هم کارش سست

مَن منع العطاء منع الثناء .

مردم کسی را که از بخشش دریغ میدارد ستایش نمیکنند.

One who is not generous will not be praised .

***

تا بخشش مرد آزمایش نکنند — مخلوق به سوی او گرایش نکنند
آنرا که دریغ دارد از بخشش و بذل — تحسین ننمایند و ستایش نکنند

مِنْ مَهانَةِ الْكَذّابِ جُودُهُ بِالْيَمِينِ بِغَيرِ مُسْتَحْلَفٍ .

نشانهٔ پستی دروغگو قسم خوردن اوست بی آنکه از او قسم خواسته باشند.

A sign of baseness of a liar is his swearing without being asked to swear .

***

آن کز پی هم دروغ گوید هر دم — نه محترم است پیش کس نه محرم
پستی دروغگو قسم خوردن اوست — بی آنکه از او خواسته باشند قسم

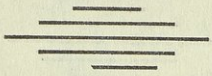

مَنْ نَظَرَ فِي الْعَواقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوائِبِ

کسیکه برعاقبت کار نظرداشته باشد ازسختی‌های آن برکنارمیماند.

He who foresees the consequence of his action , will be immune from hazards .

***

برصائب و تیز بین صعوبت نرسد — بر آتش سوزنده رطوبت نرسد
بر طایفه ای که عاقبت اندیشند — در عاقبت کار عقوبت نرسد

مَنْ وَجَدَ مَوْرِداً عَذْباً يَرْتَوِي مِنْهُ فَلا يَغْتَنِمُهُ يُوشِكُ اَنْ يَظْمَأَ وَ يَطْلُبَهُ فَلا يَجِدَهُ .

هر کس که چشمهٔ شیرینی دارد که از آن مینوشد و غنیمتش نمی‌شمارد دور نیست که‌یك روز تشنه شود و آنرا بجوید و نیابد.

A man who drinks sweet water from a spring and is not grateful for it , may one day seek it thirstily and not find it .

***

هر کس که‌یکی چشمهٔ شیرین‌دارد، وز آن خورد و غنیمتش نشمارد،
یك روز، دگر نیابد آن را؛ هر چند با تشنه لبی به سوی آن روی آرد

مَنْ وَضَعَتْهُ دَنائَةُ اَدَبِهِ لَمْ يَعْلُوهُ شَرَفُ حَسَبِهِ .

کسی که بدی‌رفتارش کوچکش‌میکند از نیکی دودمان‌بزرك نمیشود.

One who is debased by his ill treatment will not be exalted by his origin .

***

چیزی که عزیزت بکند یا خوارت، نیك‌ار نگری، نیست بجز کردارت
از نیکی دودمان نگردی تو بزرك کوچك کندت گر بدی رفتارت

مَنْ يَصْبِرْ يَظْفَرْ.

کسیکه شکیبائی کند پیروز میشود.

. One who waits , triumphs .

***

پیوسته بنعمت خدا شاکر باش — و ندر همه جا خدای را ناظر باش
چون بار درخت صبر فتح وظفر است — خواهی که بمقصود رسی ؟ صابر باش

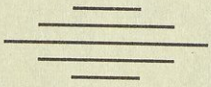

مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطَ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ .

کسیکه بادست کوتاه بخشش کند بادست دراز باومی بخشند.

One who gives by a short hand will be given by a long one .

***

هر کس که کند بخشش واحسان آغاز — خود بر رخ او شود در احسان باز
هر کس که ببخشید بدستی کوتاه — بخشند بدو دو باره با دست دراز

مَوْتُ الْوَلَدِ قاصِمَةُ الظَّهْرِ.

داغ مرگ فرزند کمرشکن است.

Death of a child breaks the parent's back.

***

فرزند ودیعهٔ خداوند بود　　بر پای دل از محبتش بند بود
رنجی که بسی کمر شکن میباشد　　سنگینی بار داغ فرزند بود

مَوْتٌ وَحِيٌّ خَيْرٌ مِنْ عَيْشٍ شَقِيٍّ.

مرگ ناگهانی بهتر از زندگی شقاوت آمیز است.

A sudden death is better than a spiteful life.

***

از صحبت نا بکار، پرهیز به است　　زیرا که ازو ببردمان نیز به است
مرگی که سریع و ناگهانی باشد　　از زندگی شقاوت آمیز به است

نُزُولُ الْقَدَرِ يُعْمِي الْبَصَرَ .

هنگام حدوث چیزی که مقدر است، چشم بصیرت بسته میشود.

When something which is predestined must happen your eyes will be closed .

***

ای بس که به ره‌پای کسی بشکسته — با اینکه نه تند رفته نه آهسته
آنجا که حوادثی مقدر باشد — ناگاه شود چشم بصیرت بسته

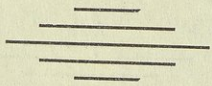

نَزِّهْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَانْ ساقَتْكَ اِلَى الرَّغائِبِ.

خود رااز هر گونه پستی پاك‌دار هرچندترا بدانچه میخواهی برساند .

Clean your self from ignobility, even if it leads you to whatever you are fond of .

***

آن جامه که ننك آورد ، اهل خرد — گر اطلس و دیباست ، بهیچش نخرد
گرپست نئی، بهیچ پستی مگرای — هر چند ترا سوی بلندی ببرد

نُصحُكَ بينَ المَلاءِ تقريعٌ .

پند دادن تو بکسی در پیش مردم ،سرزنش وملامت شمرده میشود.

An advice given in public is a blame .

***

درپیش کسان، به هر که عیبی دارد　　گر پند دهی، پند تو رنجش آرد
اندر نظر کسان بکس پند مده　　تا پند ترا ملامتی نشمارد

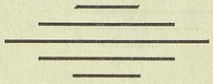

نِعَمُ الجُهّالِ كَروضَةٍ عَلى مَزبَلَةٍ .

نعمتی که نصیب جاهلان شده،مانند باغی است که درمزبله‌ای روئیده‌است.

The affluence which is given to the ignorants is like a garden planted on a dung-hill .

***

گنجی که کسی بهتر از آن کم دیده است،　　ای بس که بس فلك به ابلهی بخشیده است
نعمت که نصیب جاهلان گردیده است　　باغی است که درمزبله‌ای روئیده است

نَفْسُ الْمَرءِ خَطَاهُ اِلَى اَجَلِهِ.

هر نفس که مرد ازسینه برمیآورد، گامی بسوی مرگ برمیدارد.

A man by each breath takes a step towards death .

***

کاری بکن ای رفیق اگر هشیاری — تا عمر عزیز را عبث نگذاری
کزسینه هرآن نفس که بر میآری — گامی است که سوی مرگ برمیداری

واضِعُ مَعْرُوفِهِ فِي غَيرِ مُسْتَحِقِّهِ مُضِيعٌ لَهُ .

هر که نیکی کنددرحق کسی که مستحق آن نیست نیکی خود راضایع مینماید.

Goodness done towards one who does not deserve it, is spoiled .

***

بخشش گرهی زکار کس گر نگشاد — آنرا نتوان لطف و کرم نام نهاد
آن زر که به غیر مستحق خواهی داد — بیهوده ز کیسهٔ تو رفته است بباد

وَالِدُ السُّوءِ يَعِرُ السَّلَفَ وَيُفسِدُ الخَلَفَ.

پدر بدمایهٔ ننك گذشتگان و تباهی آیندگان است.

A bad father dishonours his predecessors and corrupts his successors .

***

ذات پدری که پست و نا فرمان است ملعون ترو منفور تر از شیطان است

هم مایهٔ بد نامی و ننك پدران هم باعث گمراهی فرزندان است

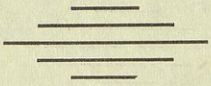

وَاللّٰهِ لَئِن فَرَرتُم مِن سَيفِ العاجِلَةِ لا تَسلَمُوا مِن سُيُوفِ الآخِرَةِ .

بخدا اگر امروز ازدم شمشیرهای میدان جنك بگریزید، ازشمشیرهای روزرستاخیز امان نمی یابید .

By God if you run away from the swords of battlefield you won't be saved from the swords of punishment in the day of resurrection.

***

از اول اگر رو ننهی در پیکار، به ز آنکه کنی زعرصهٔ جنك فرار

در جنك زتیغ خصم اگر بگریزی در حشر ز تیغ حق نیابی زنهار

وَجَدْتُ الْمُسالَمَةَ مالَمْ يَكُنْ وَهْنٌ فِي الْإِسْلامِ اَنْجَعَ مِنَ الْقِتالِ.

صلح را تا آنجا که اهانتی برای اسلام نباشد سودمندتر از جنك یافتم.

I found peace to be more useful than war, as long as it is not an insult to the Islam.

***

آنجای که جنك بهتر است از هر چیز — عاقل نکند ز جنك کردن پرهیز
لیك ار نبود صلح اهانت آمیز — آن صلح بسی خوب تر از جنك وستیز

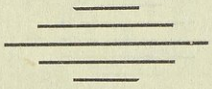

وَحْدَةُ الْمَرءِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ قَرِينِ السُّوءِ.

تنهائی مرد، برای او بهتر از همنشین بداست.

Loneliness for a man is better than his assoeiation with a bad companion.

***

حیوان ز مصاحب جفا جو بهتر — تیغ دو دم از زبان بد گو بهتر
بی یاری و گوشه گیری و تنهائی — از صحبت همنشین بد خو بهتر

وُزَرَاءُ السُّوءِ أَعْوَانُ الظَّلَمَةِ وَإِخْوَانُ الْآثَمَةِ.

وزیران بدکار، یاران ستمگران و برادران گنهکارانند.

Bad ministers are assistants of tyrants and brothers of sinners.

***

حاکم که بدور است ز انصاف و کرم — از جور کند پشت خلایق را خم
وآن فتنه گران که دستیاران وی‌اند، — یاران ستمگرند و خواهان ستم

وَعْدُ الْكَرِيمِ نَقْدٌ.

وعدهٔ جوانمرد نقداست.

A generous man's promise is like hard cash.

***

هر کس که به‌راستی علم گشت وسمر — پا را نگذارد از ره راست بدر
آن وعده که میدهد جوانمرد ترا — نقد است اگر چه نسیه آید بنظر

وَقاحَةُ الرَّجُلِ تَشِينُه

بیشرمی، مرد را زشت میکند.

Impudence defaces man.

***

گرسخت شوی، زکس نبینی نرمی ور سرد شوی، زکس نیابی گرمی
از شرم میوش چشم تا آنکه ترا از چشم کسان نیفکند بیشرمی

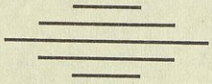

وُلاةُ الْجَورِ شِرارُ الْاُمَّةِ وَاَضْدادُ الْاَئِمَّةِ.

حاکمان جور بیشه ازبدان مردم بشمار میآیند و دشمن رهبران مردمند.

Tyrant governors are deemed as bad people and as enemies of social leaders.

***

حاکم که پی جور و تحکم باشد، وز او همه را داد تظلم باشد،
هم خود زبدان مردم آید بشمار هم دشمن رهبران مردم باشد

وَلَدُالسُّوءِ يَهْدِمُ الشَّرَفَ وَيَشِينُ السَّلَفَ.

فرزند بدآبروی خاندان را برباد میدهد ودودمان خود راننگین میسازد .

A bad child disgraces the family and defames the ancestors .

***

فرزند بـد افسانـهٔ افساد شود　　وز شدت خود سری چو شداد شود
باز شتی نام، ننك اجداد شود　　با پستی خوی، خصم اولاد شود

وُلُوعُ النَّفْسِ بِاللَّذّاتِ يُغْوِي وَيُرْدِي

شیفتگی به خوشگذرانی وشهوت رانی، آدمی‌راگمراه میسازدو بهلاکت‌میاندازد .

Greed for pleasures misleads and destroys you .

***

گر شیفتهٔ خوشگذرانی نشوی،　　افتادهٔ ضعف و ناتوانی نشوی
بسیار مرو در پی شهوت رانی　　تا پیر بهنگامی جوانی نشوی

هَيْهاتَ لَوْلاَ التُّقى لَكُنْتُ اَدْهَى الْعَرَبِ .

اگر پرهیز گاری نبود، من ازهمهٔ اعراب زرنگتروحیله گرتر بودم.

If it were not for the sake of chastity,I would have been the smartest man of Arabs .

***

دور از ره داد و مردمی گر بودم، امروز به وضع و حال دیگر بودم
پرهیز گر از قهر خداوند نبود من از همه خلق، حیله گرتر بودم

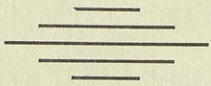

يَاْتى عَلَى النّاسِ زَمانٌ لا يُقَرَّبُ فيهِ اِلاّ الْماحِلُ وَلا يُسْتَظْرَفُ فيهِ اِلاّ الْفاجِرُ وَلا يُضَعَّفُ فيهِ اِلاّ الْمُنْصِفُ.

مردم را روزگاری فرا میرسد که در آن جز مکار مقرب نشود و جز بدکار ستوده نگردد وجز دادگر ناتوان نیفتد .

There will come a time when no one will be favoured except the deceitful , when no one will be praised except the libertine and when no one will be weakened except the equitable .

***

آید پس ازین بپیش دوری که در آن محبوب نگردند بجز حیله وران
نیکو نکنند جلوه جز بدکاران بیداد نبینند بجز داد گران

يادُنيا ! غُرّی غَيْری .لاحاجَةَ لی فيكِ قَدْ طَلَّقتُكِ ثلثاً لارجعةَ لی فيها .

ای دنیا،دیگری غیرازمرابفریب زیرا بتونیازی ندارم.تراسه‌طلاق گفته‌ام وبرای من جای‌رجوع نمانده است.

O world! leave me alone and deceive someone else; for I have divorced you and I wil l have no reunion.

***

ای زال جهان برتو مرا نیست نیاز — از بهر فریب دیگری دام انداز
چون از توچنان جداشدم‌من که‌د گر — بر گشت بجانب تو نتوانم باز

يا عبدَاللّٰه لا تعجل فی عيبِ عبدٍ بذنبِه فلعله مغفورٌ له ولا تأمن علی نَفْسِكَ صَغيرِ معصيةٍ فلعلك معذّبٌ عليها .

ای بندهٔ خدا،هیچ بنده‌ای را برای گناهی زود عیب مکن زیرا شاید خداوند گناه اورا ببخشد. و از گناه کوچك خود نیزایمن مباش‌شاید خداوندبخاطرآن تراعذاب کند.

O servant of God ! do not hurry to blame any man for his sin because God may forgive him; and, do not feel safe from the consequence of your sin, however small, because God may punish you for it.

***

بهر گنه کسی مکن عیبش زود — شاید که ببخشدش خداوند ودود
ایمن ز گناه کوچك خویش مباش — شاید که خدا ترا نخواهد بخشود

يا عبيد الدّنيا و العاملين لها ، اذا كنتم في النّهار تبيعون و تشترون و في اللّيل على فراشكم تتقلبون و تنامون و فيما بين ذلك عن الاخرة تغفلون و باعمل تسوّفون . فمتى تفكّرون في الارشاد و تقدّمون الزّاد و متى تهتمّون بامر المعاد ؟

ای بندگان دنیا که گرفتار کار جهان هستید، روز مشغول خرید و فروشید و شب در بستر خفته اید. درین بین از آخرت غافلید و اعمال آن را بتاخیر میاندازید پس کی بفکر این هستید که راه را بیابید و از کار نیك برای سفر آخرت زاد راهی فراهم آورید ؟

O men , who are involved in worldly affairs , you are busy to deal with one another in the daytime and asleep in the nights , neglectful of the next world and its duties , at what time will you think to find the right path and provide yourselves with good deeds for the day of judgement?

***

ای روز پی داد وستد برده بسر، شب گرم به خواب راحت اندر بستر،
کی در صددی که بهر دنیای دگر آری بکف از کار نکو زاد سفر ؟

يبلغ الصّادق بصدقه ما يبلغه الكاذب باحتياله .

راستگو باراستگوئی خود همان را بدست میآورد که دروغگو باحیله گری خود.

A truthful man can obtain by his truthfulness what a liar may gain by his deceitfulness .

***

گر مرد دروغگو به حیلت برخاست، وز راه دروغ یافت هرچیز که خواست،
آن مرد که راستگوست با گفتن راست آورد بدست آنهمه را بی کم و کاست

يَحْتاجُ ذَوِي النّائِلِ اِلَى السّائِلِ .

مردی که بخشنده است به‌سائل نیازمندمیباشد.

A liberal man requires a needy man .

***

آنرا شرف و جلال حاصل باشد، کز جان به سخا و جود مایل باشد
آن‌مرد که بخشنده و دولتمنداست پیوسته نیازمند سائل باشد

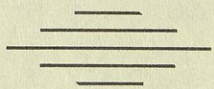

يُسْتَدَلُّ عَلَى الْاِدْبارِ بِاَرْبَعَ : سوءُ التَّدْبيرِ وَ قُبْحُ التَّبْذيرِ وَقِلَّةُ الْاِعْتِبارِ وَ كَثْرَةُ الْاِغْتِرارِ .

چهار چیز بدبختی میآورد : نادرستی اندیشه ، اسراف ، کم پند گرفتن و زیاد فریب خوردن.

Four things lead to misfortune : wrong thinking , extravagance , taking little advice and being too often deceived .

***

زین چار رود کاخ سعادت برباد: اندیشهٔ نا درست و اسراف زیاد
کم پند گرفتن زبد و نیك جهان بسیار فریب خوردن از هر شیاد

يُستدلُّ علىٰ زوالِ الدُّولِ باربع :تضييعُ الاُصولِ والتَّمسُّكُ بالفُروعِ و تَقدُّمُ الاراذلِ وتاخرُ الافاضلِ .

چهار چیزدلیل ازدست رفتن کشور است:ضایع کردن اصول وپیوستن بفروع،پیش افتادن فرویگان وعقب‌ماندن ارباب فضیلت.

Four things lead to destruction of a country : to cut the roots and stick to the branches; to promote mean men and demote the virtuous

***

کشور به چهارعلت افتد به فساد — پیوند به فرع و بردن اصل ز یاد
پیش آمدن مردم بی مایه و پست — پس رفتن مردم گرانمایه و راد

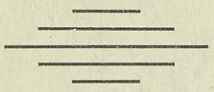

يسِّروا ولا تعسِّروا و خفِّفوا ولا تثقِّلوا .

آسان کنید وسخت نگیرید ،سبك کنید وسنگین نکنید.

Take the affairs easy and do not make them difficult . Lighten your burden and do not make it heavy .

***

کم گیر همیشه رنج بسیارت را — تا زود ز پا بر آوری خارت را
دشوار مگیرو سهل کن کارت را — سنگین مکن وسبك بکن بارت را

يَسيرُ الْاَمَلِ يُوجِبُ كَثيرَ الْعَمَلِ.

اندکی آرزو کارهای بسیاری راموجب میشود .

A little desire causes too much labour .

***

چون در دلت آرزو پدیدار شود — ای بس که ز غم دو دیده‌ات زارشود
هر چند که آرزوی باشد اندك — خود موجب کارهای بسیار شود

يَسيرُ الدُّنيا يَكفي وَكَثيرُها يُرْدي .

مال جهان کمش کفایت میکند و بسیارش آدمی را بمهلکه میاندازد.

Property suffices you when it is little and destroys you when it is too much .

***

هرجای که سیم‌وزر ودر و گهر است، — جان بهر نگهداری آن درخطر است
از مال جهان کمی کفاف بشر است — بسیار چو گشت مایهٔ درد سر است

يَسِيرٌ يَكْفِي خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ يُطْغِي .

مال قلیلی که آدمی را بس باشد بهتر از مال کثیری است که طغیان آورد.

A little possession which is enough is better than too much wealth which brings rebellion .

***

راهی که ترا بر در یزدان آرد — به ز آنچه ترا به سوی شیطان آرد

آن مال قلیلی که ترا بس باشد — بهتر ز کثیری است که طغیان آرد

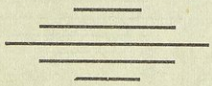

يَشْفِيكَ مِنْ حَاسِدِكَ أَنَّهُ يَغْتَاظُ عِنْدَ سُرُورِكَ .

اینکه حسود تو از شادی تو غضبناك میشود مایهٔ تشفی قلب تست.

You may be relieved to hear that one who is jealous of you gets angry when you are happy .

***

پیوسته حسود بیقرارست و غمین — کز آتش رشك سوزد و شعلهٔ کین

آنرا که حسودست چه کیفر به ازین — کز شادی تو شود غضبناك و حزین؟

يقبح على الرجل ان ينكر على الناس منكرات وينهيهم عن رذائل وسيئات و اذا خلا بنفسه ارتكبها ولا يستنكف من فعلها .

برای مرد زشت است که مردم رااز کارهای بدباز دارد وخوددر خلوت ازانجام آن کارهاخودداری نکند.

It is indecent for a man if he prevents people from doing evils ; and commits them himself privately.

***

زشت است اگر مرد شود ظاهر ساز ظاهر، همه را ز کار داره بـاز
و ندر باطن چو رو بخلوت آرد انجام همان کار کند خود آغـاز

يكتسب الصادق بصدقه ثلثاً :حسن الثقة به والمحبة له والمهابة منه .

راستگو باراستگوئی خود سه چیز بدست میآورد:حسن اعتبار، محبت‌مردم نسبت باووشکوه‌وبزرگی.

A truthful man obtains three things by his truthfulness: people's confidence in him , amiability and splendour .

***

آنکو ره راستی بگیرد در پیش نزد همه اعتبار او گردد بیش
بیحد برد از محبت خلق نصیب افزون سازد بزرگی وعزت خویش

يُكرَمُ السُّلطانُ لِسُلطانِهِ وَ العالِمُ لِعِلمِهِ وَالمعروفُ لِمعروفِهِ وَالكبيرُ لِسنِّهِ .

سلطان را به سلطنتش گرامی شمارند. دانا را به علم و دانشش، نیکوکار را به نیکی‌اش و پیر کهن سال را بحرمت سن زیادش.

A sovereign is dignified for his kingdom, a wiseman for his wisdom, a benevolent for his goodness and an oldman for his age.

***

شاه است گرامی به جهانداری خویش　　دانا بکمال وعلم وهشیاری خویش
هر پیر کهن به حرمت سن زیاد　　هر نیك نهادی به نکوکاری خویش

يُمتحَنُ الرَّجُلُ بِفعلِهِ لا بِقولِهِ .

مرد بکردارش آزموده میشود نه بگفتارش.

Every man is judged by his deeds not his words .

***

بنگر که کسی چگونه باشد کارش　　مغرور مشو به گفتهٔ بسیارش
هر کس شود آزموده از کردارش　　نه از ره خوب و زشتی گفتارش

يَنامُ الرَّجُلُ عَلَى الثَّكْلِ وَلا يَنامُ عَلَى الظُّلْمِ .

کسیکه عزای مرك فرزند دارد خوابش میبرد اما کسی که ستم کشیده است خوابش نمیبرد .

One whose child has died can sleep but the person who is oppressed can not .

***

ای بس که یکی زجان‌خود در گذرد — تا سینهٔ بیداد گری را بدرد
شب گر برود چشم عزادار بخواب — مردی که ستم کشیده خوابش نبرد

يُنبِيءُ عَنْ قيمَةِ كُلِّ امْرِيءٍ عِلْمُهُ وعَقْلُه .

خردمندی ودانائی هرمردی از ارزش اوخبر میدهد.

Every man's worthiness can be decided hy his knowledge and his understanding .

***

گرعقل و خرد هیچ نباشد بسرت — سودش چه اگر بسی بودسیم‌وزرت؟
میزان خردمندی ودانائی مرد — از ارزش و قدر او کند با خبرت

ينبغي ان تكون افعال الرجل احسن من اقواله ولاتكون اقواله احسن من افعاله .

شایستهٔ مرد است که کردارش بهتر از گفتارش باشدو گفتارش بهتر از کردارش نباشد.

It is deserving for a man's action to be better than his words ; and not vice versa .

***

شایستهٔ مرد است اگر کردارش بهتر شود و نکو تر از گفتارش
شایستهٔ مرد نیست کاندر همه جای باشد سخنش درست تر از کارش

ينبغي ان يتداوى المرء من ادواء الدنيا كما يتداوى ذو العلة و يحتمي من شهواتها كما يحتمي المريض.

مرد باید درد دنیا پرستی را چنان چاره کند که بیمار درد خود را مداوامیکندواز شهوت نفس چنان بپرهیزد که بیمار پرهیزمیکند .

A man must try to get rid of his mammonism as a sickman tries to cure his disease ; and must avoid passions as an ill person abstains from bad food .

***

باید که بدفع حرص پردازد مرد چون بیماری که میکند چارهٔ درد
وزشهوت نفس نیز جوید پرهیز چون بیماری که رو بپرهیز آورد

يَنبَغِي لِلعاقِلِ اَن يُخاطِبَ الجاهِلَ مُخاطَبَةَ الطَّبيبِ المَريضَ .

دانا باید با نادان مانند طبیب با بیمار سخن بگوید.

A savant must talk to an ignorant man as a doctor talks to a patient .

***

باید فضلا به خلق، با صبر و شکیب، از گنج فضائل بر سانند نصیب
دانا باید سخن کند با نادان آنسان که سخن کند ببیمار طبیب

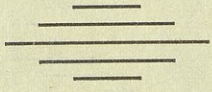

يَنبَغِي لِمَن رَضِيَ بِقَضاءِ اللّٰهِ سبحانه اَن يَتَوَكَّلَ عَلَيهِ .

کسی که به آنچه خدا روا داشته راضی است جا دارد که بخدا هم توکل کند .

For a man who has consented to whatever God has allotted to him , it is worth trusting in Him .

***

از آنچه که آورد قدر یا که قضا مردان خدا شناس را نیست ابا
آنکس که بدادهٔ خدا داده رضا جا دارد اگر کند توکل به خدا

ينبغي لمن عرف الزمان ان لا يأمن صروفه والغير .

کسی که زمانه راشناخته است شایسته است که از گردش وتغییر آن ایمن نشود.

Fot a man who has recognized the world well , it is not wise to feel safe from its vicissitudes .

***

آن مرد که باشد خبر از تقدیرش هرگز نشود غرور دامنگیرش
آنکس که شناخت دهر را، شایسته است کایمن نشود ز گردش و تغییرش

ينبغي لمن عرف الفجار ان لا يعمل عملهم .

کسی که بدکاران راشناخته، شایسته است کاری نکند که آنان میکنند.

For a man , who has known the debauchees well , it is not advisable to do anything that they do .

***

مؤمن خود را اسیر شیطان نکند دوری ز طریق دین و ایمان نکند
هر کس که شناخته است بد کاران را آن کار که میکنند ایشان نکند

ينبغي لمن عرف الله سبحانه ان يرغب فيمالديه .

کسی که خدا راشناخته جا دارد که به آنچه درنزد خداست دل ببندد.

For a man who has recognized God ,it is worth to rely on whatever is found with Him .

***

زآنجای که و عدهٔ خدا باشد راست، وآن وعده بجای آورد بی کم وکاست،
آنکس که خدای خویش بشناخت، سزاست گردل بندد به آنچه درنزد خداست

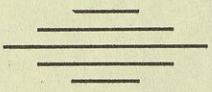

يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم.

روزی که ستمدیده به ستمکار پیروزی یابدسخت تراست ازروزی که ستمگر به ستمکش بیدادمیکند.

The day when an oppressed person overcomes the oppressor is harder than the day when the oppressor treats him cruelly .

***

روزی که ستمرسیده قد افرازد ، تا سر ز تن ستمگری اندازد ،
خونبار ترو سخت تراست از روزی کان مرد ستمگر به ستمکش تازد

darkness of ignorance was so widespread that the eyes of minds could hardly see any truth, such a clearsightedness is indeed miraculous and amazing ; and the author of such a masterpiece rightly deserves to be reckoned as genius of his own time.

This book which is selected maxsims from Nahj - Ul - Balagheh " includes some of the most valuable rules of conduct . May it serve as a torch to those who whish to benefit by the teachings and experiences of the great men of the world .

A. HALAT

made him the symbol of a perfect character or an ideal man ; and this is a fact that enemies and friends equally acknowledge .

Ali was well informed of all branches of knowledge of his age and by all means encouraged people to learn .

On learned men's superiority , he has said:" The learned is alive even after his death ; the ignorant is dead even when he is alive . "

He was rhetoric and spoke well . His literary works which reveal his intelligence , wisdom and witticism, and all are of highest degree of eloquence represent his high ideals and introduce him as a personification of the truth .

Compilation of Arabic grammer is attributed to Ali . He knew the art of eloquence and expressed his ideas in desirable forms which became the best style of Arabic writing ; a style which was admired by all literary men and followed by most of them .

His pithy sayings are so simple that every one can easily understand them . He himself says : " The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

The book "Nahj-Ul-Balagheh" which is known to be a collection of his speeches and a reflection of his thoughts , contains most eloquent aphorisms with excellent meanings and minute points which are clear indications of his high-mindedness and perfect integrity .

In an age and in an environment that the

is vengeance . " such was his opinion .

He forbade his army from chasing or killing the wounded and weakened enemies .

After his victory at the battle of Camel he, despite some of his follower's objecion, tried to relieve the distresses of the vanquished by preventing the enslavement of their women and children ,and when the battle ended , he showed his grief, wept for the dead and even prayed for his enemies .

He did not take vengeance on the people of Basra when he dominated over them . On the contrary he orderd his men to be kind to them , though they had hurt him very much .

" Uproot malevolence from other's heart by expelling it from your own . " , He advised .

Before outbreak of a war he would try to prevent it through friendly negotiations with his opponents . It was impossible for him not to restore the peace , if he thought it might be achieved by leniency to his enemies . He never fought with an enemy unless he warned him of the consequence of his actions before . He would not take up sword as long as he could deal with his opponents through peaceful means.

His caliphate lasted for five years and three months. A man called "Ibn Muljam" struck him with a poisoned sword. He died of this fatal stroke about two days later , being then 62 or 63 years of age .

Ali's burial place is Najaf which is always visited by Shiites for seeing Ali's holy shrine .

His moral virtues , his chivalry , equity, chastity, kindness , patience , generosity, wisdom and insight

He was a truthful man and whenever he found a fault with some one , he never hesitated to tell him.

" One who shows you your defect advises you ; and one who praises you unduly destroys you . " he said .

He disliked complements and flattery .

" I am smaller than what you say ; and greater than what you think . " , such was his reply when some one flattered him .

From boyhood his self- confidence and his bravery was amazing. When all the chieftains of the Qoreish tribes refused to believe the Prophet and threatened him, only Ali, who was not more than ten years old then, stood up against them courageously and, without fearing their powers told Muhammad : " I will be with you . "

This bravery and stout-heatedness was to such an extent that he slept in Muhammad's bed at the night that all tribal heads of Mecca had decided to raid the Propet's house and assassinate him .

" Bravery is an evident honour ; cowardice , an actual dishonour . " , it is one of Ali's maxims .

He feared no body in the battlefields and overcame whoever he fought with . He , however , treated his defeated enemies with extreme generosity .

" When you have prevailed upon your enemy forgive him ; " he recommended , " and thus thank God for giving you the power over your enemy. "

His leniency and forgiving was uncomparable . He did not like to revenge when he had defeated his foes .

" The most abominable action of a powerful man

He , repeatedly recommended his governors to be kind to people , to prefer the public interests to those of their own , to supply people's requirements , to be patient in rendering them services , to avoid oppression and not to do anything which creates a gap between people and their government.

He advised his high officials to supervise the works of their men carefully and test their fitness before appointing them to some positions .

" To employ the villains destroys the states." , he said . Punishment of traitors and encouragement of honest men were two things which Ali insisted upon. "You must not regard a good man and a bad man equally ," he told them , " for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing. "

Ali was the best protection of the oppressed persons and no one who implored him for justice was disappointed .

He distributed the revenues of Islamic countries equally among the needy and those who deserved them .

It is related that once two needy women, one Arab and the other a slave , came to him ; asking charity . He gave each one equal amounts of mone'ʎ bread and other victuals. The Arab woman protested and said : " I am an Arab , after all , but she is not; why should her lot be equal to mine ?»

" Arab or non-Arab;" Ali replied , " all are same to me . "

He never concealed anything from Muslems .

of his sayings ," for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God- worshipping."

Despite his denying himself food , Ali was very strong . He never lost his health , his strength and his cheerfulness , even in his old age .

Ali was a highly valued counsellor for the caliphs , Abu Bakr , Umar and Othman , who preceded him. He was often asked for advice on legal matters and his opinions were accepted by them . It is believed that Umar used to say:" If Ali were not there , Umar would be destroyed."

Ali sent his sons to protect Othman whose house was besieged by rebels .

When Othman , the third caliph was killed ; Ali was elected by people to assume the caliphate . His system of government was based upon justice , equity and helping the poor . During his caliphate more attention to the helpless persons was paid than ever before . All people were equal in enjoying social rights and opportunities . No strong man could oppress a weak one . Ali always said : " Help the oppressed against the oppressor . "

" The best form of justice is to help the oppressed . " was indeed his motto .

" There are three men on whom God will have no mercy : " he said , " one who is an oppressor , one who helps him and one who agrees with him . "

His rigorous observance of religious rites , his lack of attachment towards wordly goods , his scruples in regard to punishment and retaliation were always admired by all people .

opinion that he is one of the men who have collected it .

He loved to pray . He worshipped God while he knew Him quite well ; and his God-worshipping was not out of fear or hope . He was matchless in abstinence and chastity . "The most comely dress," he has said , " is the robe of chastity .»

He when executing religious order , regarded all people alike . Friends and foes were equal to him . He would follow the truth ; and would like to treat everyone with the right attitude even as regards his enemies .

He was the leader of those who were fond of their religious duties , loved to call people to worship God and told them : "Fear God who hears when you speak and knows what you think ." He , himself , was practically an example of piety ; as he said truly : " I do not urge you to obey God before having obeyed Him myself ; and I do not prohibit you from disobedience to Him before having prohibited my own self. "

He was stonishingly patient and tolerant .

He would not be bothered by intensity of heat or coldness ; bearing both without making complaint

He was content and sufficed himself with a very little to eat . The following is one of his precious advices:

" Avoid gluttony ; for often overeating deprives us of many meals . "

He never ate sufficiently . His meal often , consisted of bread alone ; and he refrained from eating delicious and expensive foods .

" You have to be moderate in eating ; " it is another

to let those readers , specially foreigners, who may not be familiar with the great personality of the first imam of Shiites , be informed that Ali — the leader who called people to the path of piety , truthfulness and integrity — was of tremendous personality and dynamically forceful character and resplendent in nature.

Ali was proverbial for his righteousness and truthfulness . He was an example of chastity ; and that is why he is given the title of " the Lord of the virtuous"

He never gave a promise unless he fulfilled it ; and never made a treaty unless he honoured it . He was loyal to his promises and would say : " A promise is a debt which is repaid when fulfilled . "

His cheerfulness and good-temper would arouse every body's admiration . He was mild and used kind words in talking to every one . He would advise people to meet one another with smiling faces . He was of the opinion that " cheerfulness wins friendship . " " A pretty face is an outward beauty , and a good character , the inward one . "

Ali's faith in God was stronger than any one else's; and this may be one of the reasons tbat the Prophet preferred him to all his companions and used to say : " Any one who considers me his friend , Ali is his friend too.»

Ali's interest and sincerity in divine worship was to the extent that in battle of Saffin at one night, called "Leylatul Harir", he stood between the two armies to pray God while the shower of arrows was pouring on him .

He attached a great importance to the recitation of Kuran ; he knew it by heart . Some scholars are of the

The Lord of The Virtuous

Ali ibn Abi Taleb cousin and son-in law of the Prophet Muhammad, was the first man who believed in Muhammad's mission . He was at that time 10 or 11 years old and Muhammad had taken him into his own household .

Ali married Muhammad's daughter , Fatima , and as results of their marriage were born two sons , Hassan and Hussein and one daughter , Zeinab .

During the lifetime of Fatima , Ali took no other wife .

In most of the Prophet's battles , Ali was standard-bearer , and in the battles of Fadak and Yaman he was the commander of Muslem forces . His courage and bravery in the battlefields later on became legendary .

At the battle of Hunayn he was one of those who devotedly defended the Prophet.

Ali was one of the Prophet's secretaries , and on occasions he was charged with diplomatic missions ; on two occasions he was deputed to destroy the idols.

To give an account of all events of his life , even in brief , calls for compilation of a separate book ; so , these few pages are to discribe some of his traits in order

BLOSSOMS OF WISDOM

OR

MAXIMS OF ALI

WITH

TRANSLATION

INTO

ENGLISH and PERSIAN

and

PERSIAN QUATRAINS

BY

A · HALAT

published by

ELMI

مؤسسه مطبوعاتی علمی

Copyright preserved for the publisher

Library of

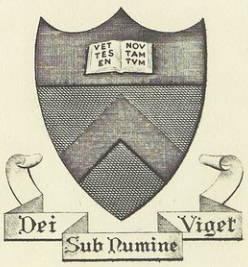

Princeton University.